

مکتوبات اربعہ علیہ السلام



کلام ہدایت

شرح زیارت غدیریہ

● تہذیبیاتی و علمی ●

جلد دوم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کلام هادی: شرح زیارت غدیریه

نویسنده:

عبدالله رجبی

ناشر چاپی:

آینه هستی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
کلام هادی: شرح زیارت غدیریہ جلد ۲	۱۲
مشخصات کتاب	۱۲
اشاره	۱۲
تقدیم به	۱۶
فهرست	۱۸
پیشگفتار	۲۸
«وَعَبَدَتِ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ صَابِراً...»	۲۹
اشاره	۲۹
بررسی واژه «عبد»	۲۹
عبادت در قرآن	۳۳
بندگی، بالاترین افتخار اولیای الهی	۳۶
عبادت امیرالمومنین (علیه السلام) در قرآن کریم	۳۹
ضربه امیرالمومنین (علیه السلام) افضل از عبادات جن و انس	۴۸
عبادت در روایات	۵۲
ویژگی های عبادت امیرالمومنین (علیه السلام)	۵۴
ائمه (علیهم السلام) و عبادت	۵۸
عبادت امیرالمومنین (علیه السلام) در اول خلقت	۶۱
بررسی واژه «مُخْلِصاً»	۶۹
«صَابِراً مُخْتَبِئاً حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينُ، أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ»	۷۸
تعریف واژه «صبر»	۷۸
بررسی واژه «مُخْتَبِئاً»	۷۹
امیرالمومنین (علیه السلام) مأمور به صبر	۸۰
«حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينُ»	۹۰

تعریف واژه «لعن»	۹۱
«لعن» در روایات	۹۲
کینه از امیرالمؤمنین (علیه السلام)	۹۵
أَلَا لَغَنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ؛	۱۱۰
«سَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ»	۱۱۹
اشاره	۱۱۹
«مسلمین» در لغت	۱۱۹
«سلام» در لغت	۱۱۹
این منقبت در منابع اهل تسنن	۱۲۳
«يَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ»	۱۲۶
اشاره	۱۲۶
«يعسوب» در لغت	۱۲۶
«يعسوب» در روایات	۱۲۷
«امامُ الْمُتَّقِينَ»	۱۳۰
«امام» در لغت	۱۳۰
امامت در قرآن کریم	۱۳۱
مراد از امام مبین در قرآن کریم	۱۳۲
امام متقین در قرآن	۱۳۵
«تقوا» در لغت	۱۳۶
«تقوا» در اصطلاح	۱۳۶
اهمیت و جایگاه تقوا	۱۳۸
اوصاف تقوا در قرآن	۱۳۹
ارتباط مستقیم «تعظیم شعائر الله» بر کسب تقوا	۱۴۰
عزای امام حسین (علیه السلام) اعظم «شعائر الله»	۱۴۱
رابطه تقوا با ایمان	۱۴۲
ویژگی تقوا از منظر قرآن	۱۴۲

۱۴۳	«تقوی» خیر دنیا و آخرت را به همراه دارد
۱۴۸	«وَقَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ»
۱۴۸	«فائد» در لغت
۱۴۸	«محجل» در لغت
۱۵۱	«و رَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»
۱۵۲	«أَشْهَدُ أَنَّكَ»
۱۵۲	اشاره
۱۵۲	بررسی واژه «شهد»
۱۵۸	«أَخُو رَسُولِ اللَّهِ»
۱۵۸	بررسی واژه «خو»:
۱۶۱	اخوت در قرآن
۱۶۳	اخوت امیرالمومنین(علیه السلام) با رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در روایات
۱۶۵	ماجرای عقد اخوت پیامبر(صلی الله علیه وآله) با امیرالمومنین(علیه السلام)
۱۶۵	قبل از هجرت
۱۶۵	پس از هجرت
۱۶۷	حدیث منزلت
۱۷۱	«وَصِيَّتُهُ»
۱۷۲	«وَوَارِثُ عِلْمِهِ»
۱۷۲	اشاره
۱۷۳	«ارث» در قرآن کریم
۱۸۲	اثمه(علیهم السلام) وارثان علم پیامبر(صلی الله علیه وآله)
۱۸۷	امیرالمومنین(علیه السلام) وارث علم پیامبر(صلی الله علیه وآله) در منابع اهل تسنن
۱۹۵	«وَأَمِينُهُ عَلَى شَرْعِهِ»
۱۹۵	اشاره
۱۹۶	نقش ائمه(علیهم السلام) در پاسداری و دفاع از دین
۱۹۹	بدعت های ابوبکر و عمر و عثمان در منابع اهل تسنن

۲۰۰	بدعت های ابوبکر
۲۰۱	بدعت های عمر بن خطاب
۲۱۷	بدعت های عثمان
۲۴۳	تیر زهرآگین بدعت و انحراف در پیکره اسلام
۲۴۴	نقش ابوبکر در منع نگارش
۲۴۴	نقش عمر در منع نگارش
۲۴۵	شدت عمل در منع نقل حدیث
۲۴۷	توبیخ ناقلان حدیث
۲۴۸	پیامدهای ممنوعیت حدیث
۲۵۳	«وَخَلِيفَتُهُ فِي أُمَّتِهِ»
۲۵۳	بررسی واژه «خلیفه»
۲۶۴	«وَأَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَصَدَّقَ بِمَا أُنْزِلَ عَلَى نَبِيِّهِ»
۲۶۴	اشاره
۲۶۷	ایمان جناب ابوطالب (علیه السلام)
۲۷۱	«وَأَشْهَدُ أَنَّهُ قَدْ بَلَغَ عَنِ اللَّهِ مَا أُنْزِلَ فِيكَ فَصَدَّعَ بِأَمْرِهِ»
۲۷۱	اشاره
۲۷۱	ابلاغ چه چیزی؟
۲۸۶	«فَصَدَّعَ بِأَمْرِهِ»
۲۸۸	«وَأَوْجِبَ عَلَى أُمَّتِهِ فَرَضَ طَاعَتِكَ وَوَلَايَتِكَ»
۲۸۸	اشاره
۲۸۹	اطاعت از امیرالمومنین (علیه السلام) در قرآن کریم
۲۹۲	اطاعت از امیرالمومنین (علیه السلام) در منابع اهل تسنن:
۲۹۴	«وَعَقَدَ عَلَيْهِمُ الْبَيْعَةَ لَكَ»
۲۹۴	بررسی واژه «بیعت»
۲۹۶	«بیعت» در اصطلاح
۲۹۷	حکم بیعت

بیعت گرفتن رسمی	۲۹۸
بیعت عمر بن خطاب با امیرالمومنین (علیه السلام) در منابع اهل تسنن	۲۹۹
سفارش پیامبر (صلی الله علیه وآله) بر بیعت با امیرالمومنین (علیه السلام):	۳۰۳
«وَجَعَلَكَ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَا جَعَلَ اللَّهُ كَذَلِكَ»	۳۰۴
اشاره	۳۰۴
بررسی مفهوم «ولی»:	۳۰۵
«ثُمَّ أَشْهَدُ اللَّهَ تَعَالَىٰ عَلَيْهِمْ فَقَالَ: أَلَسْتُ قَدْ بَلَّغْتُ؟...»	۳۱۲
«فَقَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ وَكَفَىٰ بِكَ شَهِيداً وَحَاكِماً بَيْنَ الْعِبَادِ»	۳۱۶
«فَلَعَنَ اللَّهُ جَاغِدَ وَلَايَتِكَ بَعْدَ الْإِفْرَارِ، وَنَاكَثَ عَهْدِكَ بَعْدَ الْمِيثَاقِ»	۳۲۰
اشاره	۳۲۰
بررسی واژه «جحد»:	۳۲۰
بررسی واژه «لاقرار»	۳۲۲
انکار علی (علیه السلام) انکار خدای عزوجل	۳۲۲
پیامدهای انکار ولایت در خطبه غدیر	۳۲۳
عدم قبولی ولایت، قرار گرفتن در زمره مستکبرین	۳۲۶
بررسی واژه «ناکث»:	۳۲۸
بررسی واژه «عهد»:	۳۲۹
اما عاقبت کسانی که پیمان خدا را می شکنند	۳۳۰
لزوم وفای به عهد و پیمان الهی در قرآن کریم:	۳۳۱
خلف وعده از منظر قرآن	۳۳۲
خلف وعده در روایات:	۳۳۳
شکستن پیمان، صفت منافقین است:	۳۳۵
نقض عهد از شعبه های کفر است:	۳۳۵
«وَأَشْهَدُ أَنَّكَ وَفَيْتَ بِعَهْدِ اللَّهِ تَعَالَىٰ وَأَنَّ اللَّهَ تَعَالَىٰ مُوفٍ لَكَ بِعَهْدِهِ...»	۳۴۰
تعریف واژه «وفی»	۳۴۰
بررسی واژه «عهد»	۳۴۰

۳۴۸	«وَأَشْهَدُ أَنَّكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ الْحَقُّ الَّذِي نَطَقَ بِوَلَايَتِكَ التَّنْزِيلُ...»
۳۵۱	«وَأَخَذَ لَكَ الْعَهْدَ عَلَى الْإِثْمَةِ بِذَلِكَ الرَّسُولُ»
۳۵۲	«وَأَشْهَدُ أَنَّكَ وَعَمَّكَ وَأَخَاكَ الَّذِينَ تَاخَرْتُمْ اللَّهَ بِنَفْسِكُمْ فَأَنْزَلَ اللَّهُ فِيكُمْ»
۳۵۴	«أَشْهَدُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنَّ الشَّاكَّ فِيكَ مَا آمَنَ بِالرَّسُولِ الْأَمِينِ...»
۳۵۴	اشاره
۳۵۶	خطبه غدیر و تاکید بر توجه امت به مسئله امامت
۳۵۸	«وَ أَنَّ الْعَادِلَ بِكَ غَيْرَكَ عَائِدٌ عَنِ الدِّينِ الْقَوِيمِ...»
۳۶۲	«وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ الْمُغْنِي بِقَوْلِ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ...»
۳۶۶	«ضَلَّ وَاللَّهِ وَأَضَلَّ مَنْ اتَّبَعَ سِوَاكَ وَعِنْدَ الْحَقِّ مَنْ عَادَاكَ»
۳۷۱	«اللَّهُمَّ سَمِعْنَا لِأَمْرِكَ وَ أَطَعْنَا، وَ اتَّبَعْنَا صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ...»
۳۸۲	«وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ لَمْ تَزَلْ لِلْهُوَى مُخَالِفًا»
۳۸۸	«وَ لِلتَّقَى مُخَالِفًا، وَ عَلَى كَظْمِ الْغَيْظِ قَادِرًا»
۳۸۸	اشاره
۳۸۸	بررسی واژه «مُخَالِفًا»
۳۸۹	بررسی واژه «كَظْمٍ»
۳۹۰	بررسی واژه «الْغَيْظُ»
۳۹۴	«وَ عَنِ النَّاسِ غَافِيًا غَافِرًا»
۳۹۴	بررسی واژه «عفو»
۳۹۵	بررسی واژه «غفر»
۳۹۶	عفو و گذشت در قرآن کریم:
۳۹۶	اشاره
۳۹۸	عفو و گذشت ائمه (علیهم السلام):
۴۰۱	«وَ إِذَا عُصِيَ اللَّهُ سَاحِطًا»
۴۰۱	اشاره
۴۰۲	شلاق زدن در سیره امیرالمومنین (علیه السلام)
۴۰۵	«وَ إِذَا أُطِيعَ اللَّهُ رَاضِيًا»

۴۰۸ «وَمَا عَهْدُ إِلَيْكَ غَايِلًا، زَاعِيًا لِمَا اسْتُخِفَّتْ...»

۴۱۲ «وَأَشْهَدُ أَنَّكَ مَا اتَّقَيْتَ ضَارِعًا...»

۴۱۲ اشاره

۴۱۳ هجوم وحشیانه غاصبین ولایت به خانه وحی در منابع اهل تسنن

۴۱۵ هجوم های متعدد به خانه وحی

۴۱۸ «منابع»

۴۳۴ درباره مرکز

مشخصات کتاب

سرشناسه: رجبی، عبدالله، 1363-

عنوان قراردادی: زیارتنامه غدیریه. فارسی - عربی. شرح

عنوان و نام پدیدآور: کلام هادی: شرح زیارت غدیریه/ عبدالله رجبی.

مشخصات نشر: اصفهان: آینه هستی، 1402.

مشخصات ظاهری: 2 ج.

شابک: دوره 978-622-7607-01-7 ؛ 800000 ریال: ج. 1978-622-7607-73-4 ؛ 800000 ریال: ج. 2978-622-7607-74-1

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: ج. 2 (چاپ اول: 1402) (فیپا).

یادداشت: کتابنامه.

عنوان دیگر: شرح زیارت غدیریه.

موضوع: زیارتنامه غدیریه -- نقد و تفسیر

رده بندی کنگره: BP271/7

رده بندی دیویی: 297/777

شماره کتابشناسی ملی: 9318949

اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیپا

ویراستار دیجیتال: محمد منصوری

ص: 1

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ص: 2

کلام هادی

«شرح زیارت غدیریہ»

«جلد 2»

«عبداللہ رجبی»

ص: 3

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْآئِمَّةِ: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ. اللَّهُمَّ الْعَنْ صَنَمِي قُرَيْشٍ وَجَبَّتِيهَا وَطَاغُوتِيهَا وَإِكْبِيهَا وَابْنَيْهِمَا اللَّذَيْنِ خَالَفَا أَمْرَكَ وَانْكَرَا وَحَيْكَ وَجَحَدَا إِنْعَامَكَ وَعَصَا يَا رَسُولَكَ وَقَلَّبَا دِينَكَ وَحَرَفَا كِتَابَكَ وَعَطَّلَا أَحْكَامَكَ وَأَبْطَلَا فَرَائِضَكَ وَالْحَدَّ دَا فِي آيَاتِكَ وَعَادِيَا أَوْلِيَاءَكَ وَوَالِيَا أَعْدَاءَكَ وَخَرَبَا بِلَادَكَ وَأَفْسَدَا عِبَادَكَ اللَّهُمَّ الْعَنْهُمَا وَأَنْصَارَهُمَا فَقَدْ أَخْرَبَا بَيْتَ النُّبُوَّةِ وَرَدَمَا بَابَهُ وَنَقَضَا سَهْمَهُ وَالْحَقَّ سَهْمَاءُ بِأَرْضِهِ وَعَالِيَهُ بِسَافِلِهِ وَظَاهِرَهُ بِبَاطِنِهِ وَاسْتَأْصَلَا أَهْلَهُ وَأَبَادَا أَنْصَارَهُ وَقَتَلَا أَطْفَالَهُ وَأَخْلَا مَنَبَرَهُ مِنْ وَصِيِّهِ وَوَارِثِهِ وَجَحَدَا نُبُوَّتَهُ وَأَشْرَكَا بِرَبِّهِمَا فَعَظُمَ ذَنْبُهُمَا وَخَلَّدَهُمَا فِي سَقَرٍ وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرٌ لَا تُبْقِي وَلَا تَذَرُ. اللَّهُمَّ الْعَنْهُمَا بِعَدَدِ كُلِّ مُنْكَرٍ أَنْوَّهُ وَحَقِّ أَخْفَوُهُ وَمَنْبَرٍ عَلَوُهُ وَمُنَافِقٍ وَلَوَّهُ وَمُؤْمِنٍ أَرْجَوُهُ وَلِيٍّ آذَوُهُ وَطَرِيدٍ آوَوُهُ وَصَادِقٍ طَرَدُوهُ وَكَافِرٍ نَصَرُوهُ وَإِمَامٍ فَهَرَوُهُ وَفَرَضٍ غَيَّرُوهُ وَآثَرٍ أَنْكَرُوهُ وَشَرٍّ أَضْمَرُوهُ وَدَمٍ أَرَاقُوهُ وَخَبَرٍ بَدَّلُوهُ وَحُكْمٍ قَلَبُوهُ وَكُفْرٍ أَبَدَعُوهُ وَكَذِبٍ دَلَّسُوهُ وَإِثْمٍ غَصَبُوهُ وَفِيءٍ اقْتَطَعُوهُ وَسَهْبٍ أَكَلُوهُ وَخُمْسٍ اسْتَحْلَوْهُ وَبَاطِلٍ اسْتَسْوَهُ وَجَوْرٍ بَسَطُوهُ وَظُلْمٍ نَسَبُوهُ وَعَدٍ أَخْلَفُوهُ وَعَهْدٍ نَقَضُوهُ وَحَلَالٍ حَرَّمُوهُ وَحَرَامٍ حَلَّلُوهُ وَنِفَاقٍ اسْتَرْوَهُ وَغَدْرٍ أَضْمَرُوهُ وَبَطْنٍ فَتَقُوهُ وَضِلْعٍ كَسَرُوهُ وَصَكٍّ مَرَّقُوهُ وَشَمْلٍ بَدَّدُوهُ وَذَلِيلٍ أَعَزُّوهُ وَعَزِيزٍ أَذَلُّوهُ وَحَقٍّ مَنَعُوهُ وَإِمَامٍ خَالَفُوهُ اللَّهُمَّ الْعَنْهُمَا بِكُلِّ آيَةٍ حَرَّفُوهَا وَفَرِيضَةٍ تَرَكُّوهَا وَسُنَّةٍ غَيَّرُوهَا وَأَحْكَامٍ عَطَّلُوهَا وَأَرْحَامٍ قَطَعُوهَا وَشَهَادَاتٍ كَتَمُوهَا وَوَصِيَّةٍ ضَيَّعُوهَا وَأَيْمَانٍ نَكثُوهَا وَدَعْوَى أَبْطَلُوهَا وَبَيِّنَةٍ أَنْكَرُوهَا وَحِيلَةٍ أَحْدَثُوهَا وَخِيَانَةٍ أَوْرَدُوهَا وَعَقَبَةٍ ازْتَفَوْهَا وَدِيَابٍ دَخَرَجُوهَا وَأَزْيَافٍ لَزِمُوهَا وَأَمَانَةٍ خَانُوهَا اللَّهُمَّ الْعَنْهُمَا فِي مَكْنُونِ السِّرِّ وَظَاهِرِ الْعَلَانِيَةِ لَعْنًا كَثِيرًا دَائِبًا أَبَدًا دَائِمًا سَرْمَدًا لَا انْقِطَاعَ لَأَمَدِهِ وَلَا نَفَادَ لِعَدَدِهِ يَغْدُو أَوَّلُهُ وَلَا يَرُوحُ آخِرُهُ لَهُمْ وَلَا عَوَانِيَهُمْ وَأَنْصَارِهِمْ وَمُحِبِّبِهِمْ وَمُؤَالِيهِمْ وَالْمُسَلِّمِينَ لَهُمْ وَالْمُتَابِعِينَ إِلَيْهِمْ وَالنَّاهِضِينَ بِأَجْنَحَتِهِمْ وَالْمُقْتَلِدِينَ بِكَلَامِهِمْ وَالْمُصَدِّقِينَ بِأَحْكَامِهِمْ. اللَّهُمَّ عَذِّبْهُمْ عَذَابًا يَسْتَعِثُّ مِنْهُ أَهْلُ النَّارِ آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ.

«قلب تپنده عالم هستی، عشق عاشقان، انیس عارفان، یاور ستمدیدگان، گستراننده عدل، امید امیدواران، پناه بی پناهان، درمان دردمندان، صاحب العصر و الزمان، حضرت حجة ابن الحسن روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء»

ص: 5

شوری میان عرصه ی محشر بلند شد *** دست علی به دست پیمبر بلند شد

وقتی غضب کند همه زیر و زیر شوند *** جنگ آوران معرکه ها در به در شوند

وقتی غضب کند همه در خاک می روند *** گیرم که صد سپاه بر او حمله ور شوند

چشمش اگر به پهنه ی میدان نظر کند *** گردن کشان دهد همه بی سپر شوند

از ضربِ ذوالفقار ، خدا فخر می کند *** سرهای بی شمار جدا بیشتر شوند

فرقی نمی کند که یسار است یا یمین *** آن قدر سر زند که دو سر ، سر به سر شوند

* حسن لطفی *

ص: 6

فهرست.....	1
پیشگفتار.....	6
«وَعَبَدْتَ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ صَابِراً...».....	7
بررسی واژه «عبد».....	7
عبادت در قرآن.....	11
بندگی، بالاترین افتخار اولیای الهی.....	14
عبادت امیرالمومنین (علیه السلام) در قرآن کریم.....	17
ضربه امیرالمومنین (علیه السلام) افضل از عبادات جن و انس.....	26
عبادت در روایات.....	30
ویژگی های عبادت امیرالمومنین (علیه السلام).....	32
ائمه (علیهم السلام) و عبادت.....	36
عبادت امیرالمومنین (علیه السلام) در اول خلقت.....	39
بررسی واژه «مُخْلِصاً».....	47
«صَابِراً مُحْتَسِباً حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينُ، أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ».....	56
تعریف واژه «صبر».....	56
بررسی واژه «مُحْتَسِباً».....	57
امیرالمومنین (علیه السلام) مأمور به صبر.....	58
«حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينُ».....	68
تعریف واژه «لعن».....	69
«لعن» در روایات.....	70

کینه از امیرالمومنین (علیه السلام) 73

«أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ» 88

ص: 1

«سَيِّدَ الْمُسْلِمِينَ».....	97
«مسلمين» در لغت.....	97
«اسلام» در لغت.....	97
این منقبت در منابع اهل تسنن.....	101
«يَعْسُوبَ الْمُؤْمِنِينَ».....	104
«يعسوب» در لغت.....	104
«يعسوب» در روایات.....	105
«امامُ الْمُتَّقِينَ».....	108
«امام» در لغت.....	108
امامت در قرآن کریم.....	109
مراد از امام مبین در قرآن کریم.....	110
امام متقین در قرآن.....	112
«تقوا» در لغت.....	113
«تقوا» در اصطلاح.....	113
اهمیت و جایگاه تقوا.....	115
اوصاف تقوا در قرآن.....	116
ارتباط مستقیم «تعظیم شعائر الله» بر کسب تقوا.....	117
عزای امام حسین (علیه السلام) اعظم «شعائر الله».....	118
رابطه تقوا با ایمان.....	119
ویژگی تقوا از منظر قرآن.....	119
«تقوی» خیر دنیا و آخرت را به همراه دارد.....	120

«وَقَائِدَ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ» 124

«قائد» در لغت 124

«محجل» در لغت 124

«وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ» 127

«أَشْهَدُ أَنَّكَ» 128

بررسی واژه «شهد» 128

«أَخُو رَسُولِ اللَّهِ» 134

بررسی واژه «اخو» 134

«اخوت» در قرآن 137

اخوت امیرالمومنین (علیه السلام) با رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در روایات 139

ص: 2

ماجرای عقد اخوت پیامبر (صلی الله علیه وآله) با امیرالمومنین (علیه السلام) 141

قبل از هجرت 141

پس از هجرت 141

حدیث منزلت 143

«وَوَصَّيُّهُ» 147

«وَوَارِثُ عِلْمِهِ» 148

«ارث» در قرآن کریم 149

ائمه (علیهم السلام) وارثان علم پیامبر (صلی الله علیه وآله) 157

امیرالمومنین (علیه السلام) وارث علم پیامبر (صلی الله علیه وآله) در منابع اهل تسنن 162

«وَأَمِينُهُ عَلَىٰ شَرْعِهِ» 170

نقش ائمه (علیهم السلام) در پاسداری و دفاع از دین 171

بدعت های ابوبکر و عمر و عثمان در منابع اهل تسنن 174

بدعت های ابوبکر 175

بدعت های عمر بن خطاب 176

بدعت های عثمان 192

تیر زهر آگین بدعت و انحراف در پیکره اسلام 218

نقش ابوبکر در منع نگارش 219

نقش عمر در منع نگارش 219

شدت عمل در منع نقل حدیث 220

توابع ناقلان حدیث 222

پیامدهای ممنوعیت حدیث 223

«وَحَلِيفَتُهُ فِي أُمَّتِهِ» 228

بررسی واژه «خلیفه» 228

«وَأَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَصَدَّقَ بِمَا أُنْزِلَ عَلَى نَبِيِّهِ» 238

ایمان جناب ابوطالب (علیه السلام) 241

«وَأَشْهَدُ أَنَّهُ قَدْ بَلَغَ عَنِ اللَّهِ مَا أُنْزِلُهُ فِيكَ فَصَدَعَ بِأَمْرِهِ» 245

ابلاغ چه چیزی؟ 245

«فَصَدَعَ بِأَمْرِهِ» 260

«وَأَوْجَبَ عَلَى أُمَّتِهِ فَرَضَ طَاعَتِكَ وَوَلَايَتِكَ» 262

اطاعت از امیرالمومنین (علیه السلام) در قرآن کریم 263

اطاعت از امیرالمومنین (علیه السلام) در منابع اهل تسنن 266

ص: 3

«وَعَقَدَ عَلَيْهِمُ الْبَيْعَةَ لَكَ» 268

بررسی واژه «بیعت» 268

«بیعت» در اصطلاح 270

حکم بیعت 271

بیعت گرفتن رسمی 272

بیعت عمر بن خطاب با امیرالمومنین (علیه السلام) در منابع اهل تسنن 273

سفارش پیامبر (صلی الله علیه وآله) بر بیعت با امیرالمومنین (علیه السلام) 277

«وَجَعَلَكَ أَوَّلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ كَذَلِكَ» 278

بررسی مفهوم «اولی» 279

«ثُمَّ أَشْهَدَ اللَّهُ تَعَالَىٰ عَلَيْهِمْ فَقَالَ: أَلَسْتُ قَدْ بَلَّغْتُ؟...» 286

«فَقَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ وَكَفَىٰ بِكَ شَهِيدًا وَحَاكِمًا بَيْنَ الْعِبَادِ» 290

«فَلَعَنَ اللَّهُ جَا حِدَ وَلَا يَتِكَ بَعْدَ الْإِقْرَارِ، وَنَاكَثَ عَهْدِكَ بَعْدَ الْمِيثَاقِ» 294

بررسی واژه «جحد» 294

بررسی واژه «الاقرار» 296

انکار علی (علیه السلام) انکار خدای عزوجل 296

پیامدهای انکار ولایت در خطبه غدیر 297

عدم قبولی ولایت، قرار گرفتن در زمره مستکبرین 300

بررسی واژه «ناکث» 302

بررسی واژه «عهد» 303

عاقبت کسانی که پیمان خدا را می شکنند 304

لزوم وفای به عهد و پیمان الهی در قرآن کریم 305

خلف وعده از منظر قرآن..... 306

خلف وعده در روایات..... 307

شکستن پیمان، صفت منافقین است..... 309

نقض عهد از شعبه های کفر است..... 309

«وَأَشْهَدُ أَنَّكَ وَفَيْتَ بِعَهْدِ اللَّهِ تَعَالَى وَأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى مُوفٍ لَكَ بِعَهْدِهِ...»..... 314

تعریف واژه «وفی»..... 314

بررسی واژه «عهد»..... 314

ص: 4

«وَأَشْهَدُ أَنَّكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ الْحَقُّ الَّذِي نَطَقَ بِوَلَايَتِكَ التَّنْزِيلُ...» 322

«وَأَخَذَ لَكَ الْعَهْدَ عَلَى الْأُمَّةِ بِذَلِكَ الرَّسُولِ» 325

«وَأَشْهَدُ أَنَّكَ وَعَمَّكَ وَأَخَاكَ الَّذِينَ تَاجَرْتُمُ اللَّهَ بِنُفُوسِكُمْ فَأَنْزَلَ اللَّهُ فِيكُمْ» 326

«أَشْهَدُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنَّ الشَّاكَّ فِيكَ مَا آمَنَ بِالرَّسُولِ الْأَمِينِ...» 328

خطبه غدیر و تاکید بر توجه امت به مسئله امامت 330

«وَ أَنَّ الْعَادِلَ بِكَ غَيْرَكَ عَائِدٌ عَنِ الدِّينِ الْقَوِيمِ...» 332

«وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ الْمَعْنِيُّ بِقَوْلِ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ:...» 336

«ضَلَّ وَاللَّهُ وَأَضَلَّ مَنْ اتَّبَعَ سِوَاكَ وَعِنْدَ عَنِ الْحَقِّ مَنْ عَادَاكَ» 340

«اللَّهُمَّ سَمِعْنَا لِأَمْرِكَ وَأَطَعْنَا، وَ اتَّبَعْنَا صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ...» 344

«وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ لَمْ تَزَلْ لِلْهَوَىٰ مُخَالِفًا» 355

«وَ لِلتَّمَنَّى مُخَالِفًا، وَ عَلَى كَظْمِ الْغَيْظِ قَادِرًا» 361

بررسی واژه «مُخَالِفًا» 361

بررسی واژه «كَظْمٍ» 362

بررسی واژه «الْغَيْظِ» 363

«وَ عَنِ النَّاسِ عَافِيًا غَافِرًا» 366

بررسی واژه «عَفُو» 366

بررسی واژه «غَفِر» 367

عفو و گذشت در قرآن کریم 368

عفو و گذشت ائمه (علیهم السلام) 369

«وَ إِذَا عُصِيَ اللَّهُ سَاخِطًا» 372

شلاق زدن در سیره امیرالمومنین (علیه السلام) 373

«وَإِذَا أَطِيعَ اللَّهُ رَاضِيًا» 376

«وَبِمَا عَاهَدَ إِلَيْكَ عَامِلًا، رَاعِيًا لِمَا اسْتُخْفِظْتَ...» 379

«وَأَشْهَدُ أَنَّكَ مَا اتَّقَيْتَ ضَارِعًا...» 383

هجوم وحشیانه غاصبین ولایت به خانه وحی در منابع اهل تسنن 384

هجوم های متعدد به خانه وحی 386

«منابع» 389

ص: 5

در بیان فضائل مولای عالم امیرالمومنین (علیه السلام) آیات و روایات بسیاری از لسان ائمه اطهار (علیهم السلام) بیان شده است که در بین آن ها زیارت غدیریه منحصر به فرد است. این زیارت دارای محتوای بسیار مهمی می باشد که می طلبد شیعیان و محبان آستان مقدس و ملکوتی امیرالمومنین (علیه السلام) با آن انس پیدا کنند و از جرعه های تولی و تبری این زیارت در حد توان خود سیراب شوند. یکی از ویژگی های خاص این زیارت، تولی و تبری می باشد و یکی از وجهه های ناشناخته ی امام هادی (علیه السلام) برائتی بودن ایشان است.

اما از آنجایی که این زیارت در بین شارحین معارف اهل بیت (علیهم السلام) مغفول مانده و تعداد کمی به شرح آن پرداخته اند، بر آن شدم تا به مدد امیرالمومنین (علیه السلام) و عنایات حضرت زهرا (علیها السلام) و اذن حضرت هادی (علیه السلام) و لطف و مرحمت حضرت حجة بن الحسن (علیه السلام) مطالبی را برای مشتاقان و دلباختگان آستان مقدس امیرالمومنین (علیه السلام) تهیه نمایم. زیرا بدون اذن و مرحمت این بزرگواران فهم و توانی نیست. باشد که مورد توجه حضرت زهرا (علیها السلام) و شیفتگان حضرت قرار بگیرد.

اشاره

خدا را عبادت کردی در حالی که برای او عبادت را خالص

کردی، صبر کردی و به حساب خدا گذاشتی تا مرگ به سویت

آمد، آگاه باشید لعنت خدا بر ستمکاران

بررسی واژه «عبد»

«عبد»: عُبُودِيَّةٌ یعنی اظهار فروتنی و طاعت و فرمانبرداری (از حقّ). واژه «عِبَادَة» از «عُبُودِيَّة» بلیغ تر است زیرا عبادت نهایت فروتنی و طاعت است لذا استحقاق و شایستگی پرستش را ندارد مگر کسی که نهایت کمال و فضیلت از اوست و او خدای تعالی است و لذا گفت: «الَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ(1)» عبادت دو گونه است:

1. عبادت قهری و بدون اختیار و همان است که در واژه «سجود» یادآوری کردیم.

2. عبادت با اختیار که ویژه صاحبان نطق و سخن است که مأمور به آن هستند مثل مفهوم آیات:

«اعْبُدُوا رَبَّكُمُ(2)»؛

پروردگارتان را پرستش کنید».

«وَ اعْبُدُوا اللَّهَ(3)»؛ خدای را پرستید».

ولی «عَبَدَ» یا بنده پرستش کننده خدای چنان که گفته اند بر چهار قسم است:

ص: 7

1- . یوسف، 40

2- . بقره، 21

3- . نساء، 36

اول) عبد و بنده ای که به حکم شرع، انسانی است که خریدنش یا برای آزادی (چنانکه در ذیل واژه «زکاة» ذکر شد یکی از مصارف مالیات اسلامی آزاد کردن و خریدن بردگان برای آزادی آنهاست تا از دست استثمارگران رها شوند) و یا فروختنش برای آزاد کردن صحیح است مثل آیات: «الْعَبْدُ بِالْعَبْدِ (1)»،

«عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ (2)»

که اشاره به همان گونه بندگان است که توانایی بر چیزی ندارند و اسلام با سهمی از مصرف درآمد زکات آنها را آزاد می کند.

دوم) عبد و بنده ای که با ایجاد و آفریده شدنشان بنده خداوند که جز از سوی خدا نیست و همانست که در آیه:

«إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمَنِ عَبْدًا (3)»

در آسمان ها و زمین کسی نیست مگر اینکه به سوی خدای رحمن به بندگی آمدنی هستند».

سوم) عبد بودن با عبادت و خدمت که مردمان در این گونه عبد بودن دو قسمند:

1. عبدی که عبادتش برای خدا مخلصانه و خالص است و مقصود آیات: «ذُرِّيَّةً مِنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا (4)»، «نَزَلَ الْفُرْقَانُ عَلَى عَبْدِهِ (5)» همانگونه بندگی و پرستش است.

2. عبد و بنده دنیا و اعراض دنیا که پیوسته در خدمت دنیا و غرق در دنیا است و همان است که در حدیثی درباره شان فرمود:

«تعس عبد الدرهم، تعس عبد الدینار؛

بندگان درهم و دینار نگویند و هلاکت بارند».

بر این اساس اگر گفته شود هر انسانی بنده و عبد خدای نیست صحیح است. عبد در این مفهوم به معنی «عابد» است ولی مفهوم «عبد» رساتر و بلیغ تر از «عابد» است. تمام مردم عباد الله هستند بلکه اشیاء هم همگی اینچنین اند ولی بعضی بدون اختیار و قهرا و بعضی دیگر با اختیار. جمع عبدی که به معنی برده است و به بردگی در آمده «عَبِيد» است

ص: 8

1- . بقره، 178

2- . نحل، 75

3- . مریم، 93

4- . اسراء، 3

5- . فرقان، 1 و آیات: کهف، 1 و 65؛ حجر، 40 و 42؛ آل عمران، 79؛ مریم، 61؛ فرقان، 63؛ طه، 77؛

و گفته شده «عَبْدًا» است و «عِبَاد» جمع عبدی است که به معنی «عابد» است پس «عَبِيد» هر گاه به خدا اضافه شود اعم از «عباد» است و لذا گفت: «وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ (1)».

«عبد» از نظر لغت عرب به انسانی می گویند که سر تا پا تعلق به مولا و صاحب خود دارد؛ اراده اش تابع اراده ی او و خواستش تابع خواست او است. در برابر او مالک چیزی نیست و در اطاعت او هرگز سستی به خود راه نمی دهد و به تعبیر دیگر «عبودیت» اظهار آخرین درجه ی خضوع در برابر معبود است و به همین دلیل تنها کسی می تواند معبود باشد که نهایت انعام و اکرام را کرده است و او کسی جز خدا نیست. بنابراین عبودیت نهایت اوج و تکامل یک انسان و قرب او به خدا است. عبودیت نهایت تسلیم در برابر ذات پاک او است. عبودیت اطاعت بی قید و شرط و فرمانبرداری در تمام زمینه هاست و بالأخره عبودیت کامل آن است که انسان جز به معبود واقعی یعنی کمال مطلق نیندیشد، جز در راه او گام برندارد، و هر چه غیر او است فراموش کند حتی خویش را!

«يا ايها الذين امنوا اركعوا واسجدوا واعبدوا ربكم وافعلوا الخير لعلكم تفلحون»؛ (2)

ای کسانی که ایمان آورده اید رکوع کنید و سجود بجا آورید و پروردگارتان را عبادت کنید و کار نیک انجام دهید تا رستگار شوید». (3)

عبد در قرآن به دو معنی آمده یکی به معنی بنده مملوک مثل: «الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنْثَى بِالْأُنْثَى (4)»، «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ (5)» دیگری: عبد به معنی عابد و مطیع خدا در اخلاص و عبادت و اطاعت، مثل: «وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ (6)»، «ذُرِّيَّةً مِّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا (7)».

ص: 9

1- . ق، 29

2- . حج، 77

3- . مفردات الفاظ قرآن، ج 2، ص: 540

4- . بقره، 178

5- نحل، 75

6- . جن، 19

7- . اسراء، 3

«عبد» را در قرآن دو جمع هست: عباد «وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ (1)»، عبید: «وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ (2)».

«عباد» در همه جای قرآن در بنده خدا بکار رفته اعم از مملوک و مطیع مگر در آیه «وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَ إِمَائِكُمْ (3)». در کشفاف گوید: بعضی آن را «عبیدکم» خوانده اند و نیز در آیه «كُذِّبُوا عِبَادًا لِّي مِنْ دُونِ اللَّهِ (4)». این کلمه گاهی بر جمادات نیز اطلاق شده مثل: «إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَالُكُمْ (5)». شاید مراد از آن مملوکیّت باشد و آیه «قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُلٌّ فِيهَا إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ (6)» شامل همه است اعم از بنده طاعتی و تسخیری. راغب مدّعی است که عباد جمع عبد به معنی عابد است ولی چنانکه دیدیم قرآن آن را تصدیق نمی کند. در اقرب الموارد گفته: عبدی که مضاف به خداست گاهی مخصوص است به جمع به لفظ عباد و عبد مضاف به غیر خدا به لفظ عبید و غالب استعمال چنین است. امّا عبید: «وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ (7)». این کلمه پنج بار در قرآن مجید آمده همه با کلمه ظلام و همه در نفی ظلم از خداوند. ظاهراً آن به معنی عباد است و فرقی با آن ندارد و در قرآن شامل همه بندگان خداست اعم از مطیع و مملوک. راغب گوید: آن جمع عبد به معنی مملوک است ولی دیگران چنین نگفته اند. در صحاح و اقرب جمع عبد را عبدون، عباد، عبدان، اعبد و غیره خوانده و گفته اند عبید جمع عزیز و کمیاب است. (8)

ص: 10

-
- 1- . بقره، 207
 - 2- . ق، 29
 - 3- . نور، 32
 - 4- . آل عمران، 79
 - 5- . اعراف، 194
 - 6- . غافر، 48
 - 7- . حج، 10
 - 8- . قاموس قرآن، ج 4، ص: 280 و 281

خداوند متعال در قرآن کریم هدف از خلق را عبادت معرفی کرده است:

الف) «و ما خلقت الجنّ و الانس الاّ ليعبدون؛ (1)»

من جن و انس را نیافریدم جز برای اینکه عبادتم کنند و از این طریق تکامل یابند و به من نزدیک شوند».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ (عليه السلام) جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا مَعْنَى قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ فَقَالَ خَلَقَهُمْ لِلْعِبَادَةِ؛ (2)»

جمیل بن درّاج گوید: به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: «فدایت شوم! معنای آیه: وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ چیست؟» فرمود: «آن ها را برای عبادت آفریده است».

عبادت به معنای حقیقی بدون معرف به خداوند متعال محقق نمی شود چرا که باید خدا را شناخت تا بتوان عبادت کرد. سوال اینجاست که شناخت خداوند چگونه محقق می شود؟ پاسخ: با شناخت ولی خدا می توان خدا را شناخت که در روایات متعددی به آن اشاره شده است:

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: خَرَجَ الْحَسَنُ بْنُ بَنٍ عَلِيٍّ (عليه السلام) عَلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ذِكْرُهُ مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبْدُوهُ فَإِذَا عَبَدُوهُ اسْتَعْتَبُوا بِعِبَادَتِهِ عَنْ عِبَادَةِ مَنْ سِوَاهُ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ بَأَيِّ أَنْتَ وَ أُمِّي فَمَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ قَالَ مَعْرِفَةُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ إِمَامَهُمُ الَّذِي يَجِبُ عَلَيْهِمْ طَاعَتُهُ؛ (3)»

امام حسین (علیه السلام) فرمودند: اصحاب من! خداوند مردم را آفرید تا او را بشناسند وقتی شناختند او را می پرستند. وقتی او را پرستیدند از پرستش دیگران دست می کشند. مردی عرض کرد: «ای پسر رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، پدر و مادرم فدایت! معنی معرفت خدا چیست؟» حضرت فرمود: «اهل هر زمانی، معرفت و شناخت امام زمان خودشان است که اطاعتش بر آن ها واجب می باشد».

ص: 11

1- . ذاریات، 56

2- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 5، ص: 314

3- . علل الشرائع، ج 1، ص: 9

«قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) بِعِبَادَتِنَا عَبْدُ اللَّهِ وَلَوْ لَا نَحْنُ مَا عَبْدَ اللَّهُ؛ (1)»

امام صادق (عليه السلام) می فرماید: با عبادت ما خدا پرستش گردید و اگر ما نبودیم خدا پرستیده نمی شد.

و روایات دیگری که جلوتر به آن ها اشاره خواهد شد.

ب) «وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ؛ (2)»

و [مشرکان] گفتند: [خدای] رحمان فرشتگان را فرزند خود گرفته است. منزّه است او، [فرشتگان، فرزند خدا نیستند] بلکه بندگانی گرامی و ارجمندند.

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«عَنْ جَابِرِ الْجُعْفِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (عليه السلام) يَقُولُ وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ وَأَوْ مَا بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ وَقَالَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ إِلَى قَوْلِهِ وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ؛ (3)»

جابر جعفی گوید: از امام باقر (عليه السلام) شنیدم که می فرمود: «وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ وَ بَا دَسْت بَه سِيْنَه اَش اِشَارَه كَرْد وَ فَرَمُود: «لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ أِزْتَضَى وَ هُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ». «خَالِدِ الْجَوَانِ قَالَ كُنْتُ أَنَا وَ الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ وَ نَاسٌ مِنْ أَصْحَابِنَا بِالْمَدِينَةِ وَ قَدْ تَكَلَّمْنَا فِي الرَّبُّوبِيَّةِ قَالَ فَقُلْنَا مُرُوا إِلَى بَابِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) حَتَّى نَسْأَلَهُ قَالَ فَقُمْنَا بِالْبَابِ قَالَ فَخَرَجَ إِلَيْنَا وَ هُوَ يَقُولُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ؛ (4)»

خالد جَوَانِ گفت: «من و مفضل بن عمر و گروهی از یاران در مدینه بودیم درباره ی ربوبیت ائمه (علیهم السلام) صحبت می کردیم، بالأخره گفتیم برویم در خانه ی امام صادق (عليه السلام) و در این مورد از ایشان سؤال کنیم. حرکت کرده و به سوی خانه ی آن جناب رفتیم. از منزل خارج شد، در حالی که می فرمود: بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ، نه آن ها بنده ی مورد لطف خداوند هستند که از خود اظهار نظری در مقابل خدا نمی نمایند و به دستورش عمل می کنند».

ص: 12

1- . الكافي (ط - الإسلامية)، ج 1، ص: 144

2- . انبياء، 26

3- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 24، ص: 91

4- . همان، ج 25، ص: 303

«عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَخَالِدُ الْجَوَّانُ وَنَجْمُ الْحَطِيمِ وَسَلِيمَانُ بْنُ خَالِدٍ عَلَى بَابِ الصَّادِقِ (عليه السلام) فَتَكَلَّمْنَا فِيمَا يَتَكَلَّمُ فِيهِ أَهْلُ الْغُلُوِّ فَخَرَجَ عَلَيْنَا الصَّادِقُ (عليه السلام) بِلَا حِذَاءٍ وَلَا رِدَاءٍ وَهُوَ يَنْتَقِضُ وَيَقُولُ يَا خَالِدُ يَا مُفَضَّلُ يَا سَلِيمَانُ يَا نَجْمُ لَا بَلْ عِبَادُ مُكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِ يَعْمَلُونَ» (1)

مفضل گوید: من و خالد جوان و نجم حطیم و سلیمان بن خالد کنار در خانه ی امام صادق (علیه السلام) بودیم، سخنان ما درباره ی اعتقاد اهل غلو بود؛ ناگهان امام صادق (علیه السلام) با پای برهنه بدون رداء با عجله آمد یکایک ما را نام برد، فرمود: «خالد، مفضل، سلیمان، نجم، نه! آن طور که شما می گوید ما نیستیم؛ بلکه چنین هستیم: بَلْ عِبَادُ مُكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِ يَعْمَلُونَ».

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: بَيْنَا أُمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) يُجَهِّزُ أَصْحَابَهُ إِلَى قِتَالِ مُعَاوِيَةَ إِذَا اخْتَصَمَ إِلَيْهِ اثْنَانِ فَلَعَى أَحَدَهُمَا فِي الْكَلَامِ فَقَالَ لَهُ اخْسَأْ يَا كَلْبُ فَعَوَى الرَّجُلُ لَوْقَتِهِ وَصَارَ كَلْبًا فَبُهِتَ مَنْ حَوْلَهُ وَجَعَلَ الرَّجُلُ يُشِيرُ بِإِصْبَعِهِ إِلَى أُمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) وَتَضَرَّعَ فَنَظَرَ إِلَيْهِ وَحَرَكَ شَفَتَيْهِ فَإِذَا هُوَ بِشَرِّ سَوِيٍّ فَقَامَ إِلَيْهِ بَعْضُ أَصْحَابِهِ وَقَالَ لَهُ مَا لَكَ تُجَهِّزُ الْعُسْكَرَ وَ لَكَ مِثْلُ هَذِهِ الْقُدْرَةِ فَقَالَ وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ لَوْ شِئْتُ أَنْ أَضْرِبَ بِرِجْلِي هَذِهِ الْقَصِيرَةَ فِي هَذِهِ الْفُلُواتِ حَتَّى أَضْرِبَ صَدْرَ مُعَاوِيَةَ فَأَقْلِبُهُ عَنْ سَرِيرِهِ لَفَعَلْتُ وَ لَكِنَّ عِبَادَ مُكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِ يَعْمَلُونَ» (2)

محمدبن سنان گوید: هنگامی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) یاران خود را برای جنگ با معاویه آماده می ساخت دو نفر با هم به مشاجره پرداختند که یکی از آنان سخن گزافی گفت. امام فرمود: «دور شو ای سگ». آن مرد هم آنجا به عوعو افتاد و تبدیل به سگ شد. اطرافیان بهت زده شدند. آن مرد با انگشت به امیرالمؤمنین (علیه السلام) اشاره و تضرع نمود. امام (علیه السلام) به وی نگاه کرد و لبان خود را به حرکت در آورد و وی تبدیل به انسان شد. برخی از یاران نزد امیرالمؤمنین (علیه السلام) رفتند و گفتند: «تو که چنین قدرتی داری چه نیازی به تجهیز سربازان داری؟» فرمود: «قسم به کسی که دانه را شکافت و مردم را آفرید اگر می خواستم می توانستم با این پایم در این صحراها بکوبم و بر سینه معاویه بزنم و او را از تختش بر زمین اندازم، عِبَادُ مُكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِ يَعْمَلُونَ».

ص: 13

1- [2] بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 47، ص: 125

2- [1] همان، ج 32، ص: 385؛ خصائص الأئمة (علیهم السلام) (خصائص أمير المؤمنين (علیه السلام))، ص: 46 بتفاوت

از لسان مبارک امام هادی (علیه السلام) در فضل و جایگاه امام در عوالم هستی در زیارت جامعه این چنین صادر شده است:

«وَالْمُظْهِرِينَ لِأَمْرِ اللَّهِ وَنَهْيِهِ وَعِبَادِهِ الْمُكْرَمِينَ الَّذِينَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ»؛ (1)

و ظاهرکنندگان امر و نهی خدا و بندگان منزّه و معظم او که هیچ گاه در سخن گفتن بر او سبقت نمی گیرند و فرمان او را به کار می بندند».

لذا در زیارت جامعه کبیره از فضائل ائمه معصومین (علیهم السلام) «عِبَادِهِ الْمُكْرَمِينَ» است:

«وَعِبَادِهِ الْمُكْرَمِينَ الَّذِينَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

و بندگان گرامی خداوند؛ آنان که در گفتار بر او پیشی نمی گیرند و به فرمان او عمل می کنند و رحمت خدا و برکات او [بر ایشان باد!]». «عِبَاد»: جمع «عبد» به معنای بنده، مملوک. الْمُكْرَمِينَ: گرامی داشته شدگان، بزرگ شمرده شدگان. لَا يَسْبِقُونَهُ: بر کلام (خداوند متعال) پیشی نمی گیرند. واژه «عِبَاد» به معنای بندگان و «مُكْرَمِينَ»، اسم مفعول «إكرام» به معنای گرامی داشته شدگان است. اهل بیت (علیهم السلام) بندگان شایسته ای هستند که خداوند عبودیت کامل را به آنان ارزانی داشته و آنان حقیقت بندگی را تحقق بخشیده اند و بدین سان خداوند متعال آنان را گرامی داشته است. (2)

بندگی، بالاترین افتخار اولیای الهی

بندگی خدا، بالاترین امتیاز دوستان اوست. آنان که خدا را می شناسند و به او عشق می ورزند بندگی او را بالاترین افتخار خویش می دانند و هیچ افتخاری را با آن نمی سنجند. بر پایه گزارشی، امیرالمومنین علی (علیه السلام)، این افتخار را آن چنان زیبا بیان کرده که شگفتی عامر شعبی، فقیه و شاعر عرب را بر انگیخته است. امیرالمومنین (علیه السلام) فرموده است:

«إِلَهِي! كَفَى لِي عِزًّا أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدًا وَكَفَى بِي فَخْرًا أَنْ تَكُونَ لِي رَبًّا، أَنْتَ كَمَا أَحْبَبْتُ فَأَجْعَلَنِي كَمَا تُحِبُّ»؛ (3)

ص: 14

1- من لا يحضره الفقيه، ج 2، ص: 610

2- شرح زیارت جامعه کبیره آیت الله ری شهری؛ «العبد: الإنسان، حرّاً كان أو رقيقاً، يذهب بذلك إلى أنّه مربوط لبارئه «جلّ و عزّ» «لسان العرب، ج 3، ص 270؛ «الكریم: الجامع لأنواع الخير و الشرف و الفضائل» لسان العرب، ج 12، ص 510؛ «السَّبَق: القُدْمَةُ فِي الْجَرَى وَفِي كُلِّ شَيْءٍ» لسان العرب، ج 10، ص 151.

3- الخصال، ج 2، ص: 420

معبود! مرا ارجمندی همین بس که بنده تو باشم و مرا افتخار همین بس که پروردگار من باشی. تو چنانی که من دوست دارم. پس مرا چنان دار که تو دوست داری».

هدایای الهی و عنایات ویژه خداوند تنها به کسانی تعلّق می گیرد که سر بر آستان بندگی او بسایند. خداوند از پیامبر خود هنگامی که به معراج رحمانی قدم نهاد با عنوان «عبد» خویش یاد فرموده است:

«سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى؛ (1)

ستایش مختص خدایی است که بنده خود را شبانه از مسجد الحرام به مسجد الاقصی برد». مقام بندگی پیامبر (صلی الله علیه وآله) بر رسالت او مقدّم است و از این رو در تشهّد نماز پیش از آن که از رسالت پیامبر (صلی الله علیه وآله) یاد کنیم او را بنده خدا می خوانیم: «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ». امتیاز بندگی خدا برای همگان قابل تحصیل است. رسالت و نبوّت فضل الهی برای خاصّان درگاه خداوند است اما رسیدن به مقام بندگی برای همگان امکان دارد و در همه زمان ها و در گذر تاریخ همواره بندگانی هستند که حقیقت بندگی را به جای می آورند و خداوند هم آنان را به عنایات ویژه خود می نوازد و با آنان سخن می گوید. از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده که فرمود:

«عِبَادُ نَاجَاهُمْ فِي فِكْرِهِمْ وَكَلَمَتِهِمْ فِي ذَاتِ عُقُولِهِمْ؛ (2)

بندگانی هستند که خداوند از در اندیشه شان با آنان نجوا می کند و از در خردشان با آنان سخن می گوید».

امتیاز دیگر بندگی خدا به انجام رسانیدن کارهای بزرگی است که از همگان بر نمی آید. بنده خدا آن گاه که به مراتب بالای بندگی رسید مثّل خدا در روی زمین می شود و نماینده خدا کارهای خدایی می کند. در «حدیث قدسی» آمده که خداوند از بنده اش می خواهد که حقّ بندگی را به جای آورد تا او را نمونه خود بر روی زمین گرداند:

«عَبْدِي أَطْعَنِي أَجْعَلْكَ مَثَلِي؛ (3)

بنده ام! مرا اطاعت کن تا تو را نمونه خود قرار دهم».

ص: 15

1- . اسراء، 1

2- . نهج البلاغة (للصبيحي صالح)، ص: 342

3- . الجواهر السنّية في الأحاديث القدسية (كليات حديث قدسی)، ص: 709

انجام گرفتن برخی کارهای خارق العاده که از سوی اولیای حق مشاهده می شود بازتاب بندگی آنان است. (1)

وجود مقدس امیرالمومنین (علیه السلام) نه تنها عبادت را برای خداوند خالص گردانید بلکه خود، طریق عبادت و نشانه و راهنما و علامت رسیدن به مقام بندگی برای عابدان و بندگان خداست؛ چنانچه در زیارت جامعه کبیره آمده است:

«وَأَعْلَاماً لِعِبَادِهِ

شما راهنمایان بندگان باشید».

کلمه «اعلام» جمع «عَلَم» به معنای: علامت و نشانه است. راغب اصفهانی می گوید: «الْعَلَمُ: الأثر الذي يعلم به الشيء، كَعَلَمِ الطريق وعلم الجيش، وسمي الجبل علماً لذلك، وجمعه أعلام». و در قرآن مجید آمده است:

«وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ» (2)

و علامات و نشانه هایی قرار داد و به وسیله ستارگان (شب هنگام) راه می یابند».

و در اصول کافی بابی به عنوان «باب أَنَّ الْأُئِمَّةَ هُمُ الْعَلَامَاتُ» آمده است (3). بنابراین ائمه (علیهم السلام) هدایت گران و راهنمایان بندگان به سوی خدا هستند. اساساً این مقام را حضرات ائمه به برکت عبادت به دست آورده اند و آن ها هستند که برای بالا بردن بندگان قرار داده شده اند. این معنا نیز برهانی است، خداوند متعال باید در این عالم برای هدایت عباد و حرکتشان به سوی کمال «عَلَم» نصب کند هم چنان که در معنای «اعلام التقی» گذشت، از این رو حضرتش فرمود:

«الإمام عَلَمٌ فيما بين الله عزَّ وجلَّ وبين خلقه، فمن عرفه كان مؤمناً ومن أنكره كان كافراً» (4)

و کعبه نیز «عَلَم» است که حضرت امیر (علیه السلام) درباره آن می فرماید:

ص: 16

1- . شرح زیارت جامعه کبیره آیت الله ری شهری

2- . نحل، 16

3- . الکافی (ط - الإسلامية)، ج 1، ص: 206

4- . کمال الدین و تمام النعمة، ج 2، ص: 412؛ کافی (ط - دار الحديث)، ج 4، ص: 148 با تفاوت: «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام)، قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَ جَلَّ - نَصَبَ عَلِيّاً (عليه السلام) عَلَماً بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ، فَمَنْ عَرَفَهُ كَانَ مُؤْمِناً، وَ مَنْ أَنْكَرَهُ كَانَ كَافِراً».

«جعلهُ سبحانه وتعالى للإسلام علماً؛(1)

خدای سبحان آن را برای اسلام عَلم قرار داد».

و همین معنا بر قرآن مجید نیز صادق است که حضرت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله)فرمودند: «إني تارك فيكم ما إن تمسّ بكم به لن تضلّوا كتاب الله وعترتي أهل بيتي؛(2)

همانا من در میان شما چیزی را قرار داده ام که اگر پس از من به آن تمسک جوید هرگز گمراه نمی شوید و آن کتاب خدا و عترتم اهل بیت من هستند».(3)

عبادت امیرالمومنین(علیه السلام) در قرآن کریم

الف) وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ؛(4)

و از مردم کسی است که جانش را برای خشنودی خدا می فروشد [مانند امیرالمؤمنین(علیه السلام)] و خدا به بندگان مهربان است».

کسی که عبادت را برای خداوند متعال خالص کرده باشد از دادن جان خود برای رضای خدا هیچ ابایی ندارد:

«عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) قَالَ: أَوَّلُ مَنْ شَرَى نَفْسَهُ لِلَّهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) كَانَ الْمُشْرِكُونَ يَطْلُبُونَ رَسُولَ اللَّهِ ص فَقَامَ مِنْ فِرَاشِهِ؛(5)

امام سجّاد(علیه السلام) می فرماید: اولین کسی که جان خود را [در راه رضای خدا] فروخت (دست از جان خود شست)، علی بن ابی طالب(علیه السلام) بود. مشرکین [وقتی پیامبر(صلی الله علیه وآله) را در بستر خود ندیدند] در پی [قتل] رسول خدا(صلی الله علیه وآله) رفتند و علی(علیه السلام) از بستر پیامبر(صلی الله علیه وآله) برخاست».

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ نَزَلَتْ فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حِينَ بَدَّلَ نَفْسَهُ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ لَيْلَهُ اضْطَجَعَ عَلَى فِرَاشِ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) لَمَّا طَلَبَتْهُ كُفَّارٌ قُرَيْشٍ؛(6)

ص: 17

-
- 1- . نهج البلاغة (للصبحي صالح)، ص: 45
 - 2- . کمال الدین و تمام النعمة، ج 1، ص: 94
 - 3- . با پیشوایان هدایتگر (شرح زیارت جامعه کبیره آیت الله میلانی)
 - 4- . بقره، 207
 - 5- . مناقب آل ابی طالب(علیه السلام)(لابن شهر آشوب)، ج 2، ص: 64؛ بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 36، ص: 42؛ شواهد التنزیل، ج 1، ص 130؛ فيه: «لله عزوجل» زیاده و «كان المشركون ... فراشه» محذوف
 - 6- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 19، ص: 78

امام باقر (علیه السلام) می فرمایند: آیه در شأن علی بن ابیطالب (علیه السلام) نازل شد؛ زمانی که جانش را در راه خدا و رسولش فدا کرد؛ همان شبی که کافران قریش به دنبال رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بودند و او در بستر حضرت [برای حفظ جان ایشان] به پهلوی دراز کشید».

در روایتی دیگر:

«ابن عباس قال مَعْنَى يَشْرِي نَفْسَهُ أَيْ يَتَذَلُّ؛ (1)

ابن عباس می گوید: «يَشْرِي نَفْسَهُ؛ یعنی جانش را فدا می کند».

ابن ابی الحديد معتزلی در این موضوع می گوید:

«قال شيخنا أبو جعفر رحمه الله هذا فرق غير مؤثر لأنه قد ثبت بالتواتر حديث الفراء، فلا فرق بينه وبين ما ذكر في نص الكتاب، ولا يجحده الا مجنون او غير مخالط لاهل الملة؛ (2)

ابن ابی الحديد از ابوجعفر اسکافی نقل می کند که خواییدن امیرالمومنین (علیه السلام) در جای پیامبر (صلی الله علیه وآله) به صورت متواتر ثابت شده است. فرقی بین این واقعه و بین وقایعی که در قرآن ذکر شده است وجود ندارد. این واقعه قرار گرفتن علی (علیه السلام) در بستر را در میان مردم فقط دیوانه و بی عقل انکار می کند».

بله، به قول این عالم سنی مذهب هر آن کس که در این فضیلت به دل خود شک و تردید راه بدهد چیزی به نام عقل در سر ندارد و با دیوانه ای که خالی از عقل و خرد است تفاوتی ندارد و بسان او می باشد. فتأمل...

صحابه و امتناع از دستور پیامبر (صلی الله علیه وآله)

در مواردی مشابه رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) از صحابه درخواست انجام عملی را کرده اند که در ظاهر عمل خطرناکی بوده است و از طرفی رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) وعده حفظ و مصونیت داده اند ولی صحابه به وعده رسول خدا (صلی الله علیه وآله) اعتماد نکرده اند و از فرمان ایشان اطاعت نکرده اند. (در روایت صحیحی) حذیفه نقل می کند در جریان جنگ خندق، رسول خدا (صلی الله علیه وآله) دو مرتبه از صحابه تقاضا فرمودند که شخصی به میان دشمن برود و از آنها اطلاعاتی بیاورد ولی کسی قبول نکرد:

ص: 18

1- بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 36، ص: 40

2- شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج 13، ص: 261

«فَقَالَ حُذَيْفَةُ يَا بَنَ أَخِي وَاللَّهِ لَقَدْ رَأَيْتُنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بِالْخَنْدَقِ وَصَلَّى رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) مِنَ اللَّيْلِ هَوِيًّا ثُمَّ التَّفَتَ إِلَيْنَا فَقَالَ مِنْ رَجُلٍ يَقُومُ فَيَنْظُرُ لَنَا مَا فَعَلَ الْقَوْمُ يَشْتَرِطُ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) أَنَّهُ يَرْجِعُ أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ فَمَا قَامَ رَجُلٌ ثُمَّ صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) هَوِيًّا مِنَ اللَّيْلِ ثُمَّ التَّفَتَ إِلَيْنَا فَقَالَ مِنْ رَجُلٍ يَقُومُ فَيَنْظُرُ لَنَا مَا فَعَلَ الْقَوْمُ ثُمَّ يَرْجِعُ يَشْتَرِطُ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) الرَّجْعَةَ أَسْأَلَ اللَّهَ أَنْ يَكُونَ رَفِيقِي فِي الْجَنَّةِ فَمَا قَامَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ مَعَ شِدَّةِ الْخَوْفِ وَشِدَّةِ الْجُوعِ وَشِدَّةِ الْبَرْدِ فَلَمَّا لَمْ يَقُمْ أَحَدٌ دَعَانِي رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فَلَمْ يَكُنْ لِي بُدٌّ مِنَ الْقِيَامِ حِينَ دَعَانِي فَقَالَ يَا حُذَيْفَةُ فَادْهَبْ فَادْخُلْ فِي الْقَوْمِ فَانْظُرْ مَا يَفْعَلُونَ؛ (1)

حذیفه گفت: ای پسر برادر! در جنگ خندق با رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بودیم. رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نماز خواندند در حالی که پاسی از شب گذشته بود. ایشان رو به ما فرمود و گفت: کدام از شما حاضر است برای ما نگاه کند (یعنی به میان دشمن رفتن و خبر آوردن) که دشمن چه می کند؟ هیچ کس حاضر نشد، پیامبر (صلی الله علیه وآله) برای او تضمین کرد که سالم برگردد و خدا او را وارد بهشت کند ولی هیچ کس بلند نشد سپس رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به نماز ایستاد در حالی که مقداری از شب گذشته بود سپس رو به ما فرمود: آیا کسی هست که برای ما خبری بیاورد؟ و من تضمین می کنم که برگردد و در بهشت همنشین من باشد، باز هم از شدت سردی و گرسنگی و ترس کسی حاضر نشد. در این هنگام رسول خدا (صلی الله علیه وآله) من را فرا خواند. دیگر چاره ای نبود جز اینکه بلند شوم. پیامبر (صلی الله علیه وآله) به من فرمود: برو و در بین آنها برو و ببین چه می کنند؟»

این روایت معتبر به صراحت بیان می کند که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) چند بار از صحابه درخواست انجام عملی را کردند و علی رغم تضمین از سوی ایشان، کسی راضی نشد این کار را انجام دهد و از دستور اطاعت کند. روایت فوق به خوبی بازگو می کند صرف تضمین و اطمینان به عدم ضرر، سبب نمی شود کسی کاری را انجام دهد و از دستور اطاعت کند بلکه فرمانبرداری، ایمان و اعتقادی ویژه می طلبد نظیر آن چه امیرالمومنین (علیه السلام) در لیلۃ المبیت از خود نشان دادند.

حاکم نیشابوری نیز در کتاب «المستدرک علی الصحیحین» ماجرای لیلۃ المبیت و سنگباران شدن امیرالمومنین علی (علیه السلام) را در آن شب بیان می کند:

«حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ، ثنا زِيَادُ بْنُ الْخَلِيلِ التُّسْتَرِيُّ، ثنا كَثِيرُ بْنُ يَحْيَى، ثنا أَبُو عَوَاذَةَ، عَنْ أَبِي بَلَجٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مَيْمُونٍ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: "شَرَى

ص: 19

عَلَى نَفْسِهِ، وَلَبَسَ ثَوْبَ النَّبِيِّ (صلى الله عليه وآله)، ثُمَّ نَامَ مَكَانَهُ، وَكَانَ الْمُشْرِكُونَ يَزُمُونَ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله)، وَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) الْبَسَهُ بُرْدَةً، وَكَانَتْ قُرَيْشٌ تُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَ النَّبِيَّ (صلى الله عليه وآله)، فَجَعَلُوا يَزُمُونَ عَلِيًّا، وَيَرَوْنَهُ النَّبِيَّ (صلى الله عليه وآله)، وَقَدْ لَبَسَ بُرْدَةً، وَجَعَلَ عَلَى (عليه السلام) يَتَضَوَّرُ، فَإِذَا هُوَ عَلَى (عليه السلام)، فَقَالُوا: إِنَّكَ لِلَّيْمِ إِنَّكَ لَتَتَضَوَّرُ، وَكَانَ صَاحِبُكَ لَا يَتَضَوَّرُ، وَلَقَدْ اسْتَنْكَرْنَاكَ مِنْكَ". هَذَا حَدِيثٌ صَحِيحٌ الْإِسْنَادُ وَلَمْ يَخْرُجْهُ. وَقَدْ رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ الطَّيَالِسِيُّ، وَغَيْرُهُ، عَنْ أَبِي عَوَانَةَ بِزِيَادَةِ أَلْفَاظٍ. (قال الذهبي في التلخيص) صحيح؛ (1)

حاکم در کتاب مستدرک، روایتی را از ابن عباس نقل می کند: علی (علیه السلام)، نفسش را فروخت (جانش را در طبق اخلاص گذاشت و در راه خدا فدا کرد) و لباس پیامبر (صلى الله عليه وآله) را پوشید (ملحفه ای که رسول اکرم (صلى الله عليه وآله) به هنگام خواب بر خود می انداخت) سپس در بستر پیامبر (صلى الله عليه وآله) خوابید؛ مشرکان رسول خدا (صلى الله عليه وآله) را سنگباران کردند (مشرکان تصور می کردند)، امیرالمومنین (علیه السلام) ملحفه را بر خود انداخت و قریش که تصمیم بر قتل رسول الله (صلى الله عليه وآله) گرفتند، علی (علیه السلام) را سنگباران کردند و تصور می کردند ایشان، رسول خدا (صلى الله عليه وآله) است در حالی که علی (علیه السلام) ملحفه رسول خدا (صلى الله عليه وآله) را بر خود انداخته بود و از شدت درد فریاد می زد. در این هنگام متوجه شدند که او علی (علیه السلام) است. مشرکان گفتند: تو انسان پستی هستی؛ تو بودی که از شدت درد فریاد می زدی و صاحب و همراه تو (رسول الله (صلى الله عليه وآله)) نبود و ما از قرار گرفتن توبه جای رسول خدا (صلى الله عليه وآله) بی اطلاع بودیم. حاکم در ادامه می گوید: سند این حدیث صحیح است و آن دو (بخاری و مسلم) آن را نقل نکرده اند و این روایت را ابی داوود طیالسی و غیره نیز نقل کرده اند و ابوعوانه، آن را با تفصیل بیشتری روایت کرده است. شمس الدین ذهبی نیز در تلخیص کتاب مستدرک، این روایت را صحیح می داند.

بذل و بخشش و زکات در عبادت نشأت گرفته از عبادت خالص است. غرق در خدا که باشی به خاطر خدا، بنده خدا را هم خوشحال می کنی. غرق در خدا که باشی صدای فقیر و مظلوم را می شنوی و به خاطر خدا او را یاری می کنی. آیه دیگری که حکایت از عبادت امیرالمومنین (علیه السلام) دارد آیه ولایت است:

(ب) إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ؛ (2)

سرپرست و دوست شما فقط خدا و رسول اوست و مؤمنانی [مانند علی بن ابی طالب اند] که همواره نماز را بر پا می دارند و در حالی که در رکوعند [به تهیدستان] زکات می دهند.

ص: 20

نکته ظریفی که در این آیه شریفه وجود دارد این است که خداوند ولایتش و ولایت امیرالمومنین (علیه السلام) را در این هنگامه معرفی می کند، هنگامی که بدون انقطاع از درگاه ربوبیت و احدیت ندای فقیر را به استجابت برسانی.

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«عَنْ جَعْفَرٍ (عليه السلام)، إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا نَزَلَتْ فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام)؛ (1)

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا؛ درباره ی علی بن ابی طالب (علیه السلام) نازل شده است».

روایات دیگری نیز در این مورد وجود دارد اما به یک روایت بسنده می کنیم.

روایت قابل تأملی از امام سجاد (علیه السلام) در تفسیر این آیه وجود دارد که در عین اثبات حقانیت جانشینی امیرالمومنین (علیه السلام)، اوج غربت حضرت را نیز نشان می دهد که افراد لجوج و حسود، چشم دیدن ولایت حضرت بر خود را نداشتند:

«حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ (عليهم السلام) فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا قَالَ لَمَّا نَزَلَتْ: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» اجْتَمَعَ نَفَرٌ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) فِي مَسْجِدِ الْمَدِينَةِ فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ مَا تَقُولُونَ فِي هَذِهِ الْآيَةِ فَقَالَ بَعْضُهُمْ إِنَّ كَفَرْنَا بِهِذِهِ الْآيَةِ نَكْفُرُ بِسَائِرِهَا وَإِنْ آمَنَّا فَإِنَّ هَذَا ذُلٌّ حِينَئِذٍ لَطَّ عَلَيْنَا ابْنُ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) فَقَالُوا قَدْ عَلِمْنَا أَنَّ مُحَمَّدًا صَادِقٌ فِيمَا يَقُولُ وَلَكِنَّا تَتَوَلَّاهُ وَلَا نَطِيعُ عَلِيًّا فِيمَا أَمَرَنَا قَالَ فَتَزَلَّتْ هَذِهِ الْآيَةُ يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا (2)

يَعْرِفُونَ يَعْنِي وَلَا يَافِقُونَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) وَ أَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ بِالْوَلَايَةِ؛ (3)

امام سجاد (علیه السلام) می فرماید: هنگامی که این آیه نازل شد: إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ، عده ای از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در مسجد مدینه جمع شدند و به یکدیگر می گفتند: «در مورد این آیه چه می گوئید؟ بعضی از آن ها گفتند: «اگر به این آیه کافر شویم به سایر آن ها نیز کافر شده ایم و اگر به آن ایمان داشته باشیم زمانی که فرزند ابوطالب بر ما مسلط شود این ذلت است». گفتند: «ما می دانیم که محمد (صلی الله علیه وآله) در آنچه می گوید صادق است اما ما او را ولی خود قرار می دهیم و آنچه را که

ص: 21

1- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 35، ص: 198

2- . نحل، 83

3- . الكافي (ط - الإسلامية)، ج 1، ص: 427

علی (علیه السلام) ما را به آن امر کند اطاعت نخواهیم کرد». فرمود: «پس این آیه نازل شد: نعمت های خدا را می شناسند باز هم منکر آن می شوند. یعنی ولایت علی (علیه السلام) را می دانند اما اکثر آن ها به ولایت، ایمان ندارند».

نه فقط ولایت امیرالمومنین (علیه السلام) ولایت خداست بلکه امامان معصوم (علیهم السلام) نیز ولایتشان ولایت خداست که در این آیه به آن اشاره شده است:

«عَنِ الْفَضِيلِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (علیه السلام) فِي قَوْلِهِ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا قَالَ هُمُ الْأَئِمَّةُ (علیهم السلام)؛ (1)

امام باقر (علیه السلام) می فرماید: إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا؛ آن ها امامان (علیهم السلام) هستند». نکته جالب اینکه بعد از اعلام ولایت امیرالمومنین (علیه السلام) توسط خداوند متعال کسانی که این ولایت را بپذیرند به نام حزب الله معرفی کرده است:

وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ؛ (2)

و کسانی که ولایت خدا و پیامبر او و افراد با ایمان را بپذیرند، [پیروزند]؛ زیرا حزب خدا (گروه خداپرستان) پیروزند».

ابن عباس می گوید:

«وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ يَحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يَعْنِي مُحَمَّدًا وَالَّذِينَ آمَنُوا يَعْنِي وَيَحِبُّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ (علیه السلام) فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ يَعْنِي شِيعَةَ اللَّهِ وَشِيعَةَ مُحَمَّدٍ وَشِيعَةَ عَلِيٍّ هُمُ الْغَالِبُونَ- يَعْنِي الْعَالُونَ عَلَى جَمِيعِ الْعِبَادِ- الظَّاهِرُونَ عَلَى الْمُخَالِفِينَ لَهُمْ- قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَبَدَأَ اللَّهُ فِي هَذِهِ الْآيَةِ بِنَفْسِهِ- ثُمَّ ثَنَّى بِمُحَمَّدٍ، ثُمَّ ثَلَّثَ بِعَلِيٍّ [ثُمَّ قَالَ]: فَلَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله): رَحِمَ اللَّهُ عَلِيًّا اللَّهُمَّ أَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ؛ (3)

وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ يَعْنِي خُدا را دوست بدارد وَرَسُولُهُ يَعْنِي مُحَمَّد (صلى الله عليه وآله) را. وَالَّذِينَ آمَنُوا يَعْنِي عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ (علیه السلام) را دوست داشته باشد. فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ يَعْنِي شِيعَةُ خُدا و شِيعَةُ مُحَمَّد (صلى الله عليه وآله) و شِيعَةُ عَلِيٍّ (علیه السلام) آنان هستند که پیروزند یعنی بر تمام بندگان برتر و بر مخالفانشان چیره اند. خداوند در این آیه از خودش شروع کرد. در مرحله ی دوم

ص: 22

1- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 35، ص: 188

2- . مائده، 56

3- . شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، ج 1، ص: 246

محمد (صلی الله علیه وآله) و در مرحله ی سوم علی (علیه السلام) را گفت. وقتی این آیه نازل شد پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود: «خدا رحمت کند علی (علیه السلام) را، خدایا حق را با او بگردان هر کجا که بگردد».

عَنْ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) عَنْ سَيِّدِ الْأَوْصِيَاءِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ يَا عَلِيُّ أَنْتَ أَخِي وَأَنَا أَخُوكَ أَتَا الْمُصْطَفَى لِلنَّبَوَةِ وَأَنْتَ الْمُجْتَبَى لِلْإِمَامَةِ ... يَا عَلِيُّ أَنْتَ أَمِينُ أُمَّتِي وَحُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهَا بَعْدِي قَوْلُكَ قَوْلِي وَأَمْرُكَ أَمْرِي وَطَاعَتُكَ طَاعَتِي وَرَجْرُكَ رَجْرِي وَنَهْيُكَ نَهْيِي وَمَعْصِيَتُكَ مَعْصِيَتِي وَحِزْبُكَ حِزْبِي وَحِزْبِي حِزْبُ اللَّهِ وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ؛ (1)

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود: علی جان! تو برادر منی و من برادر توأم. من برای نبوت برگزیده شده ام و تو برای امامت انتخاب شده ای ... ای علی! تو امین اُمت منی و بعد از من حجت خدا بر آن هایی. سخن تو سخن من است و فرمان تو فرمان من است و اطاعت از تو اطاعت من، بازداشتن تو بازداشتن من است و نهی تو نهی من، نافرمانی تو نافرمانی من است و حزب تو حزب من و حزب من حزب خداست؛ مَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ».

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ فَتَحْنُ وَشِيعَتُنَا حِزْبُ اللَّهِ وَحِزْبُ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ؛ (2)

امام صادق (علیه السلام) می فرمایند: پس ما و شیعیانمان حزب خداییم و حزب خدا (گروه خداپرستان) پیروزند».

«قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) لَقَدْ حَضَرَ الْغَدِيرَ اثْنَا عَشَرَ أَلْفَ رَجُلٍ يَشْهَدُونَ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) فَمَا قَدَرَ عَلَى اخْذِ حَقِّهِ وَإِنْ أَحَدُكُمْ يَكُونُ لَهُ الْمَالُ وَلَهُ شَاهِدَانِ فَيَأْخُذْ حَقَّهُ فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ فِي عَلِيٍّ؛ (3)

امام صادق (علیه السلام) می فرمایند: دوازده هزار نفر در غدیر حاضر و شاهد این ماجرا بودند ولی علی نتوانست حقش را بگیرد. این در حالی است که هر کس از شما که مالی داشته باشد و دو شاهد داشته باشد می تواند حقش را ثابت کند؛ فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ و این در حق علی (علیه السلام) است».

ص: 23

1- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 39، ص: 93

2- . همان، ج 4، ص: 25

3- . همان، ج 37، ص: 139

سیوطی عالم و مفسر اهل تسنن در کتاب الدر المنثور خود می نویسد:

«عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِهِ إِنََّّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ الْآيَةُ، قَالَ: نَزَلَتْ فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؛ ابْنِ عَبَّاسٍ مَيَّ غَوِيْدُ: اَيْنَ آيَةُ فِي شَانِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) نازل شده است».

وقتی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از سائل پرسید: چه کسی به تو کمک کرد؟ سائل گفت: آن مردی که در حال قیام است (و با دست به سوی علی (عليه السلام) اشاره کرد). حضرت پرسید: در چه حالی به تو کمک کرد؟ عرض کرد در حال رکوع. پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: او علی بن ابی طالب (عليه السلام) است و تکبیر گفت و این آیه را تلاوت نمود: «وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ» (1).

حاکم نیشابوری روایتی را از امیرالمؤمنین (عليه السلام) نقل می کند که وقتی این آیه نازل شد پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) وارد مسجد شد و دید بعضی از مردم در حال رکوع و بعضی در حال قیام و مشغول نماز هستند و حضرت با یک سائلی مواجه شد و پیامبر (صلی الله علیه وآله) سؤال کرد:

«أَعْطَاكَ أَحَدٌ شَيْئًا فَقَالَ لَا إِلَّا هَذَا الرَّكَعَ لِعَلِيٍّ أَعْطَانِي خَاتَمًا؛ (2)

آیا کسی به شما چیزی داد گفت: بله این آقایی که در حال رکوع است و اشاره کرد به امیرالمؤمنین (عليه السلام) و گفت: این به من انگشترش را داد».

جصاص از مفسران نامی اهل سنت است می گوید: مجاهد، سدی، ابو جعفر و عتبة بن ابی حکیم، این ها نقل کرده اند:

«أَنَّهَا نَزَلَتْ فِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) حِينَ تَصَدَّقُ بِخَاتَمِهِ وَهُوَ رَاكِعٌ؛ (3)

این آیه در شان علی بن ابی طالب (عليه السلام) آن هنگامی که در رکوع خاتم خود را به سائل صدقه داد نازل شده است».

ثعلبی متوفای 427 هجری از مفسران نامی اهل سنت است، بعد از نقل «انما وليكم الله» می گوید: ابن عباس و سدی و عتبة بن حکیم و ثابت بن عبد الله گفته اند:

ص: 24

1- . الدر المنثور في التفسير بالماثور، ج 3 ص 105

2- . معرفة علوم الحديث، ج 1، ص 102 و تاريخ مدينة دمشق، ج 45، ص 303

3- . أحكام القرآن - ط العلمية، ج 2 ص 557

«إنما عني بقوله: إنما وليكم الله ورسوله الذين يقيمون الصلاة ويؤتون الزكاة وهم راكعون، علي بن أبي طالب (عليه السلام) لأنه مر به سائل وهو راكع في المسجد فأعطاه خاتمه؛ (1)

مقصود از این آیه علی بن ابی طالب (علیه السلام) است چون سائلی از کنار علی گذشت و او در حال رکوع بود و انگشترش را به سائل داد و این آیه نازل شد».

ابن کثیر مفسر اهل سنت در مورد این آیه شریفه می گوید:

عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: كَانَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ قَائِمًا يُصَلِّي، فَمَرَّ سَائِلٌ وَهُوَ رَاكِعٌ، فَأَعْطَاهُ خَاتَمَهُ، فَنَزَلَتْ: {إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ} (2)

واحدی متوفای 468 در کتاب اسباب نزول ملتزم است که فقط روایات صحیح را نقل کند. می گوید: نبی مکرم به مسجد آمد و دید که مردم در حال رکوع و قیام هستند و دید که سائلی می آید، از این سائل سؤال کرد:

«هل أعطاك أحد شيئاً؟ قال: نعم خاتم من ذهب، قال: من أعطاك؟ قال: ذلك القائم، وأوماً بيده إلي علي بن أبي طالب (عليه السلام)، فقال: علي أي حال أعطاك؟ قال أعطاني وهو راكع، فكبر النبي (صلى الله عليه وآله)؛ (3)

کسی به شما چیزی داد؟ سائل گفت: یک انگشتر طلائی به من دادند. پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: این را چه کسی به تو داد؟ جواب داد: این آقایی که ایستاده است و با دست خود به علی (علیه السلام) اشاره کرد. رسول خدا (صلی الله علیه وآله) سؤال کرد: در چه حالی آن را به شما بخشید؟ گفت: در حال رکوع. بعد از این سخن رسول خدا (صلی الله علیه وآله) تکبیر گفت و بعد این آیه را خواند:

«ومن يتول الله ورسوله والذين آمنوا فإن حزب الله هم الغالبون». (4)

قرطبی متوفای 671 می گوید: «نزلت في علي بن أبي طالب (عليه السلام) وقاله مجاهد والسدي؛ (5)

این آیه در مورد علی بن ابی طالب (علیه السلام) نازل شده است».

سیوطی می گوید:

ص: 25

1- . غاية المرام وحجة الخصام في تعيين الإمام من طريق الخاص والعام، السيد هاشم البحراني، ج 2، ص 5

2- . تفسير ابن كثير - ت سلامة، ج 3 ص 138

3- . أسباب نزول الآيات، الواحدي النيسابوري، ص 133 و 134

4- . همان، ص 134

5- . تفسير القرطبي، ج 6، ص 221

«نزلت في علي بن أبي طالب وروي ابن مردويه عن وجه آخر عن ابن عباس مثله وأخرج أيضا عن علي مثله وأخرج ابن جرير عن مجاهد وابن أبي حاتم عن سلمة بن كهيل مثله فهذه شواهد يقوي بعضها بعضا؛ (1)

این آیه در حق علی (علیه السلام) نازل شده است و ابن مردویه از ابن عباس نقل کرده است و همچنین از امیرالمؤمنین (علیه السلام) و ابن جریر طبری از مجاهد نقل کرده است و ابن ابی حاتم از سلمة بن كهيل نقل کرده است و سیوطی می گوید: این شواهدی است که یکدیگر را تقویت می کند».

ابن ابی حاتم در تفسیرش از ابی سعید اشج از فضل بن دکین از ابو نعیم احوّل از موسی بن قیس حضرمی از سلمة بن كهيل نقل می کند:

«تصدق علي بخاتمه وهو راع فزلت» «انما وليكم الله ورسوله والذين امنوا الذين يقيمون الصلاة ويؤتون الزكاة وهم راعون؛ (2)

امیرالمؤمنین (علیه السلام) انگشترش را در حال رکوع صدقه داد و این آیه نازل شد».

و روایات بسیار زیاد دیگری که در منابع اهل تسنن در این موضوع وجود دارد.

ضربه امیرالمؤمنین (علیه السلام) افضل از عبادات جن و انس

جهاد در راه خدا نیز از عبادات است که در این نوع از عبادت هم امیرالمؤمنین (علیه السلام) بی مثال است. در روایتی هم شیعه و هم اهل تسنن به این امر اشاره کرده اند:

علامه حلی (رحمة الله) از بزرگان شیعه در کتاب منهاج الکرامه چنین آورده است: «وعن حکیم، عن ابيه، عن جده، عن النبي (صلی الله علیه وآله) انه قال: لمبارزة علي بن ابي طالب (عليه السلام) لعمر بن عبد ود يوم الخندق افضل من عمل امتي الى يوم القيامة؛ (3)

حکیم از پدرش و ایشان از جدش نقل می کند که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود: مبارزه و جنگ کردن علی بن ابی طالب (علیه السلام) با عمرو بن عبدود، افضل و برتر از اعمال تمام امت من تا روز قیامت می باشد».

فخر رازی یکی دیگر از علمای بزرگ اهل سنت این روایت شریف را در کتابش این گونه می آورد:

ص: 26

1- . لباب النقول، ج 1، ص 81

2- . تفسیر ابن ابی حاتم، ج 4، ص 1162

3- . منهاج الکرامه في معرفة الإمامة، ج 1 ص 91

«لمبارزة علي (عليه السلام) مع عمرو بن عبدود (العامري) افضل من عمل امتي الى يوم القيامة، فلم يقل مثل عمله بل قال: افضل كانه يقول: حسبك هذا من الوزن والباقي جزاف؛ (1)

مبارزه علي بن ابی طالب (عليه السلام) با عمرو بن عبدود در روز خندق برتر از عبادت تمام امتم تا روز قیامت می باشد. در این روایت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود: که مثل عمل امتم می باشد؛ بلکه فرمود: افضل از اعمال امتم می باشد و این می رساند که همین یک عمل حضرت علی (عليه السلام) برای حضرت کافی است و بقیه اعمالش زیادی می باشد».

«فقال رسول الله (صلی الله علیه وآله) فی حقی: لضربة علی يوم الخندق افضل من اعمال الثقلين. وقال برز الاسلام كله الى الكفر كله؛ (2)

امیرالمومنین (عليه السلام) فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در حق من فرموده است که ضربت علی در روز خندق افضل و برتر از اعمال ثقلین می باشد و همچنین حضرت فرمود: در این روز تمام اسلام در مقابل تمام کفر قرار گرفت».

روایت حاکم نیشابوری

حاکم نیشابوری روایت فوق را در کتابش با متن و سند ذیل می آورد: «حدثنا لؤلؤ بن عبد الله المقتدری فی قصر الخلیفة ببغداد ثنا ابو الطیب احمد بن ابراهیم بن عبد الوهاب المصری بدمشق ثنا احمد بن عیسی الخشاب بتیس ثنا عمرو بن ابی سلمة ثنا سفیان الثوری عن بهز بن حکیم عن ابیه عن جده قال، قال رسول الله (صلی الله علیه وآله): لمبارزة علی بن ابی طالب لعمرو بن عبدود يوم الخندق افضل من اعمال امتی الى يوم القيامة؛ (3)

بهز ابن حکیم از پدرش و او از جدش نقل کرده که فرمود: مبارزه علی بن ابی طالب (عليه السلام) با عمرو بن عبدود در روز خندق برتر از عبادت تمام امتم تا روز قیامت می باشد».

تصحیح ذهبی:

به نقل سیوطی در کتاب جامع الاحادیث، ذهبی از علمای رجال اهل سنت سند این روایت را صحیح دانسته است:

ص: 27

1- . التفسیر الکبیر، ج 32 ص 231

2- . الخصال، ج 2، ص: 579

3- . المستدرک علی الصحیحین، ج 3 ص 34

«لمبارزة على بن ابي طالب لعمر بن عبدود يوم الخندق افضل من اعمال امتى الى يوم القيامة (الحاكم وتعقب عن بهز بن حكيم عن ابيه عن جده. قال الذهبي: صح؛ (1))

مبارزه على بن ابي طالب (عليه السلام) با عمرو بن عبدود در روز خندق برتر از عبادت تمام امت تا روز قیامت می باشد». این روایت را حاکم نیشابوری به نقل از بهز بن حکیم از پدرش و او از جدش نقل کرده است و ذهبی می گوید: این روایت صحیح است.

سخن تفتازانی:

سعدالدین تفتازانی یکی دیگر از بزرگان اهل سنت نیز می گوید: شجاعت حضرت علی (عليه السلام) مشهورتر از این است که قابل بیان باشد:

«وايضاً هو اشجعهم يدل عليه كثرة جهاده في سبيل الله وحسن اقدامه في الغزوات وهي مشهورة غنية عن البيان ولهذا قال النبي (صلى الله عليه وآله) لا فتى الا على ولا سيف الا ذو الفقار وقال (صلى الله عليه وآله) يوم الاحزاب لضربة على خير من عبادة الثقلين؛ (2)) همچنین حضرت علی (عليه السلام) شجاع ترین مردم است. فراوانی پیکارها و کارهای خوب او در جنگ ها دلیل بر شجاعت اوست. شجاعت ایشان امری مشهور و بی نیاز از بیان است؛ به همین جهت رسول خدا (صلى الله عليه وآله) درباره وی فرمود: جوانمردی نیست جز علی و شمشیری نیست مگر ذوالفقار و در روز جنگ احزاب فرمود: یک ضربه شمشیر علی از عبادت جن و انس بهتر است».

سخن ابی الحدید:

شارح نهج البلاغه ابن ابی الحدید نیز سخن استادش ابوالهذیل را در مورد اینکه عمل حضرت علی (عليه السلام) در روز خندق افضل از تمام اعمال مهاجرین و انصاری می باشد بصورت ذیل می آورد:

«قال شيخنا ابو الهذيل وقد سألته سائل ائمة عند الله، على ام ابوبكر؟ فقال: يا بن اخي، والله لمبارزة على عمراً يوم الخندق تعدل اعمال المهاجرين والانصار وطاعتهم كلها وتربى عليها فضلاً عن ابى بكر وحده؛ (3))

ص: 28

1- . جامع الأحاديث، ج 18 ص 53

2- . شرح المقاصد، ج 5 ص 298

3- . شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید)، ج 19 ص 60

شخصی از استاد ما ابوالهذیل سؤال کرد آیا منزلت و جایگاه ابوبکر در نزد خداوند بزرگ می باشد یا علی (علیه السلام)؟ استاد در جواب گفت: ای پسر برادر! وقتی علی با عمرو بن عبدود در روز خندق به مبارزه برخاست این عملش برابری کرد با اعمال و طاعات تمام مهاجرین و انصار و از اعمال آن ها بزرگ تر نیز بود چه رسد از عمل ابی بکر به تنهایی».

در جای دیگر نیز جریان روز خندق را از حذیفه بن یمان بصورت ذیل می آورد:

«عن حذيفة بن اليمان ما يناسب هذا، بل ما هو ابلغ منه، روى قيس بن الربيع عن ابي هارون العبدى، عن ربيعة بن مالك السعدى، قال: اتيت حذيفة بن اليمان فقلت: يا ابا عبدالله، ان الناس يتحدثون عن على بن ابي طالب (عليه السلام) ومناقبه، فيقول لهم اهل البصرة: انكم لتفرون في تقيظ هذا الرجل، فهل انت محدثي بحديث عنه اذكره للناس؟ فقال: يا ربيعة، وما الذى تسالنى عن على، وما الذى احدثك عنه والذى نفس حذيفة بيده لو وضع جميع اعمال امة محمد (صلى الله عليه وآله) فى كفة الميزان منذ بعث الله تعالى محمداً الى يوم الناس هذا، ووضع عمل واحد من اعمال على فى الكفة الاخرى لرجح على اعمالهم كلها، فقال ربيعة: هذا المدح الذى لا يقام له ولا يقعد ولا يحمل، انى لاطنه اسرافاً يا ابا عبدالله فقال حذيفة: يا لكع، وكيف لا يحمل واينكان المسلمون يوم الخندق وقد عبر اليهم عمرو واصحابه فملكهم الهلع والجزع، ودعا الى المبارزة فاجموا عنه حتى برز اليه على فقتله والذى نفس حذيفة بيده لعمله ذلك اليوم اعظم اجراً من اعمال امة محمد الى هذا اليوم والى ان تقوم القيامة: (1)

ربيعة بن مالك می گوید: رفتم پیش حذیفه و گفتم: ای ابا عبدالله! مردم در مورد مناقب و فضائل حضرت علی (علیه السلام) صحبت می کنند و اهل بصره به آن ها می گویند: شما در مورد این مرد زیاده روی می کنید و آیا شما حدیث در این باره برای من ذکر می کنید که به مرم بگویم؟ ایشان گفت: اگر کسی از حضرت علی (علیه السلام) سوال کرد و یا سخن گفت و قسم به خدای که نفس حذیفه در دست اوست اگر تمام اعمال امت پیامبر (صلی الله علیه وآله) را در یک کفه ترازو و یک عمل حضرت را در کفه دیگر قرار بدهد عمل حضرت بر تمام اعمال امت رجحان و برتری پیدا می کند. ربيعة می گوید: این حرف شما در مورد حضرت قابل پذیرش و تحمل نیست و من گمان می کنم که زیاده روی در حق حضرت می باشد؛ حذیفه در جواب می گوید: ای ناکس! چگونه قابل تحمل نیست؟ مسلمین کجا بودند روز خندق؛ در حالی که عمرو بن عبدود و اصحابش از خندق عبور کرد و همگی ترسیدند و مبارزه طلبیدند تا اینکه حضرت

ص: 29

علی (علیه السلام) به مبارزه برخاست و او را کشت و قسم به خدا که نفس حذیفه بدست اوست این عمل حضرت از اعمال تمام امت حضرت محمد (صلی الله علیه وآله) تا روز قیامت برتر است».

عبادت در روایات

در مناجات هشتم از مناجات های پانزده گانه امام سجاد (علیه السلام) از لسان مبارک ایشان چنین صادر شده است:

«فَأَنْتَ لَا غَيْرُكَ مُرَادِي وَلَكَ لَا لِسَوَاكَ سَهْرِي وَسَهَادِي وَلِقَاؤُكَ قُرَّةُ عَيْنِي وَوَصْلُكَ مُنَى نَفْسِي وَإِلَيْكَ شَوْقِي وَفِي مَحَبَّتِكَ وَلَهْيِي وَإِلَى هَوَاكَ صَبَابَتِي وَرِضَاكَ بُغْيَتِي... وَفُرْبُكَ غَايَةُ سُؤْلِي؛

تو مراد منی و غیر تو مراد من نیست. شب زنده داری و بیداری ام فقط برای توست نه غیر تو. دیدارت نور چشم من و وصل تو آرزوی من و به سوی تو شوق و اشتیاق من است. در وادی محبت تو سرگشته و در هوای تو دل داده ام و خشنودی ات مقصد و مقصود من... و قرب تو منتهای خواسته من است». حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) در یک حدیث نورانی عبادت را به سه نوع تقسیم فرمودند:

«إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ التَّجَارِ وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَهْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ شُكْرًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ وَهِيَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ؛ (1)

گروهی خدا را از روی تحصیل منافع بهشت بندگی می کنند؛ این عبادت تجار است. گروهی خدا را از روی ترس بندگی می کنند؛ این عبادت بردگان است. گروهی خدا را شایسته پرستش می دانند و از اینکه خدا منت بندگی را بر آنها نهاد شکر و سپاس او را می گویند. این عبادت آزادگان است که برترین عبادت هاست».

امیر مؤمنان (علیه السلام) سرآمد خداشناسان در مناجات خود می فرمایند:

«وَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَسَيِّدُ الْمُؤَحِّدِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ: مَا عَبَدْتُكَ خَوْفًا مِنْ ذَارِكَ وَلَا طَمَعًا فِي جَنَّتِكَ لَكِنْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ؛ (2)

معبودا عبادت و پرستش من از جهت ترس از آتش دوزخ نیست و با انگیزه طمع و دستیابی به بهشت نیست فقط چون تو را سزاوار عبادت و پرستش می دانم می پرستم و کسی که در معرفت و بیش به این پایه نرسیده و همین مقدار که می داند او است آفریدگار جهان و دانا

ص: 30

1- . تحف العقول، النص، ص: 246

2- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 67، ص: 186

و توانا و مسلط بر عالم خلقت و آفرینش؛ در مقابل اطاعت و بندگی پاداش می دهد و گنه کاران و متمردان را کیفر می کند و بر مبنای چنین معرفتی عبادتش را به منظور رسیدن به نعمت های بهشتی و یا نجات و خلاصی از آتش انجام می دهد و البته پروردگار مهربان چنین شخصی را در ازای عبادتش به بهشت برده و از آتش نجات می دهد».

اهمیت عبادت و بندگی از دیدگاه علی (علیه السلام)

امیرالمومنین (علیه السلام) تعبیرات زیبایی درباره عبادت دارند که به نمونه هایی از آن اشاره می کنیم:

1. محبوب خدا:

«إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا أَلْهَمَهُ حُسْنَ الْعِبَادَةِ»⁽¹⁾ هر گاه خداوند بنده ای را دوست بدارد خوب عبادت کردن را به او الهام می کند».

2. قرب الهی:

«مَا تَقَرَّبَ مُتَقَرِّبٌ بِمِثْلِ عِبَادَةِ اللَّهِ»⁽²⁾

نزدیک نشده است نزدیک شونده ای [به خداوند متعال] به [وسیله ای] مانند عبادت خداوند».

3. فضیلت بزرگان:

«فَضِيلَةُ السَّادَةِ حُسْنُ الْعِبَادَةِ»⁽³⁾

برتری سروران (و بزرگان) نیکو عبادت نمودن است». بزرگی به مال و حسب و نسب نیست.

5. حُرّ واقعی:

«مَنْ قَامَ بِشَرَائِطِ الْعُبُودِيَّةِ أَهْلٌ لِلْعِتْقِ»⁽⁴⁾

هر کس به شرایط بندگی قیام کند اهلیت و سزاواری آزادگی یافته است». آزاد واقعی کسی است که از بند هوس رسته و به بندگی مولای حقیقی در آمده است.

ص: 31

1- . غرر الحکم و درر الکلم، ص: 285

2- . همان، ص: 685

3- . تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص: 199

4- . همان

جامعیت اوصاف علی (علیه السلام) در جامعیت عبادت او نهفته است. اگر آن حضرت تمامی آنچه را که خوبان عالم دارند داراست بخاطر آن است که عبادت او تمام اوصاف بایسته و شایسته عبادات را در خود فراهم آورده و برخوردار است که به نمونه هایی اشاره می شود:

1. عبادت آگاهانه:

از مهم ترین ویژگی یک عبادت برتر این است که عابد آن آگاه به معبود و آگاه به مسئولیت خویش و زمان خود باشد و گرنه، نه تنها ثمربخش نخواهد بود که خطر ساز و انحراف آور است. امیرالمومنین (علیه السلام) این حقیقت را با زبان ها و بیان های مختلفی گوشزد و بیان می نمود. گاه می فرمود: «الْمُتَعَبِّدُ عَلَى غَيْرِ فِقْهِ كَحِمَارِ الطَّاحُونَةِ يَدُورُ وَلَا يَبْرَحُ وَرُكْعَتَانِ مِنْ عَالِمٍ خَيْرٌ مِنْ سَبْعِينَ رُكْعَةً مِنْ جَاهِلٍ لِأَنَّ الْعَالِمَ تَأْتِيهِ الْفِتْنَةُ فَيُخْرِجُ مِنْهَا بَعْلَمَهُ وَتَأْتِي الْجَاهِلَ فَتَنْسِفُهُ نَسْفًا وَقَلِيلُ الْعَمَلِ مَعَ كَثِيرِ الْعِلْمِ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرِ الْعَمَلِ مَعَ قَلِيلِ الْعِلْمِ وَالشَّكُّ وَالشُّبْهَةُ؛ (1)

پرستشگر نادان همچون خر آسیاب است که به گرد خود می گردد و گامی به پیش نمی رود و دو رکعت (نماز) از شخص عالم برتر از هفتاد رکعت نماز نادان است زیرا عالم وقتی گرفتار فتنه شود با علم خود از آن بیرون می آید ولی جاهل وقتی دچار فتنه گردد غرق شود و عمل اندک با علم زیاد بهتر از عمل بسیار با علم اندک همراه با شک و تردید می باشد».

و گاهی آن حضرت اعلام خطر می کرد که:

«مَنْ عَبَدَ اللَّهَ بِغَيْرِ عِلْمٍ كَفَرَ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُ؛ (2)

هر کس بدون آگاهی و معرفت خدا را عبادت کند از جایی که خود نمی داند سر از کفر در می آورد».

مصدق بارز این حدیث در تاریخ اسلام، خوارج است که با آن همه عبادت علیه امام زمان خویش قیام کردند. اگر هم جاهلی به چنان خطری دچار نشود لااقل بهره کافی از عبادت نمی برد؛ چنان که امیرالمومنین (علیه السلام) فرمود:

ص: 32

1- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 1، ص: 208

2- . أعلام الدین فی صفات المؤمنین، ص: 96

«لَا خَيْرَ فِي عِبَادَةٍ لَيْسَ فِيهَا تَفَقُّهُ» (1)

عبادت می که آگاهانه نباشد، خیری در آن نیست».

و گاه دردمندانه سفارش می فرمود:

«سَكُنُوا فِي أَنْفُسِكُمْ مَعْرِفَةً مَا تَعْبُدُونَ حَتَّى يَنْفَعَكُمْ مَا تَحَرَّكُونَ مِنَ الْجَوَارِحِ بِعِبَادَةٍ مَنْ تَعْرِفُونَ» (2)

معرفت و شناخت آن کس را که می پرستید در جان خود جای دهید تا حرکت های بدنی که برای عبادت معبود شناخته شده خویش تحمل می کنید، شما را سود رسانند». و عبادت آن حضرت در اوج عرفان و آگاهی بود. ذَعْلَب عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! آیا پروردگارت را دیده ای؟ آن حضرت فرمود:

«فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ؟ فَقَالَ: وَيْلَكَ يَا ذَعْلَبُ، مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، كَيْفَ رَأَيْتَهُ؟ قَالَ: وَيْلَكَ يَا ذَعْلَبُ، لَمْ تَرَهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْأَبْصَارِ، وَلَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ» (3)

من پروردگاری را که نبینم نمی پرستم. عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! او را چگونه دیدی؟ فرمود: ای ذعلب! وای بر تو! دیده های ظاهر او را نتواند دید ولی دیده های دل به وسیله حقایق ایمان او را مشاهده می کنند».

2. عبادت عاشقانه:

شکی نیست که وقتی معرفت و شناخت به حضرت ربوبیت به حد اعلای خود برسد به همراه آن عشق و محبت آشکار می شود. در روایتی عبادت به سه گونه تقسیم شده است: عبادت بردگان که ناشی از ترس است و عبادت تاجران که برای رسیدن به بهشت است و عبادت آزادمردان و آن گاه می فرماید:

«وَقَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ حُبًّا لَهُ فِتْلَكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ وَهِيَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ» (4)

و گروهی خدا را به خاطر دوستی (و عشق) او می پرستند، پس این گونه عبادت، عبادت آزادمردان است و برترین عبادت هم همین است».

ص: 33

1- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 2، ص: 49

2- . همان، ج 75، ص: 63

3- . الهدایا لشيعة أئمة الهدى (شرح أصول الكافي للمجذوب التبريزي)، ج 2، ص: 340

4- . الكافي (ط - الإسلامية)، ج 2، ص: 84

امیرالمومنین (علیه السلام) می فرمایند:

«لَوْ لَمْ يَتَوَعَّدِ اللَّهُ عَلَى مَعْصِيَتِهِ لَكَانَ يَجِبُ أَنْ لَا يُعْصَى شُكْرًا لِنِعْمَتِهِ؛ (1)

اگر [فرضا] خداوند کفیری برای معصیت خود معین نکرده بود سپاس گزاری از نعمتش ایجاب می کرد که از فرمانش سرپیچی نشود».

3. عبادت خاشعانه:

نماز یکی از مهم ترین عبادات است و از ویژگی های مهم یک نماز مطلوب این است که انسان در حال نماز، خضوع و خشوع داشته باشد. هم اعضا و اندام در خدمت نماز باشد و هم دل در گرو خداوند. قرآن کریم درباره مؤمنان می فرماید:

«قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ؛ (2)

«به راستی که ایمان آورندگان رستگار شدند؛ همانان که در نماز خود [فروتن و] خاشع اند».

حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) بر این ویژگی نیز تأکید دارد و به دیگران سفارش می فرماید که:

«لِيَخْشَعَ الرَّجُلُ فِي صَلَاتِهِ، فَإِنَّهُ مَنْ خَشَعَ قَلْبُهُ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ خَشَعَتْ جَوَارِحُهُ فَلَا يَعْثُبُ بِشَيْءٍ؛ (3)

آدمی باید در نمازش خشوع داشته باشد زیرا کسی که قلبش برای خدای عزیز و جلیل خاشع شد همه اعضا و اندامش نیز خاشع گردد، پس با چیزی سرگرم و مشغول نمی شود».

در جای دیگر به کمیل چنین سفارش نمود:

«يَا كُمَيْلُ لَيْسَ الشَّانُ أَنْ تُصَلِّيَ وَ تَصُومَ وَ تَتَصَدَّقَ إِنَّمَا الشَّانُ أَنْ تَكُونَ الصَّلَاةُ فَعِلْتَ بِقَلْبٍ نَقِيٍّ وَ عَمَلٌ عِنْدَ اللَّهِ مَرْضِيٌّ وَ خُشُوعٌ سَوِيٌّ، وَ إِتْقَانٌ لِلْجِدِّ فِيهَا؛ (4)

ای کمیل! مقام این نیست که نماز گزاری و روزه بگیری و صدقه دهی؛ مقام آن است که نماز همراه قلب پاک انجام شود و مورد پسند الهی بوده، همراه با خشوع متعادل و دوام جدیت باشد».

ص: 34

1- . منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة (خوئی)، ج 21، ص: 381

2- . مومنون، 1 و 2

3- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 81، ص: 239؛ منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة (خوئی)، ج 11، ص: 362

4- . همان، ج 74، ص: 273

امیرالمومنین (علیه السلام) خود نیز عامل حقیقی این نصایح و سفارشات است و چه کسی می تواند در عبادت از ایشان سبقت بگیرد؟

4. عبادت خالصانه

آن گاه که معرفت و عشق وجود انسان را فرا گرفت بوی شرک و ریا نیز از انسان دور می شود و عبادت رنگ خلوص به خود خواهد گرفت. علی (علیه السلام) عبادت خالصانه را این گونه توصیف می کند: «الْعِبَادَةُ الْخَالِصَةُ أَنْ لَا يَرْجُو الرَّجُلُ إِلَّا رَبَّهُ وَلَا يَخَافُ إِلَّا ذَنْبَهُ؛ (1)

عبادت خالص آن است که آدمی فقط به پروردگارش امید داشته باشد و جز از گناهش نترسد».

از آنجا که یقین و باور حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) در بالاترین قله معرفت قرار دارد اخلاص او نیز چنین است؛ چرا که خود فرمود:

«سَبَبُ الْإِخْلَاصِ الْيَقِينُ؛ (2)

سبب و علت اخلاص ورزیدن، باور است».

و در جای دیگر فرمود:

«ثَمَرَةُ الْعِلْمِ إِخْلَاصُ الْعَمَلِ؛ (3)

میوه علم و دانش، خالص نمودن عمل است».

5. عبادت مستمر:

امیرالمومنین (علیه السلام) می فرماید:

«دَوَامُ الْعِبَادَةِ بُرْهَانُ الظَّفَرِ وَ السَّعَادَةِ وَ دَوَامُ الشُّكْرِ عُنْوَانُ دَرْكِ الزِّيَادَةِ؛ (4)

عبادت دائمی دلیل پیروزی و نیکبختی است و سپاس گزاری همیشگی، نشانه دریافت فزونی [نعمت] می باشد».

همچنین ایشان فرمود:

ص: 35

1- . تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص: 199

2- . غرر الحکم و درر الکلم، ص: 396

3- . همان، ص: 328

4- . غرر الحکم و درر الکلم، ص: 819؛ عیون الحکم و المواعظ (للیثی)، ص: 251

«قَلِيلٌ تَدُومُ عَلَيْهِ أَرْجَى مِنْ كَثِيرٍ مَمْلُولٍ مِنْهُ» (1)

عمل اندکی که به آن ادامه می دهی، امید [سود دهی] به آن بیشتر از کار بسیاری است که ملال آور [و غیر دائمی] است».

6. میانه روی در عبادت: نکته دیگری که مولا علی (علیه السلام) به آن توجه دارد اقتصاد و میانه روی در عبادات است یعنی انسان به قدری که توان دارد و حال و نشاط او را یاری می کند به عبادت پردازد و از افراط و تفریط پرهیز نماید؛ در بخشی از وصیت نامه آن حضرت به فرزندش می خوانیم:

«وَافْتَصِدْ فِي عِبَادَتِكَ وَعَلَيْكَ فِيهَا بِالْأَمْرِ الدَّائِمِ الَّذِي تُطِيقُهُ» (2)

[پسرم!] در انجام عبادت میانه رو باش و بر تو لازم است که در انجام عبادت روش دائمی که توانش را داری، پیشه سازی».

اثمه (علیهم السلام) و عبادت

«قال امير المؤمنين (عليه السلام): لم اعبد ربا لم اره» (3)

مولا امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: پروردگاری را که نینم، نمی پرستم».

حقیقت عبادت، تعظیم و طاعت خدا و چشم پوشی از غیر اوست. بزرگ ترین فضیلت نفس، ستایش مقام الوهیت و تقرب جستن به ساحت قدس ربوبی است؛ عبادت اگر با شرایط خاص خود انجام شود مقام بسیار بزرگ و افتخار آمیزی است چنان که از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به وسیله کلمه عبد تجلیل شده و قبل از عنوان رسالت عبودیت او قید گردیده است: «اشهد ان محمدا عبده و رسوله».

ابو درداء گوید: در شب تاریکی از نخلستانی عبور می کردم. آواز کسی را شنیدم که با خدا مناجات می کرد. چون نزدیک شدم دیدم علی (علیه السلام) است و من خود را در پشت درخت مخفی کردم و دیدم که او با خوف و خشیت تمام با آهنگ حزین مناجات می کرد و از ترس آتش سوزان جهنم گریه می نمود و به خدا پناه برده و طلب عفو و بخشش می نمود و آنقدر گریه کرد که بی حس و حرکت افتاد! گفتم شاید خوابش برده است. نزدیکش رفتم چون

ص: 36

1- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 68، ص: 218

2- . الأُمالي (للطوسي)، النص، ص: 8

3- . تفسير الصافي، ج 2، ص: 236

چوب خشکی افتاده بود. او را تکان دادم حرکت نکرد. گفتم حتما از دنیا رفته است. شتابان به منزلش رفتم و خبر مرگ او را به حضرت زهرا (علیها السلام) رسانیدم. فرمود: مگر او را چگونه دیدی؟ من شرح ما وقع گفتم؛ فاطمه (علیها السلام) فرمود: او نمرده بلکه از خوف خدا غش نموده است. (1) روایتی از لسان مبارک حضرت باقر العلوم (علیه السلام) صادر شده است:

«عَنِ الْبَاقِرِ (عليه السلام): كَانَ أَبِي يُصَلِّي فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ أَلْفَ رَكْعَةٍ وَكَانَتِ الرِّيحُ تُمِيلُهُ بِمَنْزِلَةِ السُّنْبُلَةِ وَقَدْ بَلَغَ مِنَ الْعِبَادَةِ مَا لَمْ يَبْلُغْهُ أَحَدٌ وَقَدْ إِصْدَرَ لَوْنُهُ مِنَ السَّهَرِ وَرَمَضَتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْبُكَاءِ وَدَبَّرَتْ جَبْهَتُهُ وَانْحَرَمَ أَنْفُهُ مِنَ السُّجُودِ وَوَرِمَتْ سَاقَاهُ وَقَدَمَاهُ مِنَ الْقِيَامِ فِي الصَّلَاةِ فَبَكَيْتُ حِينَ رَأَيْتُهُ بِتِلْكَ الْحَالِ فَالْتَمَعْتُ إِلَيْهِ وَقَالَ يَا بُنَيَّ أَعْطِنِي بَعْضَ الصُّحُفِ الَّتِي فِيهَا عِبَادَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَأَعْطَيْتُهُ فَقَرَأَ فِيهَا يَسِيرًا ثُمَّ تَرَكَهَا وَقَالَ مَنْ يَقْوَى عَلَى عِبَادَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام)؛ (2)

از امام باقر (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: پدرم در شبانه روز هزار رکعت نماز می خواند و جسم مبارکش به حدی ضعیف شده بود که باد مانند خوشه گندم او را حرکت می داد و در عبادت به مرتبه ای نائل آمد که هیچ کس به آن نرسید. از شب زنده داری، رنگ رخسار حضرت زرد شده بود و از گریستن چشمانش چنان گرم می شد که گویا آتش گرفته باشد. پیشانی اش از سجده پینه بسته و بینی اش شکافته شده بود. ساق پاهای حضرت از ایستادن در نماز شب ورم کرده بود. وقتی او را در این حالت دیدم گریستم. پدرم رو به من کرد و فرمود: فرزندم! قسمتی از کاغذهایی که عبادت علی (علیه السلام) در آن ها نوشته شده را بیاور. آن ها را آوردم و به او دادم. مقداری از آن را خواند و کنار نهاد و فرمود: چه کسی قدرت دارد و می تواند مانند علی (علیه السلام) عبادت داشته باشد؟!»

اصبغ بن نباته می گوید:

«وقتی ضرار بن ضمیره بر معاویه وارد شد معاویه گفت: علی (علیه السلام) را برایم وصف کن! ضرار پس از آن که شمه ای از خصوصیات اخلاقی آن حضرت را برای معاویه بیان نمود گفت: شب ها بیداری او بیشتر و خوابش کم بود. در اوقات شب و روز تلاوت قرآن می کرد و جانفش را در راه خدا می داد و در پیشگاه کبریائی او اشک می ریخت و خود را از ما مستور نمی داشت و کیسه های طلا از ما ذخیره نمی نمود. برای نزدیکانش ملاطفت و بر جفاکاران تند خویی نمی کرد. موقعی که شب پرده ظلمت و تاریکی می افکند و ستارگان رو به افول می نهادند او را می دیدی که در محراب عبادت، دست به ریش خود گرفته و چون شخص

ص: 37

1- . الأُمالي (للصدوق)، النص، ص: 79

2- . الخرائج و الجرائح، ج 2، ص: 890

مارگزیده به خود می پیچید و مانند فرد اندوهگینی (از خوف خدا) گریه می کرد و می گفت: ای دنیا! آیا خود را به من جلوه داده و مرا مشتاق خود می سازی؟ هیئات مرا به تو نیازی نیست و تو را سه طلاق داده ام که دیگر مرا بر تو رجوعی نیست! سپس می فرمود: آه از کمی توشه و دوری سفر و سختی راه! معاویه گریه کرد و گفت: ای ضرار! بس است؛ به خدا سوگند که علی (علیه السلام) چنین بود خدا رحمت کند ابو الحسن را!!⁽¹⁾

در یکی از خطبه های نهج البلاغه چنین آمده است:

«أَمَّا اللَّيْلُ فَصَافُونَ أَقْدَامَهُمْ تَالِينَ لِأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ يَرْتَلُونَهُ تَرْتِيلاً، يَحْزَنُونَ بِهِ أَنْفُسَهُمْ وَيَسْتَسِيرُونَ بِهِ دَوَاءَ دَانِهِمْ، فَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَسْوِيقٌ رَكْنُوا إِلَيْهَا طَمَعاً وَتَطَلَّعَتْ نُفُوسُهُمْ إِلَيْهَا شَوْقاً وَظَنُّوا أَنَّهَا نَصَبٌ أَعْيَنِهِمْ، وَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَخْوِيفٌ أَصْغَوْا إِلَيْهَا مَسَامِعَ قُلُوبِهِمْ وَظَنُّوا أَنَّ زَفِيرَ جَهَنَّمَ وَشَدَّ هَيْعَهَا فِي أُصُولِ إِذَانِهِمْ، فَهُمْ حَائُونَ عَلَى أَوْسَاطِهِمْ، مُفْتَرِشُونَ لِجِبَاهِهِمْ وَأَكْفَهِمْ وَرُكْبِهِمْ وَأَطْرَافِ أَقْدَامِهِمْ، يَطْلُبُونَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فِي فَكَاكِ رِقَابِهِمْ، وَأَمَّا النَّهَارُ فَحُلَمَاءُ عُلَمَاءٍ أَكْبَرَارُ أَتْقِيَاءُ»⁽²⁾

امام علی (علیه السلام) در توصیف متقین فرمود: شب ها پاهای خود را برای عبادت جفت می کنند. آیات قرآن را با آرامی و شمرده شمرده تلاوت می نمایند. با زمزمه آن آیات و دقت در معنی آن ها، غمی عارفانه در دل خود ایجاد می کنند و دواي دردهای خویش را بدین وسیله ظاهر می سازند. هر چه از زبان قرآن می شنوند مثل این است که به چشم می بینند. هر گاه به آیه ای از آیات رحمت می رسند بدان طمع می بندند و قلبشان از شوق لبریز می گردد، چنین می نماید که نصب العین آن هاست و چون به آیه ای از آیات قهر و غضب می رسند بدان گوش فرا می دهند و مانند این است که آهنگ بالا و پایین رفتن شعله های جهنم به گوششان می رسد. کمرها را به عبادت خم کرده، پیشانی ها و کف دست ها و زانو ها و سرانگشت پاها به خاک می ساینند و از خداوند آزادی خویش را می طلبند. همین ها که چنین شب زنده داری می کنند و تا این حد روحشان به دنیای دیگر پیوسته است روزها مردانی هستند اجتماعی، بردبار، دانا، نیک و پارسا».

امام سجاد (علیه السلام) عبادت را بزرگ ترین حق خدا بر گردن انسان می دانند:

ص: 38

1- . الأُمالي (للصديق)، النص، ص: 624

2- . نهج البلاغه، خطبة 184

«فَأَمَّا حَقُّ اللَّهِ الْأَكْبَرُ فَإِنَّكَ تَعْبُدُهُ لَا تُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ بِإِخْلَاصٍ جَعَلَ لَكَ عَلَى نَفْسِهِ أَنْ يَكْفِيكَ أَمْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَيَحْفَظَ لَكَ مَا تُحِبُّ مِنْهَا؛ (1) بزرگ ترین حق خدا این است که او را عبادت کنی و چیزی را با او شریک قرار ندهی؛ پس اگر این کار را با اخلاص انجام دادی خدا بر خود لازم می کند کار دنیا و آخرت تو را کفایت کند و هر چه از دنیا و آخرت بخواهی، برایت پاس دارد».

عبادت امیرالمومنین (علیه السلام) در اول خلقت

امیرالمومنین (علیه السلام) اول خلقت، خدا را تسبیح گفتند و ملائکه تسبیح را از ایشان آموختند. خداوند متعال در قرآن کریم خطاب به شیطان رجیم می فرماید:

«قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإَيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ؛ (2)

[خدا] فرمود: ای ابلیس! تو را چه چیزی از سجده کردن بر آن چه که با دستان قدرت خود آفریدم بازداشت؟ آیا تکبر کردی یا از بلند مرتبه گانی؟»

در این آیه مشخص است که بودند کسانی که خداوند متعال به آنان امر فرمود که بر آدم سجده کنند. سوال می شود که آنان چه کسانی هستند؟ پاسخ آن را به وسیله روایتی که در تفسیر این آیه شریفه آمده است می دهیم:

«عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ: كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) إِذْ أَقْبَلَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لِإِبْلِيسَ «أَسْأَلُكَ تَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ» مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ الَّذِينَ هُمْ أَعْلَى مِنَ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) أَنَا وَعَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ (عليهم السلام) كُنَّا فِي سِدْرَةِ الْعَرْشِ نُسَبِّحُ اللَّهَ فَسَبَّحَتِ الْمَلَائِكَةُ بِتَسْبِيحِنَا قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ آدَمَ بِالْفَيِّ عَامٍ فَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ آدَمَ أَمَرَ الْمَلَائِكَةَ أَنْ يَسْجُدُوا وَلَمْ يُؤْمَرُوا بِالسُّجُودِ إِلَّا لِأَجْلِ نَا فَسَجَدَتِ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِيسَ أَبِي أَنْ يَسْجُدَ فَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَهُ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإَيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ أَيْ مِنْ هَؤُلَاءِ الْخَمْسَةِ الْمَكْتُوبَةِ أَسْأَلُكُمْ فِي سِدْرَةِ الْعَرْشِ فَنَحْنُ بَابُ اللَّهِ الَّذِي يُؤْتَى مِنْهُ وَبِنَا يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ فَمَنْ أَحَبَّنَا أَحَبَّهُ اللَّهُ وَ مَنْ أَبْغَضَنَا أَبْغَضَهُ اللَّهُ وَ أَسْكَنَهُ نَارَهُ وَ لَا يُحِبُّنَا إِلَّا مَنْ طَابَ مَوْلَدُهُ؛ (3)

ص: 39

1- . تحف العقول، النص، ص: 256

2- . سوره ص، 75

3- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 26، ص: 346

ابوسعید خدری گوید: ما در خدمت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نشسته بودیم. در این موقع مردی وارد شده گفت: «از معنی این آیه که خداوند به شیطان می فرماید: «أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ»، مرا مطلع فرما! کدام دسته هستند کسانی که از ملائکه [ی مقرب] برترند؟» پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) فرمود: «آن ها من و علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) هستیم که دو هزار سال قبل از آفرینش آدم در سراق عرش، خدا را تسبیح می کردیم و ملائکه به واسطه ی تسبیح ما به تسبیح مشغول شدند. پس از خلقت آدم خداوند به ملائکه دستور داد او را سجده کنند اما به ما چنین دستوری نداد. همه ی ملائکه سجده کردند به جز ابلیس که از سجده امتناع ورزید. خداوند فرمود: «يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيدِيٍّ أَسْ تَكْبَرُتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ»؛ کبر ورزیدی یا خود را از آن پنج نفر به حساب آوردی که نامشان در سراق عرش نوشته شده؟! ما درب به سوی خدا هستیم که هر کس بخواهد باید از جانب ما وارد شود؛ به واسطه ی ما هدایت یافته اند هدایت شده ها. هر که ما را دوست بدارد خدا او را دوست می دارد و در بهشت جایش خواهد داد و هر که با ما کینه ورزد خدا او را دشمن می دارد و در جهنم جایش می دهد. ما را دوست نخواهند داشت مگر کسانی که ولادت پاکی داشته باشند».

در روایاتی چنین آمده است:

«قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام): نَحْنُ إِلَّا سَمُ الْمَخْزُونِ الْمَكْنُونِ نَحْنُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى الَّتِي إِذَا سَمِيَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهَا أَجَابَ؛ نَحْنُ الْأَسْمَاءُ الْمَكْنُونَةُ عَلَى الْعَرْشِ وَلَاجِلِهَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَالْعَرْشَ وَالْكَرْسِيَّ وَالْجَنَّةَ وَالنَّارَ وَمِنَّا تَعَلَّمَتِ الْمَلَائِكَةُ التَّسْبِيحَ وَالتَّقْدِيسَ وَالتَّوْحِيدَ وَالتَّهْلِيلَ وَالتَّكْبِيرَ وَنَحْنُ الْكَلِمَاتُ الَّتِي تَلَقَّاها آدَمُ مِنْ رَبِّهِ فَتَابَ عَلَيْهِ؛ (1)

امیرالمومنین (علیه السلام) می فرماید: ما امامان، نام پوشیده و نهان خدا هستیم. مائیم اسماء الحسنی که چون خداوند عزوجل به آن نام ها خوانده شود اجابت کند. مائیم نام های نوشته شده بر عرش الهی و خداوند عزوجل به خاطر ما آسمان، زمین، عرش، تخت فرمانروایی، بهشت و جهنم را آفریده است و فرشتگان تسبیح، تقدیس، توحید، تهلیل و تکبیر را از ما فرا گرفته اند و مائیم آن کلماتی که آدم از پروردگارش دریافت کرد و خدا [به واسطه ی آن کلمات] توبه او را پذیرفت».

عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ (رحمة الله) فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ (صلی الله علیه وآله) يَا سَلْمَانُ فَهَلْ عَلِمْتَ مَنْ نَقَبَائِي وَمَنِ الْإِثْنَا عَشَرَ الَّذِينَ اخْتَارَهُمُ اللَّهُ لِلْإِمَامَةِ بَعْدِي فَقُلْتُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ قَالَ يَا

ص: 40

سَلَمَانُ خَلَقَنِي اللَّهُ مِنْ صَفْوَةِ نُورِهِ وَدَعَانِي فَأَطَعْتُ وَخَلَقَ مِنْ نُورِي عَلِيًّا فَدَعَاهُ فَأَطَاعَهُ وَخَلَقَ مِنْ نُورِي عَلِيًّا فَاطِمَةً فَدَعَاَهَا فَأَطَاعَتْهُ وَخَلَقَ مِنِّي وَ مِنْ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ فَدَعَاَهُمَا فَأَطَاعَاهُ فَسَمَّانَا بِالْخَمْسَةِ الْأَسْمَاءِ مِنْ أَسْمَائِهِ اللَّهُ الْمَحْمُودُ وَ أَنَا مُحَمَّدٌ وَ اللَّهُ الْعَلِيُّ وَ هَذَا عَلِيٌّ وَ اللَّهُ الْفَاطِرُ وَ هَذِهِ فَاطِمَةُ وَ اللَّهُ ذُو الْإِحْسَانِ وَ هَذَا الْحَسَنُ وَ اللَّهُ الْمُحْسِنُ وَ هَذَا الْحُسَيْنُ ثُمَّ خَلَقَ مِنَّا مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ تِسْعَةَ أَيْمَةٍ فَدَعَاهُمْ فَأَطَاعُوهُ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ سَمَاءً مَبْنِيَّةً وَ أَرْضاً مَدْحِيَّةً أَوْ هَوَاءً أَوْ مَاءً أَوْ مَلَكاً أَوْ بَشِراً وَ كُنَّا بِعِلْمِهِ نُوراً نُسَبِّحُهُ وَ نَسْمَعُ وَ نُطِيعُ؛ (1)

سلمان فارسی (رحمة الله) می گوید: روزی پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) به من فرمود: ای سلمان! آیا می دانی جانشینان من و آن دوازده نفری که خدا برای امامت بعد از من برگزیده چه کسانی هستند؟ عرض کردم: خدا و پیامبرش داناترند. فرمود: ای سلمان! خداوند مرا از نور پاک خودش آفرید، پس مرا خواند، اطاعتش کردم و از نور من علی را آفرید. پس علی (علیه السلام) را خواند، علی نیز اطاعت کرد. از نور من و نور علی، فاطمه را خلق کرد. پس خداوند او را خواند و فاطمه (علیها السلام) او را اطاعت نمود. سپس از من و علی و فاطمه، حسن و حسین 8 را آفرید. ایشان را خواند پس خدا را اطاعت کردند. آن گاه خداوند ما را به پنج اسم از اسماء مبارکش نامگذاری فرمود؛ خداوند محمود است و من محمد. خداوند، علی است و این هم علی. خداوند، فاطر و شکافنده است و این فاطمه است. خداوند، صاحب احسان است و این حسن است و خداوند، محسن است و این حسین. سپس از ما و از نور حسین، نه امام (علیهم السلام) را آفرید. پس ایشان را خواند و آن ها نیز اجابت کردند و این همه پیش از آن بود که خداوند عزوجل آسمان بلند و زمین گسترده، هوا، آب، فرشته و بشر را خلق نماید و ما به علم خداوند نورهایی بودیم که او را تسبیح می گفتیم و امر او را شنیده، اطاعت و اجابتش می نمودیم».

بی تردید امیرالمومنین (علیه السلام) خاشع ترین بندگان خداست. همان کسی که امیر همه مومنان است، مومنانی که حتی در نماز خود خاشع اند:

«قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ» (2)

بی تردید مؤمنان رستگار شدند * آنان که در نمازشان [به ظاهر] فروتن [و به باطن با حضور قلب] اند».

ص: 41

1- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 15، ص: 9

2- . مومنون، 1 و 2

«عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: مَا نَزَلَتْ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» إِلَّا كَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) رَأْسَهَا وَآمِيرَهَا؛ (1)

ابن عباس می گوید: پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمودند: آیه ای که با عبارت یا ایُّها

الَّذِينَ آمَنُوا در قرآن شروع شده باشد، نازل نشد؛ مگر اینکه علی (علیه السلام) رأس مخاطبان آن و امیر آنان است».

«قال الصادق (عليه السلام): فِي قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ إِلَى قَوْلِهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» نَزَلَتْ فِي رَسُولِ اللَّهِ وَفِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَفَاطِمَةَ وَالحَسَنِ وَالحُسَيْنِ (عليهم السلام) وَقَالَ نَزَلَ فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَلَدِهِ؛ (2)

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: این آیه درباره ی پیامبر اکرم، امیرالمؤمنین، فاطمه، حسن و حسین (علیهم السلام) نازل شد و حضرت در حدیثی دیگر فرمود: «این آیه درباره ی امیرالمؤمنین (علیه السلام) و فرزندانش نازل شده است».

نه تنها فقط امیرالمؤمنین (علیه السلام) عبادت را برای خدا خالص کرد بلکه حقیقت عبادت نیز ایشان است چرا که عبادت خدا منحصر در شناخت خداست و شناخت خدا منحصر در شناخت امیرالمؤمنین (علیه السلام) است:

«مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ؛ (3)

هر کس خود را بشناسد، قطعاً خدایش را خواهد شناخت».

می توان این روایت شریف را این چنین هم معنا کرد: «هر کس نفس خدا امیرالمؤمنین (علیه السلام) (و امامان معصوم) را بشناسد، قطعاً خدایش را خواهد شناخت». در صورتی که معنای اول را مد نظر قرار دهیم باز هم برای شناخت نفس باید به سراغ ولی خدا رفت و او را شناخت. چرا که در پرتوی فرمایشات و آموزه های ایشان و نیز شناخت انسان کامل که امام معصوم (علیهم السلام) است می توان به خودشناسی رسید و در ابتدای راه سیر و سلوک الی الله قرار گرفت. هر چند در مورد این حدیث شریف نظریات بسیار زیادی وجود دارد که آن را تاویل به مسائل اخلاقی و تهذیب نفس و مطالب عرفانی و... می کنند اما به

ص: 42

1- . تفسیر فرائد الکوفی، ص: 49

2- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 23، ص: 382

3- . مشارق أنوار الیقین فی أسرار أمير المؤمنين (عليه السلام)، ص: 299؛ مصباح الشریعة، ص، 13؛ بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 2،

نظر می رسد طبق ادله روایی، این حدیث در باب معرفت به ولی خدا می باشد که شناخت خداوند متعال منحصر در شناخت اوست که به آن ها اشاره می کنیم:

در زیارت امیرالمومنین (علیه السلام) ایشان را نفس خداوند خطاب می کنیم:

«السَّلَامُ عَلَى نَفْسِ اللَّهِ تَعَالَى الْقَائِمَةِ فِيهِ بِالسُّنَنِ وَعَيْنِهِ الَّتِي مِنْ عَرَفَهَا يَطْمَئِنُّ» (1)

امیرالمومنین (علیه السلام) نفس خداوند است از این جهت که خلقت ایشان از نور ذات و عظمت خداوند متعال است. نفس خداوند است به این دلیل که قوام عالم بسته به وجود حضرات معصومین (علیهم السلام) است. اگر امام بر روی زمین نباشد «لساخت الأرض بأهلها؛ زمین ساکنان خود را در خودش فرو می برد».

روایت بسیار زیبا و قابل تامل که می تواند از ادله اثبات نفس خدا بودن امام معصوم باشد:

«قَالَ سَأَلْتُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» (2) قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَعْظَمُ وَأَعَزُّ وَأَجَلُّ وَأَمْنَعُ مِنْ أَنْ يُظْلَمَ وَ لَكِنَّهُ خَلَطَنَا بِنَفْسِهِ فَجَعَلَ ظُلْمَنَا ظُلْمَهُ وَ لَا يَتَنَا وَلَا يَتَنَا حَيْثُ يَقُولُ إِنَّمَا وَلِيُّكُمْ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا (3) يَعْنِي الْأَئِمَّةَ مِنَّا ثُمَّ قَالَ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ وَ مَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ذَكَرَ مِثْلَهُ؛ (4)

زراره گوید: از امام باقر (علیه السلام) راجع به قول خدای عز و جل: «به ما ستم نکردند بلکه به خودشان ستم کردند» پرسیدم، فرمود: همانا خدای تعالی بزرگ تر و عزیزتر و جلیل تر و والاتر است که ستم شود ولی ما را به خود پیوسته و ستم به ما را ستم به خود انگاشته و ولایت ما را ولایت خود قرار داده، آنجا که می فرماید: همانا ولی شما فقط خدا و پیغمبر او و کسانی که ایمان دارند می باشند» که مراد از آن ها امامان از خاندان مایند. پس هم چنان که در این آیه ولایت ما را به ولایت خود پیوسته، در جای دیگر هم ستم به ما را ستم به خود دانسته و فرموده است: «به ما ستم نکردند بلکه به خود ستم کردند» و سپس مانند این را در قرآن ذکر کرده است مانند خشنودی و غضب و افسوس که آن ها را به خود نسبت داده و مقصود ماییم و در موضع دیگر، قرآن این آیه را فرموده است».

و همچنین در روایت های خلقت نوری حضرات معصومین (علیهم السلام) که اشاره می کند خداوند متعال آنان را از نور خودش خلق کرده است:

ص: 43

1- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 97، ص: 331

2- . بقره، 57

3- . مائده، 55

4- . الکافی (ط - الإسلامية)، ج 1، ص: 146

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا مِنْ نُورٍ عَظَمَتِهِ؛ (1)

امام صادق (عليه السلام) می فرمود: قطعا خدا ما را از نور عظمت خویش آفرید».

و روایت دیگری چنین آمده است:

«التوحيد مع، معاني الأخبار، أَبِي عَنْ سَعْدٍ عَنْ ابْنِ عِيْسَى عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَصَّالَةَ عَنْ أَبَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) يَقُولُ إِنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ خَلْقًا خَلَقَهُمْ مِنْ نُورِهِ وَرَحْمَتِهِ لِرَحْمَتِهِ فَهُمْ [إِنَّهُمْ] عَيْنُ اللَّهِ النَّاطِرَةُ وَأُذُنُهُ السَّامِعَةُ وَلِسَانُهُ النَّاطِقُ فِي خَلْقِهِ بِأُذُنِهِ وَأَمَنَّاؤُهُ عَلَى مَا أَنْزَلَ مِنْ عَذْرٍ أَوْ نَذْرٍ أَوْ حُجَّةٍ فِيهِمْ يَمَحُو اللَّهُ السَّيِّئَاتِ وَبِهِمْ يَدْفَعُ الضَّيْمَ وَبِهِمْ يُنْزِلُ الرَّحْمَةَ وَبِهِمْ يُحْيِي مَيِّتًا وَ يُمِيتُ حَيًّا وَبِهِمْ يَبْتَلِي خَلْقَهُ وَبِهِمْ يَقْضِي فِي خَلْقِهِ فَصِيَّةً قُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ مَنْ هَؤُلَاءِ قَالَ الْأَوْصِيَاءُ؛ (2)

محمد

بن مسلم گوید: شنیدم که امام صادق (عليه السلام) می فرمود: بی تردید خداوند عزوجل مخلوقات خاص خود دارد که آنان را از نور خویش آفریده و آنان بخشی از چشمه شفقت الهی برای مهرورزی و دلسوزی او به مخلوق اویند؛ پس ایشان به اذن خدا در میان آفریدگانش، چشم بیدار و نگران پروردگار و گوش شنوا و زبان گویای وی و مورد اعتماد اویند بر آنچه که فرستاده است از قبیل: پوزش برای محو کردن بدی یا ترسانیدن یا رهبر و راهنما بودن؛ پس به سبب ایشان گناهان را می زداید و به وسیله آنان گزند ظلم و ستم را دفع می کند و به برکت آنان نعمت ارزانی می دارد و به وسیله ایشان در کالبد مرده روح دمیده و او را زنده می سازد و جان را از تن زنده بیرون می برد و توسط آنان آفریدگان خود را می آزماید و به وسیله ایشان حکم خویش را در میان مخلوقاتش به اجرا می گذارد. عرض کردم: فدایت شوم آنان چه اشخاصی هستند؟ فرمود: جانشینان مخصوص پیامبر (صلی الله علیه وآله)، «بنابراین امیر المومنین (عليه السلام) نه تنها گوش و دست و چشم خداست بلکه نفس خداست. برخی از روایات هستند که شناخت خداوند را ملزم به شناخت امام معصوم می کنند. روایتی که از لسان مبارک علامه عالم وجود، پایه گذار مکتب جعفری، باغبان تشیع، امام صادق (عليه السلام) صادر شده است بیانگر این موضوع می باشد:

«قال الصادق (عليه السلام): لَوْلَا مَا عُبِدَ اللَّهُ (3) وَلَوْلَا مَا عُرِفَ اللَّهُ؛ (4)

ص: 44

1- . الكافي (ط - الإسلامية)، ج 1، ص: 389

2- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 26، ص: 240

3- . كافي (ط - دار الحديث)، ج 1، ص: 476

4- . بصائر الدرجات في فضائل آل محمد (صلی الله علیه وآله)، ج 1، ص: 105

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: اگر ما نبودیم خداوند پرستیده نمی شد و اگر ما نبودیم خداوند شناخته نمی شد.

و همچنین:

«أَبَا جَعْفَرٍ (عليه السلام) يَقُولُ: بِنَا عُبِدَ اللَّهُ وَبِنَا عُرِفَ اللَّهُ وَبِنَا وُحِّدَ اللَّهُ؛ (1)

امام باقر (علیه السلام) می فرماید: به وسیله ما خدا پرستیده شد و به وسیله ما خدا شناخته شد و به وسیله ما خدا یگانه دانسته شد.

در روایتی دیگر چنین آمده است:

«قال اميرالمومنين (عليه السلام): يا سلمان ويا جندب، إن معرفتي بالنورانية معرفة الله، و معرفة الله معرفتي؛ (2)

امیرالمومنین (علیه السلام) فرمودند: ای سلمان و ای جندب (لقب ابوذر)! شناخت من به نورانیت، شناخت خداوند متعال است و شناخت خداوند، شناخت من است؛ چرا که امام معصوم آینه تمام نمای اسماء و صفات خداوند متعال است.

و نیز فرمایش امام هادی (علیه السلام) در زیارت جامعه کبیره:

«من عرفكم فقد عرف الله و من جهلكم فقد جهل الله؛

کسی که شما را بشناسد خدا را شناخته و کسی که به شما جاهل باشد خدا را نشناخته است». وجود مقدس امیرالمومنین (علیه السلام) نه تنها عبادت را برای خداوند خالص گردانید بلکه خود طریق عبادت و نشانه و راهنما و علامت رسیدن به مقام بندگی برای عابدان و بندگان خداست؛ چنانچه در زیارت جامعه کبیره آمده است:

وَأَعْلَاماً لِعِبَادِهِ؛

شما راهنمایان بندگان باشید.

کلمه «اعلام» جمع «عَلَم» به معنای: علامت و نشانه است، راغب اصفهانی می گوید:

«الْعَلَمُ: الأثر الذي يعلم به الشيء، كَعَلَمِ الطريق وعلم الجيش، وسمي الجبل علماً لذلك، وجمعه أعلام؛ (3)

ص: 45

1- . كافي (ط - دار الحديث)، ج 1، ص: 355

2- . مشارق أنوار اليقين في أسرار أمير المؤمنين (عليه السلام)، ص: 255؛ بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 26، ص: 2

3- . مفردات ألفاظ القرآن، ص: 581

اثر و نشانه ای است که به وسیله آن چیزی فهمیده می شود مثل عبارات: عَلِمَ الطَّرِيقَ: نشانه راه. عَلِمَ الْجَيْشَ: پرچم سپاه و لشکر از این جهت کوه هم- علم- نامیده شده (که از دور مشخص است) جمع عَلَم «أَعْلَام» است».

و در قرآن مجید آمده است:

«وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ» (1)

و علامات و نشانه هایی قرار داد و به وسیله ستارگان (شب هنگام) راه می یابند».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي دَاوُدَ الْمُسْتَرْقِ قَالَ حَدَّثَنَا دَاوُدُ الْجَصَّاصُ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ وَ عَلَامَاتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ قَالَ النَّجْمُ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) وَ الْعَلَامَاتُ هُمُ الْأَئِمَّةُ (عليهم السلام)» (2)

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: منظور از نجم، رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و مقصود از علامات، ائمه ی معصومین (علیهم السلام) هستند».

«عَنِ الْوُشَاءِ قَالَ سَأَلْتُ الرَّضَى عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى وَ عَلَامَاتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ قَالَ نَحْنُ الْعَلَامَاتُ وَ النَّجْمُ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) وَ آله» (3) و شاء گوید: از امام رضا (علیه السلام) درباره ی آیه: وَ عَلَامَاتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ پرسیدم، فرمود: «ما همان علامات هستیم و رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نجم است».

«عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَحَدِهِمَا فِي قَوْلِهِ وَ عَلَامَاتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ قَالَ هُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ» (4)

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «وَعَلَامَاتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ» منظور، امیر المؤمنین (علیه السلام) است».

و در اصول کافی بابی به عنوان «باب أَنَّ الْأَئِمَّةَ هُمُ الْعَلَامَاتُ» آمده است. (5)

ص: 46

1- . نحل، 16

2- . الکافی (ط - الإسلامية)، ج 1، ص: 206

3- . همان، ج 1، ص: 207

4- . تفسیر العیاشی، ج 2، ص: 255؛ بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 24، ص: 81

5- . الکافی (ط - الإسلامية)، ج 1، ص: 206

بنابراین، ائمه (علیهم السلام) هدایت گران و راهنمایان بندگان به سوی خدا هستند. اساساً این مقام را حضرات ائمه به برکت عبادت به دست آورده اند و آن ها هستند که برای بالا بردن بندگان قرار داده شده اند. این معنا نیز برهانی است. خداوند متعال باید در این عالم برای هدایت عباد و حرکتشان به سوی کمال «عَلَم» نصب کند هم چنان که در معنای «اعلام التقی» گذشت، از این رو امام صادق (علیه السلام) فرمود:

«قَالَ الصَّادِقُ جَعَفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): الْإِمَامُ عَلَمٌ فِيمَا بَيْنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَبَيْنَ خَلْقِهِ، فَمَنْ عَرَفَهُ كَانَ مُؤْمِنًا وَمَنْ أَنْكَرَهُ كَانَ كَافِرًا؛ (1)

امام صادق (علیه السلام) فرمود: امام نشانه بین خدای تعالی و خلقتش می باشد. کسی که او را بشناسد مؤمن و کسی که او را انکار نماید کافر است».

و کعبه نیز «عَلَم» است که حضرت امیر (علیه السلام) درباره آن می فرماید:

«جَعَلَهُ سَبْحَانَهُ وَتَعَالَى لِلْإِسْلَامِ عِلْمًا؛ (2)

خدای سبحان آن را برای اسلام عَلَم قرار داد». و همین معنا بر قرآن مجید نیز صادق است که حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

«إِنِّي تَارِكٌ فَيْكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي؛ (3)

همانا من در میان شما چیزی را قرار داده ام که اگر پس از من به آن تمسک جوید هرگز گمراه نمی شوید و آن کتاب خدا و عترتم اهل بیت من هستند».

بررسی واژه «مُخْلِصاً»

«خَلَصَ»: الْخَالِصُ، مثل صافی یعنی پاک و پالوده، جز این که در جسم خالص یا هر چیز خالصی، آثار آمیختگی با چیزی که قبلاً در آن بوده پیوسته وجود دارد ولی در معنی صافی گفته اند از مشوب بودن با چیز دیگری بکلی پاک است و اثر آمیختگی در آن نیست.

فعل آن، «خَلَصَ تَهُ فَخَلَصَ» است، شاعر گوید: «خَلَصُ الْخَمْرِ مِنْ نَسْخِ الْفَدَامِ؛ بی غش بودن خمر رد شدن از دهان بند و پارچه صافی است». خدای تعالی گوید: «وَقَالُوا مَا فِي بُطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ

ص: 47

1- . کمال الدین و تمام النعمة، ج 2، ص: 412؛ کافی (ط - دار الحديث)، ج 4، ص: 148 با تفاوت: «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام)، قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - نَصَبَ عَلِيًّا (عليه السلام) عَلَمًا بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ، فَمَنْ عَرَفَهُ كَانَ مُؤْمِنًا، وَمَنْ أَنْكَرَهُ كَانَ كَافِرًا».

2- . نهج البلاغة (للصبحي صالح)، ص: 45

3- . کمال الدین و تمام النعمة، ج 1، ص: 94

لَذَكُّورِنَا(1)». واژه های «خَالِص و خَالِصَة» مثل وزن «داهیه و راویه» یعنی: مصیبت بزرگ و توشه دان است. خدای تعالی گوید: «فَلَمَّا اسْتِیَاسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا(2)» یعنی از غیر خویش منفرد و جدا بودند و کفاره گرفتند و در آیات «وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ(3)» و «إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ(4)». پس در آیه اخیر اخلاص و پاکدلی مسلمین، پاکی اعتقاد آن ها از عقاید باطله است یعنی آنچه را که یهود از تشبیه و نصاری از تثلیث می گفتند و می خواندند (یهود خدا را به چیزی همانند کردند و نصاری خدا را سه دانستند) و مسلمین از این گونه عقاید باطله تبری و بیزاری جستند. خدای تعالی گوید: «مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ(5)»، «وَلَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ(6)» و آیه «أَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ(7)» که اشاره به همان معنی است که گفته شد و آیه «إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا(8)». پس حقیقت معنی إخلاص در پرستش، تبری و دوری از هر چیزی غیر خدای تعالی است.(9)

در قاموس آمده است: «خلص»: خُلُوص به معنی صاف شدن و بی خلط شدن است. طبرسی ذیل آیه 94 بقره می گوید: اصل خلوص آن است که شیء از هر آلودگی صاف باشد. راغب می گوید: خالص مثل صاف است با این فرق که خالص آنست که آمیختگی آن از بین رفته باشد ولی صاف گاهی به آن گویند که اصلاً آمیختگی ندارد. «فَلَمَّا اسْتِیَاسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا(10)» یعنی چون از دیگران خالص شدند و فقط خودشان ماندند که برادر بودند و از اهل مصر جدا شدند؛ معنی آیه چنین می شود: چون برادران یوسف از یوسف که برادرشان را رها کند مأیوس شدند از مردم کنار گشتند در حالی که میان خود به نجوا و گفتگو مشغول بودند.

ص: 48

- 1- [2] انعام، 139
- 2- [3] یوسف، 80
- 3- [4] بقره، 139
- 4- [5] یوسف، 24
- 5- [6] اعراف، 29
- 6- [1] مائده، 37
- 7- [2] نساء، 146
- 8- [3] مریم، 51
- 9- [4] مفردات الفاظ قرآن، ج 1، ص: 624
- 10- [5] یوسف، 80

«نَسْتَقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبَنًا خَالِصًا»⁽¹⁾ می نوشانیم به شما از آنچه در شکم حیوانات هست از میان گیاه خورده شده و خون، شیر خالص را که به خون و گیاه آمیخته است. ناگفته نماند سرگین را تا وقتی که در شکمبه است فرث گویند لذا بهتر است آن را گیاه جویده ترجمه کنیم. «أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ»⁽²⁾ بدان دین خالص و پاک شده از شرک برای خداست و خداوند فقط عبادت خالص را می پذیرد نه عبادت توأم با شرک و نه عبادت غیر خدا را (المیزان). «إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ» در المیزان می گوید: «خالصة» صفت موصوف محذوفی است و «باء» برای سببیت است یعنی: ما آن ها را خالص کردیم به سبب خصلت خالصی که تذکر و یادآوری دار آخرت باشد. اخلاص دین برای خدا آن است که دین را از شرک بت پرستان و تثلیث نصاری و تشبیه یهود و مطلق غیر خدا، خالص و پاک و صاف کنیم. صیغه های ماضی و اسم فاعل آن همه راجع به این معنی است. مثل «وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ»⁽³⁾، «فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ»⁽⁴⁾، «وَوَعَدُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ»⁽⁵⁾، «وَأَدْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ»⁽⁶⁾ و مخلص چهار بار، مخلصون یک بار، مخلصین هفت بار در قرآن مجید آمده و همه درباره اخلاص دین اند. اما مخلص و مخلصین به صیغه اسم مفعول به معنی آن است که خدا او را برای خود خالص کرده است و غیر خدا را در آن نصیبی نیست چنان که شیطان درباره آن ها می گوید: که به اغواء آن ها راهی ندارم مثل «وَلَا تُغْوِيَهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ»⁽⁷⁾. مخلصین هشت بار در قرآن مجید تکرار شده است «وَأَذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا»⁽⁸⁾؛ موسی را در کتاب یاد کن که او بنده خالص شده بود و غیر خدا را در او راهی نبود و فرستاده خدا بود». همچنین است «إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ»⁽⁹⁾

ص: 49

1- [6] نحل، 66

2- [7] زمر، 3

3- [1] نساء، 146

4- [2] زمر، 2

5- [3] بقره، 139

6- [4] اعراف، 29

7- [5] حجر، 39-40

8- [6] مریم، 51

9- [7] یوسف، 24

و غیره. مخلصین ابتدا با پیامبران تطبیق می شوند که خدا آن ها را برگزیده و انتخاب کرده و مخصوص خدایند و شیطان و هوای نفس را در آن ها راهی نیست چنانکه درباره آن ها فرموده: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ (1)»، «قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ سَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ (2)»، «وَ إِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارِ». بندگان اند پاک، منزّه، بی عیب، سارع در خیرات، عابد، نیکوکار. گذشته از پیامبران و ائمه (علیهم السلام) ممکن است پاکانی در اثر ایمان قوی و اعمال نیک همواره رضای خدا را هدف خویش قرار دهند و خدا نیز آن ها را مخصوص خود قرار دهد و از بندگان خالص کرده باشد و غیر خدا را در آن ها نصیبینباشد. (3) در نتیجه مُخلصین کسانی هستند که خداوند تعالی آنان را برای خود خالص کرده است.

در قرآن به آیاتی برخورد می کنیم که اشاره به مسأله عصمت انبیا دارد و آن هنگامی است که شیطان از درگاه خدا رانده شد و کمر به دشمنی انسان ها بست و گفت: به عزّت سوگند، همه آنان را گمراه خواهم کرد مگر بندگان خالص شده ات از میان آنها؛ «قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ - إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ (4)». این تعبیر منحصر به آیه فوق نیست بلکه در آیه 39 و 40 سوره حجر نیز همین معنا با تفاوت مختصری آمده است:

«قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ* إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ؛

گفت: پروردگارا! به سبب اینکه مرا گمراه نمودی من هم یقیناً [همه کارهای زشت را] در زمین برای آنان می آرایم [تا ارتکاب زشتی ها برای آنان آسان شود] و مسلماً همه را گمراه می کنم مگر [آن] بندگان را که خالص شدگان [از هر نوع آلودگی ظاهری و باطنی] اند».

در آیات دیگری نیز این مطلب دیده می شود که درباره گروهی از انبیای بزرگ می فرماید: (ما آن ها را با خلوص ویژه ای خالص گردانیدیم که همان یادآوری سرای آخرت بود)؛ «إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ (5)».

ص: 50

1- [8] آل عمران، 33

2- [9] نمل، 59

3- [1] قاموس قرآن، ج 2، ص: 280

4- [2] ص، 82

5- [3] همان، 45

«مخلص»: با کسر لام به معنای خالص کننده، مرحله والایی از تقوا و پاکی دل است و از آن بالاتر و بالاتر «مخلص» به فتح لام به معنای خالص شده است. همان کسانی که خداوند عالم آن ها را به خاطر تلاش و کوشش در راه اخلاص خویشان از هر ناخالصی پاک کرده و به همین دلیل تمام وجودشان تعلق به خدا دارد و طبیعی است که شیطان از آن ها نصیبی نخواهد داشت و غیر خداوند در دل آن ها جای ندارد. لذا به غیر از او نمی اندیشند و جز رضای او را نمی طلبند. مسلماً چنین صفتی همراه با مقام عصمت است؛ زیرا آنها از قلمرو نفوذ شیطان بیرون رفته اند به گونه ای که شیطان هرگز طمع در منحرف ساختن آنها نمی کند. از نظر صفات درونی و انگیزه ها نیز برای خدا خالص شده اند و به همین دلیل به گرد خطا نمی گردند و به سراغ هوا نمی روند. بدیهی است اگر شیطان آنها را از سوگند خود دایر بر گمراه ساختن فرزندان آدم مستثنا می کند نه به خاطر این است که برای «مخلصین» احترام خاصی قائل است بلکه به خاطر مسلم بودن عجز و ناتوانی از وسوسه آنها است. اگر چه در آیات فوق تصریحی درباره خصوص انبیاء یا امامان معصوم دیده نمی شود ولی اگر «مخلصین» را به هر معنا هم تفسیر کنیم انبیاء و اوصیای الهی در مفهوم آن وارد خواهند بود چرا که در میان عبادالله (بندگان خاص خدا) کسی از آنها بالاتر نیست.

در داستان حضرت یوسف (علیه السلام) در قرآن مجید، آن تأیید الهی که مانع از ارتکاب گناه و سبب عصمت می شود و بر محور اخلاص دور می زند نیز مشخص شده است، خداوند در این باره می فرماید:

«كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ» (1)

این چنین کردیم تا بدی و فحشا را از او دور سازیم؛ چرا که او از بندگان خالص شده ما بود.

این تعبیر نشان می دهد که هر کس «مخلص» باشد به هنگامی که در کشاکش هیجان هوای نفس و وسوسه های شیطانی قرار می گیرد با امدادهای الهی از آن رهایی می یابد. جمله ی «إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ» از قبیل قیاس «منصوص العله» است و به مفهوم آیه عمومیت می دهد. هنگامی که یوسف (علیه السلام) توانست در مقابل امواج خروشان و ویرانگر گناه که کشتی وجود او را از هر سو احاطه کرده بود و در شرایط فوق العاده حساس و خطرناک

ص: 51

در برابر وسوسه های شدید آن زن زیبا در حالی که جوان و مجرد بود، مقاومت کند مفهوم معصوم بودن انبیاء در پرتو اخلاص روشن می شود. نتیجه این که پیامبران از مصادیق بارز «مخلصین» می باشند. (1)

مُخْلِصِينَ در قرآن کریم

«قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ* إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ» (2) گفت: پروردگارا! به سبب اینکه مرا گمراه نمودی من هم یقیناً [همه کارهای زشت را] در زمین برای آنان می آرایم [تا ارتکاب زشتی ها برای آنان آسان شود] و مسلماً همه را گمراه می کنم. مگر [آن] بندگان را که خالص شدگان [از هر نوع آلودگی ظاهری و باطنی] اند.

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«قال الصادق إنَّ الله تبارك وتعالى كان ولا شيء فخلق خمسة من نور جلاله و {جعل} لكل واحدٍ منهم اسمًا... فلما خلق الله تعالى آدم (عليه السلام)... علمه أسماءهم ثم عرضهم على الملائكة ولم يكن علمهم بأسمائهم... وأمرُوا بالسُّجود إذ كانت سجدة لهم لآدم تفضيلاً له وعبادته لله إذ كان ذلك بحق له وأبى إبليس الفاسق عن أمر ربّه فقال ما منعك ألا تسجد إذ أمرتك قال أنا خير منه قال فقد فضّلته عليك حيث أمر {ت} بالفضل للخمسة الذين لم أجعل لك عليهم سلطاناً ولا من يشيعتهم {يتبعهم} فذلك اسم يشاء اللعين إلا عبادك منهم المخلصين قال إنَّ عبادي ليس لك عليهم سلطانٌ وهم الشيعة» (3)

امام صادق (عليه السلام) می فرماید: خداوند تبارک و تعالی بود بی آنکه چیز دیگری باشد؛ پس پنج تن (علیهم السلام) را از نور جلال خویش آفرید و برای هر یک نامی از نام های خود قرار داد. ... چون خداوند متعال آدم (عليه السلام) را آفرید ... آنگاه نام های آنان را به وی آموخت. سپس آن ها را به فرشتگان عرضه داشت. (بقره/31)؛ این در حالی است که نام های آنان را به فرشتگان نیاموخته بود. هنگامی که آدم، فرشتگان را از نام های آنان آگاه کرد. (بقره/33)؛ فرشتگان دانستند که آن نام ها نزد آدم (عليه السلام) به امانت گزارد شده و او با آگاهی [به آن نام ها، بر فرشتگان] برتری یافته است و فرمان یافتند که [بر آدم (عليه السلام)] سجده کنند زیرا سجده ی آن ها بر آدم (عليه السلام) بزرگداشت او و عبادت خدا بود؛ چون این سجده در حقیقت سجده برای

ص: 52

1- . پیام قرآن، آیت الله العظمی ناصر مکارم شیرازی، ج 7، ص 96

2- . حجر، 39 و 40

3- [1] تفسیر فرات الکوفی، ص: 56

خدا بود و ابلیس نافرمان‌بردار از فرمان پروردگارش سرباز زد و خداوند فرمود: در آن هنگام که به تو فرمان دادم چه چیز تو را مانع شد که سجده کنی؟ گفت: «من از او به‌ترم». (اعراف/12)؛ خدا فرمود: «من آدم (علیه السلام) را در همان زمانی که دستور دادم آن پنج نفر (علیهم السلام) را که هیچ گونه تسلطی برای تو نسبت به آن‌ها و شیعیانشان که از آن‌ها پیروی می‌کنند، قرار ندادم بزرگ‌بدارد، بر تو برتری دادم» و این سخن إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ؛ استثنایی است که ابلیس ملعون [از کسانی که می‌خواهد گمراه سازد] بیان کرده است و خدا فرمود: بر بندگانم هیچ تسلطی نخواهی یافت. (حجر/42)؛ که آن بندگان، همان شیعیان هستند».

«قال رسول الله (صلى الله عليه وآله) يَا جَبْرِئِيلُ فَمَا تَقْسِرُ إِلَّا خَلَاصٍ قَالَ الْمُخْلِصُ الَّذِي لَا يَسْأَلُ النَّاسَ شَيْئاً حَتَّى يَجِدَ وَإِذَا وَجَدَ رَضِيَ وَ إِذَا بَقِيَ عِنْدَهُ شَيْءٌ أَعْطَاهُ فِي اللَّهِ فَإِنَّ مَنْ لَمْ يَسْأَلِ الْمَخْلُوقَ فَقَدْ أَقَرَّ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ بِالْعُبُودِيَّةِ وَإِذَا وَجَدَ فَرَضِيَ فَهُوَ عَنِ اللَّهِ رَاضٍ وَاللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَنْهُ رَاضٍ وَإِذَا أَعْطَى لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَهُوَ عَلَى حَدِّ الثَّقَةِ بِرَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ؛ (1)

رسول خدا (صلى الله عليه وآله) فرمود: ای جبرئیل! تفسیر اخلاص چیست؟ گفت: «انسان مخلص کسی است که از مردم چیزی نخواهد تا آنکه خود بیابد و هر گاه به دست آورد به آن خشنود شود و اگر چیزی در دستش باقی بماند در راه خدا ببخشد. [چنین کسی مخلص است] زیرا کسی که از مردم درخواستی نکند در حقیقت به بندگی خدای عزوجل اقرار نموده است و آنگاه که [خواسته‌ی خویش را] بیابد و خشنود شود در حقیقت از خداوند خشنود گشته و خداوند تبارک و تعالی از او خشنود است و چون در راه خدا ببخشد یعنی اطمینان کامل به پروردگارش دارد».

در قرآن کریم آمده است:

«إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ؛ (2)

ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم؛ پس خدا را پرستش کن در حالی که دین خود را برای او خالص کرده‌ای».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

ص: 53

«قال أمير المؤمنين (عليه السلام) إِنَّ مِنَّا دَعْوَهُ خَالِصَهُ يُظْهِرُ اللَّهُ بِهَا حُجَّتَهُ الْبَالِغَةَ وَيُتِمُّ بِهَا نِعَمَهُ السَّابِغَةَ وَيُعْطِي بِهَا الْكَرَامَةَ الْفَاضِلَةَ مَنِ اسْتَمْسَكَ بِهَا أَخَذَ بِحُكْمِهِ مِنْهَا آتَاكُمْ اللَّهُ رَحْمَتَهُ.. فَلَا يَقْبَلُ اللَّهُ يَوْمَئِذٍ إِلَّا دِينَهُ الْحَقَّ أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ فَيَوْمَئِذٍ تَأْوِيلُ هَذِهِ الْآيَةِ: (1)

امیرالمومنین (علیه السلام) می فرمایند: [مهدی (علیه السلام)] آن فراخوان خالص به سوی خدا از ما است که خداوند به واسطه ی او حجت و دلیل قطعی خود را آشکار خواهد کرد و نعمت و اسعه ی خود را کامل خواهد کرد. لطف و کرامت سرشارش را به او عطا می کند. هر کس به او چنگ زند [و از آن تبعیت کند] حکمت خدا را گرفته که خداوند از سر رحمت خود به او بخشیده. خداوند در آن روز غیر از دین حق را نمی پذیرد و دین خالص از آن خداست و در آن روز (روز ظهور امام زمان (علیه السلام)) است که این آیه تأویل خواهد شد».

ص: 54

تعریف واژه «صبر»

«صبر»: الصَّبْرُ: خویشتن داری در سختی و تنگی. شکیبائی و خودداری نفس بر آنچه که عقل و شرع حکم می کند و آن را می طلبد یا آنچه را که عقل و شرع خودداری نفس از آن را اقتضاء می کند. پس صبر و شکیبائی لفظ عامی است و چه بسا بر حسب اختلاف مورد، اسامی مختلفی داشته باشد:

1. اگر صبر و شکیبائی نفس برای مصیبتی باشد واژه «صبر» بکار می رود نه چیز دیگر و ضدّش جزع و بی تابی است.
2. اگر صبر در جنگ و محاربه باشد شجاعت و پایداری نامیده می شود که ضدّش ترس و جبن است.
3. هر گاه صبر در کاری ملال آور و دلتنگ کننده باشد «ظرفیت داشتن و دلداری بودن» نامیده می شود که ضدّش کم ظرفیتی و زجر و دلتنگی است.
4. و زمانی که صبر در خودداری از کلام و سخن گفتن باشد کتمان نامیده می شود و ضدّش فاش کردن سخن و ناآرامی است. (1)

ص: 56

در قاموس آمده است: خویشتن داری و حبس نفس است بر چیزی که شرع و عقل تقاضا می کند یا از چیزی که شرع و عقل از آن نهی می کند. به حسب اختلاف موارد، نام آن فرق می کند؛ اگر خویشتن داری در مصیبت باشد آن را صبر گویند و ضد آن جزع است. اگر در جنگ باشد شجاعت نامند و ضد آن جبن است. اگر در پیشآمد باشد آن را سعه صدر گویند. (1)

بررسی واژه «مُحْتَسِبٌ»

«مُحْتَسِبٌ وَ احْتَسَبَ» را معمولاً به معنای «شماره آوردن» دانستند و در این عبارت هم چنین گفته می شود که صبر کرده و آن را به پای خدا حساب می کند و در برخی جاها نیز احتساب را پاداش جویی معنا کرده اند که این معنا نیز از لوازم به شمار آوردن می باشد. اما نگاهی کنیم به ریشه لغوی این واژه:

«حسب»: حساب به معنی شمردن است. (قاموس) راغب آن را استعمال عدد گفته «و لَتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَ الْحِسَابَ...» (2) تا عدد سال ها و حساب را بدانید. حسیب و حاسب: حسابگر. «و كَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا» (3) خدا در حسابگری کافی است «كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا» (4)، «و كَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ» (5) در اول حرف باء گذشت که «کفی» در این گونه موارد به معنی «اکتف» است یعنی بس کن به ما در حسابگری و هکذا. (6)

«حسب»: الْحِسَابُ یعنی بکار بردن عدد که صورت افعالش «حَسَبْتُ أَحْسِبُ، حِسَاباً وَ حُسْبَاناً» است. خدای تعالی گوید: «لَتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَ الْحِسَابَ» (7)؛ تا شمار سال و حساب [ماه، هفته، اوقات امور زندگی و تنظیم برنامه های معیشت] را بدانید. «جَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ حُسْبَانًا» (8)؛ و خورشید و ماه را وسیله ای برای محاسبه و اندازه گیری زمان مقرر فرمود. خدای تعالی

ص: 57

1- . قاموس قرآن، ج 4، ص: 105

2- [1] اسراء، 12

3- [2] نساء، 6

4- [3] اسراء، 14

5- [4] انبیاء، 47

6- [5] قاموس قرآن، ج 2، ص: 127

7- [6] یونس، 5

8- [7] انعام، 96

گوید: «وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِّنَ السَّمَاءِ (1)» گفته اند: «حُسْبَان» با ضمه حرف (ح) آتش و عذاب است که در واقع و حقیقت همان اعمالی است که حساب می شود و بر حسب آن کیفر و فرجام تعلّق می گیرد. (2) در تعریف دیگری گفته شده: «حَسَبٌ، حُسْبًا و حِسَابًا و حِسْبَانًا و حُسْبَانًا و حِسْبَةً و حِسَابَةً»: آن چیز را شمرد، «حِسَابُهُ»: آن چیز را به حساب خود وارد کرد، آن چیز را مورد توجه قرار داد. «لَهُ حِسَابًا»: برای او اهمیت زیاد قائل شد. «أَلْفَ حِسَابٍ لِّكَذَا»: درباره ی آن چیز بسیار احتیاط کرد. (3) ولی به نظر می رسد این تعریف لطیف تر و زیباتر باشد:

«حَسَبٌ» در معنی کفایت کردن بکار می رود مثل: «وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ (4)؛ و گفتند: خدا ما را بس است و او نیکو وکیل و [نیکو کارگزاری] است. «وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا (5)؛ و خدا برای محاسبه کافی است». (6)

«محتسبا»: و به حساب خدا گذاشتی؛ آری! کسی که پشت و پناهِش فقط خداوند متعال باشد و همه هستی خود را وقف و در خدمت حضرت احدیت کرده باشد. اگر اموری را ظالمان و فاسقان و ستمگران از انسان غصب کرده باشند و یا مورد ظلم قرار گرفته باشی و تنها یاورت خداوند باشد همه حساب خود را به ذات حضرت احدیت می سپاری تا او حسابرسی و قضاوت کند.

امیرالمومنین (علیه السلام) مأمور به صبر

عکس العمل تند حضرت در برابر عمر بن خطاب: امیرالمؤمنین (علیه السلام) در مرحله اول و زمانی که آن ها قصد تعرض به همسرش را داشتند از خود واکنش نشان داد و با عمر برخورد کرد. او را بر زمین زد و با مشت به صورت و گردن او کوبید اما از آن جایی که مأمور به صبر بود از ادامه مخاصمه منصرف و طبق فرمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) صبر پیشه کرد. در حقیقت با

ص: 58

1- [8] كهف، 4

2- [9] مفردات الفاظ قرآن، ج 1، ص: 480

3- [1] فرهنگ ابجدی، متن، ص: 329

4- [2] آل عمران، 173

5- [3] نساء، 6

6- [4] مفردات الفاظ قرآن، ج 1، ص: 485

این کار می خواست به آن ها بفهماند که اگر مأمور به شکیبائی نبودم و فرمان خدا غیر از این بود کسی جرأت نمی کرد که این فکر را حتی از مخیله اش بگذراند؛ اما آن حضرت مثل همیشه تابع فرمان های الهی بوده است.

سلیم بن قیس هلالی که از یاران مخلص امیرالمومنین (علیه السلام) است در این باره می نویسد: «وَدَعَا عُمَرُ بِالنَّارِ فَأَصَدَّ رَمَهَا فِي الْبَابِ ثُمَّ دَفَعَهُ فَدْخَلَ فَاسَةً تَقْبِلُهُ فَاطِمَةُ (عليها السلام) وَصَاحَتْ يَا أَبَتَاهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَرَفَعَ عُمَرُ السَّيْفَ وَهُوَ فِي غَمْدِهِ فَوَجَّأَ بِهِ جَنْبَهَا فَصَدَّ رَحَتْ يَا أَبَتَاهُ فَرَفَعَ السَّوْطَ فَصَدَّ رَبُّهُ ذِرَاعَهَا فَتَادَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ لِبَنَسٍ مَا خَلَّفَكَ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ. فَوَثَبَ عَلَيَّ (عليه السلام) فَأَخَذَ بِتَلَايِيهِ ثُمَّ نَتَرَهُ فَصَرَعَهُ وَوَجَّأَ أَنْفَهُ وَرَقَبَتَهُ وَهُمْ يَقْتُلُهُ فَذَكَرَ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) وَمَا أَوْصَاَهُ بِهِ فَقَالَ وَالَّذِي كَرَّمَ مُحَمَّدًا بِالنَّبُوءَةِ يَا ابْنَ صُهَاكْ لَوْ لَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ وَعَهْدٌ عَهْدُهُ إِلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) لَعَلِمْتَ أَنَّكَ لَا تَدْخُلُ بَيْتِي؛ (1)

عمر آتش طلبید و آن را بر در خانه شعله ور ساخت و سپس در را فشار داد و باز کرد و داخل شد! حضرت زهرا (علیها السلام) به طرف عمر آمد و فریاد زد: یا ابتاه، یا رسول الله! عمر شمشیر را در حالی که در غلافش بود بلند کرد و بر پهلوی فاطمه زد. آن حضرت ناله کرد: یا ابتاه! عمر تازیانه را بلند کرد و بر بازوی حضرت زد. آن حضرت صدا زد: یا رسول الله! ابوبکر و عمر با بازماندگانت چه بد رفتار می کنند! علی (علیه السلام) ناگهان از جا برخاست و گریبان عمر را گرفت و او را به شدت کشید و بر زمین زد و بر بینی و گردنش کوبید و خواست او را بکشد؛ ولی به یاد سخن پیامبر (صلى الله عليه وآله) و وصیتی که به او کرده بود افتاد. فرمود: ای پسر صُهاک! قسم به آن که محمد را به پیامبری مبعوث نمود، اگر مقدرات الهی و عهدهی که پیامبر با من بسته است نبود می دانستی که تو نمی توانی به خانه من داخل شوی».

همچنین آلوسی مفسر مشهور اهل تسنن به نقل از منابع شیعه این روایت را نقل کرده است:

«أنه لما يجب علي غضب عمر وأضرَم النار بباب علي وأحرقه ودخل فاستقبلته فاطمة وصاحت يا أبتاه يا رسول الله فرفع عمر السيف وهو في غمده فوجأ به جنبها المبارك ورفع السوط فضرب به ضرعها فصاحت يا أبتاه فأخذ علي بتلايب عمر وهزه ووجأ أنفه ورقبته؛ (2)

ص: 59

1- [1] کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ص 568

2- . آلوسی البغدادی، العلامة أبي الفضل شهاب الدين السيد محمود (متوفای 1270هـ-)، روح المعاني في تفسير القرآن العظيم والسبع المثاني، ج 3، ص 124، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت

عمر عصبانی شد و درب خانه علی را به آتش کشید و داخل خانه شد. فاطمه (علیها السلام) به طرف عمر آمد و فریاد زد: «یا ابتاه، یا رسول الله!» عمر شمشیرش را که در غلاف بود بلند کرد و به پهلوی فاطمه زد. تازیانه را بلند کرد و بر بازوی فاطمه زد. فریاد زد: «یا ابتاه» (با مشاهده این ماجرا) علی (علیه السلام) ناگهان از جا برخاست و گریبان عمر را گرفت و او را به شدت کشید و بر زمین زد و بر بینی و گردنش کوبید».

تسلیم وصیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)

امیرالمومنین (علیه السلام) در تمام دوران زندگی اش مطیع محض فرمان های الهی بوده و آن چه او را به واکنش وامی داشت فقط و فقط اوامر الهی بود و هرگز به خاطر تعصب، غضب و منافع شخصی از خود واکنش نشان نمی داد. آن حضرت از جانب خدا و رسولش مأمور به صبر و شکیبائی در برابر این مصیبت های عظیم بوده است و طبق همین فرمان بود که دست به شمشیر نبرد. مرحوم سید رضی الدین موسوی در کتاب شریف «خصائص الأئمة (علیهم السلام)» می نویسد:

«أَبُو الْحَسَنِ فَقُلْتُ لِأَبِي فَمَا كَانَ بَعْدَ إِفَاقَتِهِ قَالَ دَخَلَ عَلَيْهِ النَّسَاءُ يَبْكِينَ وَارْتَفَعَتِ الْأَصْوَاتُ وَضَجَّ النَّاسُ بِالْبَابِ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ فَبَيْنَا هُمْ كَذَلِكَ إِذْ نُودِيَ أَبْنَى عَلِيٍّ فَأَقْبَلَ حَتَّى دَخَلَ عَلَيْهِ قَالَ عَلِيٌّ (عليه السلام) فَأَنْكَبْتُ عَلَيْهِ فَقَالَ يَا أَخِي... أَنَّ الْقَوْمَ سَيَسْغُلُهُمْ عَنِّي مَا يَسْغُلُهُمْ فَإِنَّمَا مَثَلُكَ فِي الْأُمَّةِ مَثَلُ الْكَعْبَةِ نَصَبَهَا اللَّهُ لِلنَّاسِ عِلْمًا وَإِنَّمَا تُؤْتِي مِنْ كُلِّ قَبْجٍ عَمِيقٍ وَنَائِي سَحِيقٍ وَلَا تَأْتِي وَإِنَّمَا أَنْتَ عَلَمٌ الْهُدَى وَنُورُ الدِّينِ وَهُوَ نُورُ اللَّهِ يَا أَخِي وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ لَقَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْهِمْ بِالْوَعِيدِ بَعْدَ أَنْ أَخْبَرْتُهُمْ رَجُلًا رَجُلًا مَا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ حَقِّكَ وَالزَّمَهُمْ مِنْ طَاعَتِكَ وَكُلُّ أَجَابَ وَسَلَّمَ إِلَيْكَ الْأَمْرَ وَإِنِّي لَأَعْلَمُ خِلَافَ قَوْلِهِمْ فَإِذَا قَبِضْتُ وَفَرَعْتُ مِنْ جَمِيعِ مَا أَوْصَيْكَ بِهِ وَغَيَّبْتَنِي فِي قَبْرِی فَالزَّمْ بَيْتَكَ وَاجْمَعْ الْقُرْآنَ عَلَي تَأْلِيهِهِ وَالْفَرَائِضَ وَالْأَحْكَامَ عَلَي تَنْزِيلِهِ ثُمَّ امْضِ [ذَلِكَ] عَلَي غَيْرِ لَائِمَةٍ [عَزَائِمِهِ وَ] عَلَي مَا أَمَرْتُكَ بِهِ وَعَلَيْكَ بِالصَّبْرِ عَلَي مَا يَنْزِلُ بِكَ وَبِهَا [يعني بفاطمة] حَتَّى تَقْدُمُوا عَلَيَّ؛ (1)

ص: 60

1- [1] الشریف الرضی، أبی الحسن محمد بن الحسین بن موسی الموسوی البغدادی (متوفای 406هـ-) خصائص الأئمة (علیهم السلام)، ص 73، تحقیق و تعلیق: الدكتور محمد هادی الأمینی، ناشر: مجمع البحوث الإسلامية الآستانة الرضویة المقدسة مشهد - ایران، 1406هـ-؛ المجلسي، محمد باقر (متوفای 1111هـ-)، بحار الأنوار، ج 22، ص 484، تحقیق: محمد الباقر البهبودی، ناشر: مؤسسة الوفاء - بیروت - لبنان، الطبعة: الثانية المصححة، 1403 - 1983 م.

امام کاظم (علیه السلام) می فرماید: از پدرم امام صادق (علیه السلام) پرسیدم: پس از به هوش آمدن رسول خدا (صلی الله علیه وآله) چه اتفاق افتاد؟ فرمود: زن ها داخل شدند و صدا به گریه بلند کردند. مهاجرین و انصار جمع شده و اظهار غم و اندوه می کردند. علی (علیه السلام) فرمود: ناگهان مرا صدا زدند. وارد شدم و خودم را روی بدن پیغمبر (صلی الله علیه وآله) انداختم، فرمود: برادرم! این مردم مرا رها خواهند کرد و به دنیای خودشان مشغول خواهند شد ولی تو را از رسیدگی به من باز ندارد؛ مثل تو در بین امت مثل کعبه است که خدا آن را نشانه قرار داده است تا از راه های دور نزد آن بیایند... پس چون از دنیا رفتم و از آنچه به تو وصیت کردم فارغ شدم و بدنم را در قبر گذاشتی در خانه ات بنشین و قرآن را آنگونه که دستور داده ام بر اساس واجبات و احکام و ترتیب نزول جمع آوری کن. تو را به بردباری در برابر آنچه که از این گروه به تو و فاطمه زهرا (علیها السلام) خواهد رسید سفارش می کنم، صبر کن تا بر من وارد شوی».

در روایت دیگری سلیم بن قیس هلالی نقل می کند:

«ثُمَّ نَظَرَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) إِلَى فَاطِمَةَ (عليها السلام) وَإِلَى بَعْلِهَا وَإِلَى ابْنَيْهَا فَقَالَ يَا سَلْمَانُ أَشْهَدُ اللَّهَ أَنِّي حَرَبٌ لِمَنْ حَارَبَهُمْ وَسِلْمٌ لِمَنْ سَلَمَهُمْ أَمَا إِنَّهُمْ مَعِيَ فِي الْجَنَّةِ ثُمَّ أَقْبَلَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه وآله) عَلَيَّ (عليه السلام) فَقَالَ يَا عَلِيُّ إِنَّكَ سَتَلْقَى [بَعْدِي] مِنْ قُرَيْشٍ شِدَّةً مِنْ تَظَاهُرِهِمْ عَلَيْكَ وَظُلْمِهِمْ لَكَ فَإِنْ وَجَدْتَ أَعْوَانًا [عَلَيْهِمْ] فَجَاهِدْهُمْ وَقَاتِلْ مَنْ خَالَفَكَ بِمَنْ وَاقَفَكَ فَإِنْ لَمْ تَجِدْ أَعْوَانًا فَاصْبِرْ وَكُفَّ يَدَكَ وَلَا تُلْقِ بِدِكِّكَ إِلَى التَّهْلُكَةِ فَإِنَّكَ [مِنِّي] بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى وَلَكَ بِهَارُونَ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ إِنَّهُ قَالَ لِأَخِيهِ مُوسَى إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي؛ (1)

پیامبر (صلی الله علیه وآله) به فاطمه (علیها السلام) و همسر او و دو پسرش (علیهم السلام) نگاهی کرد و فرمود: ای سلمان! خدا را شاهد می گیرم افرادی که با اینان بجنگند با من جنگیده اند؛ افرادی که با اینان روی صلح داشته باشند با من صلح کرده اند. بدانید که اینان در بهشت همراه منند. سپس پیامبر (صلی الله علیه وآله) نگاهی به علی (علیه السلام) کرد و فرمود: ای علی! توبه زودی پس از من از قریش و متحد شدنشان علیه خودت و ستمشان سختی خواهی کشید. اگر یارانی یافتی با آنان جهاد کن و به وسیله موافقین با آنان بجنگ و اگر کمک کار و یآوری نیافتی صبر کن و دست نگهدار و با دست خویش خود را به نابودی مینداز. تو نسبت به من همانند هارون نسبت به موسی هستی. هارون برای تو اسوه خوبی است، به برادرش موسی گفت: إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي؛ این قوم مرا ضعیف شمردند و نزدیک بود مرا بکشند».

همچنین در ادامه روایت پیشین که از سلیم نقل شد، امیر مؤمنان (علیه السلام) خطاب به عمر فرمود:

ص: 61

«يَا ابْنَ صُهَيْكَ لَوْ لَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ وَعَهْدٌ عَهْدُهُ إِلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) لَعَلِمْتَ أَنَّكَ لَا تَدْخُلُ بَيْتِي؛ (1)

ای پسر صَحَّاک! اگر مقدرات خداوندی و پیمان و سفارش رسول خدا (صلى الله عليه وآله) نبود هر آینه می فهمیدی که تو قدرت ورود به خانه مرا نداری».

روایات بسیار زیادی در این موضوع آمده است که به همین چند روایت بسنده می کنیم.

به راستی چه کسی جز امیرالمومنین (علیه السلام) می تواند از چنین امتحان سختی بیرون بیاید؟! زمانی ارزش این کار مشخص می شود که بدانیم امیرالمومنین علی (علیه السلام) همان کسی است که در میدان نبرد همچون شیر ژیان بر دشمن حمله می کرد و پهلوانان و یلان کفر را یکی پس از دیگری از سر راه بر می داشت. روزی پشت پهلوانی همچون عمر بن عبدود را به خاک می مالد و روزی دیگر فرق سر مرهب یهودی را همراه با کلاه خودش می شکافد. آن روز فرمان خداوند این بود که دشمنان از ترس ذوالفقارش خواب آسوده نداشته باشند؛ ولی روز دیگر فرمان این است که همان ذوالفقار در نیام باشد تا اساس اسلام حفظ شود و دشمنان اسلام از نابود کردن آن مأیوس شوند.

امیر المؤمنین (علیه السلام) بهترین تصمیم را گرفت

امر دائر بود بین این که امیرمؤمنان (علیه السلام) اساس اسلام را حفظ نماید و از حق خود بگذرد یا این که بر آن عده اندک حمله نموده و آن ها را از دم تیغ بگذراند و در عوض، دشمنان اسلام و منافقین با استفاده از این فرصت، اساس اسلام را به خطر بیندازند امیرمؤمنان (علیه السلام) راه دوم را برگزید و با این فداکاری دین اسلام را برای همیشه حفظ و دشمنان اسلام را نا امید کرد و به طور قطع این تصمیم عاقلانه تر بوده است.

در خطبه سوم نهج البلاغه می فرماید:

«وَوَفَّقْتُ أَرْثِي بَيْنَ أَنْ أَصُولَ بَيْدٍ جَذَاءً أَوْ أَصْبِرَ عَلَى طَخِيَةِ عَمِيَاءَ. يَهْرُمُ فِيهَا الْكَبِيرُ وَيَشَبُ فِيهَا الصَّغِيرُ وَيَكْدَحُ فِيهَا مُؤْمِنٌ حَتَّى يَلْقَى رَبَّهُ. فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى هَاتَا أَحَبَّي. فَصَبِرْتُ وَفِي الْعَيْنِ قَدْ دِي وَفِي الْحَلْقِ شَجَا. أَرَى تَرَاثِي نَهْبًا؛

ص: 62

در این اندیشه فرو رفته بودم که با دست تنها (با بی یاور) به پا خیزم (و حق خود و مردم را بگیرم) و یا در این محیط پر خفقان و تاریکی که پدید آورده اند صبر کنم؛ محیطی که پیران را فرسوده، جوانان را پیر و مردان با ایمان را تا واپسین دم زندگی به رنج و آبی دارد. (عاقبت) دیدم بردباری و صبر به عقل و خرد نزدیک تر است؛ لذا شکیبائی ورزیدم؛ ولی به کسی می ماندم که خاشاک چشمش را پر کرده و استخوان راه گلویش را گرفته. با چشم خود می دیدم میراثم را به غارت می برند».

و در خطبه پنجم نهج البلاغه، هنگامی که شخصی همانند ابوسفیان به قصد گرفتن ماهی از آب گل آلود و استفاده از موقعیت به دست آمده نزد آن حضرت آمد و پیشنهاد بیعت و جنگ با ابوبکر را داد؛ امام (علیه السلام) خطبه خواند و فرمود:

«إِنَّهَا النَّاسُ شُقُّوا أَمْوَاجَ الْفِتَنِ بِسُفْنِ النَّجَاةِ... أَفْلَحَ مَنْ نَهَضَ بِجَنَاحٍ أَوْ اسْتَسْلَمَ فَأَرَّاحَ... فَإِنْ أَقْلَ يَقُولُوا حَرَصَ عَلَى الْمُلْكِ وَإِنْ أَسْكُتَ يَقُولُوا جَزَعَ مِنَ الْمَوْتِ هَيْهَاتَ بَعْدَ اللَّيْلِ وَاللَّهِ لَا بُدَّ لِي أَبِي طَالِبٍ أَنْسَ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِثَدْيِ أُمِّهِ. بَلِ انْدَمَجَتْ عَلَيَّ مَكْنُونِ عِلْمٍ لَوْ بُحْتُ بِهِ لَا ضَطَرَّ بِنْتُمْ اضْطِرَابَ الْأَرْضِيَّةِ فِي الطُّوِيِّ الْبَعِيدَةِ؛

ای مردم امواج کوه پیکر فتنه ها را با کشتی های نجات در هم بشکنید... (دو کس راه صحیح را پیمودند) آن کس که با داشتن یار و یاور و نیروی کافی به پا خاست و پیروز شد، و آن کس که با نداشتن نیروی کافی کناره گیری کرد و مردم را راحت ساخت. اگر سخن گویم (و حقم را مطالبه کنم) گویند: بر ریاست و حکومت حریص است و اگر دم فرو بندم (و ساکت نشینم) خواهند گفت از مرگ می ترسد. (اما) هیئات پس از آن همه جنگ ها و حوادث (این گفته بس ناروا است). به خدا سوگند علاقه فرزند ابوطالب به مرگ از علاقه طفل شیرخوار به پستان مادر بیشتر است؛ اما من از علوم و حوادثی آگاهم که اگر بگویم همانند طناب ها در چاه های عمیق به لرزه در آید».

امیرالمومنین (علیه السلام) در خطبه 217 نهج البلاغه می فرماید:

«وَقَالُوا أَلَا إِنَّ فِي الْحَقِّ أَنْ تَأْخُذَهُ وَفِي الْحَقِّ أَنْ تُنَمَّعَهُ فَاصْبِرْ مَغْمُومًا أَوْ مُتٌ مُتَأَسِّفًا فَتَنْظَرْتُ فَإِذَا لَيْسَ لِي رَافِدٌ وَلَا ذَابٌّ وَلَا مُسَاعِدٌ إِلَّا أَهْلَ بَيْتِي فَصَنَنْتُ بِهِمْ عَنِ الْمُنِيَّةِ فَأَعْصَيْتُ عَلَى الْقَدَى وَجَرَعْتُ رِيقِي عَلَى الشَّجَا وَصَبَرْتُ مِنْ كُظْمِ الْغَيْظِ عَلَى أَمْرٍ مِنَ الْعَلَقَمِ وَالْمِ لِقَلْبٍ مِنْ وَخْزِ الشَّفَارِ؛ وَ

گفتند: آگاه باش، حق آن است که آن را بگیری و حق آن است که از آن ممنوع شوی. پس بر غصه و اندوه صبر کن یا با تأسّف بمیر! در آن هنگام دیدم مرا جز اهل بیتم یار و مدافع و همیاری نیست که روا نداشتم آنان را به ورطه مرگ اندازم. پس چشم خاشاک رفته

را فرو پوشیدم و با استخوان مانده در گلو آب دهن فرو دادم و برای فرو بردن خشم بر چیزی صبر کردم که از حنظل تلخ تر و دردش برای قلب از بریدن کاردهای بزرگ سخت تر بود».

همچنین در خطبه 3 معروف به «ششقیه» فرمودند:

«وَلَطَفْتُ أَرْثِيَّ بَيْنَ أَنْ أَصُولَ يَدٍ جَذَاءً أَوْ أَصْبِرَ عَلَى طَخِيَةِ عَمِيَاءَ يَهْرُمُ فِيهَا الْكَبِيرُ وَيَشْيِبُ فِيهَا الصَّغِيرُ وَيَكْدَحُ فِيهَا مُؤْمِنٌ حَتَّى يَلْقَى رَبَّهُ تَرْجِيحَ الصَّبْرِ فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى هَاتَا أَحَجَى فَصَبَرْتُ وَفِي الْعَيْنِ قَذَى وَفِي الْحَلْقِ شَجَا أَرَى تُرَاثِي نَهْبًا؛

و در این اندیشه بودم که آیا با دست تنها برای گرفتن حق خود به پاخیزم؟ یا در این محیط خفقان زا و تاریکی که به وجود آوردند صبر پیشه سازم؟ فضایی که پیران در آن فرسوده و کم سالان پیر و مؤمن تا دیدار حق دچار مشقت می شود! پس از ارزیابی درست، صبر و بردباری را خردمندانه تر دیدم. پس صبر کردم در حالی که گویا خار در چشم و استخوان در گلو من مانده بود و با دیدگان خود می نگرستم که میراث مرا به غارت می برند!»

درد دل امیرالمومنین (علیه السلام) با پیامبر (صلی الله علیه وآله) به هنگام دفن حضرت فاطمه (علیها السلام)

«الْسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَنِّي وَعَنْ ابْنَتِكَ النَّازِلَةِ فِي جَوَارِكَ وَالسَّرِيعَةِ اللَّحَاقِ بِكَ قُلَّ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَنْ صَفِيَّتِكَ صَبْرِي وَرَقَّ عَنْهَا تَجَلُّدِي إِلَّا أَنَّ فِي النَّاسِ لِي بِعَظِيمِ فُرْقَتِكَ وَفَادِحِ مُصِيبَتِكَ مَوْضِعَ تَعَزُّ؛ (1)

سلام بر تو ای رسول خدا (صلی الله علیه وآله)! سلامی از طرف من و دخترت که هم اکنون در جوارت فرو آمده و شتابان به شما رسیده است. ای پیامبر خدا! صبر و بردباری من با از دست دادن فاطمه (علیها السلام) کم شده و توان خویشتن داری ندارم اما برای من که سختی جدایی تو را دیده و سنگینی مصیبت تو را کشیدم، شکیبایی ممکن است».

در فرمایشی امیرالمومنین (علیه السلام) می فرمایند:

«وَسَدَّ بِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْإِيمَانِ فَقَالَ الْإِيمَانُ عَلَى أَرْبَعٍ دَعَائِمٍ عَلَى الصَّبْرِ وَالْيَقِينِ وَالْعَدْلِ وَالْجِهَادِ وَالصَّبْرُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعٍ شُعَبٍ عَلَى الشَّوْقِ وَالشَّفَقِ وَالزُّهْدِ وَالتَّوَقُّبِ؛ (2)

ایمان بر چهار پایه استوار است: صبر، یقین، عدل و جهاد. صبر نیز بر چهار پایه قرار دارد: شوق، هراس، زهد و انتظار».

ص: 64

1- [1] خطبه، 202

2- [1] حکمت، 31

«وَقَالَ (عليه السلام) مَنْ لَمْ يُنْجِهِ الصَّبْرُ أَهْلَكَهُ الْجَزَعُ» (1)

و آن حضرت فرمود: هر که را صبر نجات ندهد بی تابی هلاک کند».

در شرح این فرمایش آمده است:

«امام (علیه السلام) در این گفتار حکیمانه به اثر زیانبار ترک صبر و پیشه نمودن جزع اشاره کرده می فرماید: «کسی که صبر و شکیبایی او را نجات ندهد بی تابی او را از پای در می آورد»؛ (مَنْ لَمْ يُنْجِهِ الصَّبْرُ أَهْلَكَهُ الْجَزَعُ). به یقین در طول زندگی انسان، مصائب و مشکلات فراوانی است که هیچ کس از آن بر کنار نمی ماند. عکس العملی که انسان می تواند در مقابل این حوادث دردناک و غم انگیز نشان بدهد یکی از دو چیز است: نخست صبر و تحمل و شکرگزاری به درگاه خدا و دقت در یافتن راه نجات از آن مشکل یا مصیبت و حداقل کاستن از آثار زیانبار آن است. دیگر جزع و بی تابی است که هم اعصاب انسان را در هم می کوبد و او را گرفتار بیماری های مختلف کرده و گاه به مرگ می کشاند و هم سبب ناشکری به درگاه خداوند و وزر و وبال برای سرای دیگر می شود. انسان عاقل راه نخست را بر می گزیند که هم اجر صابران را دارد و هم فواید و برکات صبر را. بنابراین مفهوم این کلام حکیمانه بسیار روشن و شفاف است و این که بعضی تصور کرده اند در مفهوم آن پیچیدگی است کاملاً اشتباه است. در ضمن از آنچه گفته شد معلوم شد که هلاکت در این جمله هلاک دنیوی و اخروی، هر دو را شامل می شود همان طور که (نجات) در پرتو صبر نیز نجات دنیوی و اخروی را در بر می گیرد. هر چند گاهی در بعضی از روایات تنها به هلاکت اخروی اشاره شده؛ مانند حدیثی از امام صادق (علیه السلام) که می فرماید: «اتَّقُوا اللَّهَ وَاصْبِرُوا فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ يَصْبِرْ أَهْلَكَهُ الْجَزَعُ وَإِنَّمَا هَلَاكُهُ فِي الْجَزَعِ أَنَّهُ إِذَا جَزَعَ لَمْ يُوجَرْ؛ تقوای الهی پیشه کنید و در برابر مشکلات و مصائب صبر و شکیبایی داشته باشید زیرا کسی که صبر نکند جزع او را هلاک خواهد کرد و هلاکت او در جزع این است که وقتی بی تابی کند اجر و پاداشی به او داده نخواهد شد» (2).

«گاهی مصیبت بزرگ، باعث بی تابی کشنده است و در چنین حالتی برای انسان به جای بی تابی، پایداری و شکیبایی لازم است تا از هلاکت نجات یابد و تقدیر عبارت چنین است: هر کس بر مصیبت صبر نکند تا نجات یابد پس بی تابی می کند و هلاک می شود و احتمال دارد که مقصود امام (علیه السلام) هلاکت اخروی باشد: یعنی کسی را که فضیلت صبر نجات ندهد، صفت ناپسند بی تابی از پا در آورد و این عبارت برای بر حذر داشتن از بی تابی و واداشتن

ص: 65

1- [2] حکمت، 189

2- [1] پیام امیرالمومنین (علیه السلام)، آیت الله مکارم شیرازی

بر صبر و پایداری است. امام (علیه السلام) فرمود: «وَأَعَجَبًا أَنْ تَكُونَ الْخِلَافَةَ بِالصَّحَابَةِ وَلَا تَكُونَ بِالصَّحَابَةِ وَالْقَرَابَةِ؛ شَكْفَتًا! آيا خلافت به صحابی بودن و خویشاوندی (با پیامبر (صلی الله علیه وآله)) بستگی دارد». (1)

«وَعَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ فَإِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ وَلَا خَيْرَ فِي جَسَدٍ لَا رَأْسَ مَعَهُ وَلَا فِي إِيْمَانٍ لَا صَبْرَ مَعَهُ» (2)

و بر شما باد به شکیبایی، چه این که شکیبایی نسبت به ایمان به منزله سر نسبت به بدن است؛ در بدنی که سر نیست و در ایمانی که شکیبایی نباشد خیری نیست».

در شرح این فرمایش آمده است:

«حضرت می فرماید: «بر شما باد که صبر و استقامت را پیشه کنید زیرا صبر و استقامت در برابر ایمان همچون سر است در برابر تن. تن بی سر فایده ای ندارد همچنین ایمان بدون صبر و استقامت»؛ (وَعَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ، فَإِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ، وَلَا خَيْرَ فِي جَسَدٍ لَا رَأْسَ مَعَهُ، وَلَا فِي إِيْمَانٍ لَا صَبْرَ مَعَهُ). می دانیم مهم ترین حواس انسان در سر اوست: بینایی، شنوایی، چشایی و بویایی و مهم ترین ابزار ارتباط انسان با دیگران که زبان است در سر قرار دارد. دروازه ورود غذا به بدن یعنی دهان نیز جزء این پیکر است. از همه مهم تر، فرمانده تمام اعضا که مغز است در وسط جمجمه قرار دارد که اگر کمترین آسیبی به آن برسد بخشی از فعالیت های بدن تعطیل می شود. در سکنه مغزی که گاه نیمی از بدن انسان فلج می گردد، عامل اصلی خونریزی بعضی از رگ های مغز است که آن بخش را از کار انداخته است. امروز در بسیاری از شهرهای صنعتی اتاق کنترلی وجود دارد که از آنجابه تمام بخش ها فرمان لازم داده می شود و یا دستور توقف می دهند. مغز انسان در واقع اتاق کنترل تمام بدن است. همه این ها در سر قرار دارد؛ اگر سر از بدن جدا شود انسان دست و پای مذبوحانه ای می زند و پس از چند دقیقه تمام دستگاه ها تعطیل می شود. صبر و استقامت نسبت به ایمان نیز چنین است. اگر از ایمان جدا شود دوام و بقایی برای ایمان نخواهد بود زیرا نه در برابر گناه تاب تحمل ترک دارد نه در برابر مشکلات اطاعت، توانی در خود می بیند و نه در مصائب صبر می کند. به همین دلیل هنگامی که فرشتگان رحمت به استقبال بهشتیان می آیند به آنها می گویند: «این همه نعمت در برابر صبر و استقامتی است که به خرج دادید»: «وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ * سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ»؛ مؤمنان وارد باغ های جاویدان بهشتی می شوند و همچنین پدران، همسران و فرزندان صالح آن ها و فرشتگان از هر دری بر آنان وارد می شوند و به آنها می گویند: سلام

ص: 66

1- [2] شرح ابن میثم

2- [3] حکمت، 82

بر شما (این ها همه) به دلیل صبر و استقامتتان است چه نیکو است سرانجام آن سرای جاویدان».(1)

«هیچ فضیلتی بدون صبر ممکن نیست و کمترین مرحله آن استقامت در راه فراهم آوردن فضیلت ها و بعد پایدار داشتن آنها و همچنین از دست ندادن آنهاست، از این روست که صبر را نسبت به ایمان تشبیه به سر نسبت به تن نموده است به دلیل آن که ایمان بدون صبر ممکن نیست. آن گاه تشبیه و مناسبت بین آن دو را با این بیان مورد تأکید قرار داده است که در آن بدنی که سر نداشته باشد خیری نیست و عبارت «فانّ الصبر» مقدمه صغرا برای قیاس مضمیری است که بدان وسیله وادار به صبر کرده است و کبرای قیاس چنین است و هر آنچه که این طور باشد به دست آوردن و فراهم کردنش واجب است. امام (علیه السلام) به کسی که در ستایش آن بزرگوار افراط می کرد در حالی که به بی اعتقادی نسبت به آن حضرت متهم بود فرمود: «أَنَا دُونَ مَا تَقُولُ وَفَوْقَ مَا فِي نَفْسِكَ؛ من کمتر از آنم که می گویی و برتر از آنم که در باطن می پنداری».(2)

امیرالمومنین (علیه السلام) به مالک اشتر سفارش می کند:

«وَالزِّمَّ الْحَقَّ مَنْ لَزِمَهُ مِنَ الْقَرِيبِ وَالْبَعِيدِ وَكُنْ فِي ذَلِكَ صَابِرًا مُحْتَسِبًا بِأَوَّاعٍ ذَلِكَ مِنْ قَرَاتِكَ وَخَاصَّتِكَ حَيْثُ وَقَعَ وَابْتَغِ عَاقِبَتَهُ بِمَا يَثْقُلُ عَلَيْكَ مِنْهُ فَإِنَّ مَغَبَّةَ ذَلِكَ مَحْمُودَةٌ؛ (3) حق را به صاحب حق، هر کس که باشد نزدیک یا دور پرداز و در این کار شکبیا باش و این شکیبایی را به حساب خدا بگذار، گر چه اجرای حق مشکلاتی برای نزدیکانت فراهم آورد، تحمل سنگینی آن را به یاد قیامت بر خود هموار ساز».

در زیارت اربعین سیدالشهدا (علیه السلام) آمده است:

«فَجَاهِدْهُمْ فِيكَ صَابِرًا مُحْتَسِبًا؛ (4)

و او نیز به خاطر تو شکیبانه و برای جلب رضای تو با آنان جهاد کرد».

در زیارت اول امیرالمومنین (علیه السلام) آمده است:

ص: 67

1- [1] پیام امام امیرالمومنین (علیه السلام)، آیت الله مکارم شیرازی

2- [2] شرح ابن میثم

3- [3] نامه، 53 (عهدنامه مالک اشتر)

4- [1] مصباح المتهجد، ص 788

«وَجَاهِدَ النَّاكِثِينَ عَنْ سَبِيلِكَ وَالْقَاسِطِينَ وَالْمَارِقِينَ عَنْ أَمْرِكَ صَابِرًا مُحْتَسِبًا مُقْبِلًا غَيْرَ مُدْبِرٍ لَا تَأْخُذُهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَائِمٌ؛

و با عهد شکنان دین تو و عدول کنندگان و سرکشان از فرمان تو جهاد کرد و با کمال صبر و تحمل، همیشه رو بسوی تو داشت و هرگز از خدا رو نگردانید و در راه خدا ملامت بدگویان او را از فرمانت باز نداشت».

در زیارت پنجم امیرالمومنین (علیه السلام) شیخ کلینی از حضرت هادی (علیه السلام) روایت کرده: نزد قبر امیر مؤمنان (علیه السلام) بگو:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ، أَنْتَ أَوَّلُ مَظْلُومٍ، وَأَوَّلُ مَنْ غَضِبَ حَقُّهُ، صَبَرْتَ وَاحْتَسَبْتَ حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينُ؛

سلام بر تو ای ولی خدا، تو نخستین ستمدیده ای و نخستین کسی که حقش غصب شد، صبر کردی و به حساب خدا گذاشتی تا مرگت رسید».

در زیارت امیرالمومنین (علیه السلام) در شب و روز مبعث آمده است:

«وَجُدْتَ بِنَفْسِكَ صَابِرًا مُحْتَسِبًا مُجَاهِدًا عَنْ دِينِ اللَّهِ مُوقِّيًا لِرَسُولِ اللَّهِ طَالِبًا...؛

و با جان عزیز خود با صبر و رنج و مجاهدت در دفاع از دین حق و حفظ رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فداکاری کردی».

«حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينُ»

چه کردند با امیرالمومنین (علیه السلام) که وقتی در محراب مسجد کوفه به دست فرزند زن یهودی ابن مجلم مرادی (لعنة الله علیه) ضربت خورد فرمود: «فُزْتُ وَرَبِّ الْكُعْبَةِ؛ به خداوند کعبه قسم که رستگار شدم». دیگر امیرالمومنین (علیه السلام) از دست مردم دم دمیمازاج و نامرد کوفه خسته شده بود. مردمی که حضرت بر فراز منبر کوفه گریه کردند و فرمودند: خداوندا! علی از این مردم خسته شده است و مردم از علی. پس مرا از این مردم بگیر. سحرگاه 19 ماه رمضان فاجعه عظیمی رقم خورد که عالم هستی را داغدار کرد. هنگام ضربت خوردن مولا، جبرئیل، زمان فرود به زمین ناله زده و فرمود:

«تَهَلَّدَ مَتَّ وَ اللَّهِ أَزْكَانُ الْهُدَى وَ انْطَمَسَتْ وَ اللَّهِ نُجُومُ السَّمَاءِ وَ أَعْلَامُ النَّبِيِّ وَ انْفَصَّ مَتَّ وَ اللَّهِ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى قُتِلَ ابْنُ عَمِّ مُحَمَّدٍ الْمُصَدِّقِ قُتِلَ الْوَصِيُّ الْمُجْتَبَى قُتِلَ عَلِيُّ الْمُرْتَضَى قُتِلَ وَ اللَّهِ سَيِّدُ الْأَوْصِيَاءِ قَتَلَهُ أَشَقِيَاءُ؛

سوگند به خدا که ارکان هدایت در هم شکست و ستاره های دانش نبوت تاریک و نشانه های پرهیزکاری بر طرف گردید و عروه الوثقی الهی گسیخته شد. پسر عموی رسول خدا شهید

شد، سید الاوصیا و علی مرتضی به شهادت رسید. وی را شقی ترین اشقیاء به شهادت رسانید».

حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) مظهر عدالت به خاطر مبارزه در راه عدل و داد و انصاف و حکم الهی در محراب عبادت در خون خود غلتید و محاسن مبارکش به خون سرش رنگین شد. چنین آمده است: «فَلَمَّا احْسَسَ الامام بالصَّـدْرِ لَمْ يَتَأَوَّهْ؛ وَتَمَّ ضَرْبُ شَمَشِيرٍ بِرَفْقٍ مَبَارَكٍ اميرالمؤمنين (عليه السلام) فرود آمد هیچ آه و ناله ای از آن حضرت سر نزد. «و صبر و احتساب؛ حضرت صبر کردند. «و وقع علی وجهه؛ اميرالمؤمنين (عليه السلام) با صورت روی زمین افتادند. «قائلاً- بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله؛ درست مثل حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) که وقتی در گودال قتلگاه روی زمین افتاد، فرمود: «بسم الله و بالله و فی سبیل الله و علی ملة رسول الله».

آری! حضرت صبر نمود و حسابش را به خداوند متعال واگذاری کرد تا 21 ماه رمضان مرگ به سایش آمد.

«میسر نگردد به کس این سعادت *** به کعبه ولادت به مسجد شهادت»

تعریف واژه «لعن»

«لَعْنٌ»، طرد نمودن و دور ساختن از روی خشم است که در آخرت کسانی که مشمول این واژه هستند به عقوبت می رسند و در دنیا از رحمت و توفیق الهی بریده و محرومند؛ (1) اما «لَعْنٌ وَ لَعْنَتْ» از سوی انسان، نفرینی است بر دیگران. لذا «لعن» در لغت به معنای نفرین کردن و در اصطلاح اسلام به معنای آرزوی دوری از رحمت خدا و نزدیکی عذاب است. «لعن» یکی از برترین مظاهر و مصادیق تبری است که در آیات و روایات فراوانی آورده شده است. مثلاً در آیات ذیل کافران، منافقان و آزاردهندگان خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) به طور ویژه مورد لعنت قرار گرفته اند:

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ مَاتُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ؛ (2)

همانا کسانی که کافر شدند و در حال کفر از دنیا رفتند، لعنت خدا، فرشتگان و تمامی مردم بر آنان است».

ص: 69

1- [1] مفردات الفاظ قرآن، ج 4، ص: 136

2- . بقره، 161

«وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَلَعْنَهُمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ» (1)

خداوند آتش جهنم را به مردان و زنان نفاق پیشه و کافران وعده داده است که در آن جاوید باشند. آتش برای آنان بس است. خداوند آنان را لعنت کرده و عذابی پایدار برای آنان است».

«إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا» (2)

همانا کسانی که خدا و پیامبرش را می آزارند خداوند آنان را در دنیا و آخرت لعنت کرده و برای آنان عذابی خوارکننده مهیا ساخته است».

«لعن» در روایات

روایات بسیار زیادی در مورد برائت از دشمنان خدا و اهل بیت و لعن و نفرین بر آنها داریم، اما صرفاً به برخی از آنان اشاره می کنیم: امام جعفر صادق (علیه السلام) فرمودند:

«مَا أَهْرَيْقَ فِي الْإِسْلَامِ مُحْجَمَةٌ مِنْ دَمٍ وَلَا اكْتَسَبَ مَالٌ مِنْ غَيْرِ حِلِّهِ وَلَا نِكَاحَ فَرْجٍ حَرَامٍ إِلَّا وَذَلِكَ فِي أَعْنَاقِهِمَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ حَتَّى يَقُومَ قَائِمُنَا، وَنَحْنُ مَعَاشِرَ بَنِي هَاشِمٍ نَأْمُرُ كِبَارَنَا وَصِغَارَنَا بِسَبِّهِمَا وَالْبِرَاءَةِ مِنْهُمَا» (3)

تا روز قیامت هیچ خونی به ناحق در اسلام ریخته نشود و هیچ مالی نیست که به ناحق به دست آید و هیچ ناموسی به حرام نرود مگر اینکه گناه آن بر گردن آن دو نفر (اولی و دومی) است تا آن هنگام که قائم از ما اهل بیت (علیهم السلام) قیام نماید و ما خاندان بنی هاشم، بزرگان و کودکان خود را به دشنام دادن و بیزاری جستن از آنان فرمان می دهیم».

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نیز فرمودند:

«مَنْ تَأْتَمَّ أَنْ يَلْعَنَ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ» (4)

لعنت خدا بر آن کس باد که از لعنت کردن کسی که خدا او را لعنت کرده روی گرداند».

ص: 70

1- . توبه، 68

2- . احزاب، 57

3- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 47، ص: 323

4- [2] رجال الکشي، إختيار معرفة الرجال، النص، ص: 529

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) آمده است: روزی پیامبر (صلی الله علیه وآله) از یارانش پرسید: «استوارترین دستاویز ایمان چیست؟ در پاسخ این پرسش هر کس پاسخی داد، یکی گفت: روزه، دیگری گفت حج و عمره، فرد دیگری گفت جهاد، پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود:

«لِكُلِّ مَا قُلْتُمْ فَضْلٌ وَلَيْسَ بِهِ، وَ لَكِنْ أُوثِقَ عُرَى الْإِيمَانِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَ الْبُغْضُ فِي اللَّهِ وَ تَوَالِي (تَوَلَّى) أَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَ التَّبَرُّي مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ: (1)

هر آنچه گفتید فضیلتی دارد اما [مقصود من] آن نیست؛ لیکن استوارترین دستاویز ایمان، دوستی در راه خدا و دشمنی در راه خدا و دوستی کردن با دوستان خدا و بیزاری جستن از دشمنان خداست».

علی بن موسی الرضا (علیه السلام) در این موضوع می فرماید:

«وَرَوِيَ عَنِ الرَّضَا (علیه السلام) أَنَّهُ قَالَ: كَمَالَ الدِّينِ وَلَا يَتَنَا وَ الْبِرَاءَةُ مِنْ عَدُوِّنَا ثُمَّ قَالَ الصَّفْوَانِيُّ وَ اعْلَمْ أَنَّهُ لَا يَتِمُّ الْوَلَايَةُ وَ لَا تَخْلُصُ الْمَحَبَّةُ وَ لَا تَتَبُّتُ الْمَوَدَّةُ إِلَّا بِالْبِرَاءَةِ مِنْ عَدُوِّهِمْ قَرِيباً كَانَ أَوْ بَعِيداً فَلَا تَأْخُذْكَ بِهِ رَأْفَةٌ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ لَا تَجِدُ قَوْماً يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ يُؤَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ الْآيَةُ: (2)

کمال دین با ولایت ما و بیزاری از دشمنان ما است. سپس صفوانی می نویسد: باید توجه داشت که ولایت تکمیل نمی شود و همچنین محبت و مودت خاندان نبوت خالص نیست مگر با بیزاری از دشمنانشان، چه خویشاوند او باشد یا غیر خویشاوند. مبدا دلسوزی در این مورد موجب ضعف برائت و بیزاری شود زیرا خداوند در این آیه (3)

می فرماید: «گروهی را که به خدا و روز قیامت ایمان دارند نمی یابی که با کسانی که با خدا و پیامبرش دشمنی و مخالفت دارند دوستی برقرار کنند، گرچه پدرانشان یا فرزندانسان یا برادرانشان یا خویشانسان باشند».

روایت بسیار جالبی از لسان مبارک علامه عالم وجود امام صادق (علیه السلام) صادر شده است که معرفت پیدا کردن به خدا به تولی و تبری گره خورده است:

«عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثُّمَالِيِّ (رحمة الله) قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (علیه السلام): يَا أَبَا حَمْرَةَ إِنَّمَا يَعْبُدُ اللَّهَ مَنْ عَرَفَ اللَّهَ وَ أَمَّا مَنْ لَا يَعْرِفُ اللَّهَ كَانَتْ يَدُ غَيْرِهِ هَكَذَا ضَالًّا قُلْتُ أَصْلَحَكَ اللَّهُ وَ مَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ قَالَ

ص: 71

1- . الکافی (ط - الإسلامية)، ج 2، ص: 125

2- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 27، ص: 58

3- . [2] مجادله، 22

يُصَدِّقُ اللَّهُ وَ يُصَدِّقُ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) فِي مُوَالَاةِ عَلِيٍّ (عليه السلام) وَ الْإِيْتِمَامِ بِهِ وَ بِإِثْمَةِ الْهَدْيِ (عليهم السلام) مِنْ بَعْدِهِ وَ الْبَرَاءَةِ إِلَى اللَّهِ مِنْ عَدُوِّهِمْ وَ كَذَلِكَ عِرْفَانُ اللَّهِ قَالَ قُلْتُ أَصْلَحَكَ اللَّهُ أَيُّ شَيْءٍ إِذَا عَمِلْتُهُ أَنَا اسْتَكْمَلْتُ حَقِيقَةَ الْإِيْمَانِ قَالَ تُوَالِي أَوْلِيَاءَ اللَّهِ وَ تُعَادِي أَعْدَاءَ اللَّهِ وَ تَكُونُ مَعَ الصَّادِقِينَ كَمَا أَمَرَكَ اللَّهُ قَالَ قُلْتُ وَ مَنْ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ فَقَالَ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) وَ عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ثُمَّ انْتَهَى الْأَمْرُ إِلَيْنَا ثُمَّ إِنِّي جَعَفَرُ وَ أَوْمَأَ إِلَى جَعْفَرٍ وَ هُوَ جَالِسٌ فَمَنْ وَ أَلَى هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَ أَلَى أَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَ كَانَ مَعَ الصَّادِقِينَ كَمَا أَمَرَهُ اللَّهُ قُلْتُ وَ مَنْ أَعْدَاءُ اللَّهِ أَصْ لِمَحَكَ اللَّهُ قَالَ الْأَوْثَانُ الْأَرْبَعَةُ قَالَ قُلْتُ مَنْ هُمْ قَالَ أَبُو الْفَيْصِلِ يَلِ وَ رُمُعُ وَ نَعْتَلُ وَ مُعَاوِيَةُ وَ مَنْ دَانَ دِيْنَهُمْ فَمَنْ عَادَى هَؤُلَاءِ فَقَدْ عَادَى أَعْدَاءَ اللَّهِ؛ (1)

ابوحمره ثمالی گفت: حضرت باقر (علیه السلام) فرمود: ای اباحمره! خدا را کسی پرستیده که او را بشناسد. کسی که خدا را نشناخته باشد گویا دیگری را پرستیده؛ این چنین گمراه می شود. عرض کردم شناخت خدا چیست؟ فرمود: تصدیق کند خدا و پیامبرش محمد مصطفی (صلى الله عليه وآله) را درباره ولایت علی (علیه السلام) و پیروی از او و ائمه (علیهم السلام) بعد از آن جناب و بیزاری از دشمنان آنها، شناخت خداوند این طوری است. گفت: عرض کردم چکار بکنم ایمان واقعی را تکمیل نمایم؟ فرمود: دوست داشتن دوستان خدا و دشمنی با دشمنان او و با صادقین باشی آن طور که خدا دستور داده. عرض کردم: اولیای خدا کیانند؟ فرمود: محمد رسول الله و علی و حسن و حسین و علی بن الحسین سپس منتهی به ما شد، بعد پسر جعفر. در این موقع اشاره به فرزندش جعفر کرد که نشسته بود. گفتیم: دشمنان خدا کیانند؟ فرمود: بت های چهارگانه. گفتیم: آن چهار بت کیانند؟ فرمود: ابو الفیصل و رمع و نعتل و معاویه و هر کس پیرو آنها باشد. هر که دشمن این ها باشد دشمنی با دشمنان خدا کرده».

صبر امیرالمومنین (علیه السلام) در برابر غضب ولایت و جسارت های حرامیان، بخاطر حفظ اسلام و نبود یار و یاور است. اسلامی که پیامبر (صلى الله عليه وآله) برای به ثمر رسیدن آن دشواری های زیادی را متحمل شد؛ از بغض و کینه ابوجهل ها تا عداوت و کینه کفار قریش. از همه والاتر دشمنی بی امان یهودیان و سوءقصد ها به جان پیامبر و سختی های دیگری که در تاریخ ثبت و ضبط شده است؛ آری این اسلام باید زنده بماند هر چند که فاتح خیبر را زمین گیر کنند و بیست و پنج سال خار در چشم و استخوان در گلوی ولی خدا باشد. عده ای سبک مغز از سر عداوت

ص: 72

و به منظور پوشاندن جنایات سقیفه و حمله به خانه وحی و به شهادت رساندن تنها دردانه پیامبر و ناموس خدا حضرت زهرا(علیها السلام)، دست به دامن شبهاتی پوچ می شوند تا ولایت امیرالمومنین(علیه السلام) و جانشینی ایشان بعد از پیامبر و جنایات خود را بپوشانند؛ اما به فرمایش خداوند متعال نور حقیقت را نمی توانند با پوف دهانشان خاموش کنند:

«يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نَوْرَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَيَأْتِي اللَّهَ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» (1)

همواره می خواهند نور خدا را با سخنان باطل [و تبلیغات بی پایه] خود خاموش کنند ولی خدا جز اینکه نور خود را کامل کند نمی خواهد، هر چند کافران خوش نداشته باشند».

کینه از امیرالمؤمنین(علیه السلام)

اسلام در آغاز با مشکلات بسیاری مواجه بود که از جمله آن ها مخالفت سران قریش و بزرگان از مشرکین بود که نمی خواستند با ظهور اسلام، قدرت و مکتبی را که سال ها در اختیارشان بود از دست بدهند. آن ها با تمام توان در برابر رسول خدا(صلی الله علیه و آله) و پیشرفت اسلام ایستادگی کردند و برای رسیدن به هدفشان از هیچ تلاشی دریغ نمودند و لذا با ورود پیامبر اسلام به مدینه و تشکیل حکومت اسلامی، آن ها احساس خطر بیشتری کردند و به همان اندازه تلاششان را نیز بیشتر کردند تا جایی که با راه انداختن جنگ های متعدد برای اسلام مشکلات فراوانی را ایجاد کردند.

امیرالمؤمنین(علیه السلام) در این جنگ ها به تنهایی به اندازه تمام سربازان مسلمان از خود جانفشانی نشان داد و سران کفر را یکی پس از دیگری به هلاکت رساند. شمشیر بران حیدر کزار پهلوانانی را به زمین زد که از سران کفر به حساب می آمدند و با کشته شدن آن ها بود که دین نوپای اسلام به مرور سراسر جزیره العرب را فراگرفت و مشرکان قریش را برای همیشه مغلوب و سرشکسته کرد. آن حضرت در جنگ بدر ده ها نفر از قریش را به جهنم واصل کرد. در جنگ احد زمانی که تمامی صحابه فرار را بر قرار ترجیح داده بودند پروانه وار دور شمع وجود رسول خدا(صلی الله علیه و آله) می چرخید و شجاعانه از آن حضرت دفاع می کرد. در جنگ خندق عمرو بن عبدود پهلوان نامی عرب را به زمین زد. در جنگ خیبر و حنین و... تا زمانی که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) زنده بود نتوانستند به امیرالمؤمنین(علیه السلام) آسیبی برسانند اما با شهادت آن حضرت، دمل های چرکین کینه سر باز کرد و دشمنی

ص: 73

منافقان و آن هایی که به زور اسلام آورده بودند علنی شد. ابن ابی الحدید معتزلی در این باره می نویسد:

«ان قریشا اجتمعت علی حربہ منذ یوم بویع بغضا له وحسدا وحقدا علیه، فاصفقوا کلهم یدا واحدة علی شقاقه وحربه، کما کانت حالهم فی ابتداء الاسلام مع رسول الله (صلی الله علیه وآله)، لم تخرم حاله من حاله ابدأ؛ (1)

قریش با کینه های فرو خفته و بیماری حسادت دست در دست یکدیگر به جنگ با امیرالمؤمنین (علیه السلام) روی آورد همان گونه که در شروع و آغاز دعوت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نیز به همین روش و سیره عمل کرده بود».

تصریح به کینه: از امام زین العابدین (علیه السلام) و ابن عباس سؤال کردند:

«لم ابغضت قریش علیا؟ قال: لانه اورد اولهم النار، وقلد آخرهم العار؛ (2)

امام سجاد (علیه السلام) در پاسخ این سؤال که چرا قریش با علی (علیه السلام) دشمنی می ورزید؟ می فرماید: چون علی (علیه السلام) سران آن ها را به دوزخ فرستاد و برای بازماندگانشان جز عار و ننگ باقی نگذاشت».

و ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق می نویسد:

«عن ابن طاوس عن ابيه قال قلت لعلی بن حسین بن علی ما بال قریش لا تحب علیا فقال لانه اورد اولهم النار والزم آخرهم العار؛ (3)

ابن طاوس از پدرش نقل می کند که گفت: به امام سجاد (علیه السلام) عرض کردم: چرا قریش علی (علیه السلام) را دوست نداشت؟ فرمود: چون سران آنان را به جهنم فرستاد و برای بازماندگانشان جز عار و ننگ چیزی باقی نگذاشت».

عثمان بن عفان در گفتگویی که با امیرالمؤمنین (علیه السلام) داشته به همین مطلب اشاره می کند:

ص: 74

1- . شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید)، ج 16 ص 151

2- . مناقب آل أبي طالب (عليهم السلام) (لابن شهر آشوب)، ج 3، ص: 220؛ بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 29، ص: 482

3- . تاریخ مدینه دمشق، ج 42 ص 290

«عن ابن عباس، قال: وقع بين عثمان وعلي (عليه السلام) كلام، فقال عثمان: ما اصنع ان كانت قریش لا تحبکم، وقد قتلتم منهم يوم بدر سبعین، کان وجوههم شتوف الذهب، تصرع انفهم قبل شفاههم؛ (1)

ابن عباس می گوید: بین علی (علیه السلام) و عثمان نزاع و اختلافی پیش آمد. عثمان گفت: اگر قریش شما را به جهت کشته شدن هفتاد نفر از آنان در روز بدر دوست ندارند من چه می توانم بکنم».

کینه های مخفی شده

طبرانی در المعجم الکبیر می نویسد:

«قلت یا رسول الله ما یبکیک قال ضغائن فی صدور اقوام لا یبدونها لک الا من بعدی قال قلت یا رسول الله فی سلامة من دینی قال فی سلامة من دینک؛ (2)

علی (علیه السلام) می گوید: از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) پرسیدم: چرا گریه می کنی؟ فرمود: کینه هایی در سینه ها حبس شده اند که پس از رفتن من سر باز خواهند نمود. عرض کردم: آیا دین من سالم خواهد ماند؟ فرمود: آری دینت سالم می ماند».

حیله گری امت

حاکم نیشابوری در المستدرک می نویسد:

«عن ابی ادريس الاودی عن علی (علیه السلام) قال: انّ ممّا عهد الیّ النبی (صلی الله علیه وآله) انّ الامة ستغدر بی بعده؛ (3)

علی (علیه السلام) می فرماید: پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) به من فرمود: مردم پس از من با تو کینه ورزی خواهند کرد. و بعد از نقل روایت می گوید: هذا حدیث صحیح الاسناد ولم یخرجاه».

ص: 75

-
- 1- . شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید)، ج 9 ص 23؛ التذکرة الحمدونیة، ج 7 ص 168؛ نثر الدر فی المحاضرات، ج 2 ص 48
 - 2- . المعجم الکبیر، ج 11، ص 60؛ تاریخ بغداد، ج 12 ص 394؛ تاریخ مدینة دمشق، ج 42 ص 322؛ فضائل الصحابة، ج 2 ص 651
 - 3- . المستدرک علی الصحیحین، ج 3 ص 150؛ تاریخ بغداد، ج 11 ص 216؛ البدایه والنهایه - ط احیاء التراث، ج 6 ص 244؛ مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج 9 ص 137

انتقام از علی (علیه السلام) به جای پیامبر (صلی الله علیه وآله)

قریش در زمان حیات رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از آن حضرت شکست های متعددی متحمل شدند و هیچ وقت نتوانستند این شکست ها را جبران کنند. بعد از رحلت آن حضرت تلاش کردند که انتقام آن را از اهل بیت آن حضرت و به ویژه از امیرالمؤمنین (علیه السلام) بستانند که اتفاقاً موفق نیز بودند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) در خطبه ای می فرماید: «اللَّهُمَّ اِنِّی اَسْتَغْثِیْكَ عَلٰی قُرَیْشٍ، فَانَّهُمْ اضْطَرُّوْا لِرَسُوْلِكَ (صلی الله علیه وآله) ضَرْوً بِاَمِّنَ الشَّرِّ وَالْعَدْرِ، فَعَجَزُوْا عَنْهَا، وَ حُلَّتْ بَیْنَهُمْ وَ بَیْنَهَا، فَكَانَتْ الْوَجْبَةُ بَیَّی، وَ الدَّائِرَةُ عَلَیَّ. اللَّهُمَّ احْفَظْ حَسَنًا وَ حُسَيْنًا، وَ لَا تُمَكِّنْ فَجْرَةَ قُرَیْشٍ مِنْهُمَا مَا دُمْتُ حَیًّا، فَاِذَا تَوَفَّیْتُیْ وَ اَنْتَ الرَّقِیْبُ عَلَیْهِمْ، وَ اَنْتَ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ شَهِیْدٌ؛ (1)

از تو بر قریش کمک می خواهم، آنان کینه ها و بدی های فراوانی نسبت به فرستاده ات در دل داشتند اما از اجرای آن ناتوان ماندند و تو بین آنان و خواهش هایشان مانع بودی و اکنون نوبت به من رسیده است و به طرف من هجوم آورده اند. بارخدا یا حسن و حسین مرا حافظ باش و تا زنده هستم دست قریش را از آسیب رساندن به آنان دور فرما و چون بمیرم تو خود بر آنان حافظی و تو بر هر چیزی شاهد و ناظری». و در روایتی دیگر می فرمایند:

«کل حقد حقدته قریش علی رسول الله (صلی الله علیه وآله) اظهرته فی وستظهره فی ولدی من بعدی، ما لی ولقریش! انما وترتهم بامر الله وامر رسوله، افهذا جزاء من اطاع الله ورسوله ان كانوا مسلمین؛ (2)

قریش تمام کینه هایی که از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در دل داشت در حق من آشکار نمود و پس از من به زودی در حق فرزندان من نیز آن را ابراز خواهد کرد، مرا با قریش چه کار؟! همانا به امر خدا و رسول با آنان جنگیدم. آیا این است سزای کسی که خدا و پیامبرش را اطاعت کرده است؟»

ص: 76

1- . شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید)، ج 20 ص 298

2- . همان، ج 20 ص 328؛ ینابیع المودة لذو القربی، ج 1 ص 407

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در روایتی می فرماید: «والله لود معاویه، انه ما بقى من بنی هاشم نافعٌ ضِرْمَةٌ الا طعن فی بطنه (نیطه)، اطفاء لنور الله: «ویابی الله الا ان يتم نوره ولو کره المشركون؛ (1)

به خدا سوگند معاویه دوست داشت که هیچ یک از بنی هاشم باقی نماند؛ مگر این که شکمش دریده شود تا نور خدا را خاموش کند. غافل از این که خدا می خواهد که نور خود را به کمال رساند؛ گر چه کافران و خدا ناباوران را خوشایند نباشد».

تخریب خانه های بنی هاشم

ابوالفرج اصفهانی در الاغانی می نویسد:

«امر عمرو صاحب شرطته علی المدینة بعد خروج الحسین ان یهدم دور بنی هاشم ففعل وبلغ منهم کل مبلغ؛ (2)

پس از بیرون رفتن امام حسین (علیه السلام) از مدینه، یزید به فرمانده نیروهای نظامی اش عمرو بن سعید دستور داد تا خانه های بنی هاشم را ویران کند. او هم طبق فرمان عمل کرد؛ بلکه هر کاری از دستش بر می آمد انجام داد».

خوشحالی عایشه از شهادت امیرالمؤمنین (علیه السلام)

طبق روایت صحیحی که در منابع اهل تسنن وارد شده است وقتی خبر شهادت امیرالمؤمنین (علیه السلام) به عایشه رسید سجده شکر کرد. ابوالفرج اصفهانی، عالم پر آوازه و مقبول نزد اهل تسنن در کتاب «مقاتل الطالبیین» با سند صحیح نقل کرده است:

«حدثني محمد بن الحسين الاشناني، قال: حدثنا احمد بن حازم، قال: حدثنا عاصم بن عامر، وعثمان بن ابي شيبة، قالا: حدثنا جرير، عن الاعمش، عن عمرو بن مرة، عن ابي البختری، قال: لما ان جاء عائشة قتل علی (علیه السلام) سجدت؛ (3)

ص: 77

1- . الفائق في غريب الحديث، الزمخشري، ج 2 ص 338؛ غريب الحديث، ابن قتيبة الدينوري، ج 2 ص 131؛ عيون الأخبار، الدينوري، ج 1 ص 276؛ شرح نهج البلاغة (ابن ابي الحديد)، ج 5 ص 221؛ النصائح الكافية لمن يتولّى معاوية، ج 1 ص 112؛ النهايه في غريب الحديث والاثّر، مجدالدين ابن الاثير، ج 3 ص 86 و جلد : 5 صفحه : 90؛ لسان العرب، ابن منظور، ج 3 ص 63

2- . ابوالفرج الاصفهانی، علی بن الحسین، الاغانی، ج 4، ص 155

3- . [3] مقاتل الطالبیین، ج 1، ص 55.

ابوالبختری گفته: وقتی خبر شهادت علی (علیه السلام) به عایشه رسید، سجده کرد».

علاوه بر این تعدادی از علمای سنی از جمله: ابن سعد در الطبقات الکبری، طبری در تاریخ، ابن سمعون بغدادی در الامالی، ابن اثیر جزری در الکامل فی التاریخ، دمیری در حیات الحیوان الکبری، ابن دمشقی در جواهر المطالب و... نقل کرده اند که وقتی خبر شهادت امیرالمومنین (علیه السلام) به عایشه رسید برای نشان دادن شادی خود این شعر را خواند:

فَالْقَتُ عَصَاهَا وَاسْتَقَرَّ بِهَا النَّوَى *** كَمَا قَرَّ عَيْنًا بِالْأَيَّامِ الْمُسَافِرِ؛ (1)

عصایش را انداخت و سرجای خودش آرام گرفت

همچنان که چشم ها در هنگام بازگشت مسافر روشن می شود».

کینه عایشه نسبت به امیرالمومنین (علیه السلام)

کینه عایشه نسبت به امیرالمومنین (علیه السلام) منحصر به جنگ جمل و بعد از آن نمی شود. در صحیح بخاری و دیگر صحاح اهل تسنن آمده است که عایشه، حتی دوست نداشت که نام امیرالمومنین (علیه السلام) را ببرد:

«حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى قَالَ أَخْبَرَنَا هِشَامُ بْنُ يُسُفَ عَنْ مَعْمَرٍ عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ أَخْبَرَنِي عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَتْ عَائِشَةُ لَمَّا ثَقُلَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه وآله) وَاشْتَدَّ وَجَعُهُ اسْتَأْذَنَ أَرْوَاجَهُ أَنْ يُمَرَّضَ فِي بَيْتِي فَأَذِنَ لَهُ، فَخَرَجَ بَيْنَ رَجُلَيْنِ تَخُطُّ رِجْلَاهُ الْأَرْضَ، وَكَانَ بَيْنَ الْعَبَّاسِ وَرَجُلٍ آخَرَ. قَالَ عُبَيْدُ اللَّهِ فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِابْنِ عَبَّاسٍ مَا قَالَتْ عَائِشَةُ فَقَالَ لِي وَهَلْ تَدْرِي مِنَ الرَّجُلِ الَّذِي لَمْ تُسَمِّ عَائِشَةُ قُلْتُ لَا. قَالَ هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (علیه السلام)؛ (2)

عبدالله بن عباس از عایشه نقل کرده است که: وقتی بیماری رسول خدا (صلی الله علیه وآله) شدت گرفت از همسرانش اجازه خواست که در خانه من دوران نقاهت را بگذراند و آن ها اجازه دادند؛ پس در

ص: 78

1- . الطبقات الکبری، ج 3، ص 40؛ تاریخ الطبری، ج 5، ص 150؛ امالی ابن سمعون، ج 1، ص 43، طبق برنامه الجامع الکبیر؛ الکامل فی التاریخ، ج 3، ص 743؛ حیات الحیوان الکبری، ج 1، ص 75، تحقیق: احمد حسن بسج؛ جواهر المطالب فی مناقب الامام علی بن ابی طالب (علیه السلام)، ج 2، ص 104، تحقیق: الشیخ محمد باقر المحمودی؛

2- [2]. صحیح البخاری، ج 1 ص 50، ح 198، کتاب الوُضوء، باب الغُسلِ وَالْوُضوءِ فی الْمِخْضَبِ وَالْقَدَحِ وَالْخَشَبِ وَالْحِجَارَةِ؛ صحیح البخاری، ج 1 ص 236، ح 634، کتاب الْجَمَاعَةِ وَالْإِمَامَةِ، باب حَدِّ الْمَرِیضِ أَنْ یَشْهَدَ الْجَمَاعَةَ؛ صحیح البخاری، ج 3، ص 158، کتاب الْهِبَةِ وَفَضْلِهَا، باب هِبَةِ الرَّجُلِ لِامْرَأَتِهِ وَالْمَرْأَةِ لِزَوْجِهَا؛ صحیح البخاری، ج 7، ص 127، کتاب الطَّبِّ، باب اللَّدُّودِ؛ صحیح مسلم، ج 1، ص 312، ح 418، کتاب الصَّلَاةِ، باب اسْتِخْلَافِ الْإِمَامِ اِذَا عَرَّضَ لَهُ عُذْرٌ مِنْ مَرَضٍ وَسَفَرٍ، تحقیق: محمد فؤاد عبد الباقی.

حالی که پاهای حضرت بر زمین کشیده می شد و دو مرد که یکی از آن ها عباس و دیگری مردی دیگری بود خارج شد. عییدالله گفت: من سخن عایشه را برای ابن عباس نقل کردم؛ پس ابن عباس گفت: آیا می دانی آن مردی که عایشه نامش را نبرد چه کسی بود؟ گفتم خیر. گفت: او علی بن ابی طالب (علیه السلام) بود».

ابن حجر عسقلانی در فتح الباری و بدرالدین در عمدة القاری در شرح این روایت می گویند:

«قوله قال هو علی بن ابی طالب (علیه السلام) زاد الاسماعیلی من رواية عبد الرزاق عن معمر ولكن عائشة لا تطيب نفسا له بخير ولا بن اسحاق في المغازی عن الزهري ولكنها لا تقدر علی ان تذكره بخير؛ (1)

این جمله بخاری «قال هو علی بن ابی طالب (علیه السلام)» اسماعیلی از عبدالرزاق از معمر نقل کرده است که: چون عایشه از علی (علیه السلام) دل خوشی نداشت و ابن اسحاق در مغازی از زهری نقل کرده است که: چون عایشه نمی توانست از علی (علیه السلام) به نیکی یاد کند».

پاسخ به شبهه فوق

در مورد این روایت که دلالت می کند وجود ملکوتی رسول خاتم (صلی الله علیه وآله) هنگام رخت بستن از دنیای فانی در خانه عایشه بوده است باید گفت این ادعا دروغ محض است زیرا عایشه در آن موقع نزد رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نبوده و حضرت نیز در حجره مخصوص و مختص به خود جان سپردند و اینکه اهل خلاف می گویند حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) هنگام جان سپردن سرش روی پای عایشه بود نیز دروغ محض است و برای بر ملا ساختن این اکاذیب به بیان روایاتی از منابع اهل تسنن می پردازیم:

1. احمد بن حنبل در مسندش از قول عایشه نقل می کند که گفت:

«حَدَّثَنَا عَبْدُهُ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ، عَنْ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَمْرَةَ، عَنْ عَائِشَةَ، قَالَتْ: مَا عَلِمْنَا بِدَفْنِ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) حَتَّى سَمِعْنَا صَوْتَ الْمَسَاحِي مِنْ آخِرِ اللَّيْلِ، لَيْلَةِ الْأَرْبَعَاءِ؛ (2)

ص: 79

1- [1] فتح الباری شرح صحیح البخاری، ج 2، ص 156؛ عمدة القاری شرح صحیح البخاری، ج 5، ص 192.

2- [1] مسند الإمام أحمد بن حنبل ج 40 ص 391 و ج 43 ص 172 و ج 43 ص 370؛ الطبقات الكبرى - ط دار صادر، ج 2 ص 305؛ شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج 13، ص: 39؛ تاریخ الإسلام - ت تدمري، ذهبي، ج 1 ص 582

به خدا قسم ما از دفن پیامبر (صلی الله علیه وآله) با خبر نشدیم تا اینکه صدای بیل و کلنگ را در شب چهارشنبه از حجره آن حضرت شنیدیم». (یعنی بعد از دفن متوجه شدیم).

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه می گوید:

«قال أبو جعفر (عليه السلام): ثم دخل الناس فصلوا عليه أرسالا حتى إذا فرغ الرجال أدخل النساء حتى إذا فرغ النساء أدخل الصبيان ثم أدخل العبيد ولم يؤمهم إمام ثم دفن ع وسط الليل من ليلة الأربعاء؛ (1)

مردم دسته دسته وارد شدند و بر بدن رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نماز خواندند تا جایی که وقتی مردان از نماز فارغ شدند زنان وارد شده و نماز خواندند و سپس کودکان و بندگان می آمدند و بر بدن شریف ایشان نماز می خواندند تا شب چهارشنبه که آن حضرت را دفن نمودند».

جای سؤال این جا است که مگر عایشه همسر پیامبر نبود؟ پس در هنگام کفن و دفن شوهرش کجا بوده و چرا در مراسم حضرت حاضر نشده است؟

مخالفین شیعه استدلال می کنند که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از همراهی زنان در تشییع جنازه نهی نمودند و برای همین عایشه در آنجا نبود. در پاسخ می گوئیم:

اولا) عایشه هنگام جان سپردن حضرت در خانه ایشان نبود در صورتی که هنوز ایشان زنده بود.

دوما) تشییعی صورت نگرفت، چرا که حضرت را در خانه خود دفن کردند و نیازی به تشییع در خارج از منزل نبوده که زنان بخواهند هنگام تشییع بیرون بیایند.

سوما) زنان می توانستند هنگام جان سپردن و دفن کردن حضرت در حیاط خانه ایشان باشند اما عایشه اصلا در آنجا و در آن خانه حضور نداشت. دیگران هم که ادعای خلافت و جانشینی حضرت را داشتند نیز در خانه رسول خدا (صلی الله علیه وآله) حضور نداشتند.

چهارما) از همه مهمتر اینکه بدن مطهر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) سه روز بر زمین ماند ولی هیچ کدام از داعیه داران خلافت و حتی عایشه در آن مدت زمان در خانه رسول خدا (صلی الله علیه وآله) حضور پیدا نکردند.

امام باقر (علیه السلام) در روایتی می فرماید:

ص: 80

«وَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ النَّاسُ كَيْفَ الصَّلَاةُ عَلَيْهِ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ رَسُولِ اللَّهِ إِمَامٌ حَيًّا وَمَيِّتًا فَدَخَلَ عَلَيْهِ عَشْرَةَ عَشْرَةَ فَصَلُّوا عَلَيْهِ يَوْمَ الْاِثْنَيْنِ وَلَيْلَةَ الثَّلَاثَاءِ حَتَّى الصَّبَاحِ وَيَوْمَ الثَّلَاثَاءِ حَتَّى صَلَّى عَلَيْهِ الْأَقْرَبَاءُ وَالْخَوَاصُّ وَلَمْ يَحْضُرْ أَهْلُ السَّقِيْفَةِ وَكَانَ عَلِيٌّ أَنْفَذَ إِلَيْهِمْ بُرِيْدَةً وَ إِنَّمَا تَمَّتْ بَيْعَتُهُمْ بَعْدَ دَفْنِهِ؛ (1)

« مردم روز دوشنبه و شب سه شنبه را بر بدن آن حضرت نماز می خواندند و عموم مردم حتی خواص و نزدیکان حضرت بر بدن مبارک نماز خواندند اما هیچ یک از اهل سقیفه بر غسل و کفن و دفن حضرت حاضر نشدند. امیرالمومنین (علیه السلام) بریده اسلمی را برای خبر دادن نزد آنان فرستاد ولی اعتنایی نکردند و بعد از دفن آن حضرت بیعت آنان هم تمام شد».

جای سوال است که چرا وجود مقدس امیرالمومنین علی (علیه السلام) سه روز بدن مطهر پیامبر (صلی الله علیه وآله) را نگه داشت و دفن نمود و بعد از این مدت به خاک سپردند و شخصا مسئولیت کفن و دفن آن حضرت را به عهده داشت؟ در پاسخ می گوئیم:

اولا) رسول خدا (صلی الله علیه وآله) خود وصیت نمودند علی بن ابی طالب (علیه السلام) بدن ایشان را تجهیز و کفن و دفن نمایند:

«عَنْ أَبَانِ بْنِ أَبِي عِيَّاشٍ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ قَالَ سَمِعْتُ سَلْمَانَ الْفَارِسِيَّ.... قَالَ سَلْمَانُ فَأَتَيْتُ عَلِيًّا (عليه السلام) وَهُوَ يُغَسِّلُ رَسُولَ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) وَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) وَاسَلَّمَ أَوْصَى عَلِيًّا (عليه السلام) أَنْ لَا يَلِيَ غُسْلَهُ غَيْرُهُ...؛ (2) سلمان گفت: نزد علی (علیه السلام) آمدم در حالی که پیامبر (صلی الله علیه وآله) را غسل می داد. زیرا پیامبر (صلی الله علیه وآله) به علی (علیه السلام) وصیت کرده بود که کسی غیر او غسلش را بر عهده نگیرد».

روایت عبدالله بن مسعود از پیامبر (صلی الله علیه وآله):

«حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا حَمْرَةُ بْنُ الْقَاسِمِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ الْجَنَيْدِ الرَّازِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَنْ عَبْدِ الرَّزَّاقِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مِينَا مَوْلَى عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: قُلْتُ لِلنَّبِيِّ (صلی الله علیه وآله)

ص: 81

1- [1] بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 22، ص: 524؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج 1 ص 297

2- [2] کتاب سلیم بن قیس، ج 1 ص 143

يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ يَغْسِلُكَ إِذَا مِتَّ قَالَ يَغْسِلُ كُلَّ نَبِيٍّ وَصِيَّهُ قُلْتُ فَمَنْ وَصِيكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام)...؛ (1)

عبد الله بن مسعود گوید: به پیغمبر (صلی الله علیه وآله) عرض کردم وقتی از دنیا بروید چه کسی شما را غسل می دهد؟ فرمودند: هر پیغمبری را وصی او غسل می دهد. عرض کردم وصی شما کیست یا رسول الله؟ فرمود علی بن ابی طالب (علیه السلام)...».

دوما) این از اعتقادات شیعه است که بدن مطهر معصوم را فقط معصوم باید کفن و دفن کند (هرچند که عصمت ذوات مقدسه اثبات شده و کتب مفصلی برای آن نوشته شده است و در اینجا مجالی برای اثبات آن نیست).

سوما) امیرالمومنین (علیه السلام) با این اقدام یک واقعیت دردناک تاریخی را به یادگار گذاشت تا مردم بیشتر به چهره حقیقی مدعیانی که خود را اول مسلمان، صدیق و فاروق و صحابی وفادار و یار غار بودن رسول خاتم (صلی الله علیه وآله) معرفی می کردند، پی ببرند و نام آنان را در سیاهه تاریخ ثبت و ضبط نماید.

2. اعتراف عایشه بر مطلبی که دلالت می نماید

شهادت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در حجره او نبوده است :

«لقد نزلت آية الرجم ورضاعة الكبير عشرا ولقد كانت في صحيفة تحت سريري ، فلما مات رسول الله وتشاغلنا بموته دخل داجن فأكلها؛ (2) آیه رجم و ایجاد رضاع به ده بار شیر دادن نازل شد و من آن را در صفحه کاغذی زیر تخت خود نگهداری می کردم اما در روزی که مشغول امورات مربوط به وفات رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بودیم گوسفندی داخل حجره شد و آن را خورد».

از متن فوق استفاده می شود که اگر بیماری حضرت و شهادت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در حجره عایشه اتفاق افتاده بود دیگر امکان نداشت در همان روزی که حجره او مملو از جمعیت است گوسفندی داخل حجره شده و آن صفحه کاغذ را بخورد.

در حدیثی عمر بن خطاب راجع به مکانی که پیامبر (صلی الله علیه وآله) در آن قبض روح گردید می گوید:

ص: 82

1- . کمال الدین و تمام النعمة، ص 27؛ بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار، ج 22، ص 507،

2- [2] سنن أبي داود - ت الأرئووط، ج 3 ص 406؛ سنن ابن ماجه، ج 1، ص 625، أوسط الطبراني، ج 8، ص 12، مسند أبي يعلي، ج 8، ص 64، المحلي، ج 11، ص 236، وقال : هذا حديث صحيح . وفي لسان العرب، ج 7، ص 33، ونهاية ابن الأثير، ج 2، ص 87

«فبينما نحن في منزل رسول الله إذا رجل ينادي من وراء الجدار أن أخرج إلي يا ابن الخطاب . . . فإن الأنصار اجتمعوا في سقيفة بني ساعدة، فأدركوهم قبل أن يحدثوا أمراً...» (1)

در حالی که ما در خانه رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بودیم شخصی از پشت دیوار خانه حضرت صدا زد: ای عمر بن خطاب! خارج شو... که انصار در سقیفه بنی ساعده گرد هم آمده اند، به آنها بیوند قبل از آن که اتفاقی بیفتد...».

استدلال دیگر اینکه حجره رسول خدا (صلی الله علیه وآله) دو درب داشته است که وقتی مسلمانان می خواستند بر پیکر مطهر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نماز بخوانند گروه گروه از یک درب داخل و از درب دیگر خارج می شدند در حالی که در دلیل بعد معلوم می گردد خانه عایشه فقط یک درب داشته آن هم در جهتی غیر از جهتی که خانه مستقل حضرت قرار داشته است:

«قَالُوا كَيْفَ نُصَلِّي عَلَيْهِ قَالَ ادْخُلُوا أَرْسَالًا أَوْ سَالًا قَالَ فَكَانُوا يَدْخُلُونَ مِنْ هَذَا الْبَابِ فَيُصَلُّونَ عَلَيْهِ ثُمَّ يَخْرُجُونَ مِنَ الْبَابِ الْآخَرِ» (2) و چون رسول خدا (صلی الله علیه وآله) قبض روح گردید گروهی گفتند: چگونه بر آن حضرت نماز گذاریم؟ در جواب گفتند: گروه گروه از این درب وارد شده و نماز گذارده و از درب دیگر خارج شوند».

همیشی بعد از نقل روایت می گوید :

«رَوَاهُ أَحْمَدُ، وَرِجَالُهُ رِجَالُ الصَّحِيحِ» (3)

نکته مهم اینجاست که حجره عایشه به خلاف خانه رسول خدا (صلی الله علیه وآله) یک درب داشته آن هم در جهت مواجه با شام یعنی درب آن در مقابل جهت شام بوده است (یعنی در ضلع جنوبی مسجد و طرف قبله که درب آن به سوی مسجد باز می شده است).

«فسألته عن بيت عائشة فقال : كان بابها من وجهة الشام فقلت : مصراعا كان أو مصراعين ؟ قال : كان بابا واحدا. قلت : من أي شيء كان ؟ قال : من عرعر أو ساج» (4)

ص: 83

-
- 1- . فتح الباري، ج 7، ص 30؛ تاريخ دمشق، ج 30، ص 282 وفي رواية ابن حبان، ج 2، ص 155
 - 2- . البداية والنهاية - ط هجر، ابن كثير، ج 8 ص 148؛ مسند أحمد، ج 5، ص 81، ح 19838 و تاريخ دمشق، ج 4، ص 296، أسد الغابة، ج 5، ص 254.
 - 3- [1] مجمع الزوائد، ج 9، ص 37.
 - 4- [2] صحيح الأدب المفرد، البخاري، ج 1 ص 290؛ إمتاع الأسماع، ج 10 ص 92؛ سبل الهدى، ج 3، ص 349؛ سمط النجوم العوالي، ص 218.

از او درباره خانه عایشه سوال کردم گفت: یک درب بیشتر ندارد و آن هم مواجه با شام است...».

جالب تر اینکه عایشه بعد از شهادت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) حجره خود را به معاویه فروخت لذا حجره محل دفن رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نمی تواند همان حجره عایشه باشد:

«واشتری (معاویه) من عائشة منزلها ، يقولون بمائة وثمانين ألف درهم ويقال بمائتي ألف درهم وشرط لها سكنها حياتها؛ (1)

معاویه منزل عایشه را به صد و هشتاد هزار درهم و بعضی گفته اند به دویست هزار درهم خریداری نمود مشروط به این که عایشه تا آخر عمر در آنجا سکونت داشته باشد».

واقعه بعدی اینکه سر مبارک رسول خدا (صلی الله علیه وآله) هنگام قبض روح روی سینه امیرالمومنین علی ابن ابی طالب (علیه السلام) بود چنانچه در کتاب شریف نهج البلاغه به آن اشاره شده است: «ثم ذكر (عليه السلام) وفاة رسول الله (صلی الله علیه وآله) فقال لقد قبض و إن رأسه لعلی صدري و لقد سالت نفسه في كفي فأمررتها على وجهي». (2)

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در حالی که سرش روی سینه من بود قبض روح شد و جان آن حضرت در دستم روان گشت و آن را به چهره خود کشیدم».

ابن سعد از بزرگان مخالفین شیعه در «طبقات الكبرى» می گوید:

«أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ، حَدَّثَنِي سَلِيمَانُ بْنُ دَاوُدَ بْنِ الْحُصَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي غَطَفَانَ، قَالَ: سَأَلْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ: أَرَأَيْتَ رَسُولَ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) تُؤْفَى وَرَأْسُهُ فِي حَجَرٍ أَحَدٍ؟ قَالَ: "تُؤْفَى وَهُوَ لَمْ يَسْتَدِ إِلَى صَدْرِ عَلِيٍّ. قُلْتُ: فَإِنَّ عُرْوَةَ حَدَّثَنِي عَنْ عَائِشَةَ أَنَّهَا قَالَتْ: تُؤْفَى رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) بَيْنَ سَحْرِي وَنَحْرِي فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: أَتَعْقِلُ؟ وَاللَّهِ لَتُؤْفَى رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) وَإِنَّهُ لَمْ يَسْتَدِ إِلَى صَدْرِ عَلِيٍّ (عليه السلام)، وَهُوَ الَّذِي غَسَّلَهُ؛ (3)

از ابن عباس پرسیده شد: آیا شما دیدید که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به هنگام وفات، سرش در دامن چه کسی بود؟ پاسخ داد: بلی، به سینه علی (علیه السلام) تکیه داده بود. به او گفته شد: عروه از عایشه نقل کرده است که پیامبر بین دست و سینه او وفات یافت. ابن عباس آن را انکار کرد و گفت: آیا عقلت باور می کنی؟ سوگند به خدا! رسول خدا در حالی که به علی (علیه السلام) تکیه داده بود وفات یافت و هم او بود که او را غسل داد».

ص: 84

1- [3] الطبقات الكبرى - ط دار صادر، ج 8، ص 165

2- [1] شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج 10، ص: 182

3- [2] الطبقات الكبرى - ط دار صادر، ج 2 ص 263

«عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ: أَنَّ كَعْبَ الْأَحْبَارِ قَامَ زَمَنَ عُمَرَ فَقَالَ وَنَحْنُ جُلُوسٌ عِنْدَ عُمَرَ: مَا كَانَ آخِرُ مَا تَكَلَّمَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله)؟ فَقَالَ عُمَرُ: سَلْ عَلِيًّا؛ قَالَ: أَيْنَ هُوَ؟ قَالَ: هُوَ هُنَا؛ فَسَأَلَهُ فَقَالَ عَلِيٌّ (عليه السلام): أَسَدٌ نَذَتْهُ إِلَى صَدْرِي، فَوَضَعَ رَأْسَهُ عَلَى مَنْكِبِي، فَقَالَ: «الصَّلَاةُ الصَّلَاةُ» فَقَالَ كَعْبٌ: كَذَلِكَ آخِرُ عَهْدِ الْأَنْبِيَاءِ، وَبِهِ أَمْرُوا، وَعَلَيْهِ يُبْعَثُونَ. قَالَ: فَمَنْ غَسَّلَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: سَلْ عَلِيًّا؛ قَالَ فَسَأَلَهُ فَقَالَ: كُنْتُ أَنَا أُغَسِّلُهُ؛ (1)

از جابر بن عبدالله انصاری چنین نقل شده است: کعب الاحبار از عمر پرسید: آخرین سخنی که پیامبر گفت چه بود؟ عمر پاسخ داد: از علی (علیه السلام) پرسید. کعب از علی پرسید و آن حضرت پاسخ داد: پیامبر (صلی الله علیه وآله) را به سینه ام تکیه دادم، سرش را روی شانه ام گذارد و فرمود: «الصَّلَاةُ الصَّلَاةُ؛ نماز، نماز» کعب گفت: درست است آخرین سفارش پیامبران همین است. آنها به همین مأمورند و به خاطر همین مبعوث شده اند. کعب پرسید: چه کسی او را غسل داد؟ عمر گفت: از علی (علیه السلام) پرس. کعب پرسید. علی (علیه السلام) پاسخ داد: من غسلش دادم».

احمد بن حنبل نیز ادامه روایت را این گونه نقل کرده است:

«وَلَكِنَّ عَائِشَةَ لَا تَطِيبُ لَهُ نَفْسًا؛ (2)

چرا که عایشه، دلش نسبت به او پاک نبود (از او خوشش نمی آمد)».

عایشه نه فقط از شهادت امیرالمومنین (علیه السلام) خوشحال بود بلکه پس از شهادت فاطمه زهرا (علیها السلام) نیز اظهار خوشحالی و شادمانی می کرد چنان که ابن ابی الحدید معتزلی سنی نقل می کند:

«ثم ماتت فاطمة فجاء نساء رسول الله ص كلهن إلى بني هاشم في العزاء إلا عائشة فإنها لم تأت وأظهرت مرضاً ونقل إلى علي ع عنها كلام يدل على السرو؛ (3)

پس از شهادت حضرت فاطمه (علیها السلام)، تمام زنان پیامبر به نزد بنی هاشم رفتند و تعزیت گفتند اما عایشه چنین نکرد و خودش را به مریضی زد و به علی (علیه السلام) خبری رسید که حاکی از خوشحالی و سرور عایشه بود».

ص: 85

1- [3] الطبقات الكبرى - ط دار صادر، ج 2 ص 262

2- [1] مسند الامام احمد بن حنبل، ج 6، ص 228، ح 25956

3- [2] شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج 9، ص: 198

این سیره و سنت در بین اهل سقیفه باقی ماند و در شهادت سیدالشهدا (علیه السلام) نیز خوشحالی نمودند.

خوشحالی از شهادت فرزند امیرالمومنین (علیه السلام)

شادی از شهادت امام حسین (علیه السلام):

«قتل الحسين بن علي (عليه السلام) قال فدخلت على عمرو بن سعيد فقال ما وراءك فقلت ما سر الامير قتل الحسين بن علي فقال نادى بقتله فناديت بقتله فلم اسمع والله واعية قط مثل واعية نساء بني هاشم في دورهن على الحسين؛ (1) حسين (عليه السلام) به شهادت رسیده بود. نزد عمرو بن سعید رفتم گفتم: چه خبر؟ گفتم: آنچه امیر را خوشحال کرده است کشته شدن حسین بن علی است. گفتم: قتل حسین را به مردم اعلام کن. در بین مردم خبر کشته شدن حسین را پخش کردم. به خدا سوگند صدای گریه و ناله زن ها را از خانه های بنی هاشم شنیدم که هیچگاه چنان ناله هایی نشنیده بودم».

و نیز ابن ابی الحدید می نویسد:

«واما مروان ابنه فاخبث عقيدة، واعظم الحادا وكفرا، وهو الذي خطب يوم وصل اليه راس الحسين (عليه السلام) الى المدينة، وهو يومئذ اميرها وقد حمل الراس على يديه فقال: يا حبذا بردك في اليدين • وحرمة تجرى على الخدين • كانما بت بمسجدين • ثم رمى بالراس نحو قبر النبي، وقال: يا محمد، يوم بيوم بدر وهذا القول مشتق من الشعر الذي تمثل به يزيد بن معاوية وهو شعر ابن الزبعرى يوم وصل الراس اليه. والخبر مشهور؛ (2)

و اما مروان پسر او (حکم) از خود او بد عقیده تر و ملحدتر و کافرتر بود و او است که هنگام امارتش در مدینه، چون سر مقدس حسین (علیه السلام) به دست او رسید سر را روی دست گرفت و این شعر را خواند: به به از این خنکی تو که بر روی دست احساس می شود و از این گلگونی چهره ات، گویی شب را در محشدين به سر برده ای! آن گاه سر را به طرف قبر پیامبر (صلی الله علیه وآله) افکند و گفت: ای محمد! امروز به تلافی روز بدر!

و محمد بن عقیل در النصاب الکافی می نویسد:

ص: 86

1- الطبری، ابن جریر، تاریخ الطبری، ج 4، ص 357؛ نهاییه الارب فی فنون الادب، ج 20، ص 297

2- شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید)، ج 4، ص 72

«(وذكر) ابو عبيدة في كتاب المثالب وابو جعفر في تاريخه ان عبيد الله بن زياد كتب الى عمرو بن سعيد بن العاص وهو وال على المدينة الشريفة ييشره بقتل الحسين (عليه السلام) فقرا كتابه على المنبر وانشد رجزا ثم اوما الى القبر الشريف وقال: يا محمد يوم بيوم بدر فانكر عليه قوم من الانصار؛ (1)

عبيدالله بن زياد به والى مدينه عمرو بن سعيد بن عاص نام نوشت و كشته شدن حسين (عليه السلام) را به او بشارت داد. نامه را بالاي منبر بر مردم خواند سپس به قبر رسول خدا (صلى الله عليه وآله) اشاره كرد و گفت: اى محمد! امروز تلافى روز بدر است. گروهى از انصار به وى اعتراض كردند».

باز بودن در خانه به سوى مسجد

يكي از مسائلى كه شعله هاى حسد را در دل هاى ديگران شعله ور كرد اين بود كه رسول خدا (صلى الله عليه وآله) دستور داد تمام درهاى كه به سوى مسجد باز شده اند بسته شود جز در خانه اميرالمؤمنين (عليه السلام). اين فرمان آن قدر بر صحابه گران آمد كه حتى لب به اعتراض گشودند و دليل آن را جويآ شدند؛ پيامبر (صلى الله عليه وآله) فرمود: من دستور بسته شدن درها را صادر كرده ام مگر در خانه على، شنیده ام بعضى سخنانى گفته اند. به خدا سوگند من از جانب خودم اين كار را نكردم بلكه فرمان از جانب خدا صادر شد و من انجام دادم.

در روايت زيد بن ارقم آمده است:

«عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ قَالَ كَانَ لِنَفَرٍ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) أَبْوَابٌ شَارِعَةٌ فِي الْمَسْجِدِ قَالَ فَقَالَ يَوْمًا سُدُّوا هَذِهِ الْأَبْوَابَ إِلَّا بَابَ عَلِيٍّ قَالَ فَتَكَلَّمُوا فِي ذَلِكَ النَّاسِ قَالَ فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) فَحَمِدَ اللَّهَ تَعَالَى وَاثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي أَمَرْتُ بِسَدِّ هَذِهِ الْأَبْوَابِ إِلَّا بَابَ عَلِيٍّ (عليه السلام) وَقَالَ فِيهِ قَائِلُكُمْ وَإِنِّي وَاللَّهِ مَا سَدَدْتُ شَيْئًا وَلَا فَتَحْتُه وَلَكِنِّي أَمَرْتُ بِشَيْءٍ فَاتَّبَعْتُهُ؛ (2)

ابن حجر عسقلانى بعد از نقل روايت مى گويد:

«اخرجه احمد والنسائي والحاكم ورجاله ثقات؛ (3)

احمد، نسائي و حاكم اين روايت را نقل کرده اند و روات آن مورد اعتماد هستند».

ص: 87

1- . النصائح الكافية، العلوى، محمد بن عقیل، ص 75

2- . مسند أحمد - ط الرسالة، ج 32 ص 41

3- . فتح الباري، ابن حجر العسقلاني، ج 7 ص 14

و حاکم نیشابوری بعد از نقل آن می نویسد:

«هذا حديث صحيح الاسناد ولم يخرجاه؛ (1)

این روایت با شرایطی که مسلم و بخاری قبول دارند صحیح است ولی آن ها نقل نکرده اند». انتخاب برای خواندن سوره براءة

در سال های آخر عمر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بود که سوره براءة نازل شد. این سوره باید برای کفار مکه خوانده می شد. ابتدا ابوبکر برای خواندن آن به طرف مکه رفت اما در میان راه فرستاده ی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) آن را از ابوبکر گرفت و به امیرالمومنین (علیه السلام) داد و در این باره فرمود:

«لا يذهب بها الا رجل مني وانا منه؛ (2)

این آیات را جز من و یا کسی که از من باشد نباید بر مردم مکه بخواند».

أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ؛

لعنت خدا بر ستمکاران»

در قرآن کریم آیاتی است که در آن به ستمکاران اشاره کرده است:

الف) «وَنَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ؛ (3)

و

بهشتیان، دوزخیان را آواز می دهند که ما آنچه را که پروردگارمان به ما وعده داده بود حق یافتیم آیا شما هم آنچه را که پروردگارتان وعده داده بود حق یافتید؟ گویند: آری؛ پس آواز دهنده ای در میان آنان آواز دهد که لعنت خدا بر ستمکاران باد».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ الْحَلَّالِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ قَالَ الْمُؤَذِّنُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ؛ (4)

ص: 88

1- . المستدرك على الصحيحين، ج 3 ص 135

2- . مسند أحمد - ط الرسالة، جلد: 5 صفحہ: 179؛ المستدرك على الصحيحين، ج 3 ص 143؛ الإصابة في تمييز الصحابة، ج 4 ص 467؛ البدايه والنهائيه - ط احياء التراث، ج 7 ص 374

3- . اعراف، 44

4- . الكافي (ط - الإسلامية)، ج 1، ص: 426

احمد بن عمر حلال گوید: از امام کاظم (علیه السلام) در مورد آیه: فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ، پرسیدم.

فرمود: «مؤذن همان امیر مؤمنان علی (علیه السلام) است». «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (علیه السلام): قَوْلُهُ تَعَالَى فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ، هُوَ عَلِيُّ (1)»

امام باقر (علیه السلام) می فرماید: او علی (علیه السلام) است».

«قال الصادق (علیه السلام): أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ (علیه السلام) هُوَ الْمُنَادِي وَهُوَ الْمُؤَذِّنُ وَ الْمُنْقِذُ؛ (2)»

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: همانا علی بن ابی طالب (علیه السلام) ندادهنده، مؤذن و نجات دهنده است».

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (علیه السلام) قَالَ: خَطَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) ... وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ، أَنَا ذَلِكَ الْمُؤَذِّنُ وَقَالَ وَ أَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ أَنَا ذَلِكَ الْأَذَانُ؛ (3)»

امیرالمومنین (علیه السلام) در خطبه ای در کوفه فرمود: ... من آن منادی هستم».

«عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: إِنَّ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ اسْمًا لَا يَعْرِفُهَا النَّاسُ قَالَ قُلْنَا وَ مَا هِيَ قَالَ أَسْمَاءُ { سَمَاءُ } اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ مُؤَذِّنًا وَ أَذَانًا فَأَمَّا قَوْلُهُ تَعَالَى فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ فَهُوَ الْمُؤَذِّنُ بَيْنَهُمْ يَقُولُ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الَّذِينَ كَذَبُوا بِوَلَايَتِي وَ اسْتَحَفُّوا بِحَقِّي؛ (4)»

ابن عباس می گوید: علی (علیه السلام) دارای اسم هایی از کتاب خدا است که مردم نمی دانند. گفتیم: «کدام اسم ها؟» گفت: «خدا او را در قرآن مؤذن و اذان نامیده است؛ «فَأَذَّنَ»

مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ؛ مؤذن در این آیه علی بن ابی طالب (علیه السلام) است؛ می فرماید: «لعنت خدا بر کسانی که ولایت مرا تکذیب کردند و حق مرا سبک شمردند».

ب) «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أُولَئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَى رَبِّهِمْ وَيَقُولُ الْأَشِدَّاءُ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ؛ (5)»

ص: 89

1- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 36، ص: 65

2- . همان، ج 36، ص: 115

3- . کافی (ط - دار الحديث)، ج 2، ص: 397؛ معاني الأخبار، النص، ص: 59؛ شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، ج 1، ص: 267؛ مناقب آل أبي طالب (عليهم السلام) (لابن شهر آشوب)، ج 3، ص: 236؛ بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 33، ص: 284

4- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 24، ص: 254

5- . هود، 18

و ستمکارتر از کسانی که به خدا دروغ بندند چه کسی است؟ اینان [در قیامت] بر پروردگارشان عرضه خواهند شد و گواهان [اعمال] می گویند: اینان کسانی هستند که بر پروردگارشان دروغ بستند؛ آگاه باشید! لعنت خدا بر ستمکاران باد».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَام) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِباً أُولَئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَى رَبِّهِمْ إِلَى قَوْلِهِ وَ يَبْغُونَهَا عِزّاً فَقَالَ هُمْ أَرْبَعَةُ مَلُوكٍ مِنْ قَرِيشٍ يَتَّبِعُ بَعْضُهُمْ بَعْضاً؛ (1)

امام باقر (علیه السلام) می فرماید: آن ها چهار پادشاه از قریش هستند که یکی پس از دیگری حکومت کردند».

نکته: گواهان در این آیه چه کسانی هستند؟

«قَالَ الصَّادِقُ (عَلَيْهِ السَّلَام): الْأَشْهَادُ هُمُ الْأَئِمَّةُ (عَلَيْهِمُ السَّلَام)؛ (2)

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: منظور از الْأَشْهَادُ (گواهان) همان ائمه (علیهم السلام) هستند».

«عَنِ الْبَاقِرِ (عَلَيْهِ السَّلَام) فِي قَوْلِهِ تَعَالَى وَ يَقُولُ الْأَشْهَادُ قَالَ نَحْنُ الْأَشْهَادُ؛ (3)

امام باقر (علیه السلام) می فرماید: منظور از الْأَشْهَادُ ما هستیم».

«تَفْسِيرُ الْقَمِي: وَ يَقُولُ الْأَشْهَادُ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى رَبِّهِمْ؛ يَعْنِي بِالْأَشْهَادِ الْأَئِمَّةَ (عَلَيْهِمُ السَّلَام)، أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ آلَ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) حَقَّهُمْ؛ (4) علی بن ابراهیم می گوید: أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ؛

[یعنی] آنانی که در حق خاندان پیامبر (صلی الله علیه وآله) ستم کردند».

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَام) قَالَ: مَا فِي التَّوْرَةِ وَ لَا فِي الْإِنْجِيلِ وَ لَا فِي الزَّبُورِ أَحَدٌ إِلَّا عِنْدَنَا اسْمُهُ وَ اسْمُ أَبِيهِ وَ إِنَّ فِي التَّوْرَةِ لَمَكْتُوباً أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ؛ (5)

امام باقر (علیه السلام) می فرماید: در تورات و انجیل و زبور احدی نیست مگر اینکه اسم او و پدرش در نزد ما [معلوم] است. در تورات نوشته است: أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ».

ص: 90

1- . تفسیر العیاشی، ج 2، ص: 143

2- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 36، ص: 101؛ تفسیر العیاشی، ج 2، ص: 142

3- . همان، ج 23، ص: 351؛ مناقب آل أبي طالب (علیهم السلام) (لابن شهر آشوب)، ج 4، ص: 179

4- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 23، ص: 342

5- . همان، ج 24، ص: 255

مراد از این روایت این است که در کتب آسمانی هم ستمکاران در حق اهل بیت (علیهم السلام) مورد لعنت خدا قرار گرفتند.

(ج) «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعَذِرَتُهُمْ وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ» (1)

همان روزی که عذرخواهی ستمکاران سودشان ندهد و برای آنان لعنت خدا و سرای سخت و بدی است».

نکته: با توجه به این آیه هیچ کدام از افرادی که در حق خاندان عصمت و طهارت و در حق شیعیان به جرم شیعه بودن ظلم و جنایت انجام دادند پشیمانیشان سودی برای آنان ندارد. روایت بسیار زیبایی در تفسیر این آیه شریفه آمده است که اشاره به رجعت دارد و چنین برداشت می شود که این موضوع صرفاً وعده و حواله به قیامت نشده بلکه در زمان رجعت نیز پشیمانیشان سودی به حال آنان ندارد:

«قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فِي قَوْلِهِ تَعَالَى يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ قَالَ الرَّاجِفَةُ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ (عليه السلام) وَالرَّادِفَةُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) وَأَوَّلُ مَنْ يَنْفُضُ عَنْ رَأْسِهِ التُّرَابَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ (عليه السلام) فِي خَمْسَةِ وَ سَبْعِينَ أَلْفًا وَ هُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى «إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعَذِرَتُهُمْ وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ» (2)

امام صادق (عليه السلام) می فرمایند: نخستین کسی که در رجعت از قبر بیرون می آید و خاک از سر و روی خود می نکاند حسین بن علی (عليه السلام) است که با هفتاد و پنج هزار نفر برانگیخته می شوند. چنان که خداوند می فرماید: «إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعَذِرَتُهُمْ وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ» یعنی: ما پیغمبران خود و مردم با ایمان را در زندگی دنیا و در روزی که شهیدان بر می خیزند یاری می کنیم؛ روزی که عذر ستمگران سودی به حال آن ها ندارد، لعنت خدا و عاقبت بد برای آن هاست».

در روایتی دیگر چنین آمده است:

«قَالَ السَّجَّادُ (عليه السلام): يَوْمَ تَبْرُزُ الْأَخْبَارُ وَ تَعْظُمُ الْأَخْطَارُ وَ تُبْلَى الْأَسْرَارُ وَ تُهْتَكُ الْأَسْتَارُ وَ تَشْخَصُ الْقُلُوبُ وَ الْأَبْصَارُ يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعَذِرَتُهُمْ وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ» (3)

ص: 91

1- . غافر، 52

2- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 53، ص: 106

3- . همان، ج 91، ص: 158

امام سجّاد (علیه السلام) می فرمایند: در روزی که همه ی خبرها آشکار شده و خطرات هولناک پدید آید و نهان ها بر ملا شود و پرده ها فرو افتد و قلب ها و چشم ها از شدت ترس از حرکت باز ایستند. یَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعَذِرَتُهُمْ وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ».

د) «وَتِلْكَ عَادٌ جَحَدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَعَصَوْا رُسُلَهُ وَاتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ * وَأَتَّبِعُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ عَادًا كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِعَادٍ قَوْمِ هُودٍ؛ (1)

و اینان قوم عاد بودند که آیات پروردگارشان را انکار کردند و از پیامبران او نافرمانی نمودند و فرمان هر سرکش ستیزه جویی را پیروی کردند * و در این دنیا و روز قیامت با لعنتی بدرقه شدند. آگاه باشید که [قوم] عاد به پروردگارشان کافر شدند، هان! دوری [از رحمت خدا] بر عاد، قوم هود باد».

لعنت خدا بر کسانی که بر خدا و رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و امیرالمومنین (علیه السلام) ظلم کرده و آنان را اذیت کردند و همواره در حال ستم کردن به ایشانند. در آیه و روایات زیر صراحتاً اشاره شده به ستمکارانی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و امیرالمومنین (علیه السلام) را اذیت کردند و مورد لعنت خداوند متعال قرار گرفته اند:

«إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا؛ (2)

قطعاً آنان که خدا و پیامبرش را می آزارند خدا در دنیا و آخرت لعنتشان می کند و برای آنان عذابی خوارکننده آماده کرده است». در تفسیر این آیه شریفه آمده:

«قال رسول الله (صلی الله علیه وآله): اللَّهُ مَنْ آذَى شَعْرَهُ مِنِّي فَقَدْ آذَانِي وَمَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى عَزَّوَجَلَّ وَمَنْ آذَى اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَعَنَهُ مَلَأُ السَّمَاوَاتِ وَمَلَأُ الْأَرْضِ وَتَلَا إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا؛ (3)

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمودند: هر که یک موی مرا بیازارد مرا آزرده و هر که مرا بیازارد خدا را آزرده و هر که خدا را بیازارد اهل آسمان ها و زمین او را لعنت می کنند و این آیه را تلاوت کرد: إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا».

یکی از علمای حنفی اهل تسنن به نام حاکم حسکانی روایت قابل تاملی را در کتاب خود نقل کرده است:

ص: 92

1- . هود، 59 و 60

2- . احزاب، 57

3- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 27، ص: 206

«حدثني علي بن أبي طالب (عليه السلام) وهو أخذ بشعره، قال: حدثني رسول الله (صلى الله عليه وآله) وهو أخذ بشعره فقال: من آذى شعرة منك فقد آذاني - و من آذاني فقد آذى الله، و من آذى الله فعليه لعنة الله؛ (1)

اميرالمومنين (عليه السلام) در حالی که موی خود را گرفته بود فرمود: پیامبر خدا (صلى الله عليه وآله) فرمود: علی جان هر کس یک موی تو را آزار رساند مرا آزار رسانده و کسی که مرا آزار رساند خدا را آزار رسانده است پس کسی که خدا را آزار دهد لعنت خدا بر او باد».

در روایتی دیگر آمده :

«قال رسول الله (صلى الله عليه وآله): قَوْلُهُ إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا قَالَ نَزَلَتْ فِيمَنْ عَصَبَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ حَقَّهُ وَ أَخَذَ حَقَّ فَاطِمَةَ وَ آذَاهَا وَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ مَنْ آذَاهَا فِي حَيَاتِي كَمَنْ آذَاهَا بَعْدَ مَوْتِي وَ مَنْ آذَاهَا بَعْدَ مَوْتِي كَمَنْ آذَاهَا فِي حَيَاتِي وَ مَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي وَ مَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ؛ (2)

پیامبر اکرم (صلى الله عليه وآله) می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا؛ این آیه درباره ی کسانی نازل شده است که حق علی (عليه السلام) را غصب نمودند و حقوق فاطمه (عليها السلام) را زیر پا نهاده و او را اذیت نمودند که پیامبر (صلى الله عليه وآله) فرموده است: «هر که فاطمه (عليها السلام) را در زمان حیات من اذیت و آزار نماید مثل آن است که او را بعد از مرگ من مورد اذیت قرار داده باشد و کسی که او را بعد از مرگم مورد آزار قرار دهد مثل آن است که او را در زمان حیات من اذیت کرده باشد و هر که او را آزار رساند مرا اذیت کرده و هر که مرا اذیت کند خدا را اذیت کرده است».

«عن جابر قال: سمعت النبي (صلى الله عليه وآله) يقول لعلي من آذاك فقد آذاني؛ (3)

جابر می گوید: از رسول خدا (صلى الله عليه وآله) شنیدم به علی بن ابی طالب (عليه السلام) فرمود: کسی که تو را بیازارد مرا آزار داده است».

و در روایتی دیگر آمده :

«عن أم سلمة زوج النبي (صلى الله عليه وآله) قالت قد سمعت رسول الله يقول لعلي بن أبي طالب (عليه السلام): أنت أخي و حبيبي من آذاك فقد آذاني؛ (4)

ص: 93

1- . شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، ج 2، ص: 147

2- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 17، ص: 27

3- . شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، ج 2، ص: 149

4- . همان، ج 2، ص: 150

همچنین در کتاب صحیح بخاری از منابع مهم اهل تسنن آمده:

«ما رواه البخاري في صحيحه في باب مناقبها (عليها السلام) عن المسور بن مخرمة أن رسول الله (صلى الله عليه وآله) قال: فاطمة بضعة مني فمن أغضبها أغضبني؛ [\(1\)](#)

فاطمه پاره تن من است، هر کس او را به خشم آورد مرا به خشم آورده است».

خشم فاطمه خشم خداست

«قال في حقها رسول الله (صلى الله عليه وآله): إن الله يرضى لرضاك ويغضب لغضبك؛ [\(2\)](#)

رسول خدا (صلى الله عليه وآله) می فرمایند: خداوند با خشم و غضب فاطمه به خشم می آید و با رضایت او راضی می شود».

ص: 94

1- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 29، ص: 336

2- . همان، ج 30، ص: 347

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدَ الْمُسْلِمِينَ، وَيَعْسُوبَ الْمُؤْمِنِينَ، وَإِمَامَ الْمُتَّقِينَ، وَقَائِدَ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ، وَرَحْمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ؛ أَشْهَدُ أَنَّكَ أَخُو رَسُولِ اللَّهِ، وَوَصِيُّهُ، وَوَارِثُ عِلْمِهِ، وَأَمِينُهُ عَلَى شَرْعِهِ، وَخَلِيفَتُهُ فِي أُمَّتِهِ، وَأَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَصَدَّقَ بِمَا أُنْزِلَ عَلَى نَبِيِّهِ؛

سلام بر تو ای آقای مسلمانان و رئیس دین و پیشوای پرهیزکاران و مقتدای سپیدرویان و رحمت و برکات خدا بر تو باد؛ گواهی می دهم که تویی برادر رسول خدا، جانشین و وارث علمش و امین او بر قانونش و جانشین او در امتش و اول کسی که به خدا ایمان آورد و آنچه را بر پیامبرش نازل شده بود تصدیق کرد».

اشاره

پیشتر واژه «سید» را بررسی نمودیم. اما «مسلمین» به چه معناست؟

«مسلمین» در لغت

«المسلمین» جمع مسلمان. مسلمان به کسی می گویند که به اسلام گرویده باشد اما ایمان بالاتر از اسلام است به این معنی که هر مسلمانی مومن نیست اما مومنان اول مسلمان بودند و بعد به شرایطی وارد وادی ایمان شدند. خداند متعال در قرآن کریم می فرماید:

«قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا، قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا؛ (1)

بادیه نشینان گفتند: ما [از عمق قلب] ایمان آوردیم. بگو: ایمان نیاورده اید بلکه بگویید: اسلام آورده ایم؛ زیرا هنوز ایمان در دل هایتان وارد نشده است».

«اسلام» در لغت

«سَلِمَ» (مثل فَلَاس) و سلامت و سلام یعنی کنار بودن از آفات ظاهری و باطنی. (راغب) در اقرب آمده: «سَلِمَ مِنَ الْعُيُوبِ وَالْآفَاتِ سَلَامًا وَ سَلَامَةً» یعنی از بلاها و عیبها نجات یافت و کنار شد.

ص: 97

«سلام» از اسماء حسنی است. راغب گوید: گفته اند علّت توصیف خداوند به سلام آن است که عیوب و آفات به حضرتش راه ندارد چنانکه به خلاق می رسد. در این صورت سلام به معنی سالم است. طبرسی گوید: سلام یعنی آن که بندگان از ظلمش سالم اند و گفته اند: آن به معنی سالم از هر نقص و عیب و آفت است. صدوق در توحید آن را سلامت دهنده و سالم از هر عیب گفته است. ابن اثیر نیز مثل راغب گفته و بیضاوی آن را اختیار کرده است. در اقرب نیز چنین است.

در جوامع الجامع و کشف نیز سلامت دهنده یا سالم از هر عیب ذکر شده. المیزان آن را تقریباً بی آزار معنی کرده گوید: سلام کسی است که با تو به سلامت و عافیت ملاقات کند بدون شرّ و ضرر.

«هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ... (1)»

خلاصه آن که: معنی سلام سلامت دهنده و یا سالم از هر عیب است.

واژه «اسلام» مصدر باب افعال از ماده «س-ل-م» (2) به معنای صحت و عافیت و دوری از هر گونه عیب و نقص و فساد است (3) و در باب افعال به معانی زیر است: انقیاد، (4) اطاعت کلی و بی قید و شرط و تسلیم محض بودن، (5) اذعان به حکم الهی، اخلاص در عبادت است. (6) «اسلام» انقیاد و تسلیم شدن، در اقرب گوید: «أَسْلَمَ الرَّجُلُ: انْقَادَ» «وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ... (7)»، آن که در آسمان ها و زمین است به او منقاد و مطیع اند. (8)

ص: 98

1- . حشر، 23

2- [1] لسان العرب، ج 6، ص 345

3- [2] معجم المقاییس فی اللغة، ج 3، ص 90-91؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج 2، ص 715؛ التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ج 5، ص 191-192، ماده «سلم».

4- [3] ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج 12، ص 295؛ طریحی، فخر الدین بن محمد، مجمع البحرین، ج 2، ص 407؛ معجم المقاییس فی اللغة، ج 3، ص 90، ماده «سلم».

5- [4] خدا و انسان در قرآن، ص 256

6- . مجمع البحرین، ج 2، ص 407، «سلم».

7- [6] آل عمران، 83

8- . قاموس قرآن، ج 3، ص: 296-301

«اسلام» در لغت به معنای تسلیم و گردن نهادن است و با توجه به آن، دین اسلام آئینی است که برنامه کلی آن تسلیم شدن انسان به خدای جهان و جهانیان است و با این تعریف، همه پیامبران به دین اسلام دعوت می نموده اند. این مطلب را قرآن نیز تصدیق می نماید:

«وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا؛ (1)

و دین چه کسی بهتر است از آن که همه وجودش را تسلیم خدا کرده و نیکوکار است و از آیین ابراهیم یکتاپرست حق گرا پیروی کرده است؟ و خدا ابراهیم را [برای حق گرایی، خلوص، پاکی اخلاق و اعمالش] دوست خود گرفت».

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اللَّهُ هَدُونَا يَا أَهْلَ الْكِتَابِ! بَيَّيْنَا بِهَذَا الْكِتَابِ أَنْ يَكُونَ لِلنَّاسِ لِسُنُّونَ فِي الْإِسْلَامِ لَا مَسَاسَ بَيْنَهُمْ» (2) بگو: ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است [و همه کتابهای آسمانی و پیامبران آن را ابلاغ کردند] که جز خدای یگانه را نپرستیم و چیزی را شریک او قرار ندهیم و بعضی از ما بعضی را اربابانی به جای خدا نگیرد. پس اگر [از دعوت به این حقایق] روی گردانند [تو و پیروانت] بگویید: گواه باشید که ما [در برابر خدا و فرمان ها و احکام او] تسلیم هستیم».

«إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ؛ (3)

مسلماً دین [واقعی که همه پیامبران مبلّغ آن بودند] نزد خدا، اسلام است».

مطابق با قرآن مجید، اولین کسی که این دین را «اسلام» و پیروان آن را «مسلمان» نامید، حضرت ابراهیم (علیه السلام) بود آنجا که فرمود:

«رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ؛ (4)

پروردگارا! ما را [با همه وجود] تسلیم خود قرار ده و نیز از دودمان ما امتی که تسلیم تو باشند پدید آر».

و در آیه دیگر آمده است:

ص: 99

1- . نساء، 125

2- . [9] آل عمران، 64

3- . [1] همان، 19

4- . [2] بقره، 128

«مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ؛ (1)

این همان آئین پدر شما ابراهیم است او شما را در کتب پیشین و در این کتاب آسمانی مسلمان نامید».

وصف «اسلام» در زبان امیرالمومنین (علیه السلام)

امیرالمومنین علی (علیه السلام) در نهج البلاغه «اسلام» را این گونه توصیف می نماید:

«خدا را سپاس که اسلام را تشریع (کرد) و آبشخوارهای آن را برای آن که بخواهد وارد شود آسان نمود و ارکانش را در برابر آن که قصد غلبه بر آن دارد غیر قابل شکست قرار داد و آن را برای کسی که به آن آویخت، پناهگاه امن و برای وارد بر آن حریم، سلامت قرار داد. آن را برهان ساخت برای کسی که به وسیله آن سخن گفت و شاهد برای کسی که به وسیله آن به دفاع برخاست و نور برای آن که طلب روشنی کرد و فهم برای آن که اندیشه نمود و مغز برای آن که آراسته به تدبیر شد و نشانه برای با فراستی که راه حق جست و بینایی برای کسی که عزم جزم کرد و پند برای کسی که پند آموخت و نجات برای آن که تصدیق کرد و تکیه گاه برای کسی که به آن متکی شد و آسایش برای آن که خود را به آن وا گذاشت و سپر برای آن که صبر پیشه کرد. اسلام روشن ترین راه و آشکارترین مسلک هاست. علائم راهش بلند، جاده هایش روشن، چراغ هایش درخشان، میدان تمرینش آماده برای مسابقه، هدفش مرتفع و جای دهنده مسابقه گذاران است، جایزه اش مورد رغبت و سوارانش شریف، راهش تصدیق، نشانه اش اعمال شایسته، پایانش مرگ، میدان تمرینش دنیا، محل گرد آمدن مسابقه گذارانش قیامت و جایزه مسابقه اش بهشت است».

(2)

در نتیجه: شرک و بت پرستی و اعتقاد به آن در ظاهر و باطن، همان آفات ظاهری و باطنی در انسان است که وقتی به اسلام گرویده شود از آن آفات پاک شده و از بلاها و عذاب های خداوند در امان است و خداست که سلام و تامین کننده سلامت است.

هیچ شکی نیست که امیر عالم علی بن ابی طالب (علیه السلام) نه تنها امیر مومنین است بلکه آقا و سرور مسلمین نیز می باشند چرا که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در شأن ایشان فرمود:

ص: 100

1- . حج، 78

2- [1] نهج البلاغه، خطبه 105، ترجمه نهج البلاغه انصاریان، ص 139

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله): يَا عَلِيُّ إِنَّكَ سَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ وَإِمَامُ الْمُتَّقِينَ وَقَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ وَيَعْسُوبُ الدِّينِ؛ (1)»

این منقبت در منابع اهل تسنن

ابونعیم اصفهانی در کتاب «معرفه الصحابه» روایت صحیح السندی را از رسول خدا (صلى الله عليه وآله) نقل کرده است که خداوند در شب معراج سه لقب را برای امیر مؤمنان (علیه السلام) اهداء فرموده است:

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ أَحْمَدَ، ثنا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَضْرَمِيُّ، ثنا أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ، ثنا أَحْمَدُ بْنُ مُفَضَّلٍ، حَدَّثَنَا جَعْفَرُ الْأَحْمَرُ، عَنْ هِلَالِ أَبِي أَيُّوبَ الصَّيْرَفِيِّ، عَنْ أَبِي كَثِيرٍ الْأَنْصَارِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَسْعَدَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله): "انْتَهَيْتُ لَيْلَةَ أُسْرِي بِي إِلَى السُّدْرَةِ الْمُنتَهَى، فَأَوْحَى إِلَيَّ فِي عِلْيٍّ بِثَلَاثٍ: أَنَّهُ إِمَامُ الْمُتَّقِينَ، وَسَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ، وَقَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ إِلَى جَنَّاتِ النَّعِيمِ؛ رَوَاهُ رَبَاحُ بْنُ خَالِدٍ، وَيَحْيَى بْنُ أَبِي كَثِيرٍ، عَنْ جَعْفَرِ الْأَحْمَرِ مِثْلَهُ، وَرَوَاهُ غَسَّانُ، عَنْ إِسْرَائِيلَ، عَنْ هِلَالِ الْوَرَّانِ، عَنْ رَجُلٍ مِنَ الْأَنْصَارِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَسْعَدَ، وَقَالَ عَمْرُو بْنُ الْحُسَيْنِ، عَنْ يَحْيَى بْنِ الْعَلَاءِ، عَنْ هِلَالِ الْوَرَّانِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَسْعَدَ بْنِ زُرَّارَةَ، عَنْ أَبِيهِ؛ (2)»

عبدالله بن اسعد می گوید: رسول خدا (صلى الله عليه وآله) فرمود: شبی مرا به آسمان بردند، به سدره المنتهی رسیدم، درباره علی به سه چیز برای من وحی شد: او (علی) پیشوای پرهیزگاران؛ آقای مسلمانان؛ و رهبر روسفیدان تا بهشت های پر نعمت است. این روایت را رباح بن خالد و یحیی بن ابی کثیر، از جعفر احمر نقل کرده اند. در نقل دیگر، روایت را غسان از اسرائیل از هلال وزان از مردی از انصار از محمد بن عبدالرحمن بن اسعد نقل کرده اند. در نقل دیگر، عمر بن حسین، از یحیی بن علاء، از هلال وزان، از عبدالله بن اسعد بن زراره از پدرش نقل کرده است».

محب الدین طبری که از اعیان علماء عامه است با سند خود از علی بن ابی طالب (علیه السلام) نقل کرده که رسول خدا (صلى الله عليه وآله) به ایشان فرمودند:

«يا علي انت سيد المسلمين و امام المتقين وقائد الغر المحجلين و يعسوب المؤمنين» (3)

ص: 101

- 1- [2] اليقين باختصاص مولانا علی (علیه السلام) بامرة المؤمنين، جلد 1، ص 490؛ الفردوس بمأثور الخطاب، ج 5 ص 315
- 2- . معرفة الصحابه، ج 3، ص 1587
- 3- . مناقب الامام امير المؤمنين علی بن ابی طالب (علیه السلام)، ص 131؛ مناقب علی بن ابی طالب (علیه السلام)، ص 65، ح 93

ای علی! تو سید و سالار مسلمانانی و پیشوای متقیانی و راهنما و زمامدار رستگاران روشن چهره و در غرفه های بهشتی آرمیده ای و رئیس مؤمنان هستی».

در کتاب مناقب محمد بن سلیمان آورده شده است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به دختر گرامیشان فاطمه زهرا (علیها السلام) فرمودند:

«زوجتک أقدم هذه الامة سلماً، وأعظمهم حليماً، وأعلمهم علماً و سید المرسلین، وأمیر المؤمنین، وقائد الغر المحجلین؛ (1)

تو را به همسری مردی در آوردم که پیشتاز این امت در اسلام، بزرگ ترین آنان در بردباری، داناترین آنان و آقای مسلمانان، امیر مؤمنان و پیشوای پیشانی سفیدان است». حافظ ابونعیم و برخی دیگر از محدثین، از انس بن مالک روایتی را نقل کرده است که پیامبر (صلی الله علیه وآله) به من فرمود: برای وضوی من آبی آماده کن. آب را آماده کردم و ایشان وضو گرفتند و سپس دو رکعت نماز خواند سپس فرمود:

«یا انس إن أول من يدخل عليك من هذا الباب أمير المؤمنين، و سید المسلمین، وقائد الغر المحجلین، و خاتم الوصیین... إذ جاء علی... فقال: من هذا یا انس؟ فقلت: علی، فقام مستبشراً فاعتنقه؛ (2)

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به انس بن مالک فرمود: اول شخصی که از این در بر تو وارد می شود او امیر مؤمنان و سرور مسلمانان و رهبر پیشانی سفیدان در قیامت و خاتم اوصیا (پیامبران) است، ناگهان علی (علیه السلام) وارد شد. حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) پرسیدند: ای انس! چه شخصی وارد شد؟ عرض کردم: علی (علیه السلام)، رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از جای خود برخاست و با علی (علیه السلام) معانقه نمود».

در کتاب مناقب محمد بن سلیمان آورده شده است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به دختر گرامیشان فاطمه زهرا (علیها السلام) فرمودند:

«زوجتک أقدم هذه الامة سلماً، وأعظمهم حليماً، وأعلمهم علماً و سید المرسلین، وأمیر المؤمنین، وقائد الغر المحجلین؛ (3)

ص: 102

1- . مناقب الامام امیر المؤمنین (علیه السلام)، محمد بن سلیمان، ج 1، ص 274، ح 186

2- [1] حلیة الأولیاء، ج 1، ص 64؛ کفایة الطالب، ص 212، باب 54

3- . مناقب الامام امیر المؤمنین (علیه السلام)، ج 1، ص 274، ح 186

تورا به همسری مردی در آوردم که پشتاز این امت در اسلام، بزرگ ترین آنان در بردباری، داناترین آنان و آقای مسلمانان، امیرمؤمنان و پیشوای پیشانی سفیدان است».

ذهبی از علمای سنی در کتاب تذکرة الحفاظ خود از ابن ابزی از عایشه نقل می کند که گفت:

«أقبل عليّ يوماً فقال رسول الله (صلى الله عليه وآله): هذا سيّد المسلمين؛ [\(1\)](#)

روزی علی بن ابی طالب (علیه السلام) نزد رسول خدا (صلی الله علیه وآله) آمد، ایشان خطاب به حضرت فرمود: تو آقای مسلمین هستی».

ص: 103

واژه مومنین را پیشتر بررسی نمودیم اما اکنون به بررسی واژه یعسوب پردازیم:

«يعسوب» در لغت

«الْيَعْسُوبُ» ج يَعْسُوبٌ "عسب": گونه ای حشره از رسته یعسویات که چهار بال روشن دارد و بر فراز آب به حرکت در آید، ملکه زنبوران عسل که به گمان عرب این ملکه مذکر است، رئیس بزرگ؛ «هُوَ يَعْسُوبُ قَوْمَهُ» او بزرگ خاندان خویش است: پرنده ایست کوچک. به سفیدی در پیشانی و چهره اسب نیز می گویند. (1)

«يعسوب» در لغت به معنای امیر و ملکه زنبور عسل است، همچنین به معنای بزرگ، سید و جلودار قوم نیز آمده است. حضرت علی (علیه السلام) را یعسوب دین و مؤمنان خوانده اند زیرا همان گونه که ملکه زنبور عسل جلودار، رئیس و امیر زنبورها است امیرالمومنین (علیه السلام) نیز جلودار مؤمنین و دین است. (2) و هم چنان که زنبورها از ملکه خود پیروی می کنند مومنان باید از آن حضرت پیروی کنند. (3) سید رضی، یعسوب را مالک (سرپرست) امور مردم معنا کرده است. (4)

ص: 104

1- [1] فرهنگ ابجدی، متن، ص 1002

2- [2] طریحی، مجمع البحرین، 1416ق، ج 2، ص 121

3- [3] ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، 1385ق، ج 19، ص 224

4- [4] نهج البلاغه، تصحیح صبحی صالح، حکمت 261، ص 517؛ مجلسی، بحار الانوار، 1404ق، ج 51، ص 113

عرب به فرماندهی زنبورهای عسل «يعسوب» می گوید. هنگامی که زنبورهای کارگر گل ها را برای درست کردن عسل می مکند و به کندو باز می گردند ابتدا مورد بازرسی قرار می گیرند. بدین صورت که فرمانده زنبورها (يعسوب) در جلوی درب کندو می ایستد. آن گاه زنبورها را بو می کند. هر زنبوری که بر روی گل بدبو نشسته باشد و توشه بدبو به همراه داشته باشد حق ورود به کندو را ندارد بلکه مورد تهاجم زنبورهای نگهبان واقع می شود و اگر موفق به فرار نشود لاشه او موجب عبرت سایر زنبورها خواهد شد.

آری امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز در روز قیامت بر در بهشت می ایستد و هر کسی را که بوی ولایت آن حضرت را با خود نداشته باشد از ورود به بهشت محروم می نماید.

«يعسوب» در روایات

در روایاتی که گذشت به این فضیلت نیز اشاره شده است. در تفسیر عیاشی از علی (علیه السلام) نقل شده که فرمود:

«أَنَا يَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ وَأَنَا أَوَّلُ السَّائِقِينَ وَأَنَا خَلِيفَةُ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَأَنَا قَسِيمُ (الْجَنَّةِ وَ) النَّارِ وَأَنَا صَاحِبُ الْأَعْرَافِ». (1)

حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) از حضرت مهدی (علیه السلام) نیز به عنوان يعسوب الدین یاد کرده است:

«إِذَا كَانَ ذَلِكَ ضَرَبَ يَعْسُوبُ الدِّينِ بِذَنْبِهِ فَيَجْتَمِعُونَ إِلَيْهِ كَمَا يَجْتَمِعُ قَرْعُ الْخَرِيفِ»؛ (2)

هنگامی که وضع بدین منوال شد پیشوای دین (خشم گیرد) و آمادگی خود را اعلام می کند، در این موقع (مؤمنان) به سرعت اطرافش جمع گردند همان گونه که ابرهای پائیزی».

در روایتی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمودند:

ص: 105

1- [1] تفسیر العیاشی، ج 2، ص: 18؛ بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 8، ص: 336

2- . الغيبة (للطوسي)/ كتاب الغيبة للحجة، النص، ص: 477؛ بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 51، ص: 113؛ شرح نهج البلاغة لابن أبي

الحديد، ج 19، ص: 104

«سَيَكُونُ مِنْ بَعْدِي فِتْنَةٌ فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَالْزِمُوا عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) فَإِنَّهُ أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِي، وَ أَوَّلُ مَنْ يُصَافِحُنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَ هُوَ الصَّدِيقُ الْأَكْبَرُ وَ هُوَ فَارُوقُ هَذِهِ الْأُمَّةِ، وَ هُوَ يَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ؛ (1)

پس از من فتنه ای بر پا خواهد شد. در آن هنگام همراه علی بن ابی طالب (علیه السلام) باشید؛ او اولین کسی است که به من ایمان آورد و اولین کسی خواهد بود که در قیامت با من مصافحه خواهد داشت. او برترین راستگویان و جدا کننده حق و باطل در این امت است، او یعسوب مؤمنین است».

این منقبت در منابع اهل تسنن نیز آمده است. (2)

ص: 106

1- . طرف من الأنباء و المناقب، ابن طاوس، ص: 449

2- . رواه ابن حجر في الإصابة ج 4 ص 171؛ ابن الأثير في أسد الغابة ج 5 ص 287؛ ابن عبد البر في الاستيعاب ج 2 ص 657

«إمام»: کسی است که به پیشوایی او در قول و فعل اقتدا می شود و یا کتابی و چیزی است، چه بر حق باشد و چه بر باطل، جمع امام «أئمة» است. در آیه «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» (1) [یاد کن] روزی را که هر گروهی از مردم را با پیشوایشان می خوانیم». یعنی به کسی که به او اقتدا می کردند و گفته شده به امامهم یعنی به کتابشان. (2)

آیه «وَجَعَلْنَا لِمَنْ يَشَاءُ إِمَامًا» (3) ابو الحسن می گوید: امام در آیه جمع است. معنی این آیه این است که ما را برای پرهیزکاران گروهی پیشوا و امامان قرار ده. دانشمند دیگری گفته است واژه «امام» در آیه فوق از باب "درع دلاص - و دروع دلاص (4)" است یعنی امام در آیه فوق در معنی جمع است ولی به صورت مفرد و جمع هر دو صحیح است و در آیات (وَجَعَلَهُمْ أَيْمَةً (5) و «وَجَعَلْنَاهُمْ أَيْمَةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ (6)» ائمه جمع امام است و آیه «وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ (7)» گفته اند که "امام مبین" اشاره به لوح محفوظ است.

ص: 108

1- [1] اسراء، 71

2- . مفردات الفاظ قرآن، ج 1، ص: 197

3- . فرقان، 74

4- [4] دلاص نوعی تن پوش پشمینه ای نرم و براق است که به جای زره بکار می رفته.

5- . قصص، 5

6- . همان، 41

7- . یس، 12

امام آن است که از او پیروی و به او اقتدا شود، خواه انسان باشد یا کتاب یا غیر آن، حق باشد یا باطل و جمع آن «أئِمَّة» است. در قاموس آمده امام آن است که از وی پیروی شود، رئیس باشد یا غیر آن. ریسمانی که بتا به دیوار می کشد تا راست بنا کند، راه، متولی امر، قرآن، پیغمبر، خلیفه، فرمانده لشکر و آنچه بچه هر روز یاد می گیرد و نمونه ای که از روی آن نظیر آن را می سازند و ... ناگفته نماند معنی جامع، همان مقتدا بودن است، ریسمانی که بتا از آن پیروی می کند و طبق آن بنا می کند، راهی که انسان در امتداد آن قدم بر می دارد، کتابی که می خواند همه امام و پیشوا و مقتدایند.

در آیه «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ⁽¹⁾» مراد از امام، حضرت ابراهیم (علیه السلام) است و از «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» می فهمیم امامی که خدا از او راضی است و امامی که امامت او را خدا می دهد از ستمکاران برگزیده نمی شود «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ». اگر گویند: کسی که ظالم و ستمگر بود ولی توبه کرد و نیکو کار شد یا کافر و مشرک بود و ایمان آورد چه مانعی دارد که چنین کسی از جانب خدا امام باشد؟ می گوئیم: وجدان و فطرت حکم می کند که چنین کسی هم امام نباشد و خدا او را برای این کار انتخاب نکند. درست است توبه و ایمان بسیاری از کارها را جبران می کند ولی باز وجدان حکم می کند که خداوند فقط پاکان مطلق را برای این کار انتخاب کند نه آنان که در گذشته ستمگر و مسلوب الاطمینان بوده و الآن توبه کرده اند و یا مشرک بوده و ایمان آورده اند. حقا آن شاعر خوب گفته: ⁽²⁾

«لَيْسَ مِنْ أَذْنَبَ ذُنْبًا بِإِمَامٍ *** كَيْفَ مِنْ أَشْرَكَ دَهْرًا وَ كَفَرًا»

امامت در قرآن کریم

خداوند متعال در قرآن کریم دو امام را معرفی می کند، امامی که به امر خدا و امامی که به آتش جهنم دعوت می کند:

الف) امام هدایتگر:

«وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» ⁽³⁾

ص: 109

1- [8] بقره، 124

2- [1] قاموس قرآن، ج 1، ص: 121

3- . انبیاء، 73

و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما [مردم را] هدایت می کردند».

در تفسیر این آیه شریفه چنین آمده است:

«عَنْ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا، قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ يَعْنِي الْأَئِمَّةَ مِنْ وَلَدِ فَاطِمَةَ يُوحَى إِلَيْهِمْ بِالرُّوحِ فِي صُدُورِهِمْ؛ (1)

امام باقر (علیه السلام) می فرمایند: «و جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا»؛ منظور از آن امامانی است که از نسل فاطمه می باشند و خداوند با دمیدن روح در سینه هایشان به آنان وحی می کند».

(ب) امام گمراه کننده:

«وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ؛ (2) و آنان را [به کیفر طغیانشان] پیشوایانی که دعوت به آتش می کنند قرار دادیم».

لذا امام یعنی پیشرو؛ کسی که در پیش حرکت می کند و پیروانش در پی آن راهی می شوند و آن مسیر یا مسیر هدایت است و یا مسیر شقاوت.

مراد از امام مبین در قرآن کریم

در قرآن کریم خداوند متعال اشاره به امام مبین کرده است:

«وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ؛ (3)

و همه چیز را در کتابی روشن [که اصل همه کتاب هاست و آن لوح محفوظ است] برشمرده ایم».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«صَالِحُ بْنُ سَهْلٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقْرَأُ وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ قَالَ فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ؛ (4)

صالح بن سهل گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که آیه: «وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ» را قرائت کرد و فرمود: «این آیه در مورد حضرت علی (علیه السلام) نازل شده است».

ابن عباس از امیرالمومنین (علیه السلام) نقل می کند که ایشان فرمودند:

ص: 110

1- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 24، ص: 158

2- . قصص، 41

3- [1] يس، 12

4- [2] بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 24، ص: 158

«أَنَا وَاللَّهِ الْإِمَامُ الْمُبِينُ أُبَيِّنُ الْحَقَّ مِنَ الْبَاطِلِ وَرِثَتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ؛ (1)

به خدا سوگند! که من همان امام مبین هستم و حق را از باطل مشخص می کنم و آن را از پیامبر (صلی الله علیه وآله) به ارث برده ام».

در روایتی دیگر چنین آمده است:

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ (عليهم السلام) قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ قَامَ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ مِنْ مَجْلِسِهِمَا فَقَالَا يَا رَسُولَ اللَّهِ هُوَ التَّوْرَاهُ قَالَ لَا قَالَا فَهُوَ الْإِنْجِيلُ قَالَ لَا قَالَا فَهُوَ الْقُرْآنُ قَالَ لَا قَالَ فَأَقْبَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ هُوَ هَذَا إِنَّهُ الْإِمَامُ الَّذِي أَحْصَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِيهِ عِلْمَ كُلِّ شَيْءٍ؛ (2)

امام

باقر از پدرش از جدش (عليهم السلام) روایت فرمود: هنگامی که این آیه: «وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ» بر پیامبر (صلی الله علیه وآله) نازل شد ابوبکر و عمر از جای خود برخاستند و گفتند: «ای رسول خدا! امام مبین، همان تورات است؟» پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: «خیر». آن دو گفتند: «آیا انجیل است؟» باز پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: «خیر». آن ها پرسیدند: آیا قرآن است؟ پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: «خیر». در همان لحظه علی (علیه السلام) وارد شد و پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: «این همان امام مبین است؛ او امامی است که خداوند تبارک و تعالی، علم همه ی اشیاء را در او جمع کرده است».

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در بخش هایی از خطبه غدیر در شأن امیرالمومنین (علیه السلام) فرمود:

«مَعَاشِرَ النَّاسِ، عَلَى (فَضْلُوهُ). مَا مِنْ عِلْمٍ إِلَّا وَقَدْ أَحْصَاهُ اللَّهُ فِي، وَكُلُّ عِلْمٍ عَلَّمْتُ فَقَدْ أَحْصَيْتُهُ فِي إِمَامٍ مُتَّقِينَ، وَمَا مِنْ عِلْمٍ إِلَّا وَقَدْ عَلَّمْتُهُ عَلَيْهِ، وَهُوَ الْإِمَامُ الْمُبِينُ الَّذِي ذَكَرَهُ اللَّهُ فِي سُورَةِ يَس: «وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ؛ (3)

ای مردم! او را برتر بدانید چرا که هیچ دانشی نیست مگر اینکه خداوند آن را در جان من نوشته و من نیز آن را در جان امام متقین ضبط کرده ام. او امام مبین است که خداوند او را در سوره یاسین یاد کرده: «وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ؛ و دانش هر چیز را در امام روشنگر برشمرده ایم».

ص: 111

1- [3]. بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 35، ص: 427

2- [1]. همان، ج 35، ص: 428؛ الأمالي (للصدوق)، النص، ص: 170؛ تأويل الآيات الظاهرة، ص 477؛ معاني الأخبار، ص 95؛ المناقب، ج 3، ص 64؛ نور الثقلين؛ البرهان

3- [2]. اليقين باختصاص مولانا علي 7 بامرة المؤمنين، النص، ص: 350

«وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا» (1)

و ما را پیشوای پرهیزکاران قرار ده).

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«قال رسول الله (صلى الله عليه وآله) في قول الله عز وجل ربنا هب لنا من أزواجنا وذرياتنا قرة أعين واجعلنا للمتقين إماما قال رسول الله لجبرئيل من أزوجنا قال خديجه 8 قال وذرياتنا قال فاطمه (عليها السلام) قال قرة أعين قال الحسن والحسين 8 قال واجعلنا للمتقين إماما قال علي بن أبي طالب (عليه السلام)» (2)

پیامبر (صلی الله علیه وآله) درباره ی سخن خداوند متعال: «رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا» فرمود: «ای جبرئیل! منظور از مِنْ أَزْوَاجِنَا کیست؟» گفت: «خدیجه (علیها السلام)». پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: «و منظور از: وَ ذُرِّيَّاتِنَا؟» گفت: «فاطمه (علیها السلام)». و فرمود: «منظور از قُرَّةَ أَعْيُنٍ؟» گفت: «حسن و حسین 8».

فرمود: «وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا؛ علی بن ابی طالب (علیه السلام)».

«در حدیث ابو بصیر که یکی از اصحاب با وفای حضرت صادق (علیه السلام) است چنین نقل شده که پس از قرائت آیه (وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا) امام فرمود: «لَقَدْ سَأَلْتُ رَبَّكَ عَظِيمًا إِنَّمَا هِيَ وَاجْعَلْ لَنَا مِنَ الْمُتَّقِينَ إِمَامًا وَإِنَّا عَنْكَ بِذَلِكَ» (3)

معنی این درخواست عظیم از خدای تعالی این است که از او می خواهیم برای راهنمایی بسوی او از گروه متقین برای ما امام و پیشوا قرار دهد».

آری! خوشا به حال متقین که پیشوای آنان امیرالمومنین (علیه السلام) است. هر آن کسی که بخواهد در زمره متقین قرار بگیرد باید متمسک به آستان مبارک و ملکوتی علوی و دیگر ائمه معصومین (علیهم السلام) شود.

ص: 112

1- [3] فرقان، 74

2- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 24، ص: 135؛ شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج 1، ص: 539

3- [2] همان.

تقوا اسم مصدر از ریشه «وق ی» در لغت به معنای پرهیز، حفاظت و مراقبت شدید و فوق العاده است. (1) تقوا از «وقایة» و وقایة به معنی حفظ شیء است از آن چه به او زیان برساند. (2)

«تقوا» در اصطلاح

تقوا صفتی است که انسان را از گناه و نافرمانی خداوند متعال باز می دارد و بر طاعت و بندگی او برمی انگیزد. به شخص متّصف به این صفت، متقی گفته می شود. در شریعت و دین، تقوی یعنی خود نگهداری از آنچه که به گناه می انجامد و این تقوی به ترک مانع تعبیر می شود که با ترک نمودن حتی بعضی از مباهات که گناه هم ندارند کامل و تمام می شود چنانکه روایت شده است. (3) می توان گفت تقوا خصوصیتی دارد که به حسب موارد، مختلف می گردند و قدر جامع آن ها پرهیز از محرمات شرعی و عقلی، توجه به حق و التفات به پاک سازی عمل و به سوی مجرای طبیعی و متعارف اعمال حرکت کردن است همان گونه که فجور، فاصله گرفتن از حالت اعتدال و خارج شدن از جریان طبیعی کارهاست و از آغاز پیدایش ایمان در دل مومن تا آخرین درجه کمال، همواره ملازم مؤمن است و در هر مرحله ای اقتضایی دارد؛ مانند محافظت نفس از عذاب و آتش، پرهیز از سخط خدا و مخالفت با وی و اجتناب از دوری و محجوبیت از خداوند.

(4)

در آیه ای نیز تقوا مضاف الیه واژه «کلمه» است: «إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا» (5) بیشتر مفسران گفته اند: مراد از «کلمة التقوى» کلمه توحید یعنی قول لا اله الا الله است (6) و نیز روایاتی کلمه تقوا را رسول خدا (صلی الله علیه وآله)، امیر مومنان امام علی (علیه السلام) و

ص: 113

1- [3] لسان العرب ج 15، ص 402.

2- . مفردات الفاظ قرآن، ج 4، ص: 478

3- . همان، ج 4، ص: 480

4- [2] التحقيق ج 13، ص 184 و ص 185-186، واژه وقی.

5- [3] فتح، 26

6- [4] التبيان ج 4، ص 247

امامان معصوم(علیهم السلام) دانسته اند.(1) اطلاق کلمه تقوا بر امامان معصوم(علیهم السلام) یا از این روست که آن ها کلمات الهی اند و همان طور که کلمات، از ضمیر خبر می دهند آنان مراد خداوند را بیان می کنند یا بدان جهت است که ولایت ایشان و پذیرفتن امامت آنان، انسان را از آتش جهنم نگره می دارد(2). چنانکه در بعضی از روایات از ولایت امیر مومنین(علیه السلام) به «کلمة التقوی» یاد شده است.(3) در زیارت های زیادی همچون زیارت امام حسین(علیه السلام) در اربعین، عید فطر و عید قربان، شهادت داده می شود که امامان از فرزندان او، کلمه تقوایند.

«کلمة التقوی» در روایات

«الخصال عن ابن عباس عن النبي(صلى الله عليه وآله) أنه قال في خطبته نحن كلمة التقوى وسبيل الهدى».(4)

«التوحيد بإسناده عن أبي بصير عن أبي عبد الله(عليه السلام) قال قال أمير المؤمنين(عليه السلام) في خطبته أنا عروة الله الوثقى وكلمة التقوى».(5)

«قَالَ الرَّضَا(عليه السلام): نَحْنُ كَلِمَةُ التَّقْوَى وَالْعُرْوَةُ الْوُثْقَى».(6)

«رَوَى الْحَسَنُ بْنُ أَبِي الْحَسَنِ الدَّيْلَمِيُّ بِإِسْنَادِهِ عَنْ رَجَالِهِ عَنْ مَالِكِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قُلْتُ لِمَوْلَايَ الرَّضَا(عليه السلام) قَوْلُهُ تَعَالَى وَالَّذِينَ هُمْ كَلِمَةُ التَّقْوَى قَالَ هِيَ وَلَايَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ(عليه السلام)».(7)

تقوا دارای حوزه های گوناگونی است و امور اعتقادی، اخلاقی و رفتاری را در بر می گیرد؛ از این رو برخی به استناد نخستین آیات سوره بقره، گفته اند که خداوند در آیات یاد شده اوصافی را برای متقیان ذکر می کند که هر یک بیانگر شعبه ای از تقواست؛ از «يُؤْمِنُونَ

ص: 114

1- [5] بحار الأنوار، ج 24، ص 184.

2- [6] همان، ج 23، ص 35.

3- [1] همان، ج 24، ص 180

4- [2] الخصال، ج 2، ص: 432؛ بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 26، ص: 244

5- . التوحيد (للصدوق)، ص: 165

6- . کمال الدین و تمام النعمة، ج 1، ص: 201

7- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 24، ص: 180

بِالْغَيْبِ(1)» تقوای اعتقادی و از «يُتِمُّونَ الصَّلَاةَ(2)» تقوای عبادی و از «مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ(3)» تقوای مالی و غیر مالی (همچون مقام و موقعیت)، تقوای جنسی و اجتماعی و تقوای سیاسی و مانند اینها.(4)

امیرالمومنین(علیه السلام) می فرماید:

«ان تقوى الله مفتاح سداد و ذخيرة معاد و عتق من كل ملكة و نجاة من كل هلكة؛(5)

تقوا و ترس از خدا، کلید گشودن هر در بسته ای است؛ ذخیره رستاخیز و سبب آزادی از بردگی شیطان و نجات از هر هلاکت است».

اهمیت و جایگاه تقوا

الف) از منظر قرآن فقط اعمال متقیان پذیرفته است:

«إِنَّمَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ؛(6) خدا فقط از پرهیزکاران می پذیرد» و به کاری که بنیان آن بر اساس تقوا نباشد هرگز اعتنایی نیست(7)، هر چند ساختن مسجد باشد: «وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا... *لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ * أَفَمَنْ أُسِّسَ بُنْيَانُهُ عَلَى تَقْوَى مِنَ اللَّهِ...»(8)

ب) بر پایه روایات فراوانی شرط قبولی اعمال، تقواست.(9)

ج) تقوا دستور خداوند به پیغمبر خاتم(صلی الله علیه وآله) است: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ...»(10) و نیز سفارش او به پیروان اسلام و دیگر ادیان الهی است و چنانچه ویژگی دیگری بیش از آن به صلاح بندگان و در خوبی، جامع تر و در ارزش، عظیم تر و در عبودیت، فراگیرتر می بود خداوند

ص: 115

1- . بقره، 2

2- . همان

3- . همان

4- . [1] تفسیر نمونه ط- دار الکتب الاسلامیه، ج 1 ص 81

5- . [2] نهج البلاغه خطبه 230

6- مائده، 27

7- . مفردات راغب، ج 1 ص 391، ذیل واژه قبل

8- . [5] توبه، 107 الی 109

9- . جامع احادیث الشیعه، ج 18، ص 67

10- . احزاب، 1

مهربان به آن وصیت می کرد(1): «وَلِلّٰهِ مَا فِى السَّمٰوٰتِ وَمَا فِى الْاَرْضِ وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِیْنَ اٰتَوْا الْكِتٰبَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَاِیَّاكُمْ اَنْ تَتَّقُوا اللّٰهَ(2)» پیامبر(صلی الله علیه وآله) و امامان معصوم(علیهم السلام) نیز به رعایت تقوای الهی سفارش کرده(3) و آن را سرآمد کارها(4) و بزرگ ترین وصیت دانسته اند.(5)

د) صفت تقوا، محبوب و ممدوح خداوند است و در قرآن کریم بهترین توشه آخرت دانسته شده و در روایات به آن بسیار سفارش شده است.(6)

اوصاف تقوا در قرآن

الف) تقوا بهترین پوشش معنوی است: «يٰۤاٰدَمُ قَدْ اَنْزَلْنَا عَلَیْكَمْ لِبَاسًا یُّوْرِیْ سَوْءَ تَکُمْ وَرِیْشًا و لِبَاسٌ التَّقْوٰی ذٰلِکَ خَیْرٌ ذٰلِکَ مِنْ ءَایِ-تِ اللّٰهِ لَعَلَّهُمْ یَذَّکَّرُوْنَ(7)». خداوند متعال در این آیه پس از یادآوری لباس ظاهری انسان که عورت وی را می پوشاند و مایه زیبایی اوست به ذکر لباس باطنی و معنوی می پردازد که بدی های باطنی انسان مانند شرک، گناهان، رذایل و جز این ها را می پوشاند.(8) این لباس، همان تقواست که خداوند مردم را به آن امر کرده است و پیداست که ذلت آشکار شدن بدی های باطنی، شدیدتر و تلخ تر و ماندگارتر است؛ از این رو لباس تقوا بهتر از لباس ظاهر است. همچنین به فرزندان آدم هشدار می دهد که شیطان، شما را فریبد و لباس تقوایی را که بر اندام شما پوشانیدیم و فطرت شما را بر آن سرشتیم از شما نگیرد، آن گونه که لباس پدر و مادر شما را با حيله از تن ایشان به در آورد، در نتیجه عورت آنان نمایان گشت: «ی-بْنٰی ءَادَمُ لَا یَفْتِنَنَّکُمُ الشَّیْطٰنُ کَمَا اَخْرَجَ اَبَویْکُمْ مِنَ الْجَنَّةِ یَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِیُرِیَهُمَا سَوْءَ تَهِمَا...».(9)

ب) در قرآن کریم از تقوا به بهترین توشه یاد شده است:

ص: 116

1- [8] سفینه البحار، ج 4، ص 734

2- . نساء، 131

3- . سفینه البحار، ج 4، ص 733

4- . جامع احادیث الشیعه، ج 18، ص 64

5- . سفینه البحار ج 4، ص 733.

6- [5] وسائل الشیعة، ج 15، ص 240-248

7- [6] اعراف/سوره 7، آیه 26

8- [7] دائرة المعارف قرآن کریم، ج 8، ص 449

9- [8] اعراف، 27

«تَزُودُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى وَاتَّقُوا يَا أُولِي الْأَلْبَابِ» (1)

ج) تقوا تنها ملاک کرامت، سعادت و برتری:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَى اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» (2)

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) فرموده است:

«خداوند در قیامت به همه انسان ها خطاب می کند که من شما را به اموری فرمان دادم ولی آن ها را ضایع ساختید و در مقابل، انساب خود را بالا بردید و امروز من منسوبان به خود را بالا می برم و نسب های شما را فرو می نهم. کجایند متقیان؟» (3)

حضرت عیسی (علیه السلام) در پاسخ کسی که پرسید:

«أي الناس أفضل؟ فاخذ قبضتين من تراب فقال: أي هاتين أفضل؟ الناس خلقوا من تراب، فأكرمهم أتقاهم؛» (4)

کدامین مردم برترند؟ دو مشت خاک برداشت و گفت که کدام یک از این دو برتر است؛ آن گاه فرمود که مردم همه از خاک آفریده شده اند و گرامی ترین آن ها نزد خدا پرهیزگارترین ایشان است».

ارتباط مستقیم «تعظیم شعائر الله» بر کسب تقوا

خداوند متعال در قرآن کریم به صراحت فرموده است:

«ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظَمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ؛» (5)

این است [برنامه های حج و حدود و مقررات خدا] و هر کس شعایر خدا را بزرگ شمارد، بدون تردید این بزرگ شمردن ناشی از تقوای دل هاست».

«شعائر» جمع «شعیره» و در لغت به معنای علامت و نشانه است. (6)

ص: 117

1- . بقره، 197

2- [2] حجرات، 13

3- . بحار الانوار ج 67، ص 278-279؛ مستدرک الوسائل ج 2، ص 464

4- . مجمع البیان ج 9، ص 230؛ نور الثقلین ج 5، ص 97

5- . حج، 32

6- [6] قاموس قرآن، ج 4، ص: 44

هیچ شکی نیست که عزاداری و خدمت بر آستان مقدس و ملکوتی و انسان ساز سیدالشهداء (علیه السلام) از شعائر الله است که انسان اگر بخواهد با اهتمام به این امر مهم می تواند قلبش را مملو از تقوا کند و ره صد ساله را یک شبه برود.

در کلمات فقها «شعائر» با اضافه به اسلام و ایمان (شیعه) نیز به کار رفته است که مراد از آن یا اعمال و مناسک مختص به اسلام از قبیل نماز، روزه، خمس، زکات و حج می باشد⁽¹⁾ و یا امور مختص به مذهب مانند شهادت به ولایت در اذان و اقامه و بلند گفتن «بسم الله» در نماز.⁽²⁾

عزای امام حسین (علیه السلام) اعظم «شعائر الله»

امام حسین (علیه السلام) و عزاداری برای ایشان نماد آرمانی آزادی خواهانه است که تعظیم آن حتما «تعظم شعائر الله» است. اساسا سوگواری در مرگ اشخاص نوعی تعظیم و احترام به آنان و رعایت موقعیت و شخصیت شان محسوب می شود. اقامه عزاداری برای امام حسین (علیه السلام) نیز به عنوان شخصیتی ممتاز و بی نظیر که خود از خاندان عصمت و طهارت و از اولیای الهی و امامان معصوم بود علاوه بر تجلیل از مقام شامخ آن امام همام، از مصادیق روشن تعظیم شعائر الهی است. در مراسم عزاداری برای آن حضرت، جز فراگیری مسایل دین و یادآوری شهامت ها و ایثارگری های شهیدان بزرگ اسلام، سخن دیگری طرح نشده و سخن از دشمنی با دشمنان خدا و دوستی با دوستان خدا گفته می شود. سخن از این که آن حضرت چگونه تمام هستی خویش را یک جا با خداوند معامله کرد و با تمام اهل بیت و فرزندان خود در قربانگاه عشق قدم نهاد و مخلصانه از همه چیزش در راه خدا گذشت. بی گمان بزرگداشت چنین شخصیتی با برپایی مجالس عزاء، تعظیم یکی از عظیم ترین شعائر الهی است و برپایی مجالس عزاء برای آن حضرت، تعظیم یکی از بزرگترین شعائر الهی محسوب می شود.⁽³⁾

آیت الله جوادی آملی نیز در تفسیرشان گفته اند:

ص: 118

1- [1] الروضة البهية ج 2، ص 383

2- [2] جواهر الکلام ج 9، ص 385

3- [3] عاشورا ریشه ها، انگیزه ها، رویدادها، پیامدها، مکارم شیرازی، ص 70 و 71.

«گرامی داشتن شعائر و علامت های الهی و عظیم شمردن و بزرگداشت آن نشانه برخورداری تعظیم کننده از تقوای قلب است. تعظیم این شعائر که از تقوای قلب نشأت می گیرد فضیلتی دینی است و به شعائر حج اختصاص ندارد. هر چند قسمت مهم آن درباره حج و عمره وارد شده است. هر چه نام خدا و نشان اوست از شعائر الهی محسوب می شود و همه عبادات و مراکز عبادی مانند مساجد و مشاهد انبیا و اولیای معصوم چنین است».(1)

رابطه تقوا با ایمان

در احادیث همچون قرآن کریم، تقوا با ایمان هم سنخ «وَالْتَّقَوِ سِدْرُ الْإِيمَانِ»(2) و حتی از حیث مرتبت بالاتر است «وَالْتَّقَوِ فَوْقَ الْإِيمَانِ بِدَرَجَةٍ».(3) تقوا از جهتی مقدم بر ایمان و از جهت دیگر مؤخر بر آن است؛ حصول و تقویت ایمان به سبب تقواست زیرا هر آنچه تقوا را افزون کند سبب فزونی ایمان است اما اصل ایمان مقدم بر تقواست و قوت و ضعف ایمان در فزونی و کاستی تقوا مؤثر است.(4) بدین ترتیب میان تقوا و ایمان رابطه ای دو سویه برقرار است.

ویژگی تقوا از منظر قرآن

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ»(5)

ای اهل ایمان! اگر [در همه امورتان] از خدا پروا کنید برای شما [بینایی و بصیرتی ویژه] برای تشخیص حق از باطل قرار می دهد و گناهانتان را محو می کند و شما را می آمرزد و خدا دارای فضل بزرگ است».

در این آیه تقوا دو ویژگی به همراه دارد:

الف) تشخیص حق از باطل

ب) محو شدن گناهان.

ص: 119

1- . تفسیر تسنیم، ج 8، ص 38

2- [2] الكافي (ط - الإسلامية)، ج 2، ص 50

3- [3] همان، ج 2، ص: 51

4- [4] بحارالانوار، ج 66، ص 354

5- . انفال، 29

«تقوی» خیر دنیا و آخرت را به همراه دارد

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

«مَنْ رُزِقَ تَقًى فَقَدْ رُزِقَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؛ (1)

هر کس تقوا روزی اش شود خیر دنیا و آخرت روزی او شده است».

در زیارت جامعه کبیره، اهل بیت (علیهم السلام) را اعلام التقی می خوانیم یعنی نشانه های تقوا.

تقوا به واسطه ائمه (علیهم السلام) حاصل می شود؛ به واسطه تعالیم آنان راه و روشی که از مصداق تقواست دانسته می شود.

واژه «تقی» همان تقواست و از «وقایه» گرفته شده است که انسان خود و دیگران را از خطرهای و ضررها، مانع و برحذر بخشد و البته این معنا دو جور است. وقتی بخواهید از فرزندان مراقبت کنید و او را از خطر و ضرر حفظ نمایید گاهی دستش را از آتش می کشید و یا دست او را می گیرید و نمی گذارید در چاله بیفتد و گاهی از اول دست او را محکم می گیرید و از او نگه داری می کنید تا به طرف آتش و یا چاه و چاله نرود. این دو رفتار در خارج بین پدران و فرزندان وجود دارد.

ائمه (علیهم السلام) هر دو روش را با مردم داشته اند؛ یعنی هم زشتی ها را معرفی کرده اند و از زشتی ها بر حذر داشته اند و هم در جهت تربیت افراد به طوری که اصلاً به طرف زشتی حرکت نکنند کار کرده اند.

پس ائمه (علیهم السلام) به هر دو معنا نشانه های تقوا هستند؛ زیرا تقوا امری باطنی است و نشانه می خواهد و از طریق نشانه شناخته می شود. ائمه (علیهم السلام) خودشان علم تقوا هستند نه این که علم تقوا به دست آنان باشد بلکه (آنان حقیقت تقوا هستند) خودشان میزان هستند؛ یعنی اگر کسی تقوا می خواهد باید (متمسک به آنان شود) به آنان نگاه کند.

لذا هر دو نوع وقایت را ائمه (علیهم السلام) انجام می دهند. ما باید لیاقت و اهلیت داشته باشیم. اهل بیت (علیهم السلام) گاهی ما را به گونه ای وقایت می کنند که اساساً چنان تربیتشویم که فکر ضرر نکنیم و تقوا در وجود ما ملکه شود و گاهی به سوی ضرر حرکت می کنیم و ائمه (علیهم السلام) مانع قرار گرفتن ما در ضرر می شوند که البته ضرر واقعی همانا ضرر معنوی و اخروی است. (2)

ص: 120

1- نهج الفصاحة، ص: 769

2- با پیشوایان هدایتگر، ص 148

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

«فَإِنَّ التَّقْوَى فِي الْيَوْمِ الْحِزْزُ وَالْجَنَّةُ وَفِي غَدِ الطَّرِيقُ إِلَى الْجَنَّةِ؛ (1)»

تقوا، امروز سپر بلا و فردا راه رسیدن به بهشت است».

نکته :

آن زمان که خدای رحمان بعد از ماجرای صلح حدیبیه آرامش را بر قلب پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و مؤمنین نازل کرد فرمود:

«وَالزَّمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى؛ (2)»

و روح تقوا را [که حقیقت و جان توحید است] ملازم آنان نمود».

امام رضا (علیه السلام) در تبیین این آیه می فرماید:

«مراد از کَلِمَةُ التَّقْوَى ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) است». (3)

امام باقر (علیه السلام) در ذیل آیه شریفه «وَجَعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا» فرمودند:

«یعنی ما هدایت کنندگانی هستیم که دیگران به ما هدایت می شوند و این مقام مخصوص آل محمد (صلی الله علیه وآله) است». (4)

بنابراین ائمه هدی (علیهم السلام) برترین پارسایان هستند با توجه به آیه ی «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقٰیكُمْ؛ (5) گرامی ترین افراد نزد خداوند متعال ایشانند».

تقوا و ایمان، همان روح اعمال هستند که بدون آن ها عمل در نزد خدا مطرح نمی شود. هر چه بخواهد جاودان شود باید حیات داشته باشد و حیات اعمال به ایمان و تقواست و ملاک تحقق ایمان و تقوا ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) است. امیرالمؤمنین (علیه السلام) در وصف متقین فرمودند:

«أَمَّا اللَّيْلُ فَصَافُونَ أَقْدَامَهُمْ تَالِينَ لِأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ يَرْتَلُونَهُ تَرْتِيلاً، يَحْزَنُونَ بِهِ أَنْفُسَهُمْ وَيَسْتَشِيرُونَ بِهِ دَوَاءَ دَائِهِمْ، فَإِذَا مَرَّوْا بِآيَةٍ فِيهَا تَشْوِيقٌ رَكَنُوا إِلَيْهَا طَمَعاً وَتَطَلَّعَتْ نُفُوسُهُمْ إِلَيْهَا شَوْقاً وَظَنُّوا أَنَّهَا نَصَبٌ أَعْيَنَهُمْ، وَإِذَا مَرَّوْا بِآيَةٍ فِيهَا تَخْوِيفٌ أَصْغَوْا إِلَيْهَا مَسَامِعَ قُلُوبِهِمْ

ص: 121

1- نهج البلاغة (للصبيحي صالح)، ص: 284

2- فتح، 26

3- بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 24، ص: 180

4- همان، ج 24، ص: 135

5- حجرات، 13

وَوَضُّوا أَنْ زَفِيرَ جَهَنَّمَ وَشَّهْقُهَا فِي أُصُولِ اِذَانِهِمْ، فَهُمْ حَائُونَ عَلَى أَوْسَاطِهِمْ، مُفْتَرِشُونَ لِجِبَاهِهِمْ وَأَكْفِهِمْ وَرُكْبِهِمْ وَأَطْرَافِ أَقْدَامِهِمْ، يَطْلُبُونَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فِي فَكَاکِ رِقَابِهِمْ، وَأَمَّا النَّهَارُ فَحُلَمَاءُ عُلَمَاءِ آبَرَارٍ أَتْقِيَاءُ؛(1)

شبها پاهای خود را برای عبادت جفت می کنند. آیات قرآن را با آرامی و شمردن و تلاوت می نمایند. با زمزمه آن آیات و دقت در معنی آنها، غمی عارفانه در دل خود ایجاد می کنند و دواهای دردهای خویش را بدین وسیله ظاهر می سازند. هر چه از زبان قرآن می شنوند مثل این است که به چشم می بینند. هر گاه به آیه ای از آیات رحمت می رسند بدان طمع می بندند و قلبشان از شوق لبریز می گردد، چنین می نماید که نصب العین آنهاست و چون به آیه ای از آیات قهر و غضب می رسند بدان گوش فرا می دهند و مانند این است که آهنگ بالا و پایین رفتن شعله های جهنم به گوششان می رسد. کمرها را به عبادت خم کرده، پیشانی ها و کف دست ها و زانو ها و سرانگشت پاها به خاک می ساینند و از خداوند، آزادی خویش را می طلبند. همین ها که چنین شب زنده داری می کنند و تا این حد روحشان به دنیای دیگر پیوسته است روزها مردانی هستند اجتماعی، بردبار، دانا، نیک و پارسا».

در نتیجه: مطلق تقوا امیرالمومنین(علیه السلام) است. اصلا معنا بخش به تقوا و مظهر و مظهر تقوی امیرالمومنین(علیه السلام) است. تقوا گره خورده به زلف مبارک امیرالمومنین(علیه السلام).

ص: 122

«قائد» در لغت

«قَائِد»، جمع آن: قَوَاد و قُوْد و قَاذَة و قَاذَات "قود": (فاعل)، آن که فرمانده گروهان یا گردان یا لشکر باشد. هم چنین به معانی: زمامدار، فرمانده، رهبر، زعیم، سردمدار، لیدر، سردسته، راهبر، عصاکش، پیشرو، سروان، ناخدا، سرکرده، افسر فرمانده، فرمانده، ارشد، تخماق، هادی، رسانا، سکان گیر و... .

واژه «غرّ» یعنی اثر روشن و ظاهر از چیزی و از این معنی است: «غُرَّةُ الْفَرَسِ»: سپیدی پیشانی اسب. (1)

«محجل» در لغت

«محجل»، این کلمه در لغت از ریشه حجل است و تحجیل اسب، به اسبی گفته می شود که پیشانی و دست و پای او گاه تا زانو سفید است. در حدیثی آمده است که: «الْمُؤْمِنُ غُرٌّ كَرِيمٌ وَ الْكَافِرُ خَبٌّ لَثِيمٌ» یعنی مؤمن حيله گر نیست و دارای کرم و حسن خلق است و کافر حيله گر و مفسد است و در خبری آمده است که: «كَانَ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) يَغُرُّ عَلِيًّا بِالْعِلْمِ» یعنی همانطور که پرنده نوزاد خود را غذا می دهد پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) نیز علم و دانش را به علی ذَرَّه ذَرَّه و لحظه لحظه آموخت و در وصف علی (عليه السلام) آمده است که: «قَائِدَ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ» علی پیشوای پاکیزگان و

ص: 124

سپید چهره گانی است که سپیدی رویشان از نور ایمان راستی و وضو است و در حدیثی از امیرالمومنین (علیه السلام) فرموده اند: «من یطع الله یغره کما یغر الغراب فرخه (1)» کسی که مطیع خدای بود خداوند او را رشد و کمال می دهد همانگونه که کلاغ و پرندۀ جوجه خود را رشد و پرورش می دهد. (2)

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در شأن و منقبت امیرالمومنین (علیه السلام) فرمود:

«أَنْتَ إِمَامُ الْمُتَّقِينَ وَ قَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ؛ (3)

تو امام متقین و رهبر و پیشوای دست و پا و پیشانی سفیدان هستی».

«قَالَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه وآله) تُحْشَرُ أُمَّتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يَرِدُوا عَلَيَّ الْحَوْضَ فَتَرِدُ رَايَةُ إِمَامِ الْمُتَّقِينَ وَ سَيِّدِ الْمُسْلِمِينَ وَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ خَيْرِ الْوَصِيِّينَ وَ قَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ وَ هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (علیه السلام)». (4)

(امیرالمومنین (علیه السلام) رهبر پیشانی سفیدان در قیامت می باشد).

پس کلمه «قائد الغر المحجلین» به این معنی است: «قائد» فرمانده و رهبر، «غرّ» پیشانی سفید و «محجل» دست تا مچ سفید باشد، اسبانی که پیشانی و مچ دست و پاسفید است را «غرّ المحجل» گویند (5) و کنایه از این است که کسانی که متمسک به ولایت ائمه اطهار (علیهم السلام) هستند در قیامت با صورت نورانی و اعضای وضوی نورانی شناخته می شوند و شاید این تعبیر دقیق و ظریف به مسأله شرعی اشاره می کند. چون همه مسلمانان وضو می گیرند و اختصاص به یاران امیرالمومنین (علیه السلام) ندارد، حالا چرا محل وضوی یاران و شیعیان امیرالمومنین (علیه السلام) در قیامت نورانی است و آن حضرت رهبر پیشانی سفیدان است؟ زیرا پیروان سقیفه و یاران معاویه هم وضو می گیرند و طبق این حدیث چهره آنان نورانی نیست بلکه سیاه و ظلمانی می باشد؛ زیرا بین این دو وضو تفاوت بسیاری است. چنان که شاعر توصیف می کند:

«فلعل هندو سیاه خال مه رویان سیاه *** هر دو جانسوزند اما این کجا و آن کجا»

ص: 125

1- [1] مجمع البحرين، ج 3، ص: 424

2- . مفردات الفاظ قرآن، ج 2، ص: 690

3- [3] یقین با اختصاص مولانا علی (علیه السلام) بامارة المؤمنین، النص، ص: 484

4- [4] همان، النص، ص: 210

5- [1] فرهنگ ابجدی، متن، ص: 788

پس بی شک در این وضو سرّی نهفته است که به آن وسیله مؤمنین از غیر مؤمنین تشخیص داده می شوند که آن ها مومنین واقعی هستند. هر خواننده ای باید به این فکر کند که این چه رازی است. آیا تفاوت از کیفیت وضو است و یا تیت آن و یا شرط دیگر است؟ به هر حال امام علی (علیه السلام) نه تنها در دنیا امام و رهبر مومنین است بلکه در آخرت هم امیر مومنین می باشد.

این عبارت نورانی به این معناست که پس از سلام و بیان و اقرار به مناقب مولا- امیرالمومنین (علیه السلام) از خداوند متعال خواهان رحمت و برکات بر ایشان می شویم و این معنا از قرآن کریم گرفته شده است: «رَحِمْتُ اللَّهَ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ؛ (1) رحمت خدا و برکاتش بر شما خانواده است. یقیناً او ستوده و بزرگوار است».

در شرح این فقره می توان چنین گفت: بعد از خواندن و بیان فضائل امیرالمومنین (علیه السلام) و قلبی که مملوّ از عشق و محبت و شور و شغف حضرت شده و به داشتن چنین مولا- و پیشوایی بر همه عالم فخر می فروشیم اکنون لحظه ای شده که به برکت حضرت و بیان فضایل ایشان خداوند متعال تمام برکات و رحمت های خود را بر ما فرو فرستد و در سیل رحمت و برکات حضرت احدیت قرار گیریم. «الحمد لله رب العالمین».

ص: 127

گواهی می دهم که تویی»

بررسی واژه «شهد»

«شَهِدَ»: «الشُّهُودُ وَالشَّهَادَةُ»: حاضر بودن و گواه بودن یا با مشاهده چشم و یا با اندیشه و بصیرت. واژه «شَهِادَةُ» در معنی حضور به صورت مفرد به کار می رود، مثل آیه: «عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ (1)». ولی به کار بردن واژه «شُهُود» یعنی حضور یافتن، به طور مجرد شایسته تر است و شهادة با مشاهده شایسته تر. (2)

«الشَّهَادَةُ»: سخن گفتن که از روی علم و آگاهی که از مشاهده و بصیرت یا دیدن با حواس و چشم حاصل شده است صادر شود. در آیه: «أَشْهَدُوا خَلْقَهُمْ (3)» یعنی آیا با چشم خویش دیده اند، سپس می گوید: «سَتَكْتُبُ شَهَادَتَهُمْ (4)» یعنی: گواهی‌شان نوشته می شود تا تنبیه و آگاهی بر این امر باشد که شهادت از شهود است و آیه: «مَا أَشَدَّ هَدْيُهُمْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ (5)»؛ یعنی آنها را از کسانی که با اندیشه و بصیرت از آفرینش آسمان ها اطلاع داشته باشند قرار نداده ام» و آیه: «عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ (6)»؛ یعنی: خداوند آنچه را که از حواس مردم و بصیرتشان

ص: 128

1- . انعام، 73

2- . مفردات الفاظ قرآن، ج 2، ص: 351

3- . زخرف، 19

4- . همان

5- . كهف، 51

6- . [6] انعام، 73

پوشیده است و نیز آنچه را که به وسیله حواس و بصیرت بر آنها آگاهی می یابند، خداوند بر تمام آنها عالم و آگاه است». «شَهْدُ» دو گونه است:

اول) در حکم علمت، یعنی دانستم، لفظش یا گفتنش به جای «شهادة» است، می گویند «أَشْهَدُ بكذا» و نه می گویند «اعلم بكذا» زیرا از شاهد فقط دانستن را قبول نمی کنند و راضی نمی شوند که بگویند «اعلم بكذا» بلکه نیاز است که «اشهد بكذا» بگویند. (یعنی شاهد بوده ام).

دوم) «شَهْدُ» در حکم سوگند، می گویند: «أَشْهَدُ بِاللَّهِ أَنَّ زيدا منطلق» که سوگند به خداوند برای رفتن و رهایی زید است. بعضی از علماء می گویند اگر گفت «أشهد» و نگفته است «بالله» باز هم سوگند است و مثل «علمت» در حکم «شهدت» در قسم است که به جای سوگند پاسخ داده شده. (1)

در قاموس آمده است:

«شهد»: شهود و شهادت به معنی حضور و معاینه است و در صحاح، مشاهده را معاینه گفته است. در مفردات گوید: شهود در معنی حضور و شهادت در معنی دیدن و معاینه اولی است. «فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمْ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ... (2)؛ هر که در ماه رمضان حاضر باشد و مسافرت نکند آن را روزه بدارد». «وَلَيْشَ هَذَا عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (3)؛ در عذاب و تنبیه مرد و زن زناکننده جمعی از مؤمنان حاضر باشند و آن را ببینند». «وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ... (4)؛ آنان که در باطل حاضر نشوند». در «اقرّب الموارد» گوید: «شَهِدَ الْمَجْلِسَ شُهوداً. حَضَرَهُ» ولی قید مشاهده که راغب گفته بهتر است و در آیه اول ظاهراً صرف حضور، مراد است.

«شهادت» که به معنی «حضور و دیدن» است گاهی به معنی «خبر قاطع» آید چنان که در صحاح و قاموس گفته. ظاهراً مراد از آن در آیه «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ (5)» خبر قاطع باشد و گاهی به معنی «آشکار» آید مثل «عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ (6)». این

ص: 129

1- [7] مفردات الفاظ قرآن، ج 2، ص: 352

2- [1] بقره، 185

3- [2] نور، 2

4- [3] فرقان، 72

5- . بقره، 140

6- . رعد، 9

جمله در آیات بسیاری تکرار شده است و نیز به معنی «ادای شهادت و اظهار خبر قاطع» باشد در صحاح و قاموس آمده «شَهِدَ شَهَادَةً»: «أَدَّى مَا عِنْدَهُ مِنَ الشَّهَادَةِ» مثل «ذَلِكَ أَذْنَى أَنْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلَى وَجْهِهَا* فَيَقْسِمَ بِاللَّهِ لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا(1)». ایضا به معنی «اقرار، حکم و علم» آید که همه از شعبه های حضور و دیدن اند. «فَشَهِدَ هَادَةً أَحَدَهُمْ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ(2)»، «شَاهِدِينَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ بِالْكَفْرِ(3)». گفته اند شهادت در این آیات به معنی اقرار است «وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ(4)». راغب آن را در آیه به معنی «حکم» گفته است. در آیه «وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ(5)» ظاهراً به معنی «علم» است.

«شهود» جمع «شاهد» نیز آمده «وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ(6)» و جمع آن «اشهاد» است «وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى رَبِّهِمْ(7)»، «وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ(8)» دقت در آیات نشان می دهد که «شهود» جمع «شاهد» به معنی حاضر و بیننده و «اشهاد» جمع «شاهد» به معنی «شهادت کننده» است. در سه آیه فوق و این آیه تأمل کنید: «وَهُمْ عَلَى مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ(9)» و در آیه «وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا وَبَنِينَ شُهُوداً(10)».

«شَهِيد»: به معنی شاهد است «وَأَشْهِدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ(11)». و آنگاه که به خداوند سبحان اطلاق شود به معنی حاضر، بیننده و حافظ است. در «نهایه و اقرب الموارد» گوید: شهید آن است که هیچ چیز از علمش غائب نیست. ولی ظاهراً عموم از خود کلمه مستفاد نیست و مفید عموم کلمه دیگر است مثل «وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ(12)»، «إِنَّ

ص: 130

1- . مائده، 108-107

2- . نور، 6

3- . توبه، 17

4- . یوسف، 26

5- . آل عمران، 86

6- . یونس، 61

7- . هود، 18

8- . [5] غافر، 51

9- . [6] بروج، 7

10- . [7] مدثر، 12 و 13

11- . [8] بقره، 282

12- . [9] مائده، 117

اللَّهِ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (1)»، «أَحْصَاهُ اللَّهُ وَنَسُوهُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (2)». جمع آن «شهداء» که بیست بار در قرآن آمده است «لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ (3)». (4)

ابن فارس در معنای واژه «شهد» می گوید:

«الشَّيْنُ وَالْهَاءُ وَالْدَالُ، أَصْلُ يَدُلُّ عَلَى حُضُورٍ وَعِلْمٍ وَإِعْلَامٍ، لَا يَخْرُجُ شَيْءٌ مِنْ فُرُوعِهِ عَنِ الَّذِي ذَكَرْنَاهُ، مِنْ ذَلِكَ الشَّهَادَةُ يَجْمَعُ الْأَصُولُ الَّتِي ذَكَرْنَاهَا مِنَ الْحُضُورِ وَالْعِلْمِ وَالْإِعْلَامِ يُقَالُ: شَهِدَ يَشْهَدُ شَهَادَةً» (5)

بنابراین، شهادت در هر جا به کار رود و در همه مشتقاتش از این اصل خارج نخواهد شد که بیانگر حضور، علم و اعلام است. وقتی انسان می خواهد به چیزی شهادت بدهد باید شاهد آن باشد و به آن علم و آگاهی پیدا کند سپس آن را اعلام یا اعلان نماید. برای نمونه، اگر شما بخواهید در مورد واقعه ای شهادت بدهید، نخست باید خودتان شاهد آن واقعه باشید و در آن جا حضور یابید و علم پیدا کنید، آن گاه آن را در محکمه داورى اعلان کنید تا نزاع از بین برود.

پس حضور شاهد خیلی مهم است. قرآن مجید در باره ماه مبارک رمضان می فرماید:

«فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ» (6)

پس هر کس از شما در ماه رمضان حضور داشته باشد (و در سفر نباشد) باید آن را روزه بگیرد.

آن چه در شهادت اهمیت دارد، همان حضور است و اگر حضور نباشد شهادت تحقق نمی یابد. از این رو در کتاب الشهادات بحث شده که آیا شهادت دادن کسی به شهادت دادن دیگری «الشهادة بالشهادة» پذیرفته است یا نه؟ پس حضور در شهادت رکن است. از طرفی حضور دو نوع است:

1. حضور بدنی و به اصطلاح امروزی، فیزیکی و با رؤیت چشم؛

ص: 131

1- [10] حج، 17

2- [11] مجادله، 6

3- [12] بقره، 143

4- [13] قاموس قرآن، ج 4، ص: 74

5- [1] معجم مقاییس اللغة، ج 3 ص 220 - 221

6- [2] بقره، 185

به عبارت دیگر، حضور گاهی بصری است و گاهی بصیرتی. از این رو سیدالشهداء (علیه السلام) در دعای عرفه می فرماید:

«عمیت عینٌ لا تراك علیها رقیباً؛ (1)

کور باد آن دیده ای که تو را دیده بان خود نبیند». منظور از دیدن در این سخن، چشم بصیرت است. عبدالله بن سنان در روایتی از پدرش نقل می کند که گوید: خدمت امام باقر (علیه السلام) بودم که یکی از خوارج وارد شد و پرسید: ای ابوجعفر! چه کسی را عبادت می کنی؟ فرمود: خدای متعال را. گفت: آیا خدا را دیده ای؟ امام باقر (علیه السلام) فرمود:

«لم تره العیون بمشاهدة الأبصار ولكن رأته القلوب بحقائق الإيمان؛ (2)

چشم ها او را به صورت دیدن ظاهری ندیده اند بلکه دل ها او را با حقایق ایمان (با دیده بصیرت) دیده اند».

راغب اصفهانی در المفردات فی غریب القرآن در معنای لغوی واژه «شاهد»، هر دو قسم حضور را با استفاده از قرآن آورده است. وی می نویسد:

«الشهود والشهادة: الحضور، مع المشاهدة إمّا بالبصر أو بالبصيرة؛

شهود و شهادت، همان حضور است یا با بصر و چشم و یا با بصیرت و بینش».

آن گاه راغب اصفهانی عبارت لطیف و دقیقی را مطرح می کند و می گوید:

«لكن الشهود بالحضور المجرد أولى والشهادة مع المشاهدة أولى» (3)

اگر بخواهیم حضور مجرد از مشاهده را اراده کنیم، این کاربرد با کلمه «شهود» بهتر خواهد بود و آن گاه که حضور قلبی و مشاهده با بصیرت باشد بهتر است از واژه «شهادة» استفاده کنیم. بنابراین وقتی حضور و مشاهده باشد، این شهادت اخبار نخواهد بود بلکه اعلام است و اخبار با اعلام تفاوت دارد. روشن است که این دقت ها خیلی مفیدند و ثمره دارند. وقتی من شهادت می دهم و می گویم: «أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمداً رسول الله وأشهد أن علياً ولي الله؛ این شهادت اخبار است و احتمال صدق و کذب دارد، یا آن چه را

1- [3]. بحار الانوار، ج 95، ص 225

2- [1]. الکافی، ج 1 ص 97، حدیث 5؛ الامالی (صدوق)، ص 352، حدیث 427؛ التوحید (صدوق)، ص 261

3- [2]. المفردات فی غریب القرآن: 267 و 268

یافته ام اعلام می کنم. به سخن دیگر، آیا در واقع این شهادت ها اخبار هستند یا انشا؟ البته این نکته مفیدی است که انسان با گفتن شهادتین این واقعیت را اعلام می کند. شاید آیه ای از قرآن مجید مؤید این معنا باشد، آن جا که می فرماید:

«لَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً انْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ؛ (1)

و نگویید (خدا) سه گانه است. از این سخن، خودداری کنید که برای شما بهتر است. خدا فقط معبود یگانه است».

خداوند متعال در این آیه از سه گانه گفتن درباره خویش نهی می کند و به اعتقاد به خدای یگانه امر می کند. واقعیت این است که در این جا نهی و امری در کار نیست بلکه انشا است. البته شواهد دیگری بر این معنا در قرآن مجید می توان یافت که شهادت در این موارد به خصوص انشا است، نه اخبار. ماده شهادت در این موارد بدون حرف تعدیه بر معمول خود وارد می شود چرا که: گاهی می گویند: «شاهد به»، گاهی می گویند: «شاهد له» و گاهی می گویند: «شاهد علیه» و هر کدام از این ها خصوصیتی دارد. روشن است که شهادت مورد بحث ما بدون حرف تعدیه است، آن جا که می خوانیم: «شاهد الله أنه لا إله إلا الله...». این ها مواردی است که باید دقت کرد. پس وقتی می گوئیم: «أشهد أن لا إله إلا الله» این واقعیت را اعلان و آشکار می کنیم. وقتی مؤذن این عبارت را می گوید در واقع این واقعیت را اعلان می کند؛ چرا که اذان به معنای اعلان است، چنان که در قرآن می خوانیم:

«وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ؛ (2)

و مردم را به حج فراخوان تا پیاده و سواره بر مرکب های لاغر از هر راه دوری به سوی تو بیایند».

مؤذن اخبار نمی کند که خدا یکی است و محمد بن عبدالله (صلی الله علیه وآله) رسول خداوند است تا احتمال صدق و کذب در آن راه یابد و این نکته مهمی است. البته این واقعیت که وحدانیت خداوند متعال از چه راهی ثابت شده است بحث دیگری است و باید در مباحث توحید مطرح شود که شرح کلمه توحید (لا إله إلا الله) چیست. (3)

ص: 133

1- [3] نساء، 171

2- [1] حج، 27

3- [2] با پیشوایان هدایتگر، ج 1 ص 443

«أخو»: أخ: برادر، این واژه در اصل «أخو» است و به کسی که در ولادت از یک پدر و مادر یا یکی از آن دو یا همشیر بودن یعنی از یک پستان شیر خوردن با دیگری مشترک باشد او را برادر گویند و به صورت استعاره به هر کسی که با دیگری در قبیله یا در دین یا در کار و صنعت یا معامله و دوستی و در مناسبات دیگر مشارکت داشته باشد برادر گویند مانند این آیه قرآن «لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ (1)» یعنی به خاطر مشارکتشان در کفر إخوان نامیده شده اند.

و آیه «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ (2)» و آیه «أَيُّ حُبٍّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا (3)»: در چند آیه فوق لفظ برادر (اخ) در معنی مستعار خود به کار رفته است و همین طور آیه «فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ (4)» یعنی برادران و خواهران (إخوان و أخوات و در آیه «إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ (5)» نشانه ای است از نفی مخالفت و ناهماهنگی در میان ایشان که در بهشت، همه برادرند. (6)

ص: 134

1- [1] آل عمران، 156

2- [2] حجرات، 10

3- [3] همان، 12

4- [4] نساء، 11

5- [5] حجر، 47

6- [6] مفردات الفاظ قرآن، ج 1، ص: 158

در قاموس آمده است: «أَخ»: برادر، رفیق و مصاحب. ریشه آن «أخو» با «واو» است. در اصل کسی را گویند که با دیگری در پدر و مادر و یا در یکی از آن دو شریک است؛ در «مفردات» برادر رضاعی را نیز از اصل معنی شمرده است. در «اقرّب الموارد» گوید: «أخ» کسی است که تو و او را یک صلب یا یک شکم جمع کند. عبارت «اقرّب الموارد» ناقص است زیرا به برادر پدر و مادری شامل نیست مگر با اولویت. ناگفته نماند: استعمال «أخ» مانند «اب و امّ و اخت» بسیار وسیع است. در «مفردات» پس از ذکر معنای اصلی آن می گوید: هر که با دیگری در قبیله یا در دین یا در صنعت یا در معامله یا در مودّت و یا در غیر اینها شریک باشد به او «أخ» گفته می شود. در قرآن مجید، هم در معنای اصلی و هم در معنای مجازی، هر دو به کار رفته است نظیر «ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَى وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا» که در معنای اصلی است و مثل «وَإِلَى عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا (1)»، «وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا (2)»، «وَإِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا (3)» و غیر اینها که سبب استعمال مشارکت در قبیله است. پیداست که هود و صالح و شعیب از قبیله عاد، ثمود و مدین بودند.

در آیه «إِذْ قَالَ لَهُمُ أَخُوهُمْ لُوطُ أَلَا تَتَّقُونَ (4)» لوط (علیه السلام) برادر مردمی که بر آنان مبعوث شده بود خوانده شده، معلوم است که لوط از اهل بابل است و با ابراهیم (علیه السلام) به شام آمده بود. در این آیه ممکن است به مناسبت همشهری بودن و یا به مناسبت دوست داشتن و غمخوار بودن «أخ» گفته شده است و گویند در اثر زن گرفتن از آنها بوده است.

درباره همسلکی هم آمده «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ (5)»، «فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا (6)» ممکن است «إِخْوَةٌ و إِخْوَان» در این دو آیه راجع به حقیقت خانواده در قیامت باشد به ماده اهل و آل رجوع شود. به عنوان شرکت در بدکاری و پیروی از آن نیز آمده «إِنَّ الْمُبَدِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ

ص: 135

- 1- . اعراف، 65
- 2- . همان، 73
- 3- . همان، 85
- 4- . [4] شعراء، 161
- 5- . [5] حجرات، 10
- 6- . [6] آل عمران، 103

الشَّيَاطِينِ(1)». درباره اهل بهشت است «إِخْوَانًا عَلَى سِدْرٍ مُّتْقَابِلِينَ(2)» ممکن است به عنوان هم دینی یا محبت و عدم تراحم و یا به عنوان برادر حقیقی، «إِخْوَان» گفته شده است. جمعاً «إِخْوَةٌ وَ إِيْخْوَانٌ» است. فرید وجدی در دائرة المعارف گوید: گفته اند «إخوان» جمع «أخ» به معنی رفیق است یعنی اگر «أخ» به معنی برادر حقیقی باشد جمع آن «إخوة» و اگر به معنی صدیق باشد جمع آن «إخوان» است. قرآن مجید این قول را تصدیق نمی کند زیرا در برادر حقیقی جمع «أخ»، «إخوان» آمده است نظیر «أَوْ أَبْنَاءَ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ(3)»، «لَا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِي آبَائِهِنَّ وَلَا أَبْنَائِهِنَّ وَلَا إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاءَ إِخْوَانِهِنَّ(4)» هر دو آیه درباره اظهار زینت زنان است و مراد از «إخوان» برادران حقیقی اند و نیز در یک محل بر برادران دینی که بنابر مشهور غیر حقیقی اند، «إخوة» اطلاق شده است «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ(5)». بلی با استفاده از قرآن مبین می شود گفت: فرق میان «إخوة و إخوان» آن است که «إخوان» در برادران اعم از حقیقی و غیر حقیقی استعمال می شود چنانکه در قرآن مبین آمده است و «إخوة» فقط در برادران حقیقی به کار می رود چنان که در همه جای قرآن به استثناء آیه فوق در برادران حقیقی به کار رفته است مثل «لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَى إِخْوَتِكَ... * كَانَتْ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِلْمُتَذَكِّرِينَ(6)»، «فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ(7)» و در خصوص آیه «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» باید گفت: این بنابر آن است که قرآن و اخبار، برادر ایمانی را برادر حقیقی می دانند. (8)

ص: 136

- 1- [7] اسراء، 27
- 2- [8] حجر، 47
- 3- [1] نور، 31
- 4- [2] احزاب، 55
- 5- [3] حجرات، 10
- 6- [4] يوسف، 5 و 7
- 7- . نساء، 11
- 8- . قاموس قرآن، ج 1، ص: 36-37-38

در قرآن کریم آمده است:

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلَحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» (1) جز این نیست که همه مؤمنان با هم برادرند؛ بنابراین [در همه نزاع ها و اختلافات] میان برادرانتان صلح و آشتی برقرار کنید و از خدا پروا نمایید که مورد رحمت قرار گیرید».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«عن ابن عباس لَمَّا نَزَلَتْ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ أَخَى رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ فَأَخَى بَيْنَ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ وَبَيْنَ عُثْمَانَ وَعَبْدَ الرَّحْمَنِ وَبَيْنَ فُلَانٍ وَفُلَانٍ حَتَّى أَخَى بَيْنَ أَصْحَابِهِ أَجْمَعِهِمْ عَلَى قَدَرٍ مَنَازِلِهِمْ ثُمَّ قَالَ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) أَنْتَ أَخِي وَأَنَا أَخُوكَ» (2)

ابن عباس می گوید: زمانی که آیه: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» نازل شد رسول اکرم (صلى الله عليه وآله) میان مسلمانان با یکدیگر پیمان برادری به وجود آورد و به ترتیب ابوبکر و عمر، عثمان و عبدالرحمن و ... را برادر دینی یکدیگر اعلام فرمود. آن حضرت در این امر، منزلت و جایگاه اصحاب را مد نظر داشت. سپس خطاب به علی بن ابی طالب (عليه السلام) فرمود: «من و تو نیز با یکدیگر برادر هستیم».

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) يَا فَاطِمَةُ (عليها السلام) إِنَّ لِعَلِيٍّ ثَمَانِيَةَ أَصْرَاسٍ قَوَاطِعٍ لَمْ تُجْعَلْ لِأَحَدٍ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ هُوَ أَخِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَيْسَ ذَلِكَ لِغَيْرِهِ مِنَ النَّاسِ» (3)

پیامبر خدا (صلى الله عليه وآله) فرمود: ای فاطمه (عليها السلام)! علی بن ابی طالب (عليه السلام) هشت فضیلت دارد که پیکر منافقین و دشمنان او را می شکنند و خداوند این فضائل را به گذشتگان نداده و به آیندگان نیز نخواهد داد. علی بن ابی طالب (عليه السلام) در دنیا و آخرت با من برادر است و دیگران از این جهت سهمی ندارند».

«عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبَانَ عَنْ جَابِرِ الْجُعْفِيِّ قَالَ: تَقَبَّضْتُ بَيْنَ يَدَيَّ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ رَبِّمَا حَزَنْتُ مِنْ غَيْرِ مُصِيبَةٍ تُصِيبُنِي أَوْ أَمْرٍ يَنْزِلُ بِي حَتَّى يَعْرِفَ ذَلِكَ أَهْلِي فِي وَجْهِي وَصَدِيقِي فَقَالَ نَعَمْ يَا جَابِرُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ الْمُؤْمِنِينَ

ص: 137

1- . حجرات، 10،

2- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 38، ص: 333؛ الأمالی للطوسی، ص 586؛ البرهان؛ المناقب، ج 2، ص 185، «بتفاوت لفظی»

3- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 38، ص: 188؛ الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج 1، ص: 37؛ إعلام الوری بأعلام الهدی (ط - القديمة)، النص، ص: 159

مِنْ طَيْبَةِ الْجَنَانِ وَ أَجْرَى فِيهِمْ مِنْ رِيحٍ رُوحِهِ فَلَيْذَلِكَ الْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ لِأَبِيهِ وَ أُمِّهِ فَإِذَا أَصَابَ رُوحاً مِنْ تِلْكَ الْأَرْوَاحِ فِي بَلَدٍ مِنَ الْبُلْدَانِ حُزْنٌ حَزَنْتَ هَذِهِ لِأَنَّهَا مِنْهَا؛ (1)

جابر جعفی گوید: در برابر امام باقر (علیه السلام) بودم که غمگین شدم، به حضرت (علیه السلام) عرض کردم: «گاهی بدون اینکه مصیبتی به من برسد یا ناراحتی و اندوهی بر من وارد شود محزون می شوم تا آنجا که خانواده و دوستم اثرش را در رخسارم مشاهده می کنند». فرمود: «آری ای جابر! خدای عزوجل مؤمنین را از طینت بهشتی آفرید و از نسیم روح خویش در آن ها جاری ساخت، از این روست که مؤمن برادر پدر و مادری مؤمن است، (زیرا طینت به منزله ی پدر و نسیم به جای مادر است) پس هر گاه به یکی از آن ارواح در شهری اندوهی رسد آن روح دیگر اندوهگین می شود زیرا از جنس اوست».

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: الْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ عَيْنُهُ وَ دَلِيلُهُ لَا يَخُونُهُ وَ لَا يَظْلِمُهُ وَ لَا يَغُشُّهُ وَ لَا يَعْدُهُ عِدَّةً فَيُخْلِفُهُ؛ (2)

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: مؤمن

برادر مؤمن است، چشم و راهنمای اوست، نه به او خیانت می کند و نه ستم می رساند و نه با او دغلبازی می کند و نه به او وعده می دهد که تخلف کند».

«عَنْ أَبِي بصير قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) يَقُولُ الْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ كَالْجَسَدِ الْوَاحِدِ إِنْ اشْتَكَى شَيْئاً مِنْهُ وَجَدَ أَلَمَ ذَلِكَ فِي سَائِرِ جَسَدِهِ وَ أَرْوَاحِهِمَا مِنْ رُوحٍ وَاحِدَةٍ وَ إِنْ رُوحَ الْمُؤْمِنِ لَأَشَدُّ اتِّصَالاً بِرُوحِ اللَّهِ مِنْ اتِّصَالِ شُعَاعِ الشَّمْسِ بِهَا؛ (3)

ابو بصیر می گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که فرمود: مؤمن

برادر مؤمن است؛ همانند یک جسم که اگر چیزی از آن به درد بیاید در همه ی تن بروز می کند و ارواح آن ها یکی است و همانا جان مؤمن، پیوسته تر است به خدا از پیوستن پرتو خورشید به آن».

«عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): جُعِلْتُ فِدَاكَ هَذَا الْحَدِيثُ الَّذِي سَمِعْتُهُ مِنْكَ مَا تَقْسِيرُهُ؟ قَالَ: وَ مَا هُوَ؟ قَالَ: إِنْ الْمُؤْمِنَ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ. فَقَالَ: يَا مُعَاوِيَةُ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ نُورِهِ وَ صَبَغَهُمْ فِي رَحْمَتِهِ وَ أَخَذَ مِيثَاقَهُمْ لَنَا بِالْوَلَايَةِ عَلَى مَعْرِفَتِهِ

ص: 138

1- [1] الكافي (ط - الإسلامية)، ج 2، ص: 166؛ مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول (عليهم السلام)، ج 9، ص: 9

2- [2] همان

3- [3] همان؛ بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 58، ص: 148

يَوْمَ عَرَفَهُمْ نَفْسَهُ فَأَلْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ لِأَيِّهِ وَ أُمُّهُ أَبُوهُ النَّوْرُ وَ أُمُّهُ الرَّحْمَهُ وَ إِنَّمَا يَنْظُرُ بِذَلِكَ النَّوْرُ الَّذِي خُلِقَ مِنْهُ؛ (1)

از معاویه بن عمار نقل شده است: به امام صادق (علیه السلام) گفتم: «فدایت شوم! این حدیث که از شما شنیدم چه معنا دارد؟» فرمود: «چه حدیثی؟» گفتم: «اینکه مؤمن به وسیله ی نور خدا می نگیرد». فرمود: «ای معاویه! به راستی خدا مؤمن را از نور خود آفریده و او را به رحمت خود رنگین کرده و پیمان ولایت ما را از آن ها گرفته است، در آن روز که خود را به آنان شناساند. پس مؤمن برادر پدر و مادری مؤمن است، پدرش نور است و مادرش رحمت و همانا به وسیله نوری که از آن آفریده شده می نگیرد».

اخوت امیرالمومنین (علیه السلام) با رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در روایات

در روایات آمده است:

«عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) يَقُولُ لِعَلِيِّ (عليه السلام): يَا عَلِيُّ النَّاسُ مِنْ شَجَرِ شَتَّى وَأَنَا وَأَنْتَ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ؛ (2)

پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) فرمودند: ای علی! مردم از درخت های گوناگونند و من و تو از یک درخت هستیم».

«عَنْ جَابِرٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) كَانَ بِعَرَفَاتٍ وَعَلِيٌّ (عليه السلام) تَجَاهَهُ فَقَالَ: يَا عَلِيُّ أَدْنُ مِنِّي [وَأَصْنَعُ خَمْسَكَ فِي خَمْسِي يَا عَلِيُّ خُلِقْتُ أَنَا وَأَنْتَ مِنْ شَجَرَةٍ أَنَا أَصْلُهَا وَأَنْتَ فَرْعُهَا وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ أَغْصَانُهَا، يَا عَلِيُّ مَنْ تَعَلَّقَ بِغُصْنٍ مِنْهَا أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ؛ (3)

جابر بن عبدالله انصاری می گوید: پیامبر (صلی الله علیه وآله) در عرفه بود و علی رو به روی آن حضرت قرار داشت. پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: ای علی! نزدیک من بیا و پنجه ات را در پنجه من گذار. ای علی! من و تو از یک درخت آفریده شده ایم. من ریشه آن درختم و تو تنه آن و حسن و حسین 8 شاخه هایش. ای علی! هر که به شاخه ای از آن بیاویزد خداوند او را به بهشت در می آورد».

«الإمام عليّ: (عليه السلام) أَنَا صِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله)؛ (4)

ص: 139

1- . بصائر الدرجات في فضائل آل محمد (عليهم السلام)، ج 1، ص: 80؛ بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 64، ص: 73؛ نورالثقلین؛ فيه: «الَّذِي خُلِقَ مِنْهُ» محذوف

2- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 36، ص: 180؛ شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، ج 1، ص: 375

3- [3] همان، ج 27، ص: 226؛ همان، ج 1، ص: 379؛ تاریخ دمشق: 64 / 42

4- [1] غرر الحکم و درر الکلم، ص: 261

امام علی (علیه السلام) می فرمایند: من یار و برادر مهربان رسول خدا (صلی الله علیه وآله) هستم».

«قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) عَلَى مِنْبَرِ الْكُوفَةِ أَيُّهَا النَّاسُ... قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) يَا عَلِيُّ أَنْتَ أَخِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَنْتَ أَقْرَبُ الْخَلَائِقِ إِلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي الْمَوْقِفِ بَيْنَ يَدَيِ الْجَبَّارِ...» (1)

امیرالمومنین (علیه السلام) بر فراز منبر کوفه فرمود: «ای مردم! رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به من فرمود: علی جان! تو برادر من در دنیا و آخرت هستی و نزدیک ترین خلایق به من تویی...».

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) يَا عَلِيُّ أَنْتَ أَخِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي فِي أَهْلِي» (2)

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود: علی جان! تو برادر من در دنیا و آخرت هستی، تو خلیفه و وصی من هستی...».

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله): أَنْتَ مِنِّي وَأَنَا مِنْكَ (3) وَأَنْتَ أَخِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» (4)

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود: (علی جان!) تو از منی و من از توام و تو برادر من در دنیا و آخرت هستی...».

شَيْخُ السُّنَّةِ الْقَاضِي أَبُو عَمْرٍو بِإِسْنَادِهِ عَنْ شَرْحِيلٍ فِي خَبَرٍ أَنَّ عَلِيًّا (عليه السلام) قَالَ: فَأَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) مَنْ أَخِي قَالَ وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ مَا أَخْرَجْتُكَ إِلَّا لِنَفْسِي وَأَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي وَأَنْتَ أَخِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» (5)

قاضی ابو عمر به سندش از شرحیل آورده است: رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به علی (علیه السلام) فرمود: قسم به آن که مرا به حق برانگیخت تورا و نگذاشتم مگر برای خودم. تو برای من همچون هارونی برای موسی، جز اینکه پس از من پیامبری نیست و تو برادر من در دنیا و آخرت هستی...».

«عن أنس قال : سمعت رسول الله (صلى الله عليه وآله) يقول لعلي : «أنت أخي في الدنيا والآخرة» (6)

ص: 140

1- [2] بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 8، ص: 185

2- [3] همان، ج 22، ص: 499

3- «جاء الحديث بألفاظ مختلفة، منها ما ورد عنه (صلى الله عليه وآله) أنه قال لعلي (عليه السلام): علي مني وأنا منه، أو: أنا منك وأنت مني، أو حديث بعثه (صلى الله عليه وآله) إياه (عليه السلام) بسورة براءة المجمع على صحته، وقد مر، وغيرها، انظر مثالا لذلك» مسند أحمد بن حنبل 5- 204 و 356، خصائص السائي: 36 و 51، وغيرها، وأدرج جملة من مصادرها في الغدير 1- 48 و 3- 23 وغيرها.

4- [5] بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 29، ص: 198

5- همان، ج 38، ص: 337؛ مناقب آل أبي طالب (عليهم السلام) (لابن شهر آشوب)، ج 2، ص: 186

6- تاريخ مدينة دمشق، ابن عساکر، ج 42 ص 52

انس بن مالک می گوید: شنیدم رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به علی (علیه السلام) می گفت: تو برادر من در دنیا و آخرت هستی».

«عن أنس بن مالك قال: سمعته يقول: أخى رسول الله (صلی الله علیه وآله) بين المسلمين فقال لعلی (علیه السلام): «أنت أخي وأنا أخوك»؛ (1)

انس بن مالک می گوید: شنیدم رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در بین مسلمین به علی (علیه السلام) می گفت: تو برادر من و من برادر تو هستم».

ماجرای عقد اخوت پیامبر (صلی الله علیه وآله) با امیرالمومنین (علیه السلام)

معروف ترین عقد اخوت مربوط به پیمانی است که پیامبر (صلی الله علیه وآله) بین مهاجران و انصار بست. پیوند برادری میان پیامبر (صلی الله علیه وآله) و امیرالمومنین علی (علیه السلام) نیز از متواتر تاریخی است یعنی افراد و منابع فراوانی آن را نقل کرده اند. به جز منابع شیعی، بسیاری از منابع اهل تسنن نیز این واقعه را نقل کرده اند که علامه امینی (رحمة الله) در کتاب الغدير به پنجاه مورد از آن ها اشاره کرده است.

قبل از هجرت

پیامبر (صلی الله علیه وآله) چندی پیش از مهاجرت به مدینه، میان مهاجران عقد اخوت بست و خود نیز با امام علی (علیه السلام) عقد اخوت بست. در منابع آمده است وقتی پیامبر (صلی الله علیه وآله) بین اصحاب خود عقد اخوت بست علی (علیه السلام) نزد پیامبر آمد و گفت: میان اصحاب برادری برقرار کردی و مرا با هیچ کس برادر نساختی! پیامبر فرمود: تو برادر من در دنیا و آخرت هستی. (2) در نقل دیگری آمده است پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: ای علی! آیا خشنود نمی شوی که برادر من باشی؟ علی (علیه السلام) گفت: چرا. پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: تو در دنیا و آخرت برادر من هستی. (3)

پس از هجرت

پس از هجرت به مدینه نیز پیامبر (صلی الله علیه وآله) بین مهاجران و انصار پیوند اخوت برقرار کرد ولی امام علی (علیه السلام) را با هیچ یک از انصار برادر نساخت و خود با او عقد اخوت بست.

ص: 141

1- [3] تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج 42 ص 52

2- [1] السيرة الحلبیه، حلبی، ج 2، ص 125

3- [2] شرح الاخبار، قاضی نعمان، ج 2، ص 178

پیامبر(صلی الله علیه وآله)پیش از هجرت به مدینه میان مهاجران عقد اخوت برقرار کرد و سپس در مدینه، میان مهاجران و انصار عقد اخوت بست و هر دو بار به علی(علیه السلام)فرمود: تو در دنیا و آخرت برادر من هستی و میان او و خودش عقد اخوت بست. (1) ابن صباغ مالکی (درگذشت 855ق) نویسنده اهل تسنن در کتاب «الفصول المهمة» می نویسد: هنگامی که پیامبر(صلی الله علیه وآله) بین مهاجران و انصار عقد اخوت بست... علی بن ابی طالب(علیه السلام) را با کسی برادر نساخت. پس علی(علیه السلام) با ناراحتی از نزد پیامبر(صلی الله علیه وآله) بیرون رفت... پیامبر(صلی الله علیه وآله) در جستجوی او برآمد و به او فرمود: آیا ناراحت شدی که بین مهاجران و انصار عقد اخوت بستم و تو را برادر هیچ یک از آن ها قرار ندادم؟ آیا راضی نیستی که مقام و منزلت تو نسبت به من همانند مقام و منزلت هارون نسبت به برادرش موسی باشد با این تفاوت که پس از من پیامبری نخواهد آمد؟ (2) این سخن پیامبر(صلی الله علیه وآله) به حدیث منزلت مشهور است.

پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) پس از ورود به مدینه تصمیم گرفت میان مسلمانان مهاجر و انصار پیمان برادری منعقد سازد. به همین منظور روزی در جمع مسلمانان برخاسته و فرمود: «تأخوافی الله اخوین اخوین؛ در راه خدا، دو تا دو تا برادر شوید». آنگاه مسلمانان دو به دو دست یکدیگر را به عنوان برادری فشردند و به این ترتیب وحدت و همبستگی بین آنان استوارتر گردید. البته در این پیمان نوعی هماهنگی و تناسب افراد با یکدیگر از نظر ایمان و فضیلت و شخصیت اسلامی رعایت می شد و این سخن با دقت در اوضاع و احوال افرادی که با هم برادر شدند به خوبی روشن می گردد. پس از آن که برای هر یک از حاضران برادری تعیین گردید امیرالمومنین علی(علیه السلام) که تنها مانده بود به حضور پیامبر(صلی الله علیه وآله) عرض کرد: بین من و کسی پیوند برادری برقرار نساختید. پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: تو برادر من در دو جهان هستی. (3) آنگاه بین خود و امیرالمومنین علی(علیه السلام) عقد برادری خواند. (4) این موضوع میزان عظمت و

ص: 142

1- [3] الاستیعاب، ابن عبدالبر، به نقل الامین، اعیان الشیعه، 1418ق، ج 2، ص 27

2- [1] الفصول المهمة، 1422ق، ج 1، ص 220

3- [2] المستدرک علی الصحیحین، ج 3، ص 14

4- [3] الاستیعاب فی المعرفه الاصحاب، ج 3، ص 35

فضیلت امیرالمومنین علی (علیه السلام) را به خوبی نشان می دهد و روشن می سازد که وی تا چه حد به رسول خدا نزدیک بوده است. (1)

حدیث منزلت

این حدیث به معرفی جایگاه و منزلت امیر عوالم علی (علیه السلام) و نسبت ایشان با نبی مکرم اسلام و برتری موقعیت آن حضرت بر دیگر اصحاب پرداخته و از نظر عالمان شیعی از احادیث متواتر و از جمله دلایل حقانیت امیرالمومنین علی (علیه السلام) برای جانشینی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به شمار می آید. از مشهورترین نقل های این حدیث آن است که حتی در بسیاری از منابع اهل تسنن نیز به آن اشاره شده که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) خطاب به حضرت علی (علیه السلام) فرمود: «أَنْتَ مَتَّى بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، إِلَّا أَنْ تَكُنَّ لَأَنْبِیَّ بَعْدِ». (2) همچنین ابن عباس نقل کرده است که رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) در ادامه به امیرالمومنین علی (علیه السلام) فرمود:

«شایسته نیست من بروم جز آن که تو جانشین من باشی» و نیز فرمود: «پس از من تو ولی هر زن و مرد مؤمن خواهی بود». (3)

نکته قابل توجهی که در این عبارت می باشد اشاره پیامبر به هارون و موسی است. هنگامی که حضرت موسی هارون را جانشین خود قرار داد و به کوه طور رفت امت موسی در عین جانشینی حضرت هارون گرفتار فتنه گوساله و سامری شدند که مردم هارون را رها کرده به سراغ گوساله و سامری رفتند و حضرت هارون تنها ماند. در قرآن کریم آمده است:

1. «فَرَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضًّا بِأَن أَسِفًا قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِي»؛ (4)

ص: 143

1- [4] سیره پیشوایان، ص 41

2- [1] صحیح مسلم، ج 4، ص 1870، ح 30؛ فضائل الصحابة لابن حنبل، ج 2، ص 633، ح 1079؛ المناقب للخوارزمی، ص 133، ح 148؛ عبدالرزاق بن همام صنعانی، المصنّف، ج 5، ص 405-406؛ التاریخ الکبیر، ج 7، جزء 4، قسم 1، ص 301؛ حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء، ج 4، ص 375؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغدادی، ج 4، ص 465؛ مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج 9، ص 109؛ کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال، ج 11، ص 599.

3- [2] ابن حنبل، مسند الامام احمد بن محمد بن حنبل، ج 1، ص 545، بیروت 1414/1993. المستدرک علی الصحیحین، ج 3، ص 134؛ البدایة و النهایة، ج 7، ص 351؛ تهذیب خصائص الامام علی، ج 1، ص 64؛ محمد بن جریر طبری، تاریخ (بیروت)، ج 3، ص 129.

4- . طه، 86

پس موسی خشمگین و اندوهناک به سوی قومش بازگشت، گفت: ای قوم من! آیا پروردگارتان به شما [درباره نزول تورات] وعده ای نیکو نداد؟ آیا زمان آن وعده بر شما طولانی آمد یا خواستید که خشمی از پروردگارتان بر شما فرود آید که با وعده من مخالفت کردید؟!»

2. «وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي أَعَجَلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَأَلْقَى الْأَلْوَحَ وَآخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنُ أُمِّ إِبْرَاهِيمَ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ؛ (1) و

هنگامی که موسی [پس از آگاهی از آن پیشامد خطرناک] خشمگین و بسیار اندوهناک به سوی قومش بازگشت، گفت: پس از من بد جانشینانی برایم بودید. آیا [با پرستش گوساله] بر فرمان پروردگارتان [که در تورات آمده] پیشی گرفتید [و صبر نکردید تا من بیایم و فرمان خدا را به شما ابلاغ کنم؟] و الواح را افکند و سر برادرش را گرفت [و با خشم] او را به سوی خود می کشید. [هارون] گفت: ای فرزند مادرم! این گروه مرا ناتوان و زبون شمردند و نزدیک بود مرا به قتل برسانند، پس مرا با مؤاخذه دشمن شاد مکن و [هم طراز] با گروه ستمکاران قرار مده».

در تفسیر این آیه آمده است:

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلِيمَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: لَمَّا أُخْرِجَ بَعْلِي مُلَبَّأً وَقَفَ عِنْدَ قَبْرِ النَّبِيِّ قَالَ يَا ابْنَ أُمِّ إِبْرَاهِيمَ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي قَالَ فَخَرَجْتُ يَدٌ مِنْ قَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ يَعْرِفُونَ أَنَّهَا يَدُهُ وَصَوْتُ يَعْرِفُونَ أَنَّهُ صَوْتُهُ نَحْوَ أَبِي بَكْرٍ يَا هَذَا «أَكْفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا (2)»». (3)

عبدالله بن سلیمان گوید: امام صادق (علیه السلام) فرمود: زمانی که علی را [برای گرفتن بیعت] از منزل بیرون آوردند و کشان کشان [به مسجد] بردند ایشان بالای قبر پیامبر ایستاد و فرمود: یا ابنِ اُمِّ اِبْرَاهِيمَ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي. در همان زمان دستی از قبر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) خارج شد که همه فهمیدند که دست خود ایشان است و صدایی [شنیده شد] که همه فهمیدند که صدای ایشان است و رو به ابوبکر گفته شد: ای تو! آیا به آن که تو را از خاک سپس از نطفه آفرید، آن گاه تو را به صورت مردی درست و نیکو در آورد، کافر شده ای؟»

ص: 144

1- . اعراف، 150

2- . کهف، 37

3- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 28، ص: 220

«عَنْ عَلْقَمَةَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْحَضْرَمِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ (عليه السلام) أَنَّهُ قَالَ حَجَّ رَسُولُ اللَّهِ مِنَ الْمَدِينَةِ ... وَبَلَغَ مِنْ حَجِّ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ وَ أَهْلِ الْأَطْرَافِ وَ الْأَعْرَابِ سَبْعِينَ أَلْفَ إِنْسَانٍ أَوْ يَزِيدُونَ عَلَى نَحْوِ عَدَدِ أَصْحَابِ مُوسَى السَّبْعِينَ أَلْفَ الَّذِينَ أَخَذَ عَلَيْهِمْ بَيْعُهُ هَارُونَ فَتَكَثُّوا وَ اتَّبَعُوا الْعِجْلَ وَ السَّامِرِيَّ وَ كَذَلِكَ أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ الْبَيْعَةَ لِعَلِيٍّ بِالْخِلَافَةِ عَلَى عَدَدِ أَصْحَابِ مُوسَى فَتَكَثُّوا الْبَيْعَةَ وَ اتَّبَعُوا الْعِجْلَ وَ السَّامِرِيَّ سِتَّةً سِتَّةً وَ مِثْلًا بِمِثْلٍ؛ (1) علقمة بن محمد حضر می نقل می کند: امام باقر (علیه السلام) فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه وآله) همراه هفتاد هزار نفر از اهالی مدینه و اطراف آن عازم مکه شده و از مدینه خارج شدند مانند همان تعداد که حضرت موسی از آنان برای هارون بیعت گرفت و عهدشکنی کردند و در آخر از گاو و سامری تبعیت نمودند و همه ی جماعت مسلمین در طول این سفر قدم به قدم از تمام اعمال آن حضرت پیروی می کردند ولی عاقبت این بیعتی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) برای خلافت علی از مسلمانان گرفت در نهایت شبیه به عهدشکنی قوم موسی در بیعت با هارون و تبعیت از گاو و سامری گردید».

همچنین آمده است:

«ابوذر گفت: ولی (در سقیفه) گوساله آنان (ابوبکر) برای خود مقامی ادعا کرد و سامری آنان (عمر) و سه نفر همراهشان (سالم و ابوعبیده و معاذ) شهادت دادند که از پیامبر (صلی الله علیه وآله) شنیده اند که آن مطلب را فرموده است». (2)

«پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: «برادر من (امیرالمومنین) (علیه السلام)! نشنیدی دشمن خدا (عمر بن خطاب) چه گفت؟! جبرئیل کمی قبل از این نزد من آمد و به من خبر داد که او سامری این امت است و رفیقش (ابو بکر) گوساله آن است». (3)

«جناب سلمان (رحمة الله) می گوید: علی (علیه السلام) فرمود: «همه مردم بعد از پیامبر (صلی الله علیه وآله) مرتد شدند جز چهار نفر. مردم بعد از پیامبر (صلی الله علیه وآله) به منزله هارون و تابعینش و به منزله گوساله و تابعینش شدند. پس علی (علیه السلام) شبیه هارون و عتیق (لقب ابوبکر) شبیه گوساله و عمر شبیه سامری است». (4)

ص: 145

1- . الإحتجاج على أهل اللجاج (للطبرسي)، ج 1، ص: 56

2- . أسرار آل محمد (عليهم السلام) / ترجمه کتاب سلیم، ص: 396

3- . همان، ص: 575

4- . همان، ص: 242

خلاصه کلام این که گوساله و سامری، امت حضرت موسی (علیه السلام) را به انحراف کشاندند و آنان را از توحیدی که جناب موسی برای آنان آورده بود دور ساختند و مردم را به گوساله پرستی دعوت نمودند. امت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نیز گرفتار گوساله و سامری شد. در روایتی که به آن اشاره شد لطائف و ظرایفی وجود دارد مانند این که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به مثابه موسی کلیم (علیه السلام) می باشد که وقتی از بین امت خود رفت و امیرالمومنین علی (علیه السلام) را که به مثابه هارون استجانشین خود قرار داد اولی و دومی که به مثابه گوساله و سامری امت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) هستند با توطئه امیرالمومنین (علیه السلام) را کنار زدند و مردم را به انحراف کشانده و آنان را از توحید اصیلی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) برای آنان آورده بود دور ساختند و امت را گرفتار فتنه ها و بدعت ها نمودند.

پیشتر درباره واژه «وصی» در عبارت «وَسَيِّدُ الْوَصِيَّيْنَ» مطالبی ذکر شد و لذا در اینجا فقط به همین مقدار بسنده می کنیم:

«وصی»: متصل شدن و متصل کردن. ایصاء و توصیه به معنی سفارش و دستور است. وصیت اسم است از ایصاء و گاهی به چیز وصیت شده اطلاق می شود. به قولی وصیت را از آن جهت وصیت گویند که موصی کارش را به کارهای وصی متصل می کند و به قولی کارهای قبل از مرگ را به کارهای بعد از مرگ متصل می کند. ولی این راجع به وصیت میّت است و گرنه طبرسی فرموده: وصی، ایصاء، امر و عهد، همه به یک معنی اند. با توجه به روایات بسیاری در منابع شیعی و سنی، وصی و جانشین حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) امیرالمومنین (علیه السلام) می باشد که بارزترین این روایات حدیث ثقلین می باشد:

«ابوداؤد عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ، عَنْ شَرِيكِ، عَنِ الرُّكَيْنِ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ، يَرْفَعُهُ، قَالَ: إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ الْخَلِيفَتَيْنِ كَامِلَتَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ، وَعِثْرَتِي، وَإِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ؛ (1)

من در میان شما دو جانشین می گذارم که کامل هستند: کتاب خدا و عترت من؛ آن دو از همدیگر جدا نمی شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند».

ص: 147

پیشتر در عبارت « وَوَارِثُ عِلْمِ النَّبِيِّينَ » به بررسی واژه «ارث» پرداخته ایم اما اینجا اشاره ای مختصر می کنیم:

«ورث»: «وَرَاثَةُ وَإِثْرٌ» مالی است که از دیگری به کسی می رسد بدون پیمان یا عقد قراردادی که بیشتر به اموال شخص میت که باقی می گذارد اطلاق می شود و به آن «میراث و إِثْرٌ» می گویند. (1) ابن فارس که از بزرگان علمای لغت است در معنای ارث می نویسد: «أَنْ يَكُونَ الشَّيْءُ لِقَوْمٍ ثُمَّ يَصِيرُ إِلَى آخِرِينَ بِنَسَبٍ أَوْ سَبَبٍ؛ انْتِقَالُ شَيْءٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتٍ إِلَى بَيْتٍ آخَرَ بِوَسْطَةِ نَسَبٍ أَوْ سَبَبٍ». او سپس به این بیت شعر استشهاد کرده و می گوید:

«ورثناهن عن آباء صدق *** ونورثها إذا متنا بنينا» (2)

ما این اشیا را از پدران خود به ارث بردیم که برای فرزندانمان به ارث خواهیم گذاشت».

با توجه به این عبارت، در ارث فقط مال نیست که به ارث می رسد بلکه علم سیره و روش و منش نیز به ارث می رسد. در نتیجه ارث هم می تواند مادی باشد و هم معنوی و هم اخلاق و روش.

ص: 148

1- [1] مفردات الفاظ قرآن، ج 4، ص: 439

2- [2] معجم مقاییس اللغة: 6 / 105

در قرآن کریم حدود 33 بار اشاره به ارث شده است که به برخی از آنان اشاره می کنیم:

1. خداوند متعال مالک حقیقی است: الف) «وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَتَّخِلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ؛ (1)

و کسانی که خدا به آنچه از فضلش به آنان داده بخل می ورزند گمان نکنند که آن بخل به سود آنان است بلکه آن بخل به زیانشان خواهد بود. به زودی آنچه به آن بخل ورزیدند در روز قیامت طوق گردنشان می شود و میراث آسمان ها و زمین فقط در سیطره مالکیت خداست و خدا به آنچه انجام می دهید آگاه است».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«عَنِ الصَّادِقِ (عليه السلام) قَالَ: رَفَعَ هِشَامُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ مَرْوَانَ رَأْسَهُ فَقَالَ لِأَبِي (عليه السلام) أَلَسْنَا بَنُو عَبْدِ مَنْفٍ نَسَبًا وَ نَسَبُكُمْ وَاحِدٌ فَقَالَ أَبِي نَحْنُ كَذَلِكَ وَلَكِنَّ اللَّهَ جَلَّ ثَنَاؤُهُ اخْتَصَّنَا مِنْ مَكْنُونٍ سِرِّهِ وَ خَالِصِ عِلْمِهِ بِمَا لَمْ يَخْصُ أَحَدًا بِهِ غَيْرَنَا فَقَالَ أَلَيْسَ اللَّهُ جَلَّ ثَنَاؤُهُ بَعَثَ مُحَمَّدًا (صلى الله عليه وآله) مِنْ شَجَرَةِ عَبْدِ مَنْفٍ إِلَى النَّاسِ كَافَّةً أَبْيَضَ هَا وَ أَسْوَدَ هَا وَ أَحْمَرَهَا مِنْ أَيْنَ وَرِثْتُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ وَ لَيْسَ لَكُمْ وَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) مَبْعُوثٌ إِلَى النَّاسِ كَافَّةً وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَى آخِرِ الْآيَةِ فَمِنْ أَيْنَ وَرِثْتُمْ هَذَا الْعِلْمَ وَ لَيْسَ بَعْدَ مُحَمَّدٍ نَبِيٌّ (صلى الله عليه وآله) وَ لَا أَنْتُمْ أَنْبِيَاءُ فَقَالَ مِنْ قَوْلِهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لِنَبِيِّهِ (صلى الله عليه وآله) لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ الَّذِي لَمْ يُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَهُ لِيُغَيِّرْنَا أَمْرَهُ اللَّهُ أَنْ يَخْصُنَا بِهِ مِنْ دُونِ غَيْرِنَا فَلِذَلِكَ كَانَ نَاجِي أَخَاهُ عَلِيًّا مِنْ دُونِ أَصْحَابِهِ؛ (2)

امام صادق (عليه السلام) می فرماید: هشام بن عبدالمک بن مروان سرش را بلند کرد و با پدرم (عليه السلام) چنین گفت: «آیا نسب ما و شما که همگی فرزندان عبد منافیم یکی نیست؟»! پدرم فرمود: «آری، چنین است ولی خداوند حق تعالی ما را از مکنون سرّ خود و خالص علم خویش به فضیلت و شرافت ویژه ای اختصاص داد که به دیگری عطا نفرمود». هشام گفت: «آیا چنین نیست که پروردگار، محمد (صلى الله عليه وآله) را از شجره ی عبد مناف به سوی همگی مردم از سپید و سیاه و سرخ فرستاد؟ پس این میراث که شما می گوئید از کجا مخصوص شما گردانیده شده است که جز شما دیگری حقّی از آن ندارد؟ حال آن که پیامبر اکرم (صلى الله عليه وآله) بر

ص: 149

1- [1] آل عمران، 180

2- [2] بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 46، ص: 307؛ دلائل الإمامة (ط - الحديثة)، ص: 235

همه ی خلق مبعوث شده است و این همانفرموده ی خداست: وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ... پس از کجا و به چه سبب فقط شما این علم را ارث برده اید و حال آن که بعد از محمد (صلی الله علیه وآله)، پیغمبری مبعوث نگشته است و شما هم که پیغمبر نیستید؟! پدرم فرمود: «از آنجا خدا ما را مخصوص گردانیده است که به پیغمبر (صلی الله علیه وآله) خود وحی فرمود: لَا تُحَرِّكُ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ؛ از طرفی هم به پیامبر (صلی الله علیه وآله) خود فرمان داد که ما را به علم خود مخصوص گرداند و بدین سبب پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله)، برادر خود علی (علیه السلام) را جهت آموختن اسراری برگزید که از سایر صحابه مخفی می داشت».

ب) «وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ؛ (1)

میراث آسمان ها و زمین مخصوص خداست [و کسی مالک حقیقی چیزی نیست]».

ج) «وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ؛ (2)

و یقیناً مایمیم که حیات می دهیم و می میرانیم و ما وارث [جهان و جهانیان] هستیم».

د) «إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وَإِنَّا يُرْجَعُونَ؛ (3)

یقیناً مایمیم که زمین و همه کسانی را که روی آن قرار دارند به میراث می بریم و [همه] به سوی ما بازگردانده می شوند».

خداوند متعال بهترین وارث است:

ه) «وَزَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ؛ (4)

و زکریا را [یاد کن] زمانی که پروردگارش را ندا داد: پروردگارا! مرا تنها [و بی فرزند] مگذار؛ و تو بهترین وارثانی».

2. ائمه (علیهم السلام) وارثان زمین:

الف) «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ؛ (5)

ص: 150

1- [1] حدید، 10

2- [2] حجر، 23

3- [3] مریم، 40

4- [4] انبیاء، 89

5- [1] همان، 105

و همانا ما پس از تورات در زبور نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به میراث می برند».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«علی بن ابراهیم قال: أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ قَالَ الْقَائِمُ عَجَّلَ اللَّهُ فَرَجَهُ وَأَصْحَابُهُ؛ (1)

علی بن ابراهیم می گوید: منظور از آنْ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ امام قائم و یارانش می باشند».

«عَنْ أَبِي الْوُرْدِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ هُمْ آلُ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله)؛ (2)

امام باقر (علیه السلام) می فرماید: أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ؛ منظور از آن خاندان محمد هستند».

«عَنْ عِيسَى بْنِ دَاوُدَ النَّجَّارِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى (عليه السلام) فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ قَالَ آلُ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله) وَ مَنْ تَابَعَهُمْ عَلَى مِنْهَا جِهَمٌ وَ الْأَرْضُ أَرْضُ الْجَنَّةِ؛ (3)

امام کاظم (علیه السلام) می فرماید: وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ؛ منظور از آن خاندان محمد و کسانی که از سیره ی آنان پیروی نموده اند می باشند و منظور از زمین نیز زمین بهشت است».

«علی بن ابراهیم قال: وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ وَ قَوْلُهُ "وَ عَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسِّرَ اللَّهُ لَهُمْ الْأَرْضَ كَمَا اسَّ تَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لِيُمَكِّنَ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لِيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا" (4) نَزَلَتْ فِي الْقَائِمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ؛ (5)

علی بن ابراهیم می گوید: وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ و این آیه: خداوند به کسانی که شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند وعده

ص: 151

1- [2]. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 9، ص: 224

2- [3]. همان، ج 24، ص: 358؛ تأویل الآيات الظاهرة، ص 326؛ البرهان

3- . همان، ج 24، ص: 359؛ همان؛ البرهان

4- [5]. نور، 55

5- [6]. تفسیر القمی، ج 1، ص: 14؛ تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج 9، ص: 340؛ نور الثقلین؛ البرهان

می دهد که قطعاً آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد همان گونه که به پیشینیان آن ها خلافت روی زمین را بخشید و دین و آیینی را که برای آنان پسندیده پابرجا و ریشه دار خواهد ساخت و ترسشان را به امنیت و آرامش مبدل می کند آن چنان که تنها مرا می پرستند و چیزی را شریک من نخواهند ساخت و کسانی که پس از آن کافر شوند آن ها فاسقاند؛ درباره ی حضرت قائم و یاران او نازل شده است».

«عَنْ أَبِي صَادِقٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (عليه السلام) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ الْآيَةَ قَالَ نَحْنُ هُمْ قَالَ قُلْتُ إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغاً لِقَوْمٍ عَابِدِينَ قَالَ هُمْ شِيعَتُنَا؛ (1)

ابوصادق گفت: از امام باقر (علیه السلام) درباره ی این آیه: "وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ" پرسیدم؟ فرمود: «ما همان خاندانیم». گفتیم: "إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغاً لِقَوْمٍ عَابِدِينَ"،

فرمود: «آن ها شیعیان ما هستند».

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ: قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ هُمْ أَصْحَابُ الْمَهْدِيِّ فِي آخِرِ الزَّمَانِ؛ (2)

امام باقر (علیه السلام) می فرماید: منظور از عبارت: أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ، یاران مهدی در آخر الزمان می باشند».

ب) «وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ؛ (3)

و ما می خواستیم به آنان که در آن سرزمین به ناتوانی و زبونی گرفته شده بودند نعمت های با ارزش دهیم و آنان را پیشوایان مردم و وارثان [اموال، ثروت ها و سرزمین های فرعونیان] گردانیم».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) لَتَعْظِفَنَّ الدُّنْيَا عَلَيْنَا بَعْدَ شِمَاسِهَا عَطَفَ الضُّرُوسِ عَلَى وَلَدِهَا وَ تَلَا عَقِيبَ ذَلِكَ وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ؛ (4)

ص: 152

1- [1] بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 24، ص: 358؛ تأويل الآيات الظاهرة، ص 326؛ البرهان

2- [2] تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ص: 327؛ البرهان؛ نور الثقلين

3- [3] قصص، 5

4- [1] بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 51، ص: 64؛ نهج البلاغة (للصبحي صالح)، ص: 506؛ تفسير كنز الدقائق و بحر الغرائب، ج

10، ص: 32

امیرالمومنین (علیه السلام) می فرماید: دنیا مانند شتر بچه داری که نسبت به دیگران تندی می کند تا فرزندش را در آغوش بگیرد، به ما باز خواهد گشت [که این وعده ی الهی است] سپس آیه: وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ را تلاوت فرمود.

«عَنِ الْمُفَضَّلِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) يَقُولُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) نَظَرَ إِلَى عَلِيٍّ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ (عليهم السلام) فَبَكَى وَ قَالَ أَنْتُمْ الْمُسْتَضْعَفُونَ بَعْدِي قَالَ الْمُفَضَّلُ فَقُلْتُ لَهُ مَا مَعْنَى ذَلِكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ مَعْنَاهُ أَنْتُمْ الْأَئِمَّةُ بَعْدِي إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ فَهَذِهِ الْآيَةُ جَارِيَةٌ فِيْنَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ (1)

جناب مفصل می گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که فرمود: «رسول خدا (صلى الله عليه وآله) به علی و حسن و حسین (علیهم السلام) نگاه کرد و گریست و سپس فرمود: «شما بعد از من مصداق افراد مستضعف هستید»». عرض کردم: «ای فرزند رسول خدا (صلى الله عليه وآله) معنی این حرف چیست؟» فرمود: «معنایش این است که امامان بعد از من شما هستید و خداوند متعال در همین معنا می فرماید: وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ؛ این آیه تا روز قیامت درباره ی ما جاری است».

«قَالَ عَلِيٌّ (عليه السلام) هِيَ لَنَا أَوْ فِيْنَا هَذِهِ الْآيَةُ وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ؛ (2) امیرالمومنین علی (علیه السلام) فرمود: این آیه: وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ؛ برای ما و درباره ی ماست».

«رَوَى أَنَّهُ تَلَّى بِحَضْرَتِهِ الصَّادِقَ (عليه السلام) وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ؛ (3)

در حضور امام صادق (علیه السلام) آیه: «وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» خوانده شد؛ اشک از دیدگان حضرت (علیه السلام) جاری گشت و فرمود: به خدا قسم آن ها که در زمین تضعیف شده اند ما اهل بیت پیغمبر (علیهم السلام) هستیم».

ص: 153

1- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 24، ص: 168؛ معانی الأخبار، ص 79؛ شواهد التنزيل، ج 1، ص 555؛ نور الثقلين؛ البرهان

2- . همان؛ الأمالي (للسدوق)، النص، ص: 479؛ شواهد التنزيل، ج 1، ص 557

3- . همان، ج 51، ص: 64

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيٍّ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ قَالَ هُمْ آلُ مُحَمَّدٍ يَتَّبِعُ اللَّهُ مَهْدِيَّهُمْ (عليه السلام) بَعْدَ جَهْدِهِمْ فَيُعْزُّهُمْ وَيُذِلُّ عَدُوَّهُمْ؛ (1)

امام باقر (عليه السلام) از جدشان از امیرالمومنین (عليه السلام) نقل می فرماید که ایشان فرمود: "وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ" آنان که در زمین ضعیف گشته اند آل پیغمبر (صلی الله علیه وآله) هستند که خداوند پس از تلاش همه ی ائمه (علیهم السلام)، مهدی آل ها را بر می انگیزد تا آنان را عزیز و دشمنانشان را ذلیل گرداند.

(ج) «أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ؛ (2)

اینانند که وارثان اند».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«عَنِ الرِّضَا (عليه السلام) عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ (عليه السلام) قَالَ: أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ * الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ قَالَ فِي نَزَلَتْ؛ (3) امام

رضا (عليه السلام) می فرماید امیرالمومنین (عليه السلام) فرمود: آیه ی "أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ، الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ" در مورد من نازل شده است».

و آیات دیگری که اشاره به ارث می کند:

1. «الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ؛ (4)

وارثانی که [از روی شایستگی] بهشت فردوس را به میراث می برند [و] در آن جاودانه اند».

2. «جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ وَنُودُوا أَنْ تَتَّخِذُوا الْجَنَّةَ وَرِثَتُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ؛ (5)

مسلماً فرستادگان پروردگار ما حق را آوردند و [در این هنگام] به آنان ندا داده می شود که: این بهشت را در برابر اعمالی که انجام می دادید به ارث بردید».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

ص: 154

1- بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 51، ص: 54؛ الغيبة (للطوسي) / كتاب الغيبة للحجة، النص، ص: 184

2- [3] مومنون، 10

3- [4] بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 35، ص: 335؛ عیون أخبار الرضا (عليه السلام)، ج 2، ص: 65

4- [1] مومنون، 11

«قال أمير المؤمنين (عليه السلام) يُفْتَحُ لِلَّهِ مِنْ مَنْزِلِهِ مِنَ الْجَنَّةِ إِلَى قَبْرِهِ تَسْعَةٌ وَتِسْعُونَ بَاباً يَدْخُلُ عَلَيْهَا رُوحُهَا وَرِيحَانُهَا وَطِيبُهَا وَ لَذَّتُهَا وَنُورُهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ... فَيَسَّرُ تَقْبِلُهُ الْمَلَكَانِ اللَّذَانِ كَانَا مَعَهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا... قَالَا لَهُ يَا وَلِيَّ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْكَ الْيَوْمَ وَلَا حُزْنٌ نَحْنُ لِلَّذِينَ وَلَّيْنَا عَمَلَكَ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَنَحْنُ أَوْلِيَاؤُكَ الْيَوْمَ فِي الْآخِرَةِ أَنْظِرْ تِلْكَمُ الْجَنَّةَ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ؛ (1)

امیرالمومنین (علیه السلام) فرمود: برای دوستان خدا از خانه هایشان در بهشت تا قبر، نود و نه در گشوده می شود و روح و ریحان و بوی خوش و لذت و نور بهشت تا روز قیامت به او می رسد ... پس دو فرشته ای که در زندگی دنیا همراه او بوده اند به استقبالش می آیند ... به او می گویند: «ای دوست خدا! در این روز نه ترسی برای تو خواهد بود و نه اندوهی و ما همان دو کسی هستیم که کار تو در دنیا به ما واگذار شده بود و ما امروز در آخرت نیز دوست و همراه تو خواهیم بود. بنگر آن بهشت شماسست که با اعمالی که انجام داده اید آن را به ارث برده اید».

3. «أَوَلَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا أَنْ لَوْ نَشَاءُ أَصْبَنَاهُمْ بِدُنُوبِهِمْ وَنَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ؛ (2)

آیا [سرگذشت عبرت آموز پیشینیان] برای کسانی که زمین را پس از صاحبانش به ارث می برند روشن نکرده که اگر ما بخواهیم آنان را به کیفر گناهانشان می رسانیم و بر دل هایشان مهر می زنیم، پس آنان [دعوت حق را] نشنوند؟

4. «قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ؛ (3)

موسی به قومش گفت: از خدا یاری بخواهید و شکیبایی ورزید، یقیناً زمین در سیطره مالکیت و فرمانروایی خداست، آن را به هر کس از بندگان که بخواهد می بخشد و سرانجام نیک برای پرهیزکاران است».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

ص: 155

1- [3] بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 8، ص: 211

2- [1] اعراف، 100

3- . همان، 128

«عَنْ عَمَّارِ السَّابَّاطِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَاعَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) يَقُولُ إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ قَالَ فَمَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ لِرَسُولِهِ وَ مَا كَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ فَهُوَ لِلْإِمَامِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ؛ (1)

عمار ساباطی گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که فرمود: «إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ» آن چه که برای خدا است برای رسولش نیز هست و آن چه برای رسول او است برای امام پس از رسول خدا نیز هست».

«رَوَى عَلِيُّ بْنُ عُقْبَةَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: إِذَا قَامَ الْقَائِمُ حَكَمَ بِالْعَدْلِ وَ ارْتَفَعَ فِي أَيَّامِهِ الْجَوْرُ وَ أَمِنَتْ بِهِ السُّبُلُ وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ بَرَكَاتِهَا وَ رَدَّ كُلَّ حَقٍّ إِلَى أَهْلِهِ وَ لَمْ يَبْقَ أَهْلٌ دِينَ حَتَّى يُظْهِرُوا الْإِسْلَامَ وَ يَعْتَرِفُوا بِالْإِيمَانِ ... ثُمَّ قَالَ إِنَّ دَوْلَتَنَا آخِرُ الدُّوَلِ وَ لَمْ يَبْقَ أَهْلٌ بَيْتٍ لَهُمْ دَوْلَةٌ إِلَّا مَلَكَوْا قَبْلَنَا لَنَلَّا يَقُولُوا إِذَا رَأَوْا سِيرَتَنَا إِذَا مَلَكَتْنَا سِيرَتَنَا بِمِثْلِ سِيرَةِ هَؤُلَاءِ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ؛ (2) علی بن عقبه از پدرش نقل می کند: هر گاه قائم ظهور کند عدل را در میان مردم برقرار می سازد و جور و ستم در زمان او برطرف می شود و راه ها امن می گردد. در زمان او زمین برکات خود را بیرون می کند و قائم هر حق را به اصحابش بر می گرداند. در ظهور او تمام مردم روی زمین دین اسلام را خواهند پذیرفت ... دولت ما در پایان همه ی دول خواهد آمد و همه قبل از ما به حکومت خواهند رسید و این جریان از این جهت است تا نگویند اگر ما هم حکومت داشتیم مانند این ها با عدالت رفتار می کردیم و این است کلام خداوند متعال که فرمود: وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ».

«عَنْ عَبَّائِهِ الْأَسَدِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيًّا (عليه السلام) يَقُولُ أَنَا سَيِّدُ الشَّيْبِ وَ فِيَّ سُنَّةٌ مِنْ أَيُّوبَ ... أَنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى سَيَجْمَعُ لَهُ وَلَدَهُ كَمَا جَمَعَهُمْ لِيَعْقُوبَ وَ قَدْ كَانَ اجْتِمَاعُ يَعْقُوبَ بَوْلَدِهِ فِي دَارِ الدُّنْيَا فَيَكُونُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ كَذَلِكَ فِي الدُّنْيَا يُجْمَعُونَ لَهُ فِي رَجْعَتِهِ وَ وَلَدُهُ الْأَيُّمَةُ وَ هُمُ الْمَنْصُوصُونَ عَلَى رَجْعَتِهِمْ فِي أَحَادِيثِهِمُ الصَّحِيحَةِ الصَّرِيحَةِ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ وَ هُمُ الْمُتَّقُونَ؛ (3)

عبایه می گوید: شنیدم حضرت علی (علیه السلام) می فرمود: من سید پیرانم و در من سنتی از ایوب است ... خدای متعال فرزندان را برای او جمع خواهد نمود همان طور که برای یعقوب

ص: 156

- 1- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 97، ص: 58
- 2- . همان، ج 52، ص: 338؛ الإرشاد، ج 2، ص 384؛ إعلام الوری، ص 462؛ كشف الغمّة، ج 2، ص 465؛ روضة الواعظین، ج 2، ص 265؛ الغیبة للطوسی، ص 472؛ المناقب، ج 4، ص 189
- 3- . [1] بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 53، ص: 108

جمعشان کرد و اجتماع یعقوب و فرزندان در دار دنیا اتفاق افتاد پس باید امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز چنین باشد و در رجعت او به دنیا، گرد او جمع شوند و فرزندان او امامان هستند که در احادیث صحیح و صریحشان، نصوصی بر رجعتشان وارد شده و عاقبت برای متّقین است و امامان همان متّقین هستند».

خلاصه کلام با توجه به آیاتی که گذشت خداوند متعال وارث همه عوالم وجود است و اراده کرده که ائمه (علیهم السلام) را وارثین خود گرداند. لذا امیرالمؤمنین (علیه السلام) نه فقط وارث خدا و پیامبر است بلکه وارث انبیاء الهی نیز می باشد که در زیارت جامعه کبیره، امام هادی (علیه السلام) در فضل و منقبت ذوات مقدسه با عبارت «و وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ؛ و (سلام بر) وارثان پیامبران» به آن اشاره نموده اند که پیش تر به شرح آن پرداخته شد. لذا ائمه معصومین (علیه السلام) وارثان پیامبران الهی هستند؛ این جمله هم اطلاق دارد و هم عموم؛ اطلاق از حیث «ارث» و عموم از حیث «انبیاء». درباره واژه «ارث» باید دقت بیشتری نمود. این واژه در قرآن مجید در موارد بسیاری به کار رفته است و لغویان نظرهای متفاوت دارند و همین نشانگر دقت معنای آن است. روشن است که در فقه اسلام نیز ارث به همین معناست؛ ضوابط، احکام و حدودی تعیین شده است که بایستی مطابق آن ها «ماتَرَكَ» تقسیم و به وراثت منتقل گردد. ولی چنان که گفته شد این واژه در قرآن بسیار به کار رفته است.

ائمه (علیهم السلام) وارثان علم پیامبر (صلی الله علیه وآله)

در کتاب شریف اصول کافی بابی وجود دارد تحت عنوان «بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ وَرِثُوا عِلْمَ النَّبِيِّ وَ جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْأَوْصِيَاءِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» یعنی این که ائمه (علیهم السلام) علم پیغمبر (صلی الله علیه وآله) و علم همه پیغمبران و اوصیای ایشان (علیهم السلام) را که پیش از ائمه (علیهم السلام) بوده اند به ارث برده اند:

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ الْمُهِتَدِي عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جُنْدَبٍ أَنَّهُ كَتَبَ إِلَيْهِ الرَّضَا (علیه السلام) أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ مُحَمَّدًا (صلی الله علیه وآله) كَانَ أَمِينَ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ فَلَمَّا قُبِضَ (صلی الله علیه وآله) كُنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ وَرَثَتُهُ فَنَحْنُ أُمَنَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ عِنْدَنَا عِلْمُ الْبَلَايَا وَ الْمَنَایَا وَ أَنْسَابُ الْعَرَبِ وَ مَوْلِدُ الْإِسْلَامِ وَ إِنَّا لَنَعْرِفُ الرَّجُلَ إِذَا رَأَيْنَاهُ بِحَقِيقَةِ الْإِيمَانِ وَ حَقِيقَةِ النَّفَاقِ وَ إِنَّا شَرِيعَتَنَا لَمَكْتُوبُونَ بِأَسْمَائِهِمْ وَ أَسْمَاءِ آبَائِهِمْ أَخَذَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقُ يَرُدُّونَ مَوْرِدَنَا وَ يَدْخُلُونَ مَدْخَلَنَا لَيْسَ عَلَى مِلَّةِ الْإِسْلَامِ غَيْرُنَا وَ غَيْرُهُمْ نَحْنُ النَّجَبَاءُ النَّجَاءُ وَ نَحْنُ أَفْرَاطُ الْأَنْبِيَاءِ وَ نَحْنُ أَبْنَاءُ الْأَوْصِيَاءِ وَ نَحْنُ الْمَخْصُوصُونَ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ نَحْنُ أَوَّلَى النَّاسِ بِكِتَابِ اللَّهِ وَ نَحْنُ أَوَّلَى النَّاسِ بِرَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) وَ نَحْنُ الَّذِينَ شَرَعَ اللَّهُ لَنَا دِينَهُ

فَقَالَ فِي كِتَابِهِ - شَرَعَ لَكُمْ يَا آلَ مُحَمَّدٍ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا قَدْ وَصَّانَا بِمَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ يَا مُحَمَّدٌ - وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى فَقَدْ عَلَّمْنَا وَبَلَّغْنَا عِلْمَ مَا عَلَّمْنَا وَاسْتَوْدَعْنَا عِلْمَهُمْ نَحْنُ وَرَثَةُ أُولَى الْعِزِّ مِنَ الرُّسُلِ - أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ يَا آلَ مُحَمَّدٍ - وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ وَكُونُوا عَلَى جَمَاعَةٍ - كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَنْ أَشْرَكَ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ (عليه السلام) مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ مِنْ وَلَايَةِ عَلِيٍّ (عليه السلام) إِنَّ اللَّهَ يَا مُحَمَّدُ يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ مَنْ يُجِيبُكَ إِلَى وَلَايَةِ عَلِيٍّ (عليه السلام)؛ (1) علی بن ابراهیم از پدرش از عبدالعزیز بن مهتدی از عبدالله بن جندب روایت کرده است که حضرت امام رضا (علیه السلام) به سوی او نوشت که: «اما بعد، به درستی که محمد (صلی الله علیه وآله)، امین خدا بود در خلق او. پس چون آن حضرت (صلی الله علیه وآله) قبض روح شد ما (اهل بیت) میراث برندگان او بودیم. پس ما یم امینان خدا در زمین او و در نزد ما است علم بلاها و مرگ ها و نسب های عرب (که صحیح و فاسد آن را می دانیم) و موضع تولد اسلام و محل ظهور آن را آگاهیم (چه ایشان می دانند که اسلام از که ظاهر می شود و همچنین کفر) و به درستی که ما هر مردی را ببینیم به حقیقت ایمان و حقیقت نفاق او را می شناسیم (می فهمیم او مؤمن است یا منافق)، زیرا که نام های شیعیان ما و نام های پدران ایشان (در نامه مخصوصی) نوشته شده است و خدا بر ما و بر ایشان پیمان گرفته که ما تبلیغ احکام او نماییم و ایشان از ما قبول کنند و ایشان وارد می شوند در جایی که ما وارد می شویم و داخل می شوند در آنچه ما داخل می شویم و غیر از ما و ایشان کسی بر ملت و کیش اسلام نیست و ما یم برگزیدگان و بزرگواران و پرمایگان و رستگاران و ما یم پیشرو پیغمبران به سوی کرامت خدای تعالی و ما یم پسران اوصیای پیغمبران و ما یم مخصوص (به مدح یا امامت) در کتاب خدای عزوجل و ما یم سزاوارترین مردمان به کتاب خدا و ما سزاوارترین مردمانیم به رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و ما یم آنان که خدا دین خویش را از برای ما بیان فرموده و واضح و روشن نموده، پس در کتاب خویش فرموده که: «شَرَعَ لَكُمْ»؛ یعنی: «بیان و روشن کرد خدای تعالی از برای شما» (و حضرت، مخاطبین را بیان نموده و فرمود: «ای فرزندان محمد، «مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا»؛ از دینی که به آن متمسک شدید، آنچه نوح را به آن امر فرمود» و حضرت فرمود: «به تحقیق که ما را به آنچه نوح را به آن امر فرموده امر فرمود. «وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ؛ و آنچه را که وحی کردیم به سوی تو» و حضرت فرمود: «یا محمد، «وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى»؛ و آنچه را که امر فرمودیم به آن ابراهیم و موسی و عیسی را» و حضرت فرمود: «پس به تحقیق که مردم را تعلیم دادیم و به ایشان رسانیدیم علم آنچه به ما تعلیم

ص: 158

داد و علم ایشان را به ودیعت به ما سپرد و ماییم وارثان پیغمبران اولوالعزم (یعنی آنان که در آیه مذکورند). «أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ»، یعنی: (و) مضمون آن وصیت و امر این است که: (به پای دارید دین اسلام را) و حضرت فرمود: «ای اولاد محمد، (و لَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ)؛ و پراکنده مشوید در آن». حضرت فرمود: «بر یک امر جمع و متفق باشید. (كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ)؛ بزرگ و دشوار و گران است بر مشرکین» و حضرت فرمود که: «آنان که شرک آورده اند به ولایت علی (علیه السلام) (مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ)؛ آنچه می خوانید ایشان را به سوی آن». فرمود: «از ولایت علی (علیه السلام). یا محمد، به درستی که خدا راه می نماید به سوی خویش هر که را که باز کرد و رو به سوی حق آورد که تو را اجابت کند به سوی ولایت علی (علیه السلام)» (و حضرت بعضی

از آیه را ذکر نموده و آن این است که: «اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ». به این سبب، تغییر سیاق داده مضمون آن را ذکر فرموده تا بدانند که آن حضرت به جهت غرضی انداخته، آنچه را که از آیه انداخته؛ زیرا که غرض به شرح آن تعلق نگرفته و ترجمه آن این است که: «خدا بر می گزیند برای خود به جهت رسالت از رسولان خویش هر که را که خواسته باشد»، بنا بر احد التفسیرین)).

نکته در این روایت به صراحت اشاره شد امام رضا (علیه السلام) فرمود: به درستی که رسول اکرم (صلی الله علیه وآله)، امین خدا در میان خلش بود و چون آن حضرت در گذشت ما اهل بیت، وارث او گشتیم. پس ما امین خدا در زمینش هستیم. علم بلاها، مرگ ها و ... نزد ماست.

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) إِنَّ أَوَّلَ وَصِيٍّ كَانَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ - هَبَّةُ اللَّهِ بْنُ آدَمَ وَمَا مِنْ نَبِيٍّ مَضَى إِلَّا وَلَهُ وَصِيٌّ وَكَانَ جَمِيعُ الْأَنْبِيَاءِ مِائَةَ أَلْفِ نَبِيٍّ وَ عَشْرِينَ أَلْفَ نَبِيٍّ مِنْهُمْ خَمْسَةٌ أُولُو الْعِزْمِ - نُوحٌ وَإِبْرَاهِيمُ وَمُوسَى وَعِيسَى وَمُحَمَّدٌ (عليهم السلام) وَإِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) كَانَ هَبَّةَ اللَّهِ لِمُحَمَّدٍ وَوَرِثَ عِلْمَ الْأَوْصِيَاءِ وَعِلْمَ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ أَمَّا إِنْ مُحَمَّدًا وَرِثَ عِلْمَ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ عَلَى قَائِمَةِ الْعَرْشِ مَكْتُوبٌ - حَمْزَةُ أَسَدُ اللَّهِ وَأَسَدُ رَسُولِهِ وَسَيِّدُ الشُّهَدَاءِ وَفِي ذُؤَابَةِ الْعَرْشِ عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) فَهَذِهِ حُجَّتُنَا عَلَى مَنْ أَنْكَرَ حَقَّنَا وَجَحَدَ مِيرَاثَنَا وَمَا مَنَعَنَا مِنَ الْكَلَامِ وَأَمَامَنَا الْيَقِينُ فَأَيُّ حُجَّةٍ تَكُونُ أَبْلَغُ مِنْ هَذَا؛ (1)

از امام محمد باقر (علیه السلام) روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود که: اول وصی که بر روی زمین بود، هبة الله، پسر آدم بود» (که مسمی است به شیث) و فرمود که: «هیچ

ص: 159

پیغمبری از دنیا نرفته مگر آن که او را وصیی بوده و همه پیغمبران صد و بیست هزار پیغمبر بودند و پنج نفر از ایشان، اولوالعزم اند: نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد (علیهم السلام) و به درستی که علی بن ابی طالب (علیه السلام)، بخشش خدا بود برای محمد (صلی الله علیه وآله) (یا از برای محمد (صلی الله علیه وآله) به منزله هبة الله بود از برای آدم) و علم همه اوصیا را میراث برد و همچنین علم کسانی را که پیش از او بوده اند و آگاه باشید که: محمد (صلی الله علیه وآله) میراث برده علم آن ها را که پیش از او بوده اند از پیغمبران و رسولان».

«قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) إِنَّ سُلَيْمَانَ وَرِثَ دَاوُدَ وَ إِنَّ مُحَمَّدًا وَرِثَ سُلَيْمَانَ وَ إِنَّا وَرِثْنَا مُحَمَّدًا وَ إِنَّا عِنْدَنَا عِلْمُ التَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الزَّبُورِ وَ تَبْيَانِ مَا فِي الْأَلْوَحِ قَالَ قُلْتُ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْعِلْمُ قَالَ لَيْسَ هَذَا هُوَ الْعِلْمُ إِنَّ الْعِلْمَ الَّذِي يَحْدُثُ يَوْمًا بَعْدَ يَوْمٍ وَ سَاعَةً بَعْدَ سَاعَةٍ؛ (1)

امام صادق (علیه السلام) فرمود که: «سلیمان از داود ارث برد و محمد (صلی الله علیه وآله) از سلیمان ارث برد و ما از محمد ارث بردیم و به درستی که علم تورات و انجیل و زبور و قرآن و بیان آنچه در الواح موسی است در نزد ماست». مفضل می گوید عرض کردم: علم کامل همین است و منحصر در این است. حضرت فرمود: این علم، آن علم که تو گمان کرده ای نیست زیرا که آن علم، علمی است که تازه به هم می رسد؛ روز به روز و ساعت به ساعت».

«أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ شُعَيْبِ بْنِ الْحَدَّادِ عَنْ ضُرَيْسِ بْنِ الْكُنَّاسِيِّ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) وَ عِنْدَهُ أَبُو بَصِيرٍ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) إِنَّ دَاوُدَ وَرِثَ عِلْمَ الْأَنْبِيَاءِ وَ إِنَّ سُلَيْمَانَ وَرِثَ دَاوُدَ وَ إِنَّ مُحَمَّدًا (صلی الله علیه وآله) وَرِثَ سُلَيْمَانَ وَ إِنَّا وَرِثْنَا مُحَمَّدًا (صلی الله علیه وآله) وَ إِنَّا عِنْدَنَا صَحْفَ إِبْرَاهِيمَ وَ الْأَلْوَحَ مُوسَى فَقَالَ أَبُو بَصِيرٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْعِلْمُ فَقَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ لَيْسَ هَذَا هُوَ الْعِلْمُ إِنَّمَا الْعِلْمُ مَا يَحْدُثُ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ يَوْمًا بِيَوْمٍ وَ سَاعَةً بِسَاعَةٍ؛ (2)

احمد بن ادریس از محمد بن عبد الجبار از صفوان بن یحیی از شعیب حداد از ضریس کناسی روایت کرده است که گفت: در نزد امام جعفر صادق (علیه السلام) بودم و ابوبصیر در خدمت آن حضرت بود. حضرت فرمود: «داود وارث علم پیغمبران بود و سلیمان وارث علم داود و محمد وارث سلیمان و ما از محمد (صلی الله علیه وآله) میراث بردیم و به درستی که صحف ابراهیم و لوح های موسی در نزد ما است». ابوبصیر به آن حضرت عرض کرد: علم کامل همین است و منحصر است در این؟ حضرت فرمود: ای ابا محمد! اینعلم، آن علم که تو گمان

ص: 160

1- [1] الكافي (ط - الإسلامية)، ج 1، ص: 225

2- [2] همان.

نموده ای نیست. جز این نیست که آن علم، علمی است که در شب و روز حادث می شود؛ روز به روز و ساعت به ساعت».

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: قَالَ لِي يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يُعْطِ الْأَنْبِيَاءَ شَيْئاً إِلَّا وَقَدْ أَعْطَاهُ مُحَمَّدًا (صلى الله عليه وآله) قَالَ وَقَدْ أَعْطَى مُحَمَّدًا جَمِيعَ مَا أَعْطَى الْأَنْبِيَاءَ وَعِنْدَنَا الصُّحُفُ الَّتِي قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ - صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى قُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ هِيَ الْأَلْوَا حُ قَالَ نَعَمْ؛ (1)

محمد بن یحیی از محمد بن عبد الجبار از محمد بن اسماعیل از علی بن نعمان از ابن مسکان از ابوبصیر از امام جعفر صادق (علیه السلام) روایت کرده است که آن حضرت به من فرمود: «ای ابا محمد! به درستی که خدای عزوجل به پیغمبران چیزی را عطا نکرد مگر آن که همان را به محمد عطا فرموده» و فرمود: «خدا به محمد عطا فرمود تمام آنچه به همه پیغمبران عطا فرمود و در نزد ما است آن صحیفه ها که خدای عزوجل فرموده: «صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى»، یعنی: صحیفه های ابراهیم خلیل (علیه السلام) (که ده است) و صحیفه های موسی». ابوبصیر می گوید عرض کردم: فدای تو گردم، صحیفه های موسی همان الواح است که در قرآن مذکور است؟ حضرت فرمود: آری».

«مُحَمَّدٌ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) أَنَّهُ سَأَلَهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ مَا الزَّبُورُ وَ مَا الذِّكْرُ قَالَ الذِّكْرُ عِنْدَ اللَّهِ وَ الزَّبُورُ الَّذِي أُنْزِلَ عَلَى دَاوُدَ وَ كُلِّ كِتَابٍ نَزَلَ فَهُوَ عِنْدَ أَهْلِ الْعِلْمِ وَ نَحْنُ هُمْ؛ (2)

محمد از احمد بن محمد از حسین بن سعید از نصر بن سُوید از عبدالله بن سِنان از امام جعفر صادق (علیه السلام) روایت کرده است که عبدالله آن حضرت را سؤال کرد از قول خدای عزوجل: «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ»، یعنی: «و هر آینه به حقیقت که نوشتیم در زبور بعد از ذکر» (که زبور کدام است و ذکر چیست). فرمود: ذکر، نزد خداست و زبور، آن چیزی است که بر داود فرود آمد و هر کتابی که از آسمان فرود آمده در نزد اهل علم است و ما ایم اهل همان علم».

ص: 161

1- [1] الكافي (ط - الإسلامية)، ج 1، ص: 225

2- . همان.

هیچ شکی نیست که امیرالمومنین (علیه السلام) به استناد آیه مباهله و روایات، نفس رسول الله (صلی الله علیه وآله) و دروازه علم آن حضرت است، لذا عجیب نیست که امیرالمومنین (علیه السلام) وارث تمام علوم نبوی باشد. روایت صحیح السندی در منابع اهل تسنن وجود دارد که ثابت می کند امیرالمومنین (علیه السلام) از تمام اتفاقات آینده خود تا روز قیامت آگاه بوده است و به مردم اعلام کرده که هر سؤالی خواستید پرسید که پاسخ آن را خواهیم داد مثلاً روایت معروف «سلونی» که در این کتاب نیز به آن اشاره شد و در منابع اهل تسنن نیز به آن اشاره شده است. به روایات زیر دقت کنید:

عبد الرزاق صنعانی، استاد محمد بن اسماعیل بخاری در تفسیر خود می نویسد:

«عن معمر بن وهب بن عبد الله عن أبي الطفيل قال شهدت علياً وهو يخطب وهو يقول سلوني فوالله لا تسألوني عن شيء يكون إلي يوم القيامة إلا حدثكم به وسلوني عن كتاب الله فوالله ما من آية إلا وأنا أعلم بليل نزلت أم بنهار أم في سهل أم في جبل؛ (1)

از ابوظفیل نقل شده است که شاهد بودم که علی (علیه السلام) خطبه می خواند و می فرمود: از من پرسید. به خدا سوگند! از هر چه که تا روز قیامت به وجود می آید و اتفاق می افتد سؤال نمی کنید مگر این که تمام آن ها را پاسخ می گویم. از کتاب خدا پرسید؛ به خدا سوگند! هیچ آیه ای نازل نشده است مگر این که از همه شما دانایترم که شب نازل شده است یا روز، در صحرا نازل شده است یا در کوه».

جالب است که همین روایت با همین مضمون از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نیز نقل شده است، احمد بن حنبل در مسند خود می نویسد:

«حدثنا عبد الله حدثني أبي ثنا بن أبي عدي عن حميد عن أنس قال قال رسول الله (صلی الله علیه وآله) لا تسألوني عن شيء إلي يوم القيامة إلا حدثتكم؛ (2)

از انس نقل شده است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود: از هر چه که تا روز قیامت به وجود می آید و اتفاق می افتد سؤال نمی کنید مگر این که تمام آن ها را پاسخ می گویم».

این روایت نیز از نظر سندی هیچ اشکالی ندارد و تمام راویان آن از روات بخاری و مسلم هستند. طبق این دو روایت، رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و امیرالمومنین (علیه السلام) از تمام اتفاقات و حوادث

ص: 162

1- [1] تفسیر القرآن، ابوبکر عبد الرزاق بن همام الصنعانی، ج 3، ص 241

2- [2] مسند أحمد بن حنبل، ج 3، ص 107

آینده خود تا روز قیامت آگاه بوده اند و اگر کسی از آن سؤال می کرد قطعاً پاسخ می شنوید. با این وجود آیا شایسته است کسان دیگری جانشین رسول خدا (صلی الله علیه وآله) شوند که حتی ساده ترین مسائل و احکام شرعی خود را نمی دانسته اند؟

در روایتی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود:

«علی (علیه السلام) از همه شما به قضاوت آشناتر است». (1)

ترمذی و دیگران نقل کرده اند که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود:

«من خانه حکمت و علی (علیه السلام) درب آن است». (2)

ابن عباس از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نقل می کند که فرمود:

«من شهر علم و علی (علیه السلام) درب آن است، پس هر کسی که اراده علم مرا دارد باید از درب آن وارد شود». (3)

ابن عساکر نقل می کند که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به علی (علیه السلام) فرمود:

«تو بعد از من مسائلی را برای امت بیان می کنی که در آن ها اختلاف نموده اند». (4)

مردی خطاب به امیرالمومنین علی (علیه السلام) گفت:

«یا امیرالمومنین! چگونه شد که شما وارث رسول خدا (صلی الله علیه وآله) گردیدی و عموهای تو از این موهبت محروم ماندند؟ حضرت علی (علیه السلام) در پاسخ فرمود: در یکی از روزها رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرزندان «عبدالمطلب» را گرد آورد و مقداری غذا برای آنان تهیه دید. فرزندان «عبدالمطلب» از آن غذا به قدری تناول کردند که سیر شدند و آن غذا هنوز به حال خود باقی بود؛ مثل این که دستی به آن نرسیده است. سپس دستور داد ظرف آبی آورده و همه از آن آب نوشیدند و از آن آب چیزی کم نشد؛ مثلاً این که آبی از آن ظرف نوشیده نشده است. آن گاه رسول خدا (صلی الله علیه وآله) خطاب به فرزندان «عبدالمطلب» فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب! من به سوی شما خصوصاً و به سوی مردم عموماً برگزیده شده ام و شما از این معجزه آنچه را که باید مشاهده کنید، مشاهده کردید. اینک کدام یک از شما حاضر است به نبوت من اقرار کند و به جبران پذیرش آئین من، برادر و صاحب و وارث من باشد؟ سخن پیغمبر (صلی الله علیه وآله) را حاضران نشنیده گرفتند و کسی سؤال آن حضرت را پاسخ نداد و من که از

ص: 163

1- . الاستیعاب، در حاشیه الاصابه، ج 3، ص 38

2- . صحیح ترمذی، ج 5، ص 637

3- . مستدرک حاکم، ج 3، ص 127

4- . تاریخ ابن عساکر، ترجمه امام علی، ج 2، ص 488

همه حاضران کم سن و سال تر بودم از جای برخاستم و خواسته آن حضرت را پاسخ دادم. رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به من دستور داد تا بنشینم و سه بار رسول خدا(صلی الله علیه وآله) خواسته خود را به اطلاع آنان رسانید و در هر سه بار من به سؤال رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) پاسخ دادم و آنان به گفتار رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) ترتیب اثری ندادند و در مرتبه آخر، رسول خدا(صلی الله علیه وآله) دست مبارکش را روی دست من گذاشت. این بود که من از آن حضرت ارث بردم و عمویم از ارث آن حضرت محروم گردید». (1)

نکته: این روایت در منابع شیعه هم آمده است که در همین کتاب نیز به آن اشاره شده است.

در روایتی رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود:

«هر پیامبری وصی و وارثی داشته است و وصی و وارث من علی بن ابی طالب(علیه السلام) است». (2)

ابن ابی شیبہ از بزرگ ترین محدثین مخالفین و استاد بخاری می نویسد:

«قِيلَ لِقَتْمٍ: كَيْفَ وَرِثَ عَلِيُّ النَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) دُونَكُمْ؟ قَالَ: إِنَّهُ وَاللَّهِ كَانَ أَوْلُنَا بِهِ لِحُوقًا وَأَشَدُّنَا بِهِ لَزُوقًا؛ (3)

به قُتَم (پسر عباس بن عبدالمطلب) گفته شد: چگونه علی(علیه السلام) از بین شما وارث پیامبر گردید؟ گفت: او زودتر از همه ما به پیامبر(صلی الله علیه وآله) ملحق شد و بیشتر از همه ما متصل به ایشان بود». در روایتی آمده است:

«قال رسول الله عليّ وارث علم النّبيّين؛ (4)

حضرت علی(علیه السلام) وارث علم پیامبران است».

اما جای تاسف است که مردم خزانه دار علم خداوند، امیرالمومنین(علیه السلام) را رها کرده و کسی را خلیفه خود قرار دهند که حتی حکم تیمم را نمی دانست. طبق روایات معتبر اهل تسنن، عمر بن خطاب حتی به ساده ترین احکام دینی آشنایی نداشت و تیمم بلد نبود. در صحیح مسلم آمده است:

ص: 164

1- . نسائی، سنن کبری، ج 5، ص 126

2- . نهج الحق و كشف الصدق، حسن بن يوسف حلی، ص 214، (به نقل از احمد بن حنبل و ابن مغازلی شافعی).

3- . [3] المصنف، ابن ابی شیبہ، ج 13، ص 50، چاپ مکتبه رشد

4- . [1] كشف اليقين في فضائل أمير المؤمنين(عليه السلام)، المقدمة، ص 19

«حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ هَاشِمٍ الْعَبْدِيُّ حَدَّثَنَا يَحْيَى يَعْنِي ابْنَ سَعِيدٍ الْقَطَّانَ عَنْ شُعْبَةَ قَالَ حَدَّثَنِي الْحَكَمُ عَنْ ذَرٍّ عَنْ سَعِيدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِرَى عَنْ أَبِيهِ أَنَّ رَجُلًا أَتَى عُمَرَ فَقَالَ إِنِّي أَجَنَّبْتُ فَلَمْ أَحِدْ مَاءً فَقَالَ لَا تُصَلِّ فَقَالَ عَمَارُ أَمَا تَذْكُرُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ أَنَا وَأَنْتَ فِي سَرِيَّةٍ فَأَجَنَّبَنَا فَلَمْ نَجِدْ مَاءً فَأَمَّا أَنْتَ فَلَمْ تُصَلِّ وَأَمَّا أَنَا فَتَمَعَّكَتُ فِي التُّرَابِ وَصَلَّيْتُ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّمَا كَانَ يَكْفِيكَ أَنْ تَصَدَّ رَبُّ يَدَيْكَ الْأَرْضُ ثُمَّ تَنْفُخَ ثُمَّ تَمْسَحَ بِهِمَا وَجْهَكَ وَكَفْيِكَ فَقَالَ عُمَرُ اتَّقِ اللَّهَ يَا عَمَارُ قَالَ إِنْ شِئْتَ لَمْ أُحَدِّثْ بِهِ؛ (1)

شخصی نزد عمر آمد و گفت: من جنب شده ام و آب نیافتم چه کنم؟ عمر گفت: نماز بخوان! عمار که آنجا حضور داشت گفت: ای امیرالمؤمنین! مگر یادست در یکی از جنگ ها من و تو جنب شدیم، تو نماز نخواندی ولی من خود را در خاک غلطاندم و نماز خواندم. بعد که نزد پیامبر (صلی الله علیه وآله) رفتیم حضرت فرمودند: اگر دست بر خاک می زدید و بر صورت و دست ها می کشیدید کفایت می کرد. عمر گفت: ای عمار! از خدا بترس. عمار گفت: اگر می خواهی این جریان را نقل نکنم».

این عدم توانایی علمی منحصر به تیمم نبود حتی در منابع مخالفین شیعه آمده که خلیفه دومشان حتی نمی توانست سوره حمد را صحیح بخواند:

«حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ ، حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَعِيدٍ ، حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ سُوَيْدٍ النَّخَعِيُّ، حَدَّثَنَا أَبَانُ بْنُ عِمْرَانَ النَّخَعِيُّ قَالَ : « قُلْتُ لِعَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْأَسْوَدِ : إِنَّكَ تَقْرَأُ » صَرَّاطُ مَنْ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَغَيْرِ الضَّالِّينَ. فَقَالَ : حَدَّثَنِي أَبِي وَكَانَ ثِقَةً أَنَّهُ صَلَّى خَلْفَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فَسَمِعَهُ يَقْرَأُهَا؛ (2)

عمران النخعی می گوید: به عبدالرحمن اسود گفتم: آیا تو سوره حمد را این گونه قرائت می کنی؟ «صراط من أنعمت عليهم غير المغضوب عليهم وغير الضالين» گفت: پدرم این طوری گفت و ثقه هم بود و پشت سر عمر بن خطاب نماز می خواند و عمر بن خطاب این طوری می خواند».

عمر بن خطاب در حالی سوره حمد را بلد نبود در نماز بخواند که اهل تسنن در کتاب معتبر خود صحیح بخاری از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نقل کرده اند:

ص: 165

1- [2] صحیح مسلم «کتاب الحيض» باب التيمم، ج 1 ص 280 و 281 ، حدیث 368

2- [1] المصاحف لابن أبي داود، ابن أبي داود، ج 1 ص 159؛ الدر المنثور في التفسير بالماثور، السيوطي، ج 1 ص 40

«أن رسول الله (صلى الله عليه وآله) قال لا صلاة لمن لم يقرأ بفاتحة الكتاب؛ (1)

کسی که سوره حمد را در نماز نخواند گویا اصلاً نماز نخوانده است».

نه تنها نتوانست سوره حمد را صحیح بخواند بلکه دوازده سال طول کشید تا سوره بقره را حفظ کرده و در کارنامه علمیت خود ثبت نماید:

«وَأَخْبَرَنَا أَبُو الْحَسَنِ بْنُ الْفَضْلِ الْقَطَّانُ، ثنا أَبُو عَلِيٍّ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الصَّوَّافِ، ثنا بِشْرُ بْنُ مُوسَى أَبُو بِلَالٍ الْأَشْعَرِيُّ، ثنا مَالِكُ بْنُ أَنَسٍ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ، قَالَ: تَعَلَّمَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ الْبَقْرَةَ فِي اثْنَتَيْ عَشْرَةَ سَنَةً، فَلَمَّا أَتَمَّهَا، نَحَرَ جَزُورًا؛ (2)

از عبد الله بن عمر نقل شده است که گفت: عمر بن خطاب دوازده سال طول کشید تا سوره بقره را یاد بگیرد، وقتی تمام کرد، شتری را ذبح نمود».

استدلال به قرآن در باب ارث در خطبه حضرت زهرا (علیها السلام)

حکومت غاصب وقت، علاوه بر غصب جانشینی پیامبر از امیرالمومنین (علیه السلام) دست به اقدام دیگری زد و آن غصب فدک بود. جالب اینجاست که پیامبر خاتم (صلی الله علیه وآله) در زمان حیات خود فدک را به حضرت زهرا (علیه السلام) بخشید و در زمان حیات رسول خدا (صلی الله علیه وآله) حضرت صدیقه طاهره (علیها السلام) صاحب فدک بود و پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) وصیت نکرده بودند که بعد از رحلت من فدک از آن ایشان باشد. لذا این مسئله برای اهل تحقیق نکته ای قابل تأمل است. به نظر می رسد قضیه فدک علاوه بر امور اقتصادی که برای اهل بیت (علیهم السلام) داشت یک بعد سیاسی نیز در بر دارد و آن این که فدک یکی از خاکریزها و سدهای یهود در مقابل لشکرکشی پیامبر (صلی الله علیه وآله) به سمت بیت المقدس بود. آنان با استقرار در این مناطق، در حقیقت راه پیامبر (صلی الله علیه وآله) به بیت المقدس را بستند. آن حضرت اگر از مسیر عراق قصد رفتن به سمت بیت المقدس را می داشت باید از سمت فدک می گذشت و اگر از سمت مدینه می رفت به

ص: 166

1- [2]. صحیح البخاری، ج 1 ص 151

2- [3]. شعب الإیمان، البیهقی، ج 3 ص 346؛ الجامع لأحكام القرآن، ج 1، ص 40، ناشر: دار الشعب - القاهرة؛ تاریخ مدینه دمشق و ذکر فضلها و تسمیه من حلها من الأمثال، ج 44، ص 286؛ تاریخ الإسلام ووفیات المشاهیر والأعلام، ج 3، ص 267، تحقیق د. عمر عبد السلام تدمری؛ تنویر الحوالمک شرح موطأ مالک، ج 1، ص 162؛ الدر المنثور، ج 1، ص 54، ناشر: دار الفکر - بیروت - 1993؛ شرح الزرقانی علی موطأ الإمام مالک، ج 2، ص 27؛ نظام الحكومة النبوية المسمی التراتیب الإدارية، ج 2، ص 280

خیبر می رسید(1) که به یمن فتح خیبر به دستان با کفایت امیرالمومنین(علیه السلام) بزرگان فدک از سقوط قلعه عظیم خیبر خبردار شدند و به اختیار در برابر پیامبر(صلی الله علیه وآله) تسلیم شدند و فدک را به پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) پیشکش نمودند و آن حضرت به امر پروردگار آن را به حضرت زهرا(علیها السلام) بخشید. اما چنین به نظر می رسد که غاصبین خلافت برای خوش خدمتی به اربابان یهودی خود و به خاطر تلافی فتح خیبر، دست به غصب فدک زدند. حتی خلیفه غاصب برای توجیه این کار فی المجلس در همان لحظه یک حدیثی را به نام پیامبر(صلی الله علیه وآله) جعل نمود که تا به حال نه خودش و نه غاصب دوم نشنیده بودند! (امان از مظلومیت امیرالمومنین(علیه السلام)... ابوبکر گفت: پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: «ما گروه انبیاء ارث بر جا نمی گذاریم!» عجب! کسانی که شعار «حسبنا کتاب الله» را سر دادند معلوم می شود که اصلاً تا به حال قرآن نخوانده بودند. در قرآن کریم به صراحت آمده که پیامبران از خود ارث بر جای می گذارند. بله! امان از وقتی که خداوند بخواهد کسی را رسوا کند. بنابراین حضرت فاطمه زهرا(علیها السلام) در پی اثبات و احقاق حق خویش مبنی بر ارث بردن از پدر خویش به آیات ذیل استدلال کرده اند:

الف) «وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ؛ (2)

و سلیمان وارث داود شد و گفت: ای مردم! [معرفت و آگاهی به] زبان و منطق پرندگان را به ما آموخته اند و از هر چیزی [که به پیامبران و پادشاهان داده اند] به ما عطا کرده اند، یقیناً این امتیاز و برتری آشکاری است».

ب) «وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا*يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا؛ (3)

و همانا من پس از خود از خویشاوندانم بیمناکم و همسرم [از شروع زندگی] نازا بوده است پس مرا از سوی خود فرزندی عطا کن* که از من و خاندان یعقوب ارث ببرد و او را پروردگارا! [از هر جهت] مورد رضایت [خود] قرار ده».

ص: 167

1- [1] تبار انحراف، ص 181

2- [1] نمل، 16

3- [2] مریم، 5-6

ج) «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ إِنْ اللَّهُ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا؛ (1)

خدا شما را درباره [ارث] فرزندان سفارش می کند که سهم پسر مانند سهم دو دختر است و اگر [میراث بران میّت] دخترند و بیش از دو دختر باشند سهم آنان دو سوم میراث است و اگر یک دختر باشد نصف میراث سهم اوست و برای هر یک از پدر و مادر میّت چنانچه میّت فرزندی داشته باشد یک ششم میراث است و اگر فرزندی نداشته باشد و [تنها] پدر و مادرش ارث می برند برای مادرش یک سوم است [و باقی مانده میراث سهم پدر اوست] و اگر میّت برادرانی داشته باشد سهم مادرش یک ششم است. [همه این سهام] پس از وصیتی است که [نسبت به مال خود] می کند یا [پس از] دینی است [که باید از اصل مال پرداخت شود]. شما نمی دانید پدران و فرزندان کدام یک برای شما سودمندترند [بنابراین اختلاف سهم ها شما را نگران نکند و موجب اعتراض نشود]. [این تقسیم بندی] فریضه ای از سوی خداست؛ زیرا خدا همواره دانا و حکیم است».

د) «كُتِبَ عَلَيْكُمُ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ؛ (2)

بر شما مقرر و لازم شده چون یکی از شما را مرگ در رسد، اگر مالی از خود به جا گذاشته است برای پدر و مادر و خویشان به طور شایسته و پسندیده وصیت کند. این حقی است بر عهده پرهیزکاران».

دو مورد اول تصریح داشت که فرزندان انبیا از پدران خویش ارث می برند و دو مورد اخیر نیز بر اساس شمول و عمومیت آن ها نسبت به فرزندان انبیاء در اثبات مطلب دلالتی واضح دارند. لذا کسانی که بعد از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بر مسند خلافت به ناحق تکیه زدند و بانک «حسبنا کتاب الله؛ کتاب خدا برای ما بس است» زدند هیچ آشنایی با قرآن نداشتند و این آیات را تا به حال نخوانده بودند؛ آیا با جعل کردن حدیث برای غصب ارث و میراث اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه وآله) فکر آن را نکرده بودند که چگونه ممکن است پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) بر خلاف کلام وحی حرفی

ص: 168

1- [3] نساء، 11

2- [1] بقره، 180

بزنند؟ آنان از سر بغض و کینه نسبت به ذوات مقدسه، غضب ارث کردند و هم چشم طمع به ارث و میراث پیامبر(صلی الله علیه وآله) داشتند و بدون هیچ شکی مشغول خوش خدمتی به یهودیانی بودند که آنان را به این مسند نشانده بودند. از آنان سوال می کنیم که چرا در بین میراث پیامبر(صلی الله علیه وآله) نسبت به غضب فدک احتیاط بیشتری داشتند؟ پاسخ همان خوش خدمتی به یهودیان است؛ چنانچه پیش تر اشاره شد قلعه فدک از لحاظ استراتژیک در بین مسیر حرکت سپاه اسلام به سمت عراق و رسیدن به بیت المقدس قرار داشت که یهودیان بر سر راه پیامبر(صلی الله علیه وآله) بنا کرده بودند. لذا بعد از پیامبر هدف فتح آن توسط جانشین به حق ایشان علی بن ابی طالب(علیه السلام) امیرالمومنین تحقق پیدا می کرد، لذا بهترین فرصت برای پس گیری این قلعه غضب آن توسط عواملشان بود. این احتمالی است که خود جای تامل دارد و بر نفوذی بودن غاصبین دلالت دارد.

نکته بسیار مهم دیگر اینکه اگر متوفی در زمان حیات خود چیزی را به کسی ببخشد دیگر جز دارایی او نیست تا به وراثت برسد. لذا فدک در زمان حیات رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به صدیقه طاهره(علیها السلام) هبه شد و حکومت وقت حق ایشان را غصب نمود.

پیشتر در عبارت «يَا أَمِينَ اللَّهُ فِي أَرْضِهِ» در بررسی واژه «امین» مطالبی بیان شد اما در اینجا به اختصار به آن اشاره می‌کنیم:

«أَمْنٌ»: در اصل آرامش خاطر و آرامش نفس و از بین رفتن بیم و هراس است. واژه‌های «أَمْنٌ»، «أَمَانَةٌ»، «أَمَانٌ» هر سه مصدر هستند یعنی در اصل به یک معنی اند به معنای ایمنی، آرامش قلب، خاطر جمع بودن. (1) «رَجُلٌ أَمْنَةٌ وَأَمْنَةٌ»، کسی است که به هر کسی اعتماد دارد، «أَمِينٌ» و «أَمَانٌ» یعنی مورد اعتماد. (2)

در «امین و امانت و امانت دهنده»، اگر شخص امین مورد اطمینان باشد شخص امانت دهنده آسوده خاطر است ولذا خداوند متعال و رسول او از امین بودن امیرالمومنین (علیه السلام) و امانتی که به او سپرده اند اطمینان دارند. کسی که «امین الله» است در تمام امور بر مردم اولی بوده و در امانتی که از سوی خداوند و رسول او پیش وی باشد هرگز کم و کاستی نگذاشته و آنچه به او سپرده شده را بیان می‌کند که در نتیجه تمام اعمال و رفتارش رنگ خدا محوری دارد.

ص: 170

1- [1] مفردات الفاظ قرآن، ج 1، ص: 205

2- . همان، ج 1، ص: 209

آری! امیرالمومنین (علیه السلام) نه تنها امین خداوند روی زمین است بلکه امین و مورد اطمینان پیامبر خدا (علیه السلام) نیز می باشد و ایشان نه تنها امور خویش بلکه امور شرع و نگهبانی و تبیین شرع را به دستان با کفایت و خیر شکن مولای عالم امیرالمومنین (علیه السلام) داده است و پس از ایشان مفسران و امینان شرع مقدس اسلام، اهل بیت (علیهم السلام) می باشند و هر آن کس که بخواهد متشرع باشد باید متمسک به ذوات مقدسه شود. آنان اند که از دین اسلام در مقابل بدعت ها و تحریف ها حراست می کنند تا کسی نتواند یک واو به شرع مقدس وارد کند. آری آنان تبیین کننده حلال و حرام هستند. با مراجعه به سیره و روش و احادیث مخالفین، به صراحت دیده می شود که توسط غاصبین حق امیرالمومنین (علیه السلام) مخصوصا عمر بن خطاب بدعت های بسیار زیادی در اسلام وارد شده است. حالا اگر اسلام حقیقی یعنی امیرالمومنین و ائمه (علیهم السلام) نبودند که پرده از این بدعت ها بردارند چه بلایی بر سر اسلام می آمد. آری! همان بلایی که یهودیت بر سر مسیحیت آورد.

نقش ائمه (علیهم السلام) در پاسداری و دفاع از دین

ائمه معصومین (علیهم السلام) در هر عصر و زمان از شهادت نبی مکرم اسلام حضرت محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله) تا به امروز در صحنه حاضر بوده و به وظیفه جانشینی و خلافت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و هدایت جامعه اسلامی عمل نمودند زیرا خداوند متعال بعد از حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) مسئولیت امت را به عهده امیرالمومنین (علیه السلام) و یازده فرزندش ائمه (علیهم السلام) قرار داده است؛ هر چند خلافت ظاهری را از آن ها سلب کردند اما مسئولیت شرعی با آن ها بود. لذا هیچ گاه امامان صحنه را رها نکردند بلکه به عنوان مسئول شرعی انجام وظیفه نموده و در هیچ شرایطی هم کوتاهی نکردند. هر چند که جمع زیادی از جامعه اسلامی توفیق قبول رهبری و امامت آنان را نداشتند و بی سعادتى نصیب آنان شد. بدرفتاری حکام وقت و ظلم و جور نسبت به ائمه (علیهم السلام) و تبعید و زندانی کردن آنان مانع از ادای واجب شرعی نسبت به پاسداری و دفاع از اسلام نشد. در هر زمان، اسلام و مسلمین مورد تهاجم فکری و فرهنگی و احیاناً لشکرکشی ظاهری از طرف دشمن خارج از کشور اسلامی واقع می شدند ائمه (علیهم السلام) با تمام قوا وارد صحنه شده و از اسلام دفاع می نمودند و امرا و حکام هر وقت در مسأله سیاسی و یا فقهی دچار مشکلی می شدند از ائمه (علیهم السلام) کمک می طلبیدند

و ائمه(علیهم السلام) هم راه حل گره را ارائه می فرمودند؛ چنان که امیرالمؤمنین(علیه السلام) مانع از رفتن عمر بن خطاب به جنگ با ایرانیان شد و حکمت آن را بیان کرد که همه قبول کردند. (1)

در منابع اهل تسنن آمده است:

«لا جعلنی الله فی معظلة لیس لها أبو الحسن(علیه السلام)؛ (2) خداوند مرا در مشکلی قرار ندهد که علی(علیه السلام) آنجا نباشد».

«و کان عمر إذا أشکل علیه شیء أخذ منه؛ (3)

هرگاه عمر به مطلب مشکلی بر می خورد از علم آن حضرت بهره می گرفت».

نه تنها امیرالمؤمنین(علیه السلام) در وقت مراجعه خلفا به آنان ارشاد و توجیه می فرمودند بلکه در موقع ضرورت جهت بیان حکم خدا و یا فریادرسی مسلمانی مظلوم شخصا اقدام نموده و وارد عمل می شدند، در این زمینه روایات فراوانی وارد شده من جمله:

«عن زید بن علی، عن أبيه عن جده: أتى عمر بامرأة حامل قد اعترفت بالفجور، فأمر برجمها، فتلقّاها علی و قال: ما بال هذه؟ فقالوا: أمر عمر برجمها، فردّها علی و قال: هذا سلطانك عليها فما سلطانك علی ما فی بطنها؛ (4)

زن حامله ای را نزد عمر آوردند و به کار خلاف خود اقرار نمود. عمر دستور داد او را سنگسار کنند. امام علی(علیه السلام) سر رسید و از امر جو یا شد و آن زن را برگرداند. به عمر گفت: تو بر این زن توان و قدرت اجرای حکم داری اما بر فرزند در شکم او اختیار نداری».

«أراهم السبیل و أقام لهم الدّین إذا أعوج؛ (5)

یعنی راه صحیح را به آنان نشان می داد و هر گاه از راه دین منحرف می شدند به راه راست و مستقیم فرا می خواند».

آمده است روزی عمر بن خطاب از اصحاب پرسید: اگر شما را از آنچه که می دانید واداریم و بخواهیم آنچه را که نمی دانید، چه می کنید؟ حضرت علی جواب دادند: توبه ات می دهیم،

ص: 172

1- نهج البلاغة (للصبي صالح)، ص: 203، خطبه 146.

2- ابن حجر عسقلانی، الاصابة فی تمییز الصحابه، ج 2 ص 509؛ الاستيعاب فی معرفه الاصحاب، ج 3 ص 39 (در حاشیه الاصابة)؛ طبقات ابن سعد، ج 2، ص 339؛

3- [1] صواعق المحرقة، ص 179، المقصد الخامس

4- [2] ریاض النضرة، ج 3، ص 163، ذکر اختصاصه باحالة جمع من الصحابة.

5- [3] المصنف، ابن ابی شیبة، ج 7، ص 505، کتاب الفضائل، باب فضائل علی حدیث، 66.

اگر قبول نکردی گردنت را می زنیم. عمر گفت: خدای را شکر در این امت کسی را قرار داد که اگر کجروی کنیم ما را مستقیم کند. (1)

البته باید دانست که حضرت وقتی دست به شمشیر می برد که اصل اسلام به خطر افتد نه در شرایطی که شمشیر، زیان بیشتری به اسلام برساند.

هنگامی که خبر شهادت امیرالمومنین (علیه السلام) به عایشه رسید گفت: «لتصنع العرب ما شاءت، فليس لها أحد ينهاها؛ (2)

عرب هر آن چه را که می خواهد انجام دهد انجام دهد زیرا دیگر کسی نیست که او را بازدارد و نهی کند».

چنین معلوم می شود که نقش امیرالمومنین علی (علیه السلام) نقش هدایت و اصلاح و بازدارندگی امت از انحرافات بوده است (البته در حد امکان و قبولی جامعه از آن حضرت).

و سخن غاصب دوم به ابن عباس که گفت:

«و الله ما نقطع أمرا دونه، ولا نعمل شيئا حتى نستأذنه؛ (3)

به خدا قسم، ما در هیچ امری بدون او (حضرت علی (علیه السلام)) تصمیم نمی گیریم و هیچ کاری بدون اذن او انجام نمی دهیم».

عمر بن خطاب می گوید:

«لَوْ لَا عَلِيٌّ (عليه السلام) لَهْلَكَ عُمَرُ؛

اگر علی (علیه السلام) نبود عمر هلاک می شد».

این روایت هم در منابع شیعه (4) و هم در منابع اهل تسنن (5) آمده است.

همچنین آمده:

ص: 173

1- [4] مناقب خوارزمی، ص 52، فضائل امیر المؤمنین، فی غزارة علمه.

2- [1] استیعاب، ج 3، ص 57، ترجمه امام علی؛ ریاض النضرة، ج 3، ص 204، الفصل الحادی عشر فی مقتله.

3- [2] محاضرات الادباء، ج 2، ص 23، ما جاء فی فضائل اعیان الصحابة.

4- [3] الکافی (ط - الإسلامية)، ج 7، ص: 424؛ من لا یحضره الفقیه، ج 4، ص: 36؛ بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 10، ص: 231؛ و

منابع بسیاری دیگر

5- [4] تاویل مختلف الحديث، ابن قتیبه، ص 152، مواقف، ایچی، ج 3، ص 627 و 636، شرح مقاصد، تفتازانی، ج 2، ص 294

، التفسیر الکبیر، فخر رازی، ج 21، ص 22، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 1، ص 18 و ج 12، ص 179؛ و روایات بسیار

زیادی دیگر

«قال أحمد ابن زهير حدثنا عبيد الله بن عمر القواريري حدثنا مؤمل بن إسماعيل حدثنا سفيان الثوري عن يحيى بن سعيد عن سعيد بن المسيب قال كان عمر يتعوذ بالله من معضلة ليس لها أبو الحسن وقال في المجنونة التي أمر برجمها وفي التي وضعت لسته أشهر فأراد عمر رجمها فقال له علي إن الله تعالى يقول وحمله وفصاله ثلاثون شهرا الحديث وقال له إن الله رفع القلم عن المجنون الحديث فكان عمر يقول لولا علي (عليه السلام) لهلك عمر؛ (1) درباره زن دیوانه ای که عمر بن خطاب امر به سنگسار او کرد و در مورد زنی که شش ماهه بچه اش به دنیا آمده بود. پس عمر خواست که آن ها را سنگسار کند پس حضرت علی به او گفت: همانا خدای متعال می گوید: و حمل زن و شیر دادنش سی ماه است ... و همچنین به او گفت: همانا خدا تکلیف را از دیوانه برداشته است ... پس عمر می گفت: اگر علی نبود عمر هلاک می شد».

بدعت های ابوبکر و عمر و عثمان در منابع اهل تسنن

برای درک بهتر این مطلب که امیرالمومنین (علیه السلام) امین و نگهبان شریعت حضرت حق و امین رسول خدا (صلی الله علیه وآله) می باشد کافی است به بدعت هایی که غاصبین خلافت بعد از تصرف به ناحق جایگاه ایشان گذاشتند و شریعت خدا را بازیچه هوا و هوس های خود قرار دادند و اگر ائمه معصومین (علیهم السلام) نبودند تا از این شریعت نگهبانی کنند امروز از اصل و اساس شریعت خداوند متعال (از اصول و فروع دین، احکام و اعتقادات و...) هیچ اثری نبود مراجعه کرد.

بدعت در لغت عبارت است از: تازه، نو، جزء نوی که بی سابقه و بدون الگو درست شده باشد. (2) ولی بدعت در شرع، از نظر اصطلاح فقها به نوآوری گفته می شود که در شریعت نباشد اعم از این که این نوآوری فعل یا کلام و عقیده باشد. پس هر نوع اندیشه نو، فعل نو، کلام نو که در شریعت نیست و وارد شریعت شود و گفته شود خدا فرموده و حال این که در شریعت دلیل و ریشه ای ندارد بدعت می باشد. رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود: «من أحدث فی أمرنا

ص: 174

1- [5] الاستیعاب، ج 3 ص 1103.

2- [1] العین، ج 2، ص 54؛ مجمع البحرین، ج 4، ص 299.1

طبق روایت صحیح بخاری تمام سنت های پیامبر(صلی الله علیه وآله) توسط خلفا از بین رفته است:

«دخلت علي أنس بن مالك بدمشق و هو يبكي، فقلت له: ما يبكيك؟ فقال: لا أعرف شيئاً مما أدركت إلا هذه الصلاة و هذه الصلاة قد ضيعت؛ (2)

در دمشق، وارد بر انس بن مالک شدم و دیدم گریه می کند. علتش را سؤال کردم و گفت: آنچه که از سنت پیامبر می دانستم همه اش از بین رفته است؛ غیر از نماز که آن هم ضایع و نابود شد».

بدعت های ابوبکر

1. انتخاب «خلیفه»

به جرات می توان گفت اولین بدعت و نوآوری و انحراف در دین در سقیفه رقم خورد و جانشینی که خداوند متعال مشخص می کند (انی جاعل فی الارض خلیفه) را هوسرانان و کارگزاران یهود از جانب خود و به زور انتخاب کردند و بعد از خود بدون اجماع مردم که خود ادعای آن را دارند عمر را به جانشینی بعد از خود انتخاب کرد و شخص عمر نیز در برنامه ای از پیش تعیین شده راه را برای خلافت به ناحق عثمان باز نمود و این سیره و روش را برای آیندگان از تبار انحراف به یادگار باقی گذاشت.

2. بدعت در «ارث»

ابوبکر بر خلاف آیات قرآن کریم که دلالت بر ارث دارند برای توجیه غصب فدک در همان لحظه حدیثی را جعل کرد که پیش تر به آن اشاره شد.

3. بدعت در بیت «المال»

به حکم اجماع، بیت المال مسلمین باید در دست رئیس آنان بوده و به صلاح دید و به مصارف مضبوطه و معینه خود برسد... طبق این میزان به طور قطع تا زمان حیات پیغمبر(صلی الله علیه وآله) این حق مخصوص آن حضرت بوده و بعد از آن به کسانی که از آن حضرت اجازه تام و حق جانشینی مطلق داشته اند واگذار شده. غیر از اینان هر کس به هر عنوان که باشد

ص: 175

1- [2] مجمع البحرين، ج 2، ص: 245؛ سیر أعلام النبلاء، ج 11، ص 160

2- [3] صحيح البخاري (كتاب مواقيت الصلاة، باب تضييع الصلاة عن وقتها)، ح 50

حق تصرف در بیت المال را نداشته و کلیه تصرفات او باطل و حرام است تا چه رسد به این که در مقابل این عمل حرام، خود را ذی حق دانسته و به عنوان اجرت و مزد تصرف نامشروع خود، سهمیه ای هم برای خویش تعیین نماید. ولی ابوبکر همین که از خدا ترسید و خلافت را غصب نمود دیگر به این چیزها هیچ اعتنایی ننموده و برای خود روزی سه درهم تعیین نموده است. شکی نیست که این رفتار بدون اذن شارع مقدس انجام گرفته بر او حرام بود و از لحاظ این که این حرام را مرسوم نمود و دیگران نیز به پیروی از او حلال دانستند بدعت در دین گذاشته است. (1)

بدعت های عمر بن خطاب

1. تغییر مکان مقام ابراهیم:

در منابع و متون کهن، مورخین و محدثین شیعه و سنی گفته اند مقام ابراهیم (علیه السلام) را پیامبر (صلی الله علیه وآله) از جایی که در زمان جاهلیت بود به جای اولش برگرداند اما عمر بن خطاب بعد از غصب خلافت، آن را در موسم حج به جایی که در دوران جاهلیت داشت برگرداند. ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه در جایی که کارهای (بدعت های) عمر را می شمارد (2) اشاره مختصری به این واقعه می کند. اکثر مفسرین و مورخین بر این قول هستند که مقام ابراهیم (علیه السلام) همان جای معروفی است در مسجد الحرام که دلالت ظاهری در آن به نبوت و پیامبری حضرت ابراهیم (علیه السلام) است. (3)

به هر حال بنابر نقل مورخین، عمر جای مقام ابراهیم (علیه السلام) را تغییر داد و شدیداً مورد اعتراض امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود؛ چنان که برخی گفته اند: امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) (در شمارش بدعت ها که جلوتر به آن اشاره می شود) چنین فرمود: «أَرَأَيْتُمْ لَوْ أَمَرْتُ بِمَقَامِ إِبْرَاهِيمَ (علیه السلام) فَرَدَدْتُهِ إِلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي وَضَعَهُ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله)؛ چگونه می شود اگر دستور می دادم که مقام ابراهیم را به همان مکانی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) قرار داده بود بازگردد» و در جای دیگر فرموده است: «خلفای قبل از من کارهای بزرگی که مخالف پیامبر (صلی الله علیه وآله) بود انجام دادند. اگر بخواهم مردم را مجبور به ترک آن کنم و آن را از حالت کنونی

ص: 176

-
- 1- [1] محکمه قضایی جانشینان محکوم، ص 68
 - 2- [2] شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ج 3، ص 113
 - 3- [3] تفسیر تبیان، ج 1، ص 453؛ تفسیر مجمع البیان، ج 1، ص 261؛ تفسیر المیزان، ترجمه موسوی همدانی، ج 1، ص 223، تفسیر آیه 257 سوره بقره.

به حالتی که در زمان پیامبر (صلی الله علیه وآله) بود برگردانم همه سپاهیانم از اطرافم پراکنده می شدند به طوری که جز عده کمی از پیروانم (که از کتاب خدا و سنت پیامبر به امامت من پی برده اند) کسی در لشکر باقی نمی ماند. اگر چه اکثر مورخین اهل تسنن از ذکر این واقعه و حقایق دیگر کوتاهی کرده اند. (1)

2. نماز تراویح:

تراویح به نمازهایی گفته می شود که اهل تسنن در ماه رمضان پس از نماز عشاء به جماعت می خوانند. بنابر روایاتی که از اهل بیت (علیهم السلام) به ما رسیده پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) چنین نماز جماعتی نخوانده است. در منابع اهل تسنن آمده است:

«عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِ الْقَارِيَّ، أَنَّهُ قَالَ: خَرَجْتُ مَعَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، لَيْلَةً فِي رَمَضَانَ إِلَى الْمَسْجِدِ، فَإِذَا النَّاسُ أَوْزَاعٌ مُتَفَرِّقُونَ، يُصَلِّي الرَّجُلُ لِنَفْسِهِ، وَيُصَلِّي الرَّجُلُ فِيصَلِّي بِصَلَاتِهِ الرَّهْطُ، فَقَالَ عُمَرُ: إِنِّي أَرَى لَوْ جَمَعْتُ هَؤُلَاءِ عَلَى قَارِيٍّ وَاحِدٍ، لَكَانَ أَمْثَلَ ثَمَّ عَزَمَ، فَجَمَعَهُمْ عَلَى أَبِي بِنِ كَعْبٍ، ثُمَّ خَرَجْتُ مَعَهُ لَيْلَةً أُخْرَى، وَالنَّاسُ يُصَلُّونَ بِصَلَاةِ قَارِيَّتِهِمْ، قَالَ عُمَرُ: نِعَمَ الْبِدْعَةُ هَذِهِ؛ (2)

عبدالرحمن می گوید: در یکی از شب های ماه رمضان با عمر بن خطاب وارد مسجد شدیم. مردم در مسجد پراکنده و متفرق بودند. بعضی ها افرادی نماز می خواندند و بعضی ها هم سه چهار نفره پشت سر یک نفر نماز جماعت می خواندند. عمر گفت: اگر این ها را مجتمع می کردم به یک امام جماعت بهتر و زیباتر بود؛ سپس تصمیمش را گرفت و ابی بن کعب را امام آن ها قرار داد. شبی دیگر به همراه عمر وارد مسجد شدم و دیدم مردم پشت سر ابی بن کعب به جماعت ایستاده اند. در این هنگام عمر گفت: این بدعت خوبی است».

در روایت فوق عمر بن خطاب به صراحت بیان کرده که کار او بدعت است.

«وقد روي : أن عمر خرج في شهر رمضان ليلا فرأى المصاييح في المسجد ، فقال : ما هذا ؟ ف قيل له : إن الناس قد اجتمعوا لصلاة التطوع ، فقال : بدعة فنعمت البدعة ! فاعترف كما تري بأنها بدعة ، وقد شهد الرسول (صلى الله عليه وآله) أن كل بدعة ضلالة . وقد روي أن أمير المؤمنين (عليه السلام) لما اجتمعوا إليه بالكوفة فسألوه أن ينصب لهم إماما يصلي بهم نافلة شهر رمضان ، زجرهم وعرفهم أن ذلك خلاف السنة فتركوه واجتمعوا لأنفسهم وقدموا

ص: 177

1- . الكافي، ج 8، ص 58-59.

2- [2]. صحيح بخاری، ج 3، ص 45، ح 2010، باب فضل من قام رمضان

بعضهم فبعث إليهم ابنه الحسن (عليه السلام) فدخل عليهم المسجد ومعه الدرة فلما رأوه تبادروا الأبواب وصاحوا وعماراه! (1)

روایت شده است که عمر در ماه رمضان شب هنگام بیرون آمد و پشت در مسجد چراغ هایی را دید. پس گفت: این چیست؟ به او گفتند: مردم برای نماز مستحبی جمع شده اند (تا آن را جماعت بخوانند). پس گفت بدعت است اما خوب بدعتی است. پس اعتراف کرده است که این کار بدعت است و رسول خدا (صلی الله علیه وآله) شهادت داده اند که هر بدعتی گمراهی است....».

در روایتی از منابع شیعه آمده است:

«وإسناده عن علي بن الحسن بن علي بن فضال، عن أحمد بن الحسن، عن عمرو ابن سعيد (المدايني)، عن مصدق بن صدقة، عن عمار، عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: سألته عن الصلاة في رمضان في المساجد فقال: لما قدم أمير المؤمنين (عليه السلام) الكوفة أمر الحسن بن علي أن ينادي في الناس: لا صلاة في شهر رمضان في المساجد جماعة فنادي في الناس الحسن بن علي (عليه السلام) بما أمره به أمير المؤمنين (عليه السلام) فلما سمع الناس مقالة الحسن بن علي (عليه السلام) صاحوا: وعماراه وعماراه، فلما رجع الحسن إلي أمير المؤمنين (عليه السلام) قال له: ما هذا الصوت؟ قال: يا أمير المؤمنين (عليه السلام) الناس يصيحون: وعماراه وعماراه فقال أمير المؤمنين (عليه السلام): قل لهم صلوا! (2)

وقتی امیرالمومنین (علیه السلام) به کوفه آمدند به حسن بن علی (علیه السلام) دستور دادند که در بین مردم ندا دهد که در ماه رمضان در مسجد، نماز (تراویح) جماعت نخوانند. پس حضرت در بین مردم همان را که امیرالمومنین (علیه السلام) فرموده بودند اعلام کردند. وقتی مردم کلام امام حسن (علیه السلام) را شنیدند فریاد زدند که "وای عمر وای عمر" (زیرا نماز تراویح از بدعت های عمر بود). وقتی امام حسن (علیه السلام) به نزد امیرالمومنین (علیه السلام) باز گشتند به ایشان فرمودند: این چه صدایی است؟ پاسخ فرمود: ای امیرالمومنین (علیه السلام)، مردم فریاد می زنند وای عمر وای عمر؛ امیرالمومنین (علیه السلام) فرمودند: به ایشان بگو نماز بخوانید!!!» (شما عمر را بیشتر از سنت رسول خدا قبول دارید و سنت را نمی خواهید).

ص: 178

1- [1] شرح نهج البلاغة ابن أبي الحديد، ج 12 ص 283

2- وسائل الشيعة، ج 8، ص: 46؛ كتاب سليم بن قيس الهلالي، ج 2، ص: 722؛ بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 34، ص: 181

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در نماز میت، پنج تکبیر می گفت ولی غاصب دوم به نظرش رسید که باید چهار تکبیر گفت. پس مردم را واداشت که در نماز میت، چهار تکبیر بگویند. گروهی از بزرگان اهل تسنن به این معنا تصریح کرده اند. (1)

«أول من جمع الناس في صلاة الجنائز على أربع تكبيرات عمر»

4. قبول سه طلاقه در یک مجلس:

طبق روایت صحیح مسلم، عمر بن خطاب بر خلاف پیامبر (صلی الله علیه وآله) و ابوبکر این بدعت را ایجاد کرد:

«عن ابن عباس قال: كان الطلاق على عهد رسول الله (صلی الله علیه وآله) وأبي بكر وستين من خلافة عمر طلاق الثلاث واحدة فقال عمر بن الخطاب: إن الناس قد استعجلوا في امر قد كانت لهم فيه اناة فلو أمضيناه عليهم فامضاه عليهم؛ (2)

در زمان رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و ابوبکر و دو سال از خلافت عمر سه طلاق در یک مجلس یک طلاق به حساب می آمد و چون عمر دید که مردم در این امر تعجیل دارند اجازه داد که سه طلاق در یک مجلس همان سه طلاق باشد».

«أخبر رسول الله (صلی الله علیه وآله) عن رجل طلق امرأته ثلاث تطليقات جميعا فقام غضبانا ثم قال: أيلعب بكتاب الله وأنا بين أظهركم. حتى قام رجل وقال: يا رسول الله ألا أقتله؟؛ (3) به رسول خدا (صلی الله علیه وآله) خبر دادند که مردی زنش را در یک مجلس سه طلاقه کرد. حضرت با خشم برخاست. آن گاه فرمود: آیا با کتاب خدا بازی می شود در حالی که هنوز من در میان شما هستم؟! تا آنجا که مردی برخاست و گفت: آیا او را نکشم؟»

5. بدعت در اذان نماز صبح:

عمر بن خطاب دستور داد «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ» را به «اذان صبح» اضافه کنند!

ص: 179

1- [1] «أول من جمع الناس في صلاة الجنائز على أربع تكبيرات عمر»، الأوائل، ص 164؛ تاريخ الخلفاء، ص 110؛ مورد اللطافة في من ولي السلطنة والخلافة، ج 1، ص 50

2- . صحيح مسلم، ج 2، ص 1099، كتاب الطلاق، باب طلاق الثلاث، ح 17 - 15؛ سنن أبي داود، ج 2، ص 261، كتاب الطلاق، باب نسخ المراجعة بعد التطليقات الثلاث، ح 2199 و 2200. سنن نسائي، ج 6، ص 145، كتاب الطلاق، باب 8، ح 3403

3- . سنن نسائي، ج 6، ص 142، كتاب الطلاق، باب 6، ح 3398

«وَحَدَّثَنِي عَنْ مَالِكٍ أَنَّهُ بَلَغَهُ أَنَّ الْمُؤَذِّنَ جَاءَ إِلَى عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ يُؤَذِّنُهُ لِصَلَاةِ الصُّبْحِ، فَوَجَدَهُ نَائِمًا. فَقَالَ: الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ، فَأَمَرَهُ عُمَرُ أَنْ يَجْعَلَهَا فِي نِدَاءِ الصُّبْحِ؛ (1)

مؤذن نزد عمر آمد تا داخل شدن وقت نماز صبح را به او خبر دهد. ولی او را خفته یافت. لذا فریاد بر آورد: الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ، نماز از خوابیدن بهتر است. عمر دستور داد تا این جمله را در اذان صبح قرار دهند».

اعتراف امام مالک به بدعت بودن «الصلاة خير من النوم» توسط عمر بن خطاب:

«إِنَّ الْمُؤَذِّنَ جَاءَ إِلَيَّ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ يُؤَذِّنُهُ لَصَلَاةِ الصُّبْحِ فَوَجَدَهُ نَائِمًا فَقَالَ: الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ فَأَمَرَهُ أَنْ يَجْعَلَهَا فِي نِدَاءِ الصُّبْحِ؛ (2)

هنگامی که مؤذن نزد عمر آمد تا فرا رسیدن وقت نماز صبح را به او اعلام کند عمر را دید که به خواب فرو رفته، فریاد بر آورد: الصلاة خير من النوم، پس عمر به او دستور داد تا از این پس این عبارت را در اذان صبح قرار دهند».

اذان نگفتن بلال (مؤذن پیامبر (صلی الله علیه وآله)) برای عمر بن خطاب به خاطر بدعت «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ»:

«عَبْدُ الرَّزَّاقِ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ، أَنَّ سَعْدًا أَوَّلَ مَنْ قَالَ: الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ فِي خِلَافَةِ عُمَرَ، فَقَالَ: «بِدْعَةٌ»، ثُمَّ تَرَكَهُ، وَإِنْ بَلَالًا لَمْ يُؤَذِّنْ لِعُمَرَ؛ (3)

عمر بن حفص گفت: سعد (ابن ابی وقاص) اولین کسی بود که در زمان عمر الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ گفت و سپس گفت: بدعت است و به همین دلیل آن را ترک کرد و بلال برای عمر اذان نمی گفت».

«عَبْدُ الرَّزَّاقِ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي ابْنُ مُسْلِمٍ، أَنَّ رَجُلًا سَأَلَ طَاوُسًا جَالِسًا مَعَ الْقَوْمِ فَقَالَ: يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ، مَتَى قِيلَ الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ؟ فَقَالَ طَاوُسٌ: أَمَّا إِنِّي لَمْ تَقُلْ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله)، وَلَكِنْ بَلَالًا، سَمِعَهَا فِي زَمَانِ أَبِي بَكْرٍ بَعْدَ وَفَاةِ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) يَقُولُهَا: رَجُلٌ غَيْرُ مُؤَذِّنٍ، فَأَخَذَهَا مِنْهُ، فَأَذَّنَ بِهَا فَلَمْ يَمُكِّثْ أَبُو بَكْرٍ إِلَّا قَلِيلًا حَتَّى إِذَا كَانَ عُمَرُ قَالَ: «لَوْ نَهَيْتَنَا بِبَلَالٍ عَنْ هَذَا الَّذِي أَحَدَثَ، وَكَأَنَّهُ نَسِيَهُ فَأَذَّنَ بِهِ النَّاسُ حَتَّى الْيَوْمِ؛ (4)

ص: 180

1- [1] الموطأ، الإمام مالك، ج 1 ص 72؛ مشكاة المصابيح، ج 1 ص 206

2- [2] الموطأ، ج 1 ص 72

3- [3] المصنف، ج 1 ص 474

4- . همان؛ كنز العمال في سنن الأقوال والأفعال ج 8 ص 357

نیز از حسن بن مسلم روایت می کند مردی از طاووس پرسید: از کی گفته شد الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ؟ گفت: در زمان پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) گفته نشده بود ولی بلال پس از وفات پیامبر (صلی الله علیه وآله) و در زمان ابوبکر شنید که مردی غیر مؤذن آن را می گوید از او فرا گرفت و با آن اذان

می گفت. پس از مدتی ابوبکر درگذشت و عمر گفت: کاش بلال را از آنچه پدید آورده نهی می کردیم و گویا فراموش کرد و مردم با آن اذان گفتند تا به امروز».

«الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ» در زمان پیامبر در اذان نبوده است از این رو ابن حزم در کتاب «المحلی» خود می گوید:

«وَقَالَ الْحَسَنُ بْنُ حَيٍّ: يُقَالُ فِي الْعَتَمَةِ "الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ، الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ" وَلَا نَقُولُ بِهَذَا أَيْضًا؛ لِأَنَّهُ لَمْ يَأْتِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)؛ (1)

«الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ» ما آن را قبول نداریم زیرا از رسول (صلی الله علیه وآله) خدا نیامده است».

اعتراف ابوحنیفه به بدعت بودن «الصلاة خير من النوم»:

«ما روى عن ابى حنيفة كما في جامع المسانيد عنه عن حماد عن ابراهيم قال : سألته عن التثويب ؟ فقال : هو مما أحدثه الناس وهو حسن ، مما أحدثوه . وذكر أن تثويبهم كان حين يفرغ المؤذن من اذانه : إن الصلاة خير من النوم - مرتين - قال : أخرجه الامام محمد بن الحسن (الشيباني) في الآثار فرواه عن أبى حنيفة ثم قال محمد : وهو قول أبى حنيفة وبه نأخذ؛ (2) از حماد از ابراهيم نقل شده که گوید از از ابوحنیفه درباره «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ» پرسیدم، گفت: از چیزهایی است که مردم پدید آورده اند و خوب است و گفته که وقتی مؤذن از اذان فارغ می شود آن را دوبار بگوید. امام شیبانی هم آن را از ابوحنیفه روایت کرده و گفته که این نظر ابوحنیفه است و به آن عمل می کنیم».

6. تحریم متعه «فتاوی عمر درباره متعه حجّ و متعه زنان»:

در قرآن کریم متعه (صیغه) حلال شمرده شده است اما عمر بن خطاب آن را حرام اعلام کرد. در بسیاری از روایات اهل تسنن می بینیم که صحابه آنان به صراحتا می گویند که در

ص: 181

1- . المحلی بالآثار، ج 2 ص 194

2- [3] جامع المسانيد الامام الاعظم، ج 1، ص 296

زمان رسول خدا (صلی الله علیه وآله)، ابوبکر و قسمتی از دوران خلافت عمر متعه می کرده و آن را جایز می دانسته اند:

«حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ زَائِدٍ حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ أَخْبَرَنِي أَبُو الزُّبَيْرِ قَالَ سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ كُنَّا نَسْتَمْتِعُ بِالْقَبْضَةِ مِنَ التَّمْرِ وَالْدَّقِيقِ الْأَيَّامَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) وَأَبِي بَكْرٍ حَتَّى نَهَى عَنْهُ عُمَرُ فِي شَأْنِ عُمَرُو بْنِ حُرَيْثٍ؛ (1)

از جابر بن عبد الله الأنصاری شنیدم که می گفت: ما در زمان رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و ابوبکر در مقابل یک مشت خرما یا آرد متعه می کردیم تا این که عمر در قضیه عمرو بن حرث از آن نهی کرد».

شبهه همین روایت در مسند احمد و کتب دیگر ذکر شده است. (2)

در منابع اهل خلاف آمده است که عمر بن خطاب در خطبه ای گفت:

«متعتان کانتا علی عهد رسول الله (صلى الله عليه وآله) وأنا أنهي عنهما وأعاقب عليهما : متعة الحج ، ومتعة النساء؛ (3) دو

متعه در زمان پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) وجود داشت و حلال بود ولی من آن ها را حرام می کنم و هر کس انجام دهد مجازاتش خواهم کرد: حج تمتع و ازدواج موقت».

و در عبارت جصاص آمده است :

«لوتقدّمت فيها لرجمت؛ (4)

اگر پیش از این آن را حرام کرده بودم انجام دهنده آن را سنگسار می کردم».

ص: 182

1- [1] صحيح مسلم، ج 2 ص 1023 باب نكاح المتعة؛ الجمع بين الصحيحين، ج 2 ص 399؛ سنن البيهقي الكبرى، ج 7 ص 237؛ مسند أبي عوانة ج 3 ص 33؛ مصنف، عبد الرزاق، ج 7 ص 500؛ معرفة السنن والآثار، ج 5 ص 375؛ التمهيد لابن عبد البر، ج 10 ص 112؛ عون المعبود، ج 6 ص 101 و...

2- [2] مسند أحمد بن حنبل، ج 1 ص 52 و ج 3 ص 325 و...

3- [3] المغني ابن قدامة، ج 7 ص 527؛ المحلى، ابن حزم، ج 7 ص 107؛ تفسير قرطبي، ج 2 ص 167؛ وكنز العمال، ج 8 ص 293؛ البيان والتبيين، جاحظ، ج 2 ص 223 و...

4- . البيان والتبيين، جاحظ 2 : 223 [2/193]؛ أحكام القرآن ، جصاص 1 : 342 و 345، و 2 : 184 [1/290 و 293 ؛ و 2/152]؛ التفسير الكبير 2 : 167 ؛ و 3 : 201 و 202 [5/153 ، و 10/52 - 53]؛ كنز العمال 8 : 293 [16/519 ، ح 45715 ؛ و ص 521 ، ح 45722] .

مأمون، خلیفه عباسی درباره حلال بودن آن به همین حدیث استدلال نمود و تصمیم گرفت که حکم به حلال بودن آن را صادر کند(1)

و خطبه عمر درباره این دو متعه با الفاظ یاد شده، مورد اتفاق همگان است. همچنین طبری در کتاب المستبین از عمر بن خطاب نقل کرده است:

«ثلاث كنَّ على عهد رسول الله (صلى الله عليه وآله) أنا محرّمهنَّ ومعاقب عليهنَّ: متعة الحجّ، ومتعة النساء، وحيّ على خير العمل في الأذان؛ (2)

سه چیز در زمان رسول خدا (صلی الله علیه وآله) حلال بود و من آن ها را حرام اعلام می کنم و هر کس انجام دهد او را مجازات خواهم کرد: حجّ تمتّع، ازدواج موقت و حیّ علی خیر العمل در اذان».

این گوشه ای از احادیث دو متعه است که بالغ بر بیش از چهل حدیث می شود و برخی از آن ها صحیح و برخی حسن است و همه دلالت بر این دارند که هر دو متعه در زمان پیامبر (صلی الله علیه وآله) طبق آیات قرآن که در این باره نازل گردیده و طبق دلالت سنت پیامبر (صلی الله علیه وآله)، حلال بوده است و عمر نخستین کسی است که آن را حرام کرده است. نکته قابل ذکر این که: تنها دلیل نهی خلیفه از حج تمتّع این است که وی از حالت مردم (که پس از پایان عمره در حالی که آب غسل از سر و صورتشان روان بوده برای اعمال حجّ به راه می افتادند) خرسند نبوده. غافل از این که خداوند متعال از حال مردم آگاه تر از او بوده و پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) نیز بنا بر نص احادیث هنگام وضع این حکم و قانون قطعی و همیشگی تا روز قیامت، از این وضعیّت و حالت آگاه بوده است. اما علّت نهی خلیفه از ازدواج موقت آن گونه که از سخنان عمر بر می آید این است که ازدواج موقت را زنا می شمرده است و از این رو در حدیثی گفته است:

«بَيِّنُوا حَتَّى يُعْرِفَ النِّكَاحُ مِنَ السَّفَاحِ؛ (3)

حکم را بیان کنید تا ازدواج حلال از زنا باز شناخته شود».

ص: 183

1- [2]. وفیات الأعیان، 2: 359 [6/150]، شماره 793.

2- [3]. التفسیر والمفسرون، محمد حسین الذهبی، ج 2 ص 130

3- [1]. كنز العمال، 8: 294 [16/522]، ح 45726 به نقل از طبری؛ شفیعی شاهرودی، گزیده ای جامع از الغدیر، ص 548

با توجه به مطالبی که بیان شد از اهل تسنن سوال می کنیم: چیزی که خدا و پیامبر (صلی الله علیه وآله) حلال دانسته اند عمر بن خطاب با چه اجازه ای و به چه حقی آن را حرام اعلام کرده؟ آیا عقل عمر از عقل پیامبر (صلی الله علیه وآله) و خدا بیشتر است؟

7. تکتف:

تکّثف یعنی گذاشتن کف دست راست بر پشت دست چپ یا مطلق نهادن یکی از دو دست بر دیگری در حال قرائت نماز که از آن با تعبیرهای: «تکّثف»، «قبض» و «تکفیر» یاد می شود و این عمل نزد غالب اهل تسنن، سنت است. از نظر فقیهان شیعه، نماز پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) فاقد تکّثف بوده و از این رو این عمل، بدعت، حرام و موجب بطلان نماز است. شیخ صدوق از امیرالمومنین (علیه السلام) چنین آورده است:

«قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) لَا يَجْمَعُ الْمُسْلِمُ يَدَيْهِ فِي صَلَاتِهِ وَهُوَ قَائِمٌ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَتَشَبَّهُ بِأَهْلِ الْكُفْرِ يَعْنِي الْمَجُوسَ؛ (1)

مسلمان در نمازش در حالی که در برابر خداوند متعال ایستاده دستان خود را بر هم نمی نهد تا شبیه کافران "یعنی مجوس" شود». از امام باقر (علیه السلام) نیز نقل است که فرمود:

«عَلَيْكَ بِالْإِقْبَالِ عَلَى صَلَاتِكَ ... وَلَا تُكْفِّرْ، فَإِنَّمَا يَفْعَلُ ذَلِكَ الْمَجُوسُ؛ (2)

بر تو باد که به نمازت روی آوری... و دستانت را بر هم منه که تنها مجوس چنین می کنند».

جالب اینجاست که یهودیان نیز هنگام نماز خواندن چنین می کنند و مهر نیز ندارند! و هیچ بعید نیست با توجه به نفوذ یهود در اسلام بعد از شهادت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) توسط عاملان خود، این سیره و روش را در بین مسلمانان مرسوم کردند. عاملان، خود این سیره و روش را در بین مسلمانان مرسوم کردند. اما برخی از فقها، پیشینه ی دست روی دست نهادن در نماز را این گونه نقل کرده اند:

ص: 184

1- [2] الخصال، ج 2، ص: 622 (التكفير بدعة عند أصحابنا موجب لبطلان الصلاة. و حکى عن الطحاوى - الفقيه الشافعى أولا و الحنفى آخرا- في اختلاف الفقهاء عن مالك قال: ان وضع اليدين أحدهما على الأخرى انما يفعل في صلاة النوافل في طول القيام، و تركه أحب الى. و في المحكى عن الليث بن سعد أنه قال: سدل اليدين في الصلاة أحب الى، الا أن يطيل القيام)؛ بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 81، ص: 325

2- . الكافي (ط - الإسلامية)، ج 3، ص: 299

«فإنه حُكي عن عمر لَمَّا جيءَ بأُسارى العجم كَفَّروا أَمامَه ، فسأل عن ذلك ، فأجابوه بأنَّ نستعمله خضوعاً و تواضعاً لملوكنا، فاستحسن هو فعله مع الله تعالى فى الصلاة: (1)

از عمر حکایت شده است که چون اسیران عجم را به نزدش آوردند آنان در برابر او دستانشان را بر هم نهادند. وی درباره این کارشان پرسید. آنان پاسخ دادند: ما از سر تواضع و فروتنی برای پادشاهانمان چنین می کنیم و او نیز انجام دادن چنین کاری را در نماز در برابر خداوند متعال نیکو شمرد».

جالب اینجاست که مذاهب اهل تسنن در این مساله به هر دری زده اند تا آن را اثبات کنند اما به دلیل قانع کننده ای نه تنها بر استحباب تکتف در نماز، بلکه بر جواز آن هم دست نیافته اند بلکه می توان گفت دلیل بر خلاف دیدگاه آن ها وجود دارد و روایاتی که از شیعه و اهل تسنن در باب کیفیت نماز رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نقل شده است اشاره ای به قبض نکرده اند. قبض، بدعتی است که پس از شهادت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) پدیدار شده است. سند ما در این زمینه دو حدیث صحیح است که یکی از طریق اهل تسنن و دیگری از طریق شیعه روایت شده و هر دو دلیل قاطعی هستند که سیره پیامبر و اهل بیت (علیهم السلام) بر رها کردن دست ها در نماز بوده و گرفتن یکی از دو دست به وسیله دیگری به نشانه خضوع در نماز، پس از شهادت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) ساخته و پرداخته شده است: الف) حدیث ابو حمید ساعدی: این حدیث را بسیاری از محدثان اهل تسنن روایت کرده اند در اینجا به نقل از بیهقی بیان می کنیم:

«اخبرنا ابو عبد الله الحافظ فقال ابو حميد الساعدي: انا اعلّمكم بصلاة رسول الله (صلی الله علیه وآله) قالوا: لم، ما كنت اكثرنا له تبعا ولا اقد مناله صحبته؟! قال: بلي، قالوا: فاعرض علينا، فقال: كان رسول الله (صلی الله علیه وآله) اذا قام الي الصلاة رفع يده حتي يحاذي بهما منكبيه، ثم يكبر حتي يقر كل عضو منه في موضعه معتدلا، ثم يقرأ، ثم يكبر ويرفع يديه حتي يحاذي بهما منكبيه، ثم يركع ويضع راحتيه علي ركبتيه، ثم يعتدل ولا ينصب راسه ولا يقنع، ثم يرفع راسه فيقول: سمع الله لمن حمده، ثم يرفع يديه حتي يحاذي بهما منكبيه حتي يعود كل عظم منه الي موضعه معتدلا، ثم يقول: الله اكبر، ثم يهوي الي الارض فيجافي يديه عن جنبه، ثم يرفع راسه فيثني رجله اليسري فيقعد عليها و يفتح اصابع رجله اذا سجد، ثم يعود، ثم يرفع، فيقول: الله اكبر، ثم يثني برجله فيقعد عليها معتدلا حتي يرجع او يقر

ص: 185

كل عظم موضعه معتدلا، ثم يصنع في الركعة الاخرى مثل ذلك، ثم اذا قام من الركعتين كبر ورفع يديه حتي يحاذي بهما منكبيه كما فعل او كبر عند افتتاح صلاته، ثم يصنع مثل ذلك في بقية صلاته حتي اذا كان في السجدة التي فيها التسليم اخر رجله اليسرى وقعد متوركا علي شقه الايسر. فقالوا جميعا: صدقه كذا كان يصلي رسول الله (صلى الله عليه وآله)؛ (1)

ابو عبدالله حافظ برای ما نقل کرد که ابو حمید ساعدی گفت: من داناترین شما به کیفیت نماز رسول خدا (صلی الله علیه وآله) هستم. به او گفتند: چگونه چنین چیزی ممکن است در حالی که تو بیشتر از ما با پیامبر (صلی الله علیه وآله) نبوده ای؟ گفت: آری. به او گفتند: پس آنچه را دیده ای بر ما عرضه کن. گفت: وقتی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) می خواست نماز بخواند دستان خود را تا شانه هایش بالا می برد. آن گاه تکبیر می گفت تا این که هر عضوی از او در جایگاه خود آرام می گرفت. سپس قرائت را آغاز می کرد و پس از پایان قرائت، تکبیر می گفت و دستانش را تا شانه های خود بالا می برد. آن گاه رکوع می کرد و کف دستان خود را بر زانوانش قرار می داد و آرام می گرفت و سرش را نه بالا می گرفت و نه فرو می انداخت. آن گاه بلند می شد و می گفت: سمع الله لمنحمده. سپس دستان خود را تا شانه هایش بالا می برد تا این که هر عضوی از او در جایگاه خود آرام می گرفت و می گفت: الله اکبر. آن گاه فرود می آمد و دستانش را مقداری با فاصله از دو پهلوی بر زمین می گذاشت. سپس سرش را از زمین برداشته پای چپش را تا می کرد و روی آن می نشست و هنگامی که به سجده می رفت انگشتان پاها را از یکدیگر باز می کرد. سپس بر می گشت و پس از آن، سر را از زمین بر می داشت و می گفت: الله اکبر. سپس پایش را تا می کرد و روی آن آرام می نشست به گونه ای که هر عضوی به آرامی در جایگاه خود قرار گیرد. سپس همین روند را در رکعت دوم انجام می داد. آن گاه وقتی رکعت دوم تمام می شد بر می خاست و تکبیر می گفت و دستانش را تا شانه هایش همچون آغاز نماز بالا می برد و همین اعمال را تا آخر نماز ادامه می داد تا این که سجده آخر را انجام می داد و سپس از سجده آخر به صورت تورک بر نیم تنه چپ می نشست. پس از بیان کیفیت نماز رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به وسیله ابو حمید ساعدی، همگی گفتند: راست گفت. رسول خدا (صلی الله علیه وآله) چنین نماز می خواند».

ص: 186

1- [1] السنن، بیهقی، ج 2، ص 72، 73، 101، 102؛ السنن، ابوداود، ج 1، ص 194 باب «افتتاح الصلاة»، ح 730 736، ترمذی، السنن، ج 2، ص 98، باب «صفة الصلاة»، مسند احمد، ج 5، ص 424، و ابن خزيمة در صحیحش باب «الاعتدال في الركوع»، شماره

(ب) حدیث حماد بن عیسی؛ حماد بن عیسی از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده که فرمود:

«مَا أَقْبَحَ بِالرَّجُلِ أَنْ يَأْتِيَ عَلَيْهِ سِتُّونَ سَنَةً أَوْ سَبْعُونَ سَنَةً فَمَا يُقِيمُ صَلَاةً وَاحِدَةً يَحُدُّودَهَا تَامَةً؛ (1)

چه زشت است برای مرد که شصت یا هفتاد سال از سن او گذشته و یک نماز با تمام حدود آن اقامه نکرده باشد».

حماد می گوید: با این سخن، احساس حقارتی به من دست داد. از این رو گفتم: فدایت شوم! نماز با تمام حدود آن را به من بیاموز:

«فقام ابو عبد الله (عليه السلام) مستقبل القبلة منتصباً فارسل يديه جميعاً علي فخذه قد ضم اصابعه وقرب بين قدميه حتي كان بينهما ثلاثة اصابع مفرجات، واستقبل باصابع رجله (جميعاً) لم يحرفهما عن القبلة بخشوع واستكانة، فقال: الله اكبر، ثم قرا الحمد بترتيل وقل هو الله احد، ثم صبر هنيئة بقدر ما تنفس وهو قائم، ثم قال: الله اكبر وهو قائم، ثم ركع وملا كفيه من ركبتيه مفرجات ورد ركبتيه الي خلفه حتي استوي ظهره، حتي لو صببت [صب] عليه قطرة ماء او دهن لم تزل لاستواء ظهره وتردد ركبتيه الي خلفه ونصب عنقه، وغمض عينيه ثم سبح ثلاثاً بترتيل وقال: سبحان ربي العظيم وبحمده، ثم استوي قائماً، فلما استمكن من القيام، قال: سمع الله لمن حمده، ثم كبر وهو قائم ورفع يديه حيال وجهه وسجد ووضع يديه الي الارض قبل ركبتيه وقال: سبحان ربي الاعلي وبحمده ثلاث مرات ولم يضع شيئاً من بدنه علي شيء منه وسجد علي ثمانية اعظم: الجبهة، والكفين وعيني الركبتين، وانا مل ابهامي الرجلين، والانف، فهذه السبعة فرض، ووضع الانف علي الارض سنة وهو الارغام، ثم رفع راسه من السجود فلما استوي جالساً، قال: الله اكبر، ثم قعد علي جانبه الايسر ووضع ظاهر قدمه اليمني علي باطن قدمه اليسري وقال: استغفر الله ربي واتوب اليه، ثم كبر وهو جالس وسجد الثانية وقال كما قال في الاولى ولم يستعن بشيء من بدنه علي شيء منه في ركوع ولا سجود وكان مجنحاً ولم يضع ذراعيه علي الارض، فصلي ركعتين علي هذا. ثم قال: يا حماد هكذا صل ولا تلتفت ولا تعبت بيديك واصابعك ولا تبزق عن يمينك ولا (عن) يسارك ولا بين يديك؛ (2)

ص: 187

1- وسائل الشيعة، ج 5، ص: 459؛ الأمالي (للصدوق)، النص، ص: 413

2- همان.

پس امام صادق (علیه السلام) برخاست و مقابل قبله راست ایستاد و دو دستش را بر ران هایش گذاشت. انگشتان دست را به هم چسبانده، پاها را به هم نزدیک کرد به طوری که فاصله بین آن ها به اندازه سه انگشت باز بود. تمام انگشتان پاها را با خضوع و خشوع رو به قبله قرار داد، آن گاه گفت: الله اکبر. سپس سوره حمد و توحید را با ترتیل قرائت کرد، آن گاه در حالی که ایستاده بود مقدار کمی به اندازه یک نفس کشیدن صبر کرد و گفت: الله اکبر. پس از آن، به رکوع رفته تمام کف دستانش را با انگشتان باز روی زانوانش قرار داد و زانوانش را به عقب راند به گونه ای که پشتش صاف شد؛ چنان که اگر قطره ای آب یا روغن روی آن ریخته می شد به سبب صاف بودن کمر و تمایل زانوها به عقب حرکت نمی کرد و گردنش را کشید و چشمانش را بست. سپس سه بار با ترتیل گفت: «سبحان ربی العظیم و بحمده». بعد بلند شد و وقتی به خوبی ایستاد گفت: «سمع الله لمن حمده». سپس ایستاده تکبیر گفت و دستانش را تا مقابل صورت بالا برد و سجده کرد و دستانش را قبل از زانوان بر زمین نهاد و سه بار گفت: «سبحان ربی الاعلی و بحمده» و در حال سجده فقط هشت موضع از بدنش را بر زمین قرار داد: پیشانی، دو کف دست، دو زانو، دو انگشت بزرگ پاها، بینیکه از این هشت موضع، هفت موضع اول واجب و قراردادن بینی بر زمین که به آن ارغام (بینی به خاک مالیدن) می گویند مستحب است. آن گاه سر از سجده برداشت و چون راست شد گفت: «الله اکبر». سپس بر طرف چپ بدن نشست و روی پای راست را بر کف پای چپ قرار داده گفت: «استغفر الله ربی و اتوب الیه» و در همان حالی که هنوز نشسته بود تکبیر گفت و به سجده دوم رفت و آنچه را در سجده اول گفته بود در این سجده هم گفت. نه در رکوع و نه در سجده هیچ قسمتی از بدنش را تکیه گاه قسمت دیگر آن قرار نداد و در این دو حال، دستانش از بدن باز بود و در سجده، آرنج هایش را بر زمین نگذاشت و به همین ترتیب، دو رکعت نماز خواند. سپس فرمود: ای حماد! این چنین نماز بخوان و هنگام نماز به اطرافت نگاه و با دستان و انگشتانت بازی مکن و به اطرافت آب دهان نینداز».

همچنان که ملاحظه می شود در این دو روایت که در صدد بیان کیفیت نماز واجب هستند هیچ اشاره ای به مساله قبض با اقسام گوناگون آن نشده است در حالی که اگر این عمل، سنت بود امام بیان آن را ترک نمی کرد. او با عمل خود، نماز رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را برای ما به نمایش می گذارد زیرا این کیفیت را از پدرش، امام باقر (علیه السلام) و او هم از پدرانش از امیرالمومنین (علیهم السلام) و از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) دریافت کرده است. بنابراین تکتف بدعت شمرده می شود زیرا وارد کردن چیزی در شریعت است که جزو آن نیست.

حج تمتع در قرآن آمده و پیامبر (صلی الله علیه وآله) به آن دستور داده اند اما در کتاب های تاریخی و حدیثی فراوانی نقل شده که غاصب دوم بعد از پیامبر (صلی الله علیه وآله) و برخلاف قول و نظر صریح او از فریضه حج تمتع نهی کرد. ابن عمر و ابن عباس از کسانی بودند که این نهی را بدعت دانسته اند. از ابورجاء نقل شده است: عمران بن حصین گفته: آیه حج تمتع در قرآن نازل شد و به دنبال آن پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) به ما دستور داد به آن عمل کنیم و پس از آن نه آیه ای برای نسخ آن نازل گردید و نه پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) تا زمانی که از دنیا رفت از آن نهی کرد بلکه شخصی به دلخواه خود درباره آن رأی صادر کرد. (1)

ابن کثیر در «تفسیر» (2) خود به نقل از بخاری می گوید: این مطلبی را که بخاری در اینجا سربسته گفته در جای دیگر صریحاً گفته شده که عمر مردم را از حج تمتع منع کرده است.

و قسطلانی در «إرشاد» (3) می گوید: او [عمر] بود که از آن نهی کرد.

همچنین از ابوموسی نقل شده است: وی به حلال بودن حج تمتع فتوا می داد. مردی به او گفت: مواظب برخی از فتوایات باش زیرا خبر نداری که پس از تو امیرالمومنین درباره مراسم حج چه تغییری پدید آورده است. ابوموسی می گوید: تا این که من با عمر ملاقات کرده از او درباره این مسأله پرسیدم. او پاسخ داد: من می دانم که پیامبر (صلی الله علیه وآله) و یارانش حج تمتع به جا می آورده اند ولی من دوست ندارم مردم در منطقه اراک نزدیکی کرده و در حالی که قطرات آب غسل از سر و صورت آن ها می چکد برای انجام اعمال حج به راه افتند. (4)

ص: 189

1- صحیح مسلم، ج 1، ص 474 [ج 3، ص 71، ح 172، کتاب الحج]؛ و نیز مراجعه شود: صحیح مسلم [ج 3، ص 71، ح 169 - 171، کتاب الحج]. و قرطبی نیز آن را با همین لفظ در تفسیر خود، ج 2، ص 365 [ج 2، ص 258] روایت کرده است. و نیز مراجعه شود: صحیح بخاری، ج 3؛ ص 151 [ج 2، ص 569، ح 1496]، طبع سال 1272؛ و صحیح بخاری، کتاب التفسیر، سوره بقره، ج 7، ص 24 [ج 4، ص 642، ح 4246].

2- [2] تفسیر ابن کثیر، ج 1، ص 223

3- [3] إرشاد الساری، ج 10، ص 61، ح 4518

4- [4] صحیح مسلم، ج 1، ص 472 [ج 3، ص 67، ح 157، کتاب الحج]؛ سنن ابن ماجه، ج 2، ص 229 [ج 2، ص 992، ح 2979]؛ مسند أحمد، ج 1، ص 50 [ج 1، ص 81، ح 353]؛ السنن الکبری، ج 5، ص 153 [ج 2، ص 348، ح 3715]

و نیز از سالم نقل شده است: من با ابن عمر در مسجد نشسته بودم که مردی از اهل شام وارد شد و از حج تمتع پرسید. ابن عمر گفت: «حسنٌ جمیل؛ نیکو و زیباست». مرد شامی گفت: پدرت از آن نهی می کرد! ابن عمر گفت: «و یلک! فان کان أبی نهی عنها وقد فعله رسول الله (صلی الله علیه وآله) وأمر به أفبقول أبی أخذ أم بأمر رسول الله (صلی الله علیه وآله)؟! قم عتی» (1)؛ وای بر تو اگر پدرم از آن نهی کرده اما پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) خود آن را انجام و بدان فرمان داده است آیا به فرمان پدرم عمل کنم یا به فرمان پیامبر (صلی الله علیه وآله)؟! برخیز از من دور شو».

و از ابن عباس نقل شده است: وی به کسی که با او درباره حج تمتع با استدلال به عمل ابوبکر و عمر بحث و مجادله می کرد گفت:

«یوشک أن ينزل علیکم حجارة من السماء أقول: قال رسول الله (صلی الله علیه وآله)، وتقولون: قال أبو بكر وعمر؛ (2)

نزدیک است که از آسمان بر سر شما سنگ ببارد؛ من می گویم: پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) چنین فرموده است شما می گوید: ابوبکر و عمر چنان گفته اند» (3).

9. حذف «حی علی خیر العمل» از اذان:

با توجه به این که «حی علی خیر العمل» جزء اذان است چرا اهل تسنن آن را حذف کرده اند؟

شیعه به پیروی از روایات ائمه (علیهم السلام)، «حی علی خیر العمل» را جزء اذان دانسته و بلال هم در اذان صبح آن را می گفت. گروه زیادی از صحابه هم در اذان آن را می گفتند. اما عمر در زمان خلافتش دستور داد این جمله را از اذان حذف کنند. محققان اهل تسنن هم این را قبول دارند. سعد تفتازانی در حاشیه بر شرح عضدی گفته: عمر بن خطاب خطبه خواند و گفت: ای مردم! سه چیز در روزگار پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) بود که من از آن ها نهی می کنم و بر آن ها کیفر می دهم: یکی متعه زنان، دیگری متعه حج و سومی «حی علی خیر العمل» که پیشتر به این مطلب نیز اشاره شد.

ص: 190

1- [5] تفسیر قرطبی، ج 2، ص 365 [ج 2، ص 258] به نقل از دار قطنی.

2- [1] زاد المعاد، ابن قیم، ج 1، ص 215 [ج 1، ص 209]؛ وحاشیه شرح المواهب، ج 2، ص 328

3- [2] گزیده ای جامع از الغدیر، ص 547

نکته مهم و قابل توجه اینجاست که چرا باید بعد از پیامبر (صلی الله علیه وآله) این بدعت گذاشته شود و «خیر العمل» را از اذان و اقامه حذف کنند؟ دلیل آن را می توان از روایت امام کاظم (علیه السلام) دریافت:

«حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عَبْدِوَسٍ النَّيْسَابُورِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ قُتَيْبَةَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُمَيْرٍ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا الْحَسَنِ (عليه السلام) عَنْ حَيٍّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ لِمَ تَرَكْتَ مِنَ الْأَذَانِ فَقَالَ تُرِيدُ الْعِلَّةَ الظَّاهِرَةَ أَوِ الْبَاطِنَةَ قُلْتُ أُرِيدُهُمَا جَمِيعاً فَقَالَ أَمَّا الْعِلَّةُ الظَّاهِرَةُ فَلَنَلَّا يَدْعُ النَّاسُ الْجَهْدَ إِذَا تَكَلَّأَ عَلَى الصَّلَاةِ وَأَمَّا الْبَاطِنَةُ فَإِنَّ خَيْرَ الْعَمَلِ الْوَلَايَةُ فَأَرَادَ مَنْ أَمَرَ بِتَرْكِ حَيٍّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ مِنَ الْأَذَانِ أَلَّا يَقَعَ حَتَّى [حَتْ] عَلَيْهَا وَدَعَا [دُعَاءً] إِلَيْهَا؛ (1)

فضل بن شاذان از ابن ابی عمیر نقل می کند که از امام کاظم (علیه السلام) پرسید: به چه علت "حی علی خیر العمل" از اذان حذف شد؟ حضرت فرمودند: علت ظاهری آن را می خواهی بدانی یا علت واقعی و باطنی اش را؟ عرض کرد: هر دو را. امام (علیه السلام) فرمود: علت ظاهری اش آن است که مردم با تمسک به آن از جهاد سرباز نزنند و نگویند بهترین عمل نماز است، پس جهاد نزنند؛ اما علت حقیقی آن است که چون بهترین عمل "ولایت" است کسی که این عبارت را از اذان حذف کرده است خواسته تا مردم به سوی آن کشیده نشده و دعوت نشوند).

در مورد این روایت می توان گفت: چه بسا این مطلب که بهترین عمل، ولایت است در میان مردم مشهور بوده. لذا حذف شده یا این که در سال های بعد برای مردم چنین سوالی پیش آید که بهترین عمل چیست؟ اگر نماز بهترین عمل است چرا به جهاد می رویم یا دیگر واجبات و مستحبات مانند انفاق و صدقه را انجام دهیم؟ چنین سوالاتی می تواند مردم را به پرسش از اهل بیت (علیهم السلام) وادار کند و حتماً جوابی که از این پرسش ها می گیرند مطابق میل دستگاه های حکومتی نبوده است. هم چنین به نظر می رسد علت اصلی حذف "حی علی خیر العمل" از اذان توسط عمر بن خطاب به این دلیل است که این جماعت بارها از لسان مبارک پیامبر خاتم (صلی الله علیه وآله) شنیده بودند که بهترین عمل خیر، ولایت و محبت امیرالمومنین (علیه السلام) است. لذا این امر بر مخالفین و منکرین سخت آمده بود و بعد از پیامبر (صلی الله علیه وآله) تاب و توان شنیدن این

ص: 191

فضیلت امیرالمومنین (علیه السلام) را بالای مأذنه ها نداشتند از این رواز سر بغض و کینه و حسد آن را از اذان حذف کردند.

بدعت های عثمان

1. نماز مسافر:

از جمله بدعت های غاصب سوم، بدعت در نماز مسافر است بدین صورت که در سفر نماز را کامل خواند! در حالی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و حتی دو غاصب قبلی او نیز همیشه در سفر نماز را شکسته می خواندند:

«وَحَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ، حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ، حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ، قَالَ: «صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بِمِنَى رَكْعَتَيْنِ، وَأَبُو بَكْرٍ بَعْدَهُ، وَعُمَرُ بَعْدَ أَبِي بَكْرٍ، وَعُثْمَانُ صَدْرًا مِنْ خِلَافَتِهِ، ثُمَّ إِنَّ عُثْمَانَ صَلَّى بَعْدَ أُزْبَعَا، فَكَانَ ابْنُ عُمَرَ إِذَا صَلَّى مَعَ الْإِمَامِ صَلَّى أُزْبَعَا، وَإِذَا صَلَّاهَا وَحْدَهُ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ؛ (1)

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نماز را در «منی» دو رکعتی می خواندند. ابابکر و عمر نیز در زمان خلافتشان دو رکعتی می خواندند. عثمان هم در اوایل خلافتش دو رکعتی می خواند ولی بعد از آن چهار رکعتی می خواند و ابن عمر (در زمان خلافت عثمان) هر وقت با امامی (در منی) نماز می خواند آن را چهار رکعتی می خواند و در مواقع تنهایی دو رکعتی می خواند».

و نسایی این گونه در کتاب خود می آورد:

«أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَلَمَةَ، قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ ابْنِ شِهَابٍ، قَالَ: أَخْبَرَنِي عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: «صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بِمِنَى رَكْعَتَيْنِ، وَصَلَّاهَا أَبُو بَكْرٍ رَكْعَتَيْنِ، وَصَلَّاهَا عُمَرُ رَكْعَتَيْنِ، وَصَلَّاهَا عُثْمَانُ صَدْرًا مِنْ خِلَافَتِهِ» (2)

و در صحیح بخاری می خوانیم:

«حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ الزُّهْرِيِّ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: «الصَّلَاةُ أَوَّلُ مَا فُرِضَتْ رَكْعَتَيْنِ، فَأُفْرِتُ صَلَاةَ السَّفَرِ، وَأَتِمَمْتُ صَلَاةَ الْحَضَرِ» قَالَ الزُّهْرِيُّ: فَقُلْتُ لِعُرْوَةَ: مَا بَالُ عَائِشَةَ تَتِمُّ؟ قَالَ: تَأَوَّلَتْ مَا تَأَوَّلَ عُثْمَانُ؛ (3)

ص: 192

1- [1] صحیح مسلم، ج 1 ص 482؛ السنن الکبری، ج 3 ص 180 و ج 8 ص 552

2- [2] السنن الصغری للنسائی، ج 3 ص 121

3- [3] صحیح البخاری، ج 2 ص 44؛ صحیح مسلم، ج 1 ص 478

(در زمان پیامبر (صلی الله علیه وآله)) وقتی نماز سفر واجب شد دو رکعت بود. نماز سفر به همین گونه ماند و نماز حضر کامل شد. زهری می گوید به عروه گفتم: پس چرا عایشه در سفر تمام می خواند؟ عروه گفت: او اجتهاد می کند چنان که عثمان نیز اجتهاد نمود! این روایت یعنی اینکه ابتدا عثمان بر خلاف سنت پیامبر (صلی الله علیه وآله)، در نماز مسافر بدعت ایجاد کرد و نماز را در سفر کامل خواند و سپس عایشه هم از او تبعیت کرد!

در روایات اهل تسنن در کتب صحیحشان آمده است پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نمازش را خارج از مدینه شکسته می خواند. روایات فراوانی از صحیح بخاری و صحیح مسلم وجود دارد که هر گاه پیامبر (صلی الله علیه وآله) از مدینه خارج می شدند نماز خود را شکسته می خواندند:

«حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُثَنَّى، وَإِبْرَاهِيمَ بْنِ مَيْسَرَةَ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: صَلَّيْتُ الظُّهْرَ مَعَ النَّبِيِّ (صلی الله علیه وآله) بِالْمَدِينَةِ أَرْبَعًا، وَبِذِي الْحَلِيفَةِ رَكْعَتَيْنِ؛ (1)

انس بن مالک می گوید: نماز ظهر را در مدینه با پیامبر (صلی الله علیه وآله) چهار رکعت و نماز عصر را در ذوالحلیفه - در سفر - دو رکعت خواندم».

«وَحَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ، وَأَبُو كُرَيْبٍ، وَزُهَيْرُ بْنُ حَرْبٍ، وَإِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، - قَالَ إِسْحَاقُ: أَخْبَرَنَا، وَقَالَ الْآخَرُونَ: حَدَّثَنَا - عَبْدُ اللَّهِ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ ابْنِ جُرَيْجٍ، عَنْ ابْنِ أَبِي عَمَّارٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بَابِيهِ، عَنْ يَعْلَى بْنِ أُمَيَّةَ، قَالَ: قُلْتُ لِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ: {لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ، إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا} فَقَدْ دَامِنَ النَّاسُ، فَقَالَ: عَجِبْتُ مِمَّا عَجِبْتُ مِنْهُ، فَسَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَ «صَدَقَهُ تَصَدَّقَ اللَّهُ بِهَا عَلَيْكُمْ، فَأَقْبَلُوا صَدَقَتَهُ؛ (2)

به عمر بن خطاب گفتم: اگر آن روز از کفار می ترسیدید و در نتیجه نماز را شکسته می خواندید امروز که مردم در امنیت بسر می برند چه لزومی دارد که در سفر نماز را شکسته بخوانید؟ عمر گفت: من هم در این حکم تعجب کرده بودم. از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) علتش را پرسیدم فرمود: این منتهی است که خداوند بر شما نهاده است، پس صدقه الهی را پذیرا شوید».

ص: 193

1- [1] صحیح مسلم، ج 2، ص 144

2- [2] همان، ج 1 ص 478

جالب این جاست که فرزند عمر بن خطاب می گوید: هر کسی نماز مسافر را کامل بخواند کافر است. در کتاب «المحلی» ابن حزم می گوید:

«عَنْ نَافِعٍ عَنْ ابْنِ عُمَرَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: صَلَاةُ السَّفَرِ رَكْعَتَانِ مَنْ تَرَكَ السُّنَّةَ فَقَدْ كَفَرَ؛ (1)

ابن عمر گوید: نماز مسافر دو رکعتی است و هر که سنت پیامبر (صلی الله علیه وآله) را ترک کند کافر است».

2. بدعت در تکبیر:

پیامبر (صلی الله علیه وآله) قبل و بعد از سجده «تکبیر» می گفت اما عثمان این «تکبیر» را ترک کرد! عثمان بن عفان در اجزاء نماز نیز اجتهاد می کرد پس برای رفتن به سجود و پس از برخاستن از سجود تکبیر نمی گفت. امام احمد بن حنبل در مسندش، از عمران بن حصین نقل می کند که گفت:

«حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَهَّابِ، حَدَّثَنَا خَالِدٌ، عَنْ رَجُلٍ، عَنْ مُطَرِّفِ بْنِ الشَّخِيرِ، عَنْ عُمَرَ بْنِ حُصَيْنٍ قَالَ: "صَلَّيْتُ خَلْفَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) صَلَاةً ذَكَرَنِي صَلَاةً صَلَّيْتُهَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) وَ الْخَلِيفَتَيْنِ. قَالَ: فَأَنْطَلَقْتُ فَصَلَّيْتُ مَعَهُ، فَإِذَا هُوَ يُكَبِّرُ كُلَّمَا سَجَدَ وَكُلَّمَا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ الرُّكُوعِ. فَقُلْتُ يَا أَبَا نُجَيْدٍ: مَنْ أَوَّلُ مَنْ تَرَكَهُ؟ قَالَ: عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ حِينَ كَبَّرَ وَضَعُفَ صَوْتُهُ تَرَكَهُ؛ (2)

عمران پسر حُصَین می گوید: پشت سر علی بن ابی طالب (علیه السلام) نماز خواندم. این نماز مرا به یاد نمازی انداخت که با رسول الله (صلی الله علیه وآله) و دو خلیفه ابوبکر و عمر خوانده بودم. گوید: در نماز هر وقت علی به سجده می خواست برود تکبیر می گفت و هر وقت سر از سجده بر می داشت نیز تکبیر می گفت. راوی می گوید: ای ابونجید! اولین کسی که این تکبیر را ترک کرد که بود؟ گفت: عثمان بود زیرا پیر شده بود و صدایش ناتوان بود، لذا ترک کرد!

خلاصه! ابوبکر و عمر و عثمان رفته رفته سنت های پیامبر (صلی الله علیه وآله) را تغییر دادند چنان چه انس بن مالک در صحیح بخاری می گوید تمام سنت های پیامبر (صلی الله علیه وآله) عوض شد:

«دخلت علي أنس بن مالك بدمشق وهو يبكي، فقلت له: ما يبكيك؟ فقال: لا أعرف شيئا مما أدركت إلا هذه الصلاة وهذه الصلاة قد ضيعت؛ (3)

ص: 194

1- [1] المحلی بالآثار ج 3 ص 186؛ أحكام القرآن ج 3 ص 233

2- [2] مسند احمد بن حنبل، ج 4، ص 44

3- [1] صحيح البخاري - كتاب مواقيت الصلاة - باب تضييع الصلاة عن وقتها، ح 50

در دمشق وارد بر انس بن مالک شدم و دیدم گریه می کند. علتش را سؤال کردم و گفت: آنچه که از سنت پیامبر (صلی الله علیه وآله) می دانستم همه اش از بین رفته است غیر از نماز که آن هم ضایع و نابود شد».

3. بدعت در وضو و نماز:

(الف) طبق روایات اهل تسنن عثمان اولین کسی بود که در وضو اختلاف به وجود آورد:

«عَنْ أَبِي مَالِكٍ الدَّمَشْقِيِّ قَالَ: حَدَّثْتُ أَنَّ عُثْمَانَ بْنَ عَفَّانٍ اخْتَلَفَ فِي خِلَافَتِهِ فِي الْوُضُوءِ؛ (1)

ابو مالک دمشقی گفت: برایم روایت شده که عثمان در زمان خلافتش در وضو اختلاف به وجود آورد!»

(ب) عثمان حتی نماز را هم به رای خودش و برخلاف سنت پیامبر (صلی الله علیه وآله) عوض می کرد:

«هَذَا إِمَامُكُمْ عُثْمَانُ يُصَلِّي رَكَعَتَيْنِ وَهُوَ مُقِيمٌ، فَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) يَنْزِلُ عَلَيْهِ الْوَحْيُ وَالنَّاسُ يَوْمِنِدُ الْإِسْلَامِ فِيهِمْ قَلِيلٌ، ثُمَّ أَبُو بَكْرٍ مِثْلُ ذَلِكَ، ثُمَّ عُمَرُ، فَضَرَبَ الْإِسْلَامَ بِجِرَانِهِ، فَصَلَّى بِهِمْ عُمَرُ حَتَّى مَاتَ رَكَعَتَيْنِ، فَقَالَ عُثْمَانُ: هَذَا رَأْيِي رَأَيْتُهُ؛ (2)

عثمان در مینا نماز را برخلاف سنت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) تمام خواند و وقتی با اعتراض شدید صحابه و عبدالرحمان بن عوف روبرو شد و نتوانست به آنان جوابی بدهد گفت: این رأی است که خود بر آن شدم!»

(ج) عثمان ابتدا پایش را در وضو مسح می کرد:

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشْرٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي عَرُوبَةَ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ مُسْلِمِ بْنِ يَسَارٍ، عَنْ حُمْرَانَ، قَالَ: دَعَا عُثْمَانُ بِمَاءٍ فَتَوَضَّأَ، ثُمَّ صَحَّحَكَ، فَقَالَ: أَلَا تَسْأَلُونِي مِمَّا أَصَدَّحَكَ، قَالُوا: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، مِمَّا أَصَدَّحَكَ؟ قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) تَوَضَّأَ كَمَا تَوَضَّأْتُ، فَمَضْمَضَ وَاسْتَنْشَقَ، وَغَسَلَ وَجْهَهُ ثَلَاثًا وَيَدَيْهِ، وَمَسَحَ بِرَأْسِهِ وَظَهَرَ قَدَمَيْهِ؛ (3)

حمران گوید: عثمان آب خواست تا وضو بگیرد. سپس خندید. بعد گفت: آیا از من سؤال نمی کنید که از چه جهت خندیدم؟ گفتند: ای امیرالمؤمنین! چه امری تو را خندانده؟ گفت: «دیدم رسول خدا (صلی الله علیه وآله) همان گونه که من وضو می گیرم وضو گرفت پس آب را در

ص: 195

1- [2]. كنز العمال ج 9 ص 443 ح 26890

2- . تاريخ الطبري، ج 4 ص 268

3- . المصنف في الأحاديث والآثار، ج 1 ص 16

دهان چرخاند و آب را در بینی گرداند و صورتش را سه بار شست و سر و پشت پاها را مسح نمود».

(د) عثمان بعدها در وضو بدعت ایجاد کرد و پایش را در وضو می شست:

«أَخْبَرَنَا نَصْرُ بْنُ عَلِيٍّ الْجَهْضَمِيُّ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الْأَعْلَى، عَنْ مَعْمَرٍ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ حُمْرَانَ بْنِ أَبَانَ، مَوْلَى عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ: أَنَّ عُثْمَانَ تَوَضَّأَ فَمَضْمَضَ، وَاسْتَنْشَقَ، وَغَسَلَ وَجْهَهُ ثَلَاثًا، وَيَدَيْهِ ثَلَاثًا، وَمَسَحَ بِرَأْسِهِ، وَغَسَلَ رِجْلَيْهِ ثَلَاثًا، ثُمَّ قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) تَوَضَّأَ كَمَا تَوَضَّأْتُ، ثُمَّ قَالَ: «مَنْ تَوَضَّأَ وَضُوءِي هَذَا، ثُمَّ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ، لَا يَحْدِثُ فِيهِمَا نَفْسَهُ، غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ؛ إِسْنَادُهُ صَحِيحٌ؛ (1)

حمران گوید: عثمان وضو گرفت، پس مضمضه و استنشاق نمود و صورت و دست هایش را سه بار شست و سرش را مسح کرد و پایش را سه بار شست...! سند این روایت صحیح است».

هر گاه از ابن عباس در مورد کیفیت وضو می پرسیدند او در پاسخ می گفت:

«أَبَى النَّاسُ إِلَّا الْغُسْلَ وَلَا أَحَدٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَّا الْمَسْحَ؛ (2)

«مردم اصرار بر شستن کردند در حالی که قرآن به مسح دستور داده است».

تا اینجا به برخی از بدعت هایی که توسط غاصبین خلافت مولی امیرالمومنین (علیه السلام) ایجاد شده بود اشاره شد؛ اما مطالبی دیگری است که اهل تسنن به آن پایبندند که در مکتب حقه اسلام، جایگاهی در روایات شیعه و حتی اهل تسنن ندارد و هیچ سند و مدرکی بر اثبات این مدعا در منابعشان یافت نمی شود حتی بر عکس این عمل ها اسنادی وجود دارد:

1. سجده بر غیر مهر:

اهل تسنن شیعه را بخاطر سجده بر خاک که به صورت مهر درست شده تمسخر کرده و بت پرست خطاب می کنند در حالی که در منابع خودشان به صراحت بیان شده رسول خدا (صلی الله علیه وآله) هم بر خاک سجده می نمودند و هم تاکید بر سجده بر خاک داشتند:

عبدالرزاق صنعانی از خالد الجهنی نقل می کند:

ص: 196

1- [2]. مسند الدارمی، ج 1 ص 544

2- [3]. كنز العمال 9: 26837/432؛ الدر المنثور، ج 3، ص 1-4

«رای النبی صهیبا یسجد کانه یتقی التراب فقال له: تربّ وجهک یا صهیب؛ (1)»

پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) شخصی به نام صهیب را دید که در هنگام سجده مراقب بود که صورتش به خاک مالیده نشود. پیامبر (صلی الله علیه وآله) به او فرمود: ای صهیب! صورت را بر خاک بگذار».

و همچنین از ام سلمه (علیها السلام) نقل شده که فرمود:

«رای النبی (صلی الله علیه وآله) غلاما لنا یقال له افلح ینفخ اذا سجد، فقال: یا افلح تربّ؛ (2)»

پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) غلام مرا که افلح نام داشت دید که در هنگام سجده خودش را از خاک دور نگه می داشت. پیامبر (صلی الله علیه وآله) به او فرمود: خودت را به خاک بینداز (بر خاک سجده کن)».

از ابن عباس نقل شده است که می گفت:

«ان النبی (صلی الله علیه وآله) سجد علی الحجر؛ (3)»

پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) بر سنگ سجده می کرد». این روایت را حاکم نیشابوری در المستدرک نقل و آن را تصحیح می کند و ذهبی نیز در تلخیص المستدرک صحت آن را تایید می کند. شیعه علاوه بر مهر، سجده بر سنگ را نیز جایز می داند. پس چرا اهل تسنن با وجود این روایت بر روی سنگ سجده نمی کنند؟

محمد بن سعد در الطبقات الکبری می نویسد:

«حدثنا محمد قال کان مسروق اذا خرج یخرج بلبنة یسجد علیها فی السفینة؛ (4)»

مسروق، هر وقت که به مسافرتی می رفت مقداری از خاک با خود بر می داشت تا در کشتی بر آن سجده کند».

این سجده بر خاک و مهر است یعنی پیشانی روی مهر واقع می شود در صورتی که اگر برای مهر سجده می کردیم مهر روی روی سر ما واقع می شد. حالا ما از اهل تسنن سوال می کنیم که به چه اجازه و دلیلی بر فرش سجده می کنند در حالی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در

ص: 197

1- [1] المصنف، عبدالرزاق الصنعانی، ج 1، ص 391، ح 1528؛ کنز العمال، ج 7، ص 465

2- [2] عسقلانی، ابن حجر، الاصابة، ج 1، ص 252؛ ابن اثیر، علی بن محمد، اسد الغابة، ج 1، ص 106؛ الألبانی، محمد ناصرالدین، صحیح الترمذی، ج 1، ص 381؛ عسقلانی، ابن حجر، فتح الباری، ج 3، ص 85؛ متقی هندی، علاءالدین علی بن حسام، کنز العمال، ج 8، ص 131، ح 22247

3- . المستدرک، ج 1، ص 646.

4- . الطبقات الکبری، ج 6، ص 141

روایاتی که در کتب معتبرشان آمده بر روی خاک سجده نموده و تاکید بر سجده بر خاک دارد؟

سجده بر نجاسات در فقه اهل تسنن!

برخی از علمای اهل تسنن در فتوای بسیار عجیبی می گویند سجده بر نجاسات جایز است:

1. سجده بر بول (ادرار)

ابوحنیفه می گوید سجده بر بول جایز است. طحاوی حنفی در کتاب مختصر اختلاف العلماء به نقل از ابوحنیفه می نویسد:

«فی النجاسة موضع القدمین او السجود: بشر بن الولید عن ابی یوسف عن ابی حنیفة اذا کان فی موضع قدمیه بول اکثر من قدر الدرهم فصلاطه فاسدة ولا تقسد علیه فی موضع السجود؛⁽¹⁾

درباره نجاست جای پا و سجده گاه: بشر بن ولید از ابویوسف از ابوحنیفه نقل کرده که اگر در جای دو پا (در هنگام نماز) بیش از یک درهم، ادرار وجود داشته باشد نمازش باطل می شود؛ ولی اگر همین نجاست در محل سجده باشد نماز باطل نمی شود». علامه شمس الدین ذهبی درباره طحاوی می نویسد:

«الطحاوی الامام العلامة الحافظ الكبير محدث الديار المصرية و فقیهها ابو جعفر احمد بن محمد بن سلامة بن سلمة بن عبد الملك الازدی الحجری المصری الطحاوی الحنفی صاحب التصانیف من اهل قرية طحا من اعمال مصر مولده فی سنة تسع وثلاثین ومئتين، وبرز فی علم الحديث و فی الفقه و تفقه بالقاضی احمد بن ابی عمران الحنفی و جمع و صنف، ذكره ابوسعید بن یونس فقال عداده فی حجر الازد و كان ثقة ثبتا فقیها عاقلا لم یخلف مثله ثم ذكر مولده و موته. اخبرنا الشیخ ابواسحاق فی طبقات الفقهاء قال و ابو جعفر الطحاوی انتهت الیه رئاسة اصحاب ابی حنیفة بمصر؛⁽²⁾

طحاوی، پیشوا، علامه، حافظ بزرگ و حدیث شناس دیار مصر و فقیه آن ها بود. چندین تالیف داشت. اهل قریه طحا از اطراف مصر بود. در سال 239هـ- به دنیا آمد. در علم حدیث

ص: 198

1- [2] مختصر اختلاف العلماء، ج 1، ص 261

2- [1] سیر اعلام النبلاء، ج 15، ص 27

وفقه تبحر داشت و نزد احمد بن ابی عمران حنفی تحصیل کرد و به جمع آوری و نوشتن کتاب پرداخت. ابوسعید بن یونس نام او را آورده و گفته: او مورد اعتماد و اطمینان، دانشمند و عاقل بود. کسی همانند او نیامده است. شیخ ابواسحاق در طبقات الفقها گفته: ریاست پیروان ابوحنیفه در مصر به طحاوی می رسید...».

با توجه به عبارت فوق جای هیچ شک و تردیدی در مورد وثوق این شخص نزد علمای اهل تسنن نیست ولذا او سخن ابوحنیفه را تایید می نماید.

ابوحنیفه می گوید وجود نجاست در محل سجده اشکالی ندارد:

علاء الدین بخاری در «کشف الاسرار» از ابویوسف، مشهورترین شاگرد ابوحنیفه از ابوحنیفه نقل می کند که:

«روی ابویوسف عن ابی حنیفة رحمهما الله ان النجاسة فی موضع السجود لا تمنع عن الجواز؛ (1)

ابویوسف از ابی حنیفه نقل کرده است که: وجود نجاست در محل سجده، از جایز بودن سجده بر آن جلوگیری نمی کند».

2. سجده بر مدفوعدر فقه ابوحنیفه مسائلی وجود دارد که موجب طعن وی گردیده است که از آن جمله می توان به موارد زیر اشاره کرد:

1. جواز نماز با پوست دباغی شده سگ؛

2. قرائت یک آیه بعد از حمد به جای سوره، آن هم به زبانی غیر عربی؛

3. جواز سجده بر مدفوع خشک انسان و حیوانات دیگر (حتی خوک و سگ)؛

4. فارغ شدن از نماز با اخراج ریح و مواردی از این قبیل.

ابن خلکان می نویسد:

«سلطان محمود سبکتکین حنفی بود. اطرافیان او قصد داشتند او را از این مذهب رویگردان کنند؛ از این رو درباره فتوای ابوحنیفه مطالبی به او گفتند. سپس ابوبکر قفال در حضور سلطان دو رکعت نماز، مطابق با فتوای ابوحنیفه خواند. به این صورت که یک پوست دباغی شده سگ بر تن کرد پس از قرائت حمد به جای قرائت سوره، یک آیه آن هم با ترجمه

ص: 199

فارسی «دو برگ سبز» خواند، سپس بر عذره یابسه ای سجده کرد و در پایان با اخراج ریح از نماز فارغ شد! سلطان محمود از این قضیه متعجب شد و گفت: این چه مذهب و مکتبی است! و بعد از آن به مذهب شافعی گروید. (1)

از طرفی ممکن است گفته شود طعن و اشکال برخی بر ابوحنیفه موجب عدم اعتبار او نزد همگان نمی شود. در پاسخ می گوییم: اگر عدم اعتبار ابوحنیفه متفق علیه نیست، هم چنین اعتبار او مجمع علیه نیست. ولیکن برای سقوط او از اعتبار، مخالفت های او با امیرالمومنین (علیه السلام) که بزرگان تصریح (2) و ابن تیمیّه نیز به آن اشاره دارد (3) و این که ائمه (علیهم السلام) او را به این جهت لعن (4) و بزرگان عامّه او را به خاطر فتاوی سخیف و باطل تکفیر می کردند کافی است. (5) اگر گفته شود که باوجود این مسائل در فقه حنفی علت شایع شدن مذهب ابوحنیفه چیست؟ در پاسخ باید گفت: علل فراوانی برای شیوع یک مکتب در جوامع انسانی وجود دارد که عمده ترین آن، تبلیغ مکتب توسط عالمان و ترویج آن توسط حکومت هاست. (6)

هیچ شکی نیست که سجده نمودن بر مهر که ماده اولیه آن همان خاک است و سجده بر روی خاک از دستورات و تاکیدات پیامبر خاتم (صلی الله علیه وآله) می باشد. فلذا شیعیان به دستور پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) جامعه عمل پوشانده و بر روی آن سجده می کنند اما اهل خلاف از دستور پیامبر (صلی الله علیه وآله) رویگردان شده و به فرامین علمایشان گوش فرا داده و کلام فقهای خود را بر کلام پیامبر (صلی الله علیه وآله) ترجیح داده اند و در کمال تعجب خود را نیز اهل سنت می نامند. عجب...! در صورتی که اهل سنت واقعی شیعیان هستند و همچنین ارباب آنان با کمال بی ادبی در یوم الرضیه بعد از توهین به پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) شعار و انحراف «حسبنا کتاب الله» را داد و سنت را

ص: 200

- 1- [1] ر.ك: الوافي بالوفيات: 17 / 28; تاريخ الإسلام: 29 / 72; وفیات الأعيان: 5 / 180، شماره 713; طبقات الشافعية الكبرى: 5 / 316; سير أعلام النبلاء: 17 / 486 - 487.
- 2- [2] «ابن نصر صتّف كتباً... وصنف كتاباً فيما خالف أبو حنيفة علياً وابن مسعود»؛ سير أعلام النبلاء: 14 / 38; تاريخ مدينة دمشق: 56 / 110; طبقات الشافعية الكبرى: 2 / 247 با اندکی تفاوت.
- 3- . منهاج السنّة، 6 / 314.
- 4- . برای نمونه ر.ك: الكافي: 1 / 56 - 57; وسائل الشيعة: 27 / 38، حديث 3.
- 5- [5] ر.ك: تاريخ بغداد: 13 / 374، 381، 383 و 394.
- 6- [1] آيت الله سيد علي ميلاني (حفظه الله)

که کلام و فرمایش پیامبر (صلی الله علیه وآله) است ترک نمود. در نتیجه هیچ شکی نیست که آنان اهل سنت نیستند و اهل عُمَر اند.

ثواب سجده بر تربت کربلا

شیعیان در نماز خود بنا به سفارش ائمه معصومین (علیهم السلام) در استفاده از مُهر، از تربت کربلا استفاده می کنند که روایات بسیاری در فضیلت آن است که به برخی از آنان اشاره می کنیم.

امام صادق (علیه السلام) در این باره می فرماید:

«السُّجُودُ عَلَى طِينِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ (علیه السلام) يُنَوِّرُ إِلَى الْأَرْضِ السَّابِغَةِ وَمَنْ كَانَ مَعَهُ سُبْحَةٌ مِنْ طِينِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ (علیه السلام) كُتِبَ مُسَبِّحًا وَإِنْ لَمْ يُسَبِّحْ بِهَا؛ (1)

س- جده بر تربت قبر حس-ین (علیه السلام) تا زمین هفتم را نور باران می کند و کسی که تسبیحی از خاک مرقد حسین (علیه السلام) را با خود داشته باشد تسب-یح گوی ح-ق محسوب می شود اگر چه با آن تسبیح هم نگوید». «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ فِي الْمِصْبَاحِ بِإِذْنِ اللَّهِ نَادَاهُ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: كَانَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) خَرِيطَةٌ دِيْبَاجٍ صَفْرَاءُ فِيهَا تُرْبَةُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) فَكَانَ إِذَا حَضَرَتْهُ الصَّلَاةُ صَبَّهَ عَلَى سَجَادَتِهِ وَسَجَدَ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ (علیه السلام) إِنَّ السُّجُودَ عَلَى تُرْبَةِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) - يَحْرِقُ الْحُجْبَ السَّبْعَ؛ (2)

معاویة بن عمار می گوید: امام صادق (علیه السلام) کیسه ای داشت که در آن تربت امام حسین (علیه السلام) را نگه می داشت. هر وقت که نماز می خواند آن را بر سجاده اش می ریخت و بر آن سجده می کرد. امام (علیه السلام) فرمود: سجده بر تربت امام حسین (علیه السلام) هفت حجاب را پاره می کند».

در این روایت به صراحت می بینیم که امام صادق (علیه السلام) جز بر خاک مقدس سیدالشهداء (علیه السلام) بر چیز دیگری سجده نمی کند. اینجاست که ارزش سجده بر تربت کربلا آشکار می شود. ما نیز خود را پیرو همان بزرگواران می دانیم.

«وَعَنِ الصَّادِقِ (علیه السلام) قَالَ: مَنْ أَدَارَ سُبْحَةً مِنْ تُرْبَةِ الْحُسَيْنِ (علیه السلام) مَرَّةً وَاحِدَةً بِالِاسْتِغْفَارِ أَوْ غَيْرِهِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ سَبْعِينَ مَرَّةً وَأَنَّ السُّجُودَ عَلَيْهَا يَحْرِقُ الْحُجْبَ السَّبْعَ؛ (3)

ص: 201

1- [2] من لا يحضره الفقيه، ج 1، ص: 268؛ وسائل الشیعة، ج 5، ص: 366

2- . وسائل الشیعة، ج 5، ص 366؛ بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 82، ص: 153

3- . همان، ج 6، ص 456

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: هر کس با تسبیح خاک کربلا یک دور استغفار یا کاری دیگری بکند خداوند برای او هفتاد مرتبه می نویسد. سجده بر خاک کربلا، حجاب هفت آسمان را پاره می کند».

«السُّجُودُ عَلَى تُرْبَةِ الْحُسَيْنِ (علیه السلام) يَخْرِقُ الْحُجُبَ السَّبْعَ؛ (1)

امام صادق (علیه السلام) می فرمایند: سجده بر تربت امام حسین (علیه السلام) حجاب های هفتگانه را می شکافد».

با توجه به مطالبی که گذشت تربت حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) دارای یک نوع برتری است که در تربت های دیگر، آن برتری وجود ندارد و عمل امام معصوم و قول امام معصوم برای ما حجت است؛ حالا اگر افرادی پیدا شوند که این خاک مقدس را همطراز خاک معمولی قلمداد کنند این نشان از بی معرفتی و خود برتر پنداریشان در مقابل علامه عالم وجود امام صادق (علیه السلام) است؛ شکی نیست که این افراد در هر مرتبه از مدارج علمی که به سر ببرند در مقابل شاگردان امام صادق (علیه السلام) گرد و غباری بیش نیستند. کسی که سجده بر تربت او حجاب هفت آسمان را پاره می کند، خود او چه می کند؟ علامه بزرگ، شیخ عبدالحسین امینی (رحمة الله) چه زیبا سخن گفته اند:

«هذا حبنا وهذا حسيننا، وهذا ماتمه، وهذه كربلاؤه، وهذه تربته، وهي مسجدنا، والله ربنا، وسنتنا وسيرتنا سيرة نبينا وسنته ولله الحمد؛ (2)

این عشق ما و این حسین ما است. این عزای او، این کربلای او و این تربت او است. تربت او سجده گاه ما، الله پروردگار ما و سنت و روش ما، سنت و روش پیامبر ما است. خدا را (بر این همه نعمت) سپاس می گوئیم».

از دیگر بدعت ها و انحرافات اهل تسنن از سنت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) می توان به عدم جمع بین دو نماز اشاره کرد. به این صورت که بین نماز ظهر و عصر فاصله ای ساعتی قرار می دهند:

جمع بین دو نماز؟

مذاهب اهل تسنن جمع بین نمازها را در سفری که معصیت نباشد جایز می دانند اما مذهب ابو حنیفه جز در روز عرفه و شب مزدلفه (در سفر حج) در بقیه موارد و شرایط، جمع

ص: 202

1- [3] بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 82، ص: 153

2- [1] سیرتنا وسنتنا، ص 147

بین نمازها را جایز نمی دانند. ابن قدامه در کتابش اقوال مذاهب اهل تسنن را در جمع بین نمازها در سفر این گونه بیان کرده است:

«يجوز الجمع بين الظهر والعصر والعشائين في وقت احدهما لثلاثة امور: السفر الطويل... في قول اكثر اهل العلم روى ذلك عن سعد وسعيد بن زيد واسامة ومعاذ بن جبل وابي موسى وابن عباس وابن عمر وبه قال عكرمة والثوري ومالك والشافعي واسحق وابن المنذر وجماعة غيرهم، وقال الحسن وابن سيرين واصحاب الراي لا يجوز الجمع الا في يوم عرفة وليلة مزدلفة بها؛ (1) جمع بين نماز ظهر و عصر، مغرب و عشاء در سفر طولانی از نظر بسیاری از اهل علم جایز است. این قول از سعد، سعید بن زید، اسامه، معاذ بن جبل، ابو موسی، ابن عباس، ابن عمر روایت شده و عکرمة، سفیان ثوری، مالک، شافعی، اسحاق، ابن منذر و گروهی غیر از آن ها این عقیده را دارند. حسن بصری، ابن سیرین و اصحاب رأی (تابعان ابوحنیفه) جمع بین نمازها را تنها در روز عرفة و شب مزدلفه جایز می دانند».

شوکانی بعد از نقل اسامی طرفداران جواز جمع نمازها، تصریح می کند که حسن بصری، نخعی و ابوحنیفه جمع نمازها را مطلقاً جایز نمی دانند:

«وقال قوم: لا يجوز الجمع مطلقا، الا بعرفة ومزدلفة، وهو قول الحسن والنخعي وابي حنيفة وصاحبيه؛ (2)

گروهی گفته اند: جمع بین نمازها مطلقاً جایز نیست جز در عرفة و مزدلفه و این قول حسن، نخعی و ابوحنیفه است».

بنابراین اقوال مذاهب اهل تسنن در جمع نمازها در حال سفر روشن شد و برخی از دلایل جمع خواندن آنان، جمع بین نمازها در حال باران و جمع بین نمازها در مریضی و عذر است.

اشکال به اهل تسنن

طبق اقوال فوق این مطلب اثبات می شود که در حال مسافرت و عذرهای دیگر، جمع بین دو نماز جایز است و روایات هم این مطلب را تایید می کنند. اما نکته مهم این است که اهل تسنن جز در این موارد، جمع بین دو نماز را جایز نمی دانند که این قول برخلاف روایات

ص: 203

1- [2] الشرح الكبير على متن المقنع، ج 2، ص 115

2- . نیل الاوطار من احادیث سید الاخیار شرح منتقى الاخبار، ج 3، ص 261

صحیح آنهاست که جمع بین دو نماز را در غیر موارد فوق هم ثابت می کند و این روایات موافق نظر شیعه است. عالم معروف اهل تسنن مسلم نیشابوری در صحیحش یک باب را تحت عنوان «بَابُ الْجَمْعِ بَيْنَ الصَّلَاتَيْنِ فِي الْحَضَرِ» آورده که برخی از این روایات، جمع نماز را در حال سفر و جنگ های پیامبر (صلی الله علیه وآله) بیان می کنند، اما برخی دیگر دلیل بر جواز جمع در حال حضر و بدون عذر می باشند. مسلم نیشابوری می گوید از ابن عباس نقل شده که سیره رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در غیر خوف و سفر، جمع بین دو نماز است: «حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ يَحْيَى قَالَ قَرَأْتُ عَلَى مَالِكٍ عَنْ أَبِي الزُّبَيْرِ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ عَنْ بَنِي عَبَّاسٍ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) الطُّهْرُ وَالْعَصْرُ جَمِيعًا وَالْمَغْرِبُ وَالْعِشَاءُ جَمِيعًا فِي غَيْرِ خَوْفٍ وَلَا سَفَرٍ؛ (1)

ابن عباس می گوید: رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نمازهای ظهر و عصر، مغرب و عشاء را بدون خوف و سفر با هم خواند.

در روایتی دیگر از ابن عباس نقل شده که باز هم قضیه جمع بین نمازهای ظهر و عصر، مغرب و عشاء در غیر حالت ترس و باران مطرح شده است و در پایان نیز به علت جمع بین دو نماز اشاره می کند:

«وَحَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ وَابُو كُرَيْبٍ قَالََا حَدَّثَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ ح وَحَدَّثَنَا أَبُو كُرَيْبٍ وَابُو سَعِيدٍ الْأَشْجِيُّ وَاللَّفْظُ لِأَبِي كُرَيْبٍ قَالََا حَدَّثَنَا وَكِيعٌ كِلَاهِمَا عَنْ الْأَعْمَشِ عَنْ حَبِيبِ بْنِ أَبِي ثَابِتٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ عَنْ بَنِي عَبَّاسٍ قَالَ: جَمَعَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بَيْنَ الطُّهْرِ وَالْعَصْرِ وَالْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ بِالْمَدِينَةِ فِي غَيْرِ خَوْفٍ وَلَا مَطَرٍ فِي حَدِيثٍ وَكِيعٍ قَالَ قُلْتُ لَابْنِ عَبَّاسٍ لِمَ فَعَلَ ذَلِكَ؟ قَالَ كُنِيَ لَا يُخْرِجُ أُمَّتَهُ فِي حَدِيثِ أَبِي مُعَاوِيَةَ قِيلَ لَابْنِ عَبَّاسٍ مَا أَرَادَ إِلَى ذَلِكَ قَالَ أَرَادَ أَنْ لَا يُخْرِجَ أُمَّتَهُ؛ (2)

ابن عباس می گوید: رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نماز ظهر و عصر، مغرب و عشاء را در مدینه بدون ترس و شرایط بارانی با هم خوانده است. در روایت وکیع آمده است که به ابن عباس گفتم: چرا رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بین دو نماز جمع کرد؟ گفت: تا این که بر امتش حرجی نباشد و در روایت ابو معاویه آمده که به ابن عباس گفته شد منظور رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از این کار چه بود؟ گفت: رسول خدا (صلی الله علیه وآله) اراده کرده است که تا بر امتش حرجی نباشد.

ص: 204

1- [1] صحیح مسلم، ج 1، ص 489، ح 705

2- [2] همان، ج 1، ص 490، ح 705

در روایت دیگر، ابن عباس جمع نماز را توسط رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در مدینه به صورت مطلق و بدون این که اشاره به خوف، باران و سفر بکند گزارش کرده است که آن را بخاری و مسلم این گونه آورده اند:

«حَدَّثَنَا أَبُو النَّعْمَانِ قَالَ حَدَّثَنَا حَمَّادٌ هُوَ بَنُ زَيْدٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ دِينَارٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ زَيْدٍ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّ النَّبِيَّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) صَلَّى بِالْمَدِينَةِ سَبْعًا وَثَمَانِيًا الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ وَالْمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ؛ (1)

از ابن عباس نقل شده که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در مدینه هفت رکعت و هشت رکعت نمازهای ظهر و عصر، مغرب و عشاء را انجام داد».

در این روایت نیز ابن عباس بدون اشاره به علت جمع میان دو نماز، تصریح می کند که ما در زمان رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بین نمازها جمع می کردیم:

«وَحَدَّثَنَا بَنُ أَبِي عُمَرَ حَدَّثَنَا وَكِيعٌ حَدَّثَنَا عُمَرَانُ بْنُ حُدَيْرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَقِيقٍ الْعُقَيْلِيُّ قَالَ قَالَ رَجُلٌ لَابْنِ عَبَّاسٍ الصَّلَاةُ فَسَكَتَ ثُمَّ قَالَ الصَّلَاةُ فَسَكَتَ ثُمَّ قَالَ الصَّلَاةُ فَسَكَتَ. ثُمَّ قَالَ لَا أُمَّ لَكَ أَتَعْلَمُنَا بِالصَّلَاةِ وَكُنَّا نَجْمَعُ بَيْنَ الصَّلَاتَيْنِ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)؛ (2)

عبدالله بن شقیق عقیلی می گوید: مردی به ابن عباس سه مرتبه گفت: نماز، نماز، نماز (یعنی اعلام نمود که وقت نماز است) و ساکت شد. ابن عباس گفت: ای بی مادر! آیا تو نماز را به ما یاد می دهی؟ در حالی که ما در زمان رسول خدا (صلی الله علیه وآله) دو نماز را با هم می خواندیم».

در این روایت، عبارت: «وَكُنَّا نَجْمَعُ بَيْنَ الصَّلَاتَيْنِ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ» به صورت مطلق و بدون قید آمده؛ یعنی ابن عباس نگفته است که ما در زمان رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در حال خوف و یا در حال باران آمدن، بین دو نماز جمع می کردیم. روایاتی که گذشت از منابع اهل تسنن و کتب معتبرشان بود؛ حالا- سوال ما از اهل تسنن این است که با وجود این روایات چرا نماز خود را برخلاف رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و حتی روایات خودشان جمع نمی خوانند. آیا این بدعت نیست؟ با مراجعه به سیره و روش رسول خدا (صلی الله علیه وآله) که توسط فرزندان ایشان همان امامان معصوم به ما رسیده است این مسئله را بررسی می کنیم:

ص: 205

1- . صحیح مسلم، ج 1، ص 491؛ صحیح البخاری، ج 1، ص 201

2- . همان، ج 1، ص 492

در روایتی امام باقر (علیه السلام) فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نماز ظهر و عصر را با یک اذان و دو اقامه و نماز مغرب و عشاء را با یک اذان و دو اقامه برگزار کردند:

«رَوَى الْحَسَنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ رَهْطٍ مِنْهُمْ الْفَضِيلُ وَ زُرَّارَةُ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (علیه السلام) أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) جَمَعَ بَيْنَ الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ بِأَذَانٍ وَإِقَامَتَيْنِ وَ جَمَعَ بَيْنَ الْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ بِأَذَانٍ وَاحِدٍ وَإِقَامَتَيْنِ؛ (1)

زراره از امام باقر (علیه السلام) نقل کرده که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) میان نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء با یک اذان و دو اقامه جمع می کرده است».

امام صادق (علیه السلام) در روایات متعددی سیره رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را در جمع بین دو نماز گزارش نموده اند و از جمله این روایات:

«وَرَوَى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سِنَانٍ عَنِ الصَّادِقِ (علیه السلام) أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) جَمَعَ بَيْنَ الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ بِأَذَانٍ وَإِقَامَتَيْنِ وَ جَمَعَ بَيْنَ الْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ فِي الْحَضَرِ مِنْ غَيْرِ عِلَّةٍ بِأَذَانٍ وَاحِدٍ وَإِقَامَتَيْنِ؛ (2)

عبدالله بن سنان از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بین نماز ظهر و عصر با یک اذان و دو اقامه و میان نماز مغرب و عشاء در حال حضر (غیر مسافرت) را بدون هیچ علتی با یک اذان و دو اقامه جمع کرده است».

در روایت دیگری امام صادق (علیه السلام) تصریح می کند که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بدون عذر و سبب، نماز ظهر و عصر را یکجا بجا آوردند و دلیل آن را آسان گیری بر امت بیان کرده اند:

«حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ أَبِيهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيْسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) صَلَّى الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ فِي مَكَانٍ وَاحِدٍ مِنْ غَيْرِ عِلَّةٍ وَلَا سَبَبٍ فَقَالَ لَهُ عُمَرُ وَ كَانَ أَجْرًا الْقَوْمُ عَلَيْهِ أَ حَدَّثَ فِي الصَّلَاةِ شَيْءٌ قَالَ لَا وَلَكِنْ أَرَدْتُ أَنْ أُوسِّعَ عَلَى أُمَّتِي؛ (3)

ص: 206

1- [1] تهذیب الاحکام، ج 3، ص 18؛ وسائل الشیعة، ج 4، ص: 223

2- [2] من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 287، ح 886

3- [3] علل الشرائع، ج 2، ص 321؛ وسائل الشیعة، ج 4، ص: 221

امام صادق (علیه السلام) فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نماز ظهر و عصر را در یک مکان بدون هیچ عذری یکجا به جا آورد. عمر بن خطاب گفت: آیا درباره نماز چیز جدیدی آمده؟ حضرت فرمود: نه. ولی خواستم که بر امتم آسان بگیرم».

در روایت موثق دیگری امام صادق (علیه السلام) جمع نمازها را توسط رسول خدا (صلی الله علیه وآله) گزارش نموده و دلیل آن را توسعه بر امت بیان کرده است:

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) بِالنَّاسِ الظُّهْرَ وَالْعَصَرَ حِينَ زَالَتِ الشَّمْسُ فِي جَمَاعَةٍ مِنْ غَيْرِ عِلَّةٍ وَصَلَّى بِهِمُ الْمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ الْأَخْرَةَ قَبْلَ سُقُوطِ الشَّفَقِ مِنْ غَيْرِ عِلَّةٍ فِي جَمَاعَةٍ وَإِنَّمَا فَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) لِيَتَّسِعَ الْوَقْتُ عَلَى أُمَّتِهِ؛ (1)

زراره از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده که فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نماز ظهر و عصر را هنگام ظهر بدون هیچ عذری (باران، ترس، جنگ و...) به جماعت با هم خواندند و نماز مغرب و عشاء را قبل از رفتن شفق (سرخ‌ی مغروب) بدون هیچ عذری به جماعت انجام داد. رسول خدا (صلی الله علیه وآله) این کار را انجام دادند تا امت از وقتشان بیشتر استفاده کنند».

این روایت را شیخ صدوق و شیخ طوسی نیز در کتاب هایشان آورده اند. (2) در نتیجه طبق روایات معتبر شیعه، هم رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در حالت عادی بین دو نماز جمع می کرده اند و هم ائمه معصومین (علیهم السلام) دستور داده اند و هم امام صادق (علیه السلام) این مسأله را تایید کرده اند.

حکم بدعتگذار در منابع اهل تسنن

بعد از بررسی بدعت ها به روایات قابل توجهی در منابع اهل تسنن می رسیم: «عن ابن عباس قال: قال رسول الله (صلی الله علیه وآله): أَيْبَى اللَّهُ أَنْ يَقْبَلَ عَمَلٌ صَاحِبٍ بِدْعَةٍ حَتَّى يَدَعَ بَدْعَتَهُ؛ (3)

خداوند عمل بدعتگذار را تا وقتی که دعوت به بدعتش می کند قبول نمی کند».

ص: 207

1- [1] الكافي (ط - الإسلامية)، ج 3، ص: 286

2- [2] علل الشرائع، ج 2، ص 321؛ الاستبصار، ج 1، ص 271؛ تهذيب الاحكام، ج 2، ص 263؛ الزواجر عن اقتراف الكبائر، ج 1 ص 165

3- [1] ميزان الاعتدال، الذهبي، ج 4 ص 527؛ كنز العمال، ج 1 ص 219؛ السيرة الحلبية = إنسان العيون في سيرة الأمين المأمون، ج 1 ص 100؛ تاريخ بغداد، جلد: 13 صفحہ: 187؛ نهج الفصاحة (مجموعه كلمات قصار حضرت رسول (صلی الله علیه وآله))، ص: 156؛ تاريخ بغداد وذيوله - ط العلمية، ج 13 ص 187

وعن أنس بن مالك عنه قال: قال رسول الله (صلى الله عليه وآله): «إِنَّ اللَّهَ حَجَبُ التَّوْبَةِ عَنْ كُلِّ صَاحِبِ بَدْعَةٍ حَتَّى يَدْعَ بِدَعَّتِهِ». رواه الطبراني وإسناده حسن؛ (1)

خداوند توبه بدعتگذار را تا وقتی که دعوت به بدعتش می کند قبول نمی کند. طبرانی این روایت را نقل و اسناد او را صحیح می داند.

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الدِّبْلَمِيِّ، عَنْ حُذَيْفَةَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله): «لَا يَقْبَلُ اللَّهُ لِصَاحِبِ بَدْعَةٍ صَوْمًا، وَلَا صَلَاةً، وَلَا صَدَقَةً، وَلَا حَجًّا، وَلَا عُمْرَةً، وَلَا جِهَادًا، وَلَا صَرْفًا، وَلَا عَدْلًا، يَخْرُجُ مِنَ الْإِسْلَامِ كَمَا تَخْرُجُ الشَّعْرَةُ مِنَ الْعَجِينِ»؛ (2)

«حذیفه می گوید پیامبر اسلام (صلى الله عليه وآله) فرمود: خداوند هیچ عملی را از قبیل نماز، روزه، صدقه، حج، عمره، جهاد و... از بدعتگذار قبول نمی کند و او از اسلام خارج می شود...».

وَرَوَى ابْنُ مَاجَهَ مَرْفُوعًا عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) قَالَ: «...فَإِنَّ شَرَّ الْأُمُورِ مُحَدَّثَاتُهَا، وَإِنَّ كُلَّ مُحَدَّثَةٍ بَدْعَةٌ وَإِنَّ كُلَّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ»؛ (3)

همانا بدترین کارها، نو ساخته هاست و قطعاً هر نو ساخته ای بدعت است و قطعاً و یقیناً هر بدعتی، گمراهی است».

و در روایاتی دیگر آمده است: «قال رسول الله (صلى الله عليه وآله): اهل البدع شر الخلق و الخلیقه»؛ (4)

اهل بدعت بدترین مخلوقات و موجودات هستند».

«قال رسول الله (صلى الله عليه وآله): اهل البدع كلاب اهل النار»؛ (5)

اهل بدعت سگ های اهل آتش هستند».

ص: 208

1- [2]. صحيح الترغيب والترهيب، الألباني، ج 1 ص 130

2- [3]. المسند الجامع، ج 5 ص 169؛ جامع الأحاديث، ج 8 ص 138؛ كنز العمال، ج 1 ص 221؛ سنن ابن ماجه، ج 1 ص 19

3- . الاعتصام - ت الهاللي، ج 1 ص 93

4- [1]. تاريخ مدينة دمشق، ج 53، ص 374

5- [2]. جامع الأحاديث، السيوطي، ج 10 ص 228

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) يَا عَائِشَةُ: «إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا» هم اصحاب البدع و اصحاب الاهواء ليس لهم توبة. انا منهم بریء و هم منی بُراء؛ (1)

پیامبر

اکرم (صلى الله عليه وآله) به عایشه درباره این آیه قرآن: "کسانی که دین خویش را پراکنده کردند و گروه گروه شدند" فرمودند: آن ها اهل بدعت و اصحاب و یاران هوا و هوس هستند. برای ایشان توبه ای نیست. من از ایشان بیزارم و ایشان نیز از من بیزارند».

طبق روایت صحیح مسلم پیامبر اکرم (صلى الله عليه وآله) به صراحت می فرمایند: نتیجه هر بدعتی آتش جهنم است.

«كُلُّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ وَ كُلُّ ضَلَالَةٍ فِي النَّارِ؛ (2)

تمام بدعت ها گمراهی است و نتیجه تمام گمراهی ها آتش جهنم است».

در این روایت بدعت مطلق آمده (كُلُّ بَدْعَةٍ) همه بدعت ها؛ به نظر می رسد که این اطلاق خط بطلانی بر تقسیمات و توجیهات اهل تسنن می کشد. بدعت، بدعت است و هیچ تقسیم بندی برای فرار از بدعت بزرگان شان نیست. ابن حجر عسقلانی در فتح الباری در حالی که معنای «المحدثه فی الدین» را توضیح می دهد می گوید: «منظور از محدثه چیزی است که حادث می شود در حالی که اصلی در شرع ندارد و در عرف شرع «بدعه» نامیده می شود و آنچه اصلی در شرع داشته باشد بدعت نیست. پس بدعت در عرف شرع برخلاف لغت، مذموم است بنابراین هر چیزی که بدون نمونه قبلی ایجاد شود بدعت است؛ چه ممدوح و چه مذموم». وی به سخنی از عایشه استناد می کند: «مَنْ أَحْدَثَ فِي أَمْرِنَا هَذَا مَا لَيْسَ مِنْهُ فَهُوَ رَدٌّ». (3)

حال سوال اینجاست که آیا عمر بدعتگذار بوده است یا خیر؟ طبق اعتراف خود او در دین بدعت های بسیاری را گذاشته است.

رسول خدا (صلى الله عليه وآله) در مورد بدعتگذار می فرمایند:

ص: 209

1- [3] الاعتصام - ت الشقير والحميد والصيني، ج 1 ص 86؛ رواه الإمام الطبراني في معجمه الصغير عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ (203/1)؛ ورواه الإمام ابن أبي عاصم في السنة (ص 8) برقم (4)؛ ورواه الإمام ابن بطة في الإبانة الكبرى (303/1)؛ ورواه أبو نعيم في الحلية (4/138)

2- [4] صحیح مسلم، ج 2، ص 592، ح 867؛ سنن کبری نسائی، ج 1، ص 550، ح 178

3- [1] فتح الباري، العسقلاني، ج 13 ص 253

«إذا رأيتم أهل الريب والبدع من بعدي فأظهروا البراءة منهم ، وأكثروا من سبهم ، والقول فيهم، والوقيعة ، وباهتوهم كيلا يطمعوا في الفساد في الاسلام ، ويحذرهم الناس، ولا يتعلمون من بدعهم، يكتب الله لكم بذلك الحسنات، ويرفع لكم به الدرجات في الآخرة؛(1)

«چنانچه پس از من با بدعتگذاران برخورد کردید از آنان بیزاری بجوید و آنان را بسیار دشنام دهید و به بدی یاد کنید تا در اسلام طمع فسادانگیز نورزند و نیز مردم را از ایشان بر حذر دارید که تحت تأثیر بدعت های آنان قرار نگیرند...».

همچنین از ابوهریره نقل شده که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)فرمود:

«گروهی از اصحابم روز قیامت بر من وارد می شوند، پس از حوض (کوثر) دور می شوند. من می گویم: پروردگارا! اصحابم (هستند)؟ پس خداوند می گوید: تو نمی دانی بعد از تو چه بدعت هایی پدید آوردند. آنان (از هدایت حق) به گذشته برگشتند». (2)

با توجه به روایات فوق تکلیف خلفای سه گانه اهل تسنن مشخص می شود.

جایگاه اهل بدعت در جهنم است

حضرت امام موسی بن جعفر(علیه السلام)در روایتی طولانی، سرزمینی را در جهنم معرفی می کند که ویژه ی بدعتگذاران و گمراهان بزرگ است؛ در این سرزمین، پنج تن از امت های پیشین، از جمله «پولس» (3) قرار دارند و دو نفر از این امت:

«عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ الصَّنِيفِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ (عليه السلام) فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ يَقُولُ فِيهِ يَا إِسْحَاقُ إِنَّ فِي النَّارِ لَوَادِيًا يُقَالُ لَهُ سَقَرٌ لَمْ يَتَنَفَّسْ مُنْذُ خَلَقَهُ اللَّهُ لَهْلُؤُ أَذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ فِي النَّفْسِ بِقَدْرِ مَخِيْطٍ لَّا حَرَقَ مَا عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ وَإِنَّ أَهْلَ النَّارِ لَيَتَعَوَّدُونَ مِنْ حَرِّ ذَلِكَ الْوَادِي وَتَنَّتِهِ وَقَدَرِهِ وَمَا أَعَدَّ اللَّهُ فِيهِ لِأَهْلِهِ وَإِنَّ فِي ذَلِكَ الْوَادِي لَجَبَلًا يَتَعَوَّدُ جَمِيعُ أَهْلِ ذَلِكَ الْوَادِي مِنْ حَرِّ ذَلِكَ الْجَبَلِ وَتَنَّتِهِ وَقَدَرِهِ وَمَا أَعَدَّ اللَّهُ فِيهِ لِأَهْلِهِ وَإِنَّ فِي ذَلِكَ الْجَبَلِ لَشَيْءًا يَتَعَوَّدُ جَمِيعُ أَهْلِ ذَلِكَ الْجَبَلِ مِنْ حَرِّ ذَلِكَ الشَّعْبِ وَتَنَّتِهِ وَقَدَرِهِ وَمَا أَعَدَّ اللَّهُ فِيهِ لِأَهْلِهِ وَإِنَّ فِي ذَلِكَ الشَّعْبِ لَقَلِيْبًا يَتَعَوَّدُ أَهْلُ ذَلِكَ الشَّعْبِ مِنْ حَرِّ ذَلِكَ الْقَلِيْبِ وَتَنَّتِهِ وَقَدَرِهِ وَمَا أَعَدَّ اللَّهُ فِيهِ لِأَهْلِهِ وَإِنَّ فِي ذَلِكَ الْقَلِيْبِ لَحَيَّةٌ يَتَعَوَّدُ جَمِيعُ أَهْلِ ذَلِكَ الْقَلِيْبِ مِنْ خُبْثِ تِلْكَ الْحَيَّةِ وَتَنَّتِهَا وَقَدَرِهَا وَمَا أَعَدَّ اللَّهُ فِي أَنْبَابِهَا مِنَ السَّمِّ لِأَهْلِهَا وَإِنَّ

ص: 210

1- [2] وسائل الشيعه، ج 16، ص 267.

2- . صحيح بخاری، ج 8 ص 120

3- [4] شخصی یهودی که مسیحیت را به انحراف کشید و پایه گذار بدعت در دین مسیح شد.

فِي جَوْفِ تِلْكَ الْحَيَّةِ لَسَبْعَةٌ صَادِقٌ فِيهَا خَمْسَةٌ مِنَ الْأُمَمِ السَّالِفَةِ وَاثْنَانِ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَمَنِ الْخَمْسَةُ وَمَنِ الْإِثْنَانِ قَالَ وَأَمَّا الْخَمْسَةُ فَقَابِيلُ الَّذِي قَتَلَ هَابِيلَ وَنُحْرُودُ الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ {ف} قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ وَفِرْعَوْنُ الَّذِي قَالَ أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى وَيَهُودُ الَّذِي هَوَّدَ الْيَهُودَ وَيُوسُفُ الَّذِي نَصَرَ النَّصَارَى وَمِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَعْرَابِيَّانِ؛ (1)

اسحاق بن عمار از امام کاظم (علیه السلام) روایت می کند که در حدیث طولانی می فرماید: «ای اسحاق! همانا در آتش دوزخ محلی هست که به آن سقر می گویند که از لحظه ای که خداوند آن را خلق نموده زبانه هایش فروکش نکرده و هوایی به آن نرسیده و اهل دوزخ از حرارت آن وادی و از کراهت و آلودگی آن و آنچه خدا برای اهل آن وادی مهیا نموده به خدا پناه می برند و این وادی کوهی دارد که همه ی اهل آن وادی از حرارت و بوی تعفن و آلودگی آن کوه و عذاب هایی که خداوند برای اهل آن تدارک دیده به خدا پناه می برند و آن کوه درّه ای دارد که همه ی اهل آن کوه از حرارت و آلودگی آن درّه و عذاب هایی که خداوند برای اهل آن مهیا نموده به خدا پناه می برند و همانا در آن درّه چاه عمیقی وجود دارد که اهل آن درّه از حرارت و تعفن و عذابی که خداوند برای اهل آن چاه مهیا نموده به خدا پناه می برند و همانا در آن چاه ماریست که اهل آن چاه از پلیدی و تعفن آن مار و سمی که خداوند برای عذاب در نیش او تعبیه نموده به خدا پناه می برند و همانا در شکم آن مار هفت صندوقچه قرار دارد که پنج نفر از امت های گذشته و دو نفر از این امت قرار دارند». عرض کردم: «جانم فدایت! این امت ها کدامند؟» امام (علیه السلام) فرمود: «قابیل که برادرش هابیل را کشت، نمرود که با ابراهیم (علیه السلام) درباره ی پروردگار محاجّه کرد، فرعون که ادّعای ربوبیت نمود، یهودا که امت موسی (علیه السلام) را به یهودیت کشید و بولس که مسیحیان را به نصرانیت دچار کرد و از این امت دو نفر عرب هستند».

حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) در روایتی بسیار مهم در «نهج البلاغه» سنت خلفا را به عنوان سنت آل فرعون بیان می کند:

«حَتَّى إِذَا قَبَضَ اللَّهُ رَسُولَهُ صَرَجَ قَوْمٍ عَلَى الْأَعْقَابِ وَغَالَتْهُمْ السُّبُلُ وَاتَّكَلُوا عَلَى الْوَلَائِجِ وَوَصَلُوا غَيْرَ الرَّحِمِ وَهَجَرُوا السَّبَبَ الَّذِي أُمِرُوا بِمَوَدَّتِهِ وَنَقَلُوا الْبِنَاءَ عَنْ رِصِّ أَسَاسِهِ فَبَنَوْهُ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ مَعَادِنُ كُلِّ خَطِيئَةٍ وَأَبْوَابُ كُلِّ ضَارِبٍ فِي غَمْرَةٍ قَدْ مَارُوا فِي

ص: 211

«پس از رحلت جانگداز رسول اکرم (صلی الله علیه وآله)، گروهی به گذشته جاهلی خود بازگشتند و با پیمودن راه های گوناگون گمراه شدند و بر آرا و اندیشه های نادرست خود اعتماد نمودند و از غیر خویشان پیروی نمودند و از وسیله هدایت و رستگاری یعنی اهل بیت که مامور به دوستی آن بودند دوری کردند. (قل لا اسئلكم علیه اجراً الا المودة فی القربی) و ساختمان اسلام و ایمان را از جایگاه استوارش انتقال داده و آن را در جایی که سزاوار نبود پایه ریزی کردند. آنان کانون هر خطا و گناه و پناهگاه هر فتنه جو شدند و سرانجام در سرگردانی فرو رفته و در غفلت و مستی به روش و آیین فرعونیان در آمدند؛ از همه بریده و دل به دنیا بستند و یا پیوند خود را با دین گسستند».

در کتاب شریف اصول کافی نیز روایتی آمده که امیرالمومنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) به بیان بیش از بیست بدعت از بدعت های خلفا می پردازد:

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ الْهَلَالِيِّ قَالَ خَطَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ صَدَّقَنِي عَلِيُّ النَّبِيِّ (صلی الله علیه وآله) ثُمَّ قَالَ أَلَا إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ خَلَّتَانِ اتَّبَعَ الْهَوَى وَطُولُ الْأَمَلِ أَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَى فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَأَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْآخِرَةَ أَلَا إِنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَرَحَّلَتْ مُدْبِرَةً وَإِنَّ الْآخِرَةَ قَدْ تَرَحَّلَتْ مُقْبِلَةً وَ لِكُلِّ وَاحِدَةٍ بَنُونَ فَكُونُوا مِنْ أَبْدَاءِ الْآخِرَةِ وَلَا تَكُونُوا مِنْ أَبْدَاءِ الدُّنْيَا فَإِنَّ الْيَوْمَ عَمَلٌ وَلَا حِسَابَ وَإِنَّ غَدًا حِسَابٌ وَلَا عَمَلَ وَإِنَّمَا بَدَأَ وَقُوعِ الْفِتَنِ مِنْ أَهْوَاءٍ تُتَّبَعُ وَ أَحْكَامٍ تُبْتَدَعُ يَخَالِفُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ يَتَوَلَّى فِيهَا رِجَالٌ رِجَالًا؛

امیرمومنان (علیه السلام) خطبه ای خوانده و در آن خدا را حمد و ثناء گفته و سپس بر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) درود فرستادند؛ سپس فرمودند: آگاه باشید که من از شما در مورد دو خصوصیت بیش از سایر خصوصیت ها نگرانم؛ تبعیت از هوای نفس و آرزوهای دراز؛ آگاه باشید که تبعیت از هوای نفس راه حق را می بندد و آرزوهای بلند، سبب فراموشی آخرت می گردد. آگاه باشید که دنیا بار سفر بسته و (از انسان) دور می شود و آخرت بار سفر بسته و نزدیک می شود؛ ولی فرزندان هر دو یکی است (هر دو نظر به انسان دارند). پس از فرزندان آخرت باشید و از فرزندان دنیا نباشید؛ به درستی که امروز زمان کار است و حسابی در کار نیست و فردا زمان حساب است و کاری در میان نیست و به درستی که شروع فتنه ها از هوای

نفسی است که انسان به دنبال آن می رود و بدعت هایی است که به صورت قانون در می آید و در آن با حکم خدا مخالفت می شود و عده ای از مردم در آن عده ای دیگر را به کار می گمارند؛

أَلَا إِنَّ الْحَقَّ لَوْ خَلَصَ لَمْ يَكُنْ اخْتِلَافٌ وَلَوْ أَنَّ الْبَاطِلَ خَلَصَ لَمْ يُخَفَّ عَلَيَّ ذِي حِجِّي لَكِنَّهُ يُؤَخِّدُ مِنْ هَذَا ضِعْفًا وَمِنْ هَذَا ضِعْفًا فَيَمُزَّجَانِ فَيَجَلَّلَانِ مَعًا فَهَذَاكَ يَسْتَوِي الشَّيْطَانُ عَلَيَّ أَوْلِيَائِهِ وَنَجَا الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ الْحُسْنَى؛

آگاه باشید که حق اگر (از باطل) جدا شود هیچ اختلافی نخواهد بود و اگر باطل نیز جدا شود بر هیچ صاحب عقلی مخفی نخواهد ماند؛ اما از این مقداری و از آن مقداری گرفته و آن دورا با هم مخلوط می گردانند پس با یکدیگر ظاهری آراسته پیدا می کنند. آنجاست که شیطان بر یاوران خویش مسلط می گردد و کسانی نجات می یابند که خداوند برای ایشان از پیش نیکی فرستاده باشد؛

إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا لَبَسْتُمْ فِتْنَةً يَرَبُّو فِيهَا الصَّغِيرُ وَيَهْرُمُ فِيهَا الْكَبِيرُ يَجْرِي النَّاسُ عَلَيْهَا وَيَتَّخِذُونَهَا سُنَّةً فَإِذَا غُيِّرَ مِنْهَا شَيْءٌ قِيلَ قَدْ غُيِّرَتِ السُّنَّةُ وَقَدْ آتَى النَّاسُ مُنْكَرًا ثُمَّ تَشْتَدُّ الْبَلِيَّةُ وَتُسْبِي الدُّرِّيَّةُ وَتَدْقُهَا الْفِتْنَةُ كَمَا تَدْقُ النَّارُ الْحَطَبَ وَكَمَا تَدْقُ الرَّحَى بَثَالَهَا وَتَقْفَقُّهُونَ لِغَيْرِ اللَّهِ وَتَتَعَلَّمُونَ لِغَيْرِ الْعَمَلِ وَيَطْلُبُونَ الدُّنْيَا بِأَعْمَالِ الْآخِرَةِ ثُمَّ أَقْبَلَ بِوَجْهِهِ وَحَوْلَهُ نَاسٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَخَاصَّتِهِ وَشِيعَتِهِ؛

به درستی که از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) شنیدم که فرمودند: چگونه خواهید بود در زمانی که فتنه ها از چشم شما پوشیده مانده و در میان شماست؛ کودک در آن بزرگ شده و بزرگ در آن پیر می شود؛ در میان مردم جریان دارد ولی مردم آن را سنت خویش قرار می دهند و اگر چیزی از آن را تغییر دهند می گویند: سنت را تغییر دادید و بر مردم کار ناپسندی وارد شده است!! سپس امتحان سخت تر می گردد و مردمان را اسیر می کند و فتنه را بر ایشان می کوباند همان طور که آتش، چوب را می کوباند و همان طور که سنگ آسیا تفالها را می کوباند و برای غیر خدا به دنبال دین می روند و برای غیر علم به دنبال دانش می روند و دنیا را با کارهای اخروی طلب می کنند. سپس روبرو به مردم نموده در حالی که عده ای از بستگان و نزدیکان و شیعیانش گرد او بودند فرمود:

فَقَالَ قَدْ عَمِلَتِ الْوَلَاةُ قَبْلِي أَعْمَالًا خَالَفُوا فِيهَا رَسُولَ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) مُتَعَمِّدِينَ لِخِلَافِهِ نَاقِضِينَ لِعَهْدِهِ مُغَيِّرِينَ لِسُنَّتِهِ وَلَوْ حَمَلْتُ النَّاسَ عَلَيَّ تَرْكُهَا وَحَوْلْتُهَا إِلَيَّ مَوَاضِي جَهَا وَإِلَيَّ مَا كَانَتْ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) لَتَفَرَّقَ عَنِّي جُنْدِي حَتَّى أَبْقَى وَحْدِي أَوْ قَلِيلٌ مِنْ شِيعَتِي الَّذِينَ عَرَفُوا فَضْلِي وَفَرَضَ إِمَامَتِي مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ؛

خلفای قبل از من کارهایی انجام دادند که در آن با رسول خدا(صلی الله علیه وآله) مخالفت کردند و در آن بنای مخالفت با رسول خدا(صلی الله علیه وآله) را از روی عمد داشتند. پیمان او را شکسته و سنت او را تغییر دادند و اگر مردم را بر ترک آنها وادار نمایم و آنها را به جایگاه خود بازگردانم و به آنچه در زمان رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بود، لشکر من از گرد من پراکنده شده و تنها باقی می مانم و یا با عده کمی از شیعه ام که برتری من و وجوب امامت من از کتاب خدا و سنت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) را می دانند؛

أَرَأَيْتُمْ لَوْ أَمَرْتُ بِمَقَامِ إِبْرَاهِيمَ فَرَدَدْتُهُ إِلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي وَضَعَهُ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ؛

به من خبر دهید اگر دستور می دادم که مقام ابراهیم(علیه السلام) را به همان مکانی که رسول خدا(علیه السلام) قرار داده بود بازگردد؛

وَرَدَدْتُ فِدْكَ إِلَى وَرَثَةِ فَاطِمَةَ (علیها السلام) وَرَدَدْتُ صَاعَ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) كَمَا كَانَ وَأَمْضَيْتُ قَطَائِعَ أَقْطَعَهَا رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) لِأَقْوَامٍ لَمْ تُمَضَّ لَهُمْ وَلَمْ تُنْفَذْ وَرَدَدْتُ دَارَ جَعْفَرٍ إِلَى وَرَثَتِهِ وَهَدَمْتُهَا مِنَ الْمَسْجِدِ وَرَدَدْتُ قَضَايَا مِنَ الْجَوْرِ قُضِيَ بِهَا؛

و فدک را به ورثه فاطمه باز می گرداندم و مقدار پیمانه (برای کشیدن مقدار زکات) را به همان حالت قبل باز می گرداندم و زمین های هدیه رسول خدا(صلی الله علیه وآله) را که به عده ای داده بود و دستور حضرت را اجرا نکردند به ایشان می دادم و خانه جعفر را به ورثه اش باز می گرداندم و آن را از مسجد خراب می کردم (زیرا خانه او را به زور گرفته و در مسجد وارد کردند) و عده ای از زنانی را که به غیر حق همسر مردانی شده اند پس گرفته و ایشان را به همسرانشان باز می گرداندم!!

وَنَزَعْتُ نِسَاءً تَحْتَ رِجَالٍ بَغِيرِ حَقِّي فَرَدَدْتُهُنَّ إِلَى أَزْوَاجِهِنَّ وَاسْتَقْبَلْتُ بِهِنَّ الْحُكْمَ فِي الْفُرُوجِ وَالْأَحْكَامِ وَسَبَيْتُ ذَرَارِيَّ بَنِي تَغْلِبَ وَرَدَدْتُ مَا قُسِمَ مِنْ أَرْضِ خَيْبَرٍ وَمَحَوْتُ دَوَابِينَ الْعَطَايَا؛

و حکم (خدا) در مورد فروج و ارحام (اعمال خلاف عفت) در مورد ایشان جاری می کردم و مردمان بنی تغلب را به اسارت می گرفتم (زیرا ایشان به جنگ با مسلمانان پرداخته رسول خدا(صلی الله علیه وآله) دستور به اسارت همه ایشان دادند) و آن مقدار از زمین های خیبر را که بین مردم تقسیم شده است باز می گرداندم (زیرا این زمین ها در اصطلاح فقهی "مفتوح عنوة" است یعنی برای گرفتن بیشتر زمین های خیبر جنگ صورت نگرفت و لذا ملک تمامی مسلمانان است نه عده ای خاص و کسی حق تملک آن را ندارد)؛

وَأَعْطَيْتُ كَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) يُعْطِي بِالسَّوِيَّةِ وَلَمْ أَجْعَلْهَا دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ وَالْفَقِيئِ الْمَسَاحَةِ وَسَوَّيْتُ بَيْنَ الْمَنَاحِيحِ وَأَنْفَذْتُ خُمْسَ الرَّسُولِ كَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَفَرَضَهُ؛

و دفاتر هدیه های ماهانه را پاک می کردم (زیرا خلفا دفاتری داشتند که در مورد افراد خاصی ثبت شده بود که هر ماه به فلان کس فلان مقدار شهریه داده شود) و همان طور که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) تقسیم می کرد همان طور یعنی به صورت مساوی (اموال را بین مردم) تقسیم می نمودم و آن را فقط سبب آبادی زندگی ثروتمندان قرار نمی دادم و مقدار اندازه گیری زمین ایشان را کنار می انداختم (زیرا با آن مقدار هدیه های رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به خود را افزایش می دادند) و ازدواج ها را یکسان قرار می دادم (زیرا ایشان دستور داده بودند که غیر عرب حق ازدواج با عرب را ندارد اما رسول خدا (صلی الله علیه وآله) می فرمودند: مسلمان کفو مسلمان است) و خمس مربوط به رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را همان طور که خداوند عز وجل دستور داده است جاری می نمودم (نه مانند خلفا که آن را سهم خاص خود به عنوان خلیفه رسول خدا (صلی الله علیه وآله) می دانستند)؛

وَرَدَدْتُ مَسْجِدَ رَسُولِ اللَّهِ إِلَيَّ مَا كَانَ عَلَيْهِ وَ سَدَدْتُ مَا فَتِحَ فِيهِ مِنَ الْأَبْوَابِ وَ فَتَحْتُ مَا سَدَّ مِنْهُ وَ حَرَّمْتُ الْمَسْحَ عَلَى الْخُفَّيْنِ وَ حَدَدْتُ عَلَى النَّبِيدِ وَ أَمَرْتُ بِإِحْلَالِ الْمُتَعَتِّينَ وَ أَمَرْتُ بِالتَّكْبِيرِ عَلَى الْجَنَائِزِ خَمْسَ تَكْبِيرَاتٍ وَ أَلَزَمْتُ النَّاسَ الْجَهْرَ بِبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛

و مسجد رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را به همان مقدار سابق باز گردانده و درهایی را که به سوی آن گشوده گشته بود می بستم (هر کسی از بزرگان صحابه که خانه ایشان در کنار مسجد بود بعد از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به خلاف دستور حضرت، برای خود از خانه خویش دری خاص به درون مسجد کشید تا درب اختصاصی او باشد) و درهایی را که بسته شده بود باز می نمودم (رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در زمان حیات خویش تنها دستور دادند که دربی از خانه امیر مومنان و ناودانی از خانه عباس عموی ایشان به مسجد باز باشد و سایر درها بسته شود اما این درب و ناودان در زمان خلفا به دستور ایشان مسدود گشت) و مسح از روی کفش را حرام می نمودم (خلفا این کار را جایز دانستند) و به خاطر نوشیدن نبید، حد الهی را جاری می ساختم (غاصبین خلافت نبید را که نوعی شراب خفیف شده است جایز دانستند) و دستور می دادم که همه مردم دو متعه (حج و زنان) را جایز بدانند و دستور می دادم که بر جنازه (هنگام نماز میت) پنج تکبیر بگویند (خلفا چهار تکبیر می گفتند) و مردم را وادار می نمودم که بسم الله الرحمن الرحيم را (در نماز) بلند بگویند؛

وَ أَخْرَجْتُ مَنْ أُدْخِلَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) فِي مَسْجِدِهِ مِمَّنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) أَخْرَجَهُ وَ أَدْخَلْتُ مَنْ أُخْرِجَ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) مِمَّنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) أَدْخَلَهُ وَ حَمَلْتُ النَّاسَ عَلَى حُكْمِ الْقُرْآنِ وَ عَلَى الطَّلَاقِ عَلَى السُّنَّةِ وَ أَخَذْتُ الصَّدَقَاتِ عَلَى أَصْنَافِهَا وَ حُدُودِهَا؛

و کسانی را که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بیرون (تبعید) کرده بودند و بعد از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به مسجد حضرت وارد شدند، بیرون می نمودم (رسول خدا(صلی الله علیه وآله) مروان و پدرش را تبعید کرده اما خلفا ایشان را امام جماعت مسجد رسول خدا نمودند!!) و کسانی را که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) ایشان را در مسجد خویش جای داده بود و بعد از ایشان بیرون شدند به مسجد می آوردم (عده ای از صحابه جایگاه و خانه ای جز صفا و ایوان مسجد رسول خدا نداشتند و رسول خدا(صلی الله علیه وآله) ایشان را در آنجا ساکن کرده بود اما خلفا ایشان را از مسجد بیرون کردند) و مردم را بر حکم قرآن وادار می کرده و ایشان را وادار می کردم که طلاق را طبق سنت انجام دهند (طبق آیه قرآن از دواج احتیاج به شاهد نداشته و طلاق دو شاهد احتیاج دارد اما خلفا حکم هر دو را بر عکس نمودند) و صدقات را بر گروه ها و مرزهای خودش باز می گرداندم (صدقات باید بر گروه های مختلفی تقسیم می شد اما خلفا آن را فقط به بعضی از ایشان می دادند)؛

وَرَدَدْتُ الْوُضُوءَ وَالْغُسْلَ وَالصَّلَاةَ إِلَيَّ مَوَاقِيتَهَا وَشَرَائِعَهَا وَمَوَاضِعَهَا وَرَدَدْتُ أَهْلَ نَجْرَانَ إِلَيَّ مَوَاضِعَهُمْ وَرَدَدْتُ سَبَايَا فَارِسَ وَسَائِرَ الْأُمَمِ إِلَيَّ كِتَابَ اللَّهِ وَسُنَّةَ نَبِيِّهِ (صلی الله علیه وآله) إِذَا لَتَفَرَّقُوا عَنِّي؛

و وضو و غسل و نماز را به زمان خویش (در مورد نماز) و روش خویش (در مورد غسل) و جایگاه خویش (در مورد وضو) باز می گرداندم (زیرا نمازهای یومیه را می توان در سه وقت خواند اما خلفا مخالفت کردند و شرایط و وجوب غسل را تغییر دادند و نیز محل وضو را عوض کردند زیرا در وضو دست باید از بالا به پایین شسته می شد و بر عکس نمودند، بعضی از سر باید مسح می شد آن را نیز تغییر دادند، پا نیز باید مسح می شد آن را شستند) و مردمان نجران را به محل خویش باز می گرداندم (از سخنان رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در آخرین روز این بود که لشکریان اسامه را راهی کنید، خدا هر کس را که به این لشکر نرود لعنت کند اما خلفا به خاطر مصالح خویش به این لشکر نرفته و برای پوشاندن این قضیه گفتند رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرموده است: لشکر اسامه را راهی کنید و در جزیره العرب دو دین باقی نگذارید و به همین جهت دستور دادند که همه اهل نجران را که مسیحی بودند از جزیره العرب بیرون کنند اما با یهود که روابط خوبی با خلفا داشتند کاری نداشتند و حتی کعب الاحبار یهودی توانست نفوذ زیادی در دربار خلافت پیدا کند) و اسیران فارس و باقی ملت ها را به کتاب خدا و سنت رسول او باز می گرداندم (ایشان دستور دادند که هیچ برده ای از سایر کشورها حق ورود به بلاد اسلامی ندارد مگر آن که مولایش مجوز بگیرد و بعد از آزاد شدن در زمان مردن مولایش در صورتی که مولا وارثی نداشت حق ارث بردن از مولا ندارد با این که هر دوی آن ها خلاف احکام اسلامی بود) در این صورت از گرد من پراکنده می شدند؛

وَاللّٰهُ لَقَدْ أَمَرْتُ النَّاسَ أَنْ لَا يَجْتَمِعُوا فِي شَهْرِ رَمَضَانَ إِلَّا فِي فَرِيضَةٍ وَأَعْلَمْتُهُمْ أَنَّ اجْتِمَاعَهُمْ فِي النَّوَافِلِ بِدْعَةٌ فَتَنَادَى بَعْضُ أَهْلِ عَسْكَرِي مِمَّنْ يُقَاتِلُ مَعِيَ يَا أَهْلَ الْإِسْلَامِ غَيِّرْتُ سُنَّةَ عُمَرَ يَنْهَانَا عَنِ الصَّلَاةِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ تَطَوُّعاً وَلَقَدْ خِفْتُ أَنْ يَثُورُوا فِي نَاحِيَةِ جَانِبِ عَسْكَرِي؛

قسم به خدا که مردم را دستور دادم که در ماه رمضان غیر از نماز واجب را به جماعت نخوانند و ایشان را آگاه نمودم که خواندن نماز مستحبی به جماعت بدعت است، پس عده ای از لشکریان که همراه من جنگیده بودند ندا دادند: ای اهل اسلام! سنت عمر تغییر کرد! ما را از نماز مستحبی در ماه رمضان باز می دارند؛

مَا لَقِيتُ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ مِنَ الْفُرْقَةِ وَ طَاعَةِ أَمَةِ الصَّلَاةِ وَ الدُّعَاةِ إِلَي النَّارِ وَ أُعْطِيتُ مِنْ ذَلِكَ سَهْمٌ ذِي الْقُرْبَى الَّذِي قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَي عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقْيِ الْجَمْعَانِ؛

و نیز اگر من از خمس سهم بستگان رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را می دادم که خداوند در مورد آن فرموده است که "اگر به خدا و آنچه بر بنده یمان نازل کرده ایم ایمان آورده بودید در روز جدایی (حق از باطل)، روزی که دو لشکر با یکدیگر ملاقات کردند (و حق در مقابل باطل قرار گرفت)، در آن روز بعد از گرفتن غنایم خمس را پرداخت کنید؛

فَنَحْنُ وَ اللَّهُ عَنِّي بِذِي الْقُرْبَى الَّذِي قَرَنْتُمَا اللَّهُ بِنَفْسِهِ وَ بِرَسُولِهِ (صلی الله علیه وآله) فَقَدْ آلَ تَعَالَى فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ فِينَا خَاصَّةً كَيْ لَا يَكُونَ دَوْلَةٌ بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ فِي ظُلْمِ آلِ مُحَمَّدٍ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ لِمَنْ ظَلَمَهُمْ رَحْمَةً مِنْهُ لَنَا وَ غِنَى أَغْنَانَا اللَّهُ بِهِ وَ وَصَّى بِهِ نَبِيِّهِ؛

پس قسم به خدا ما همان بستگان (رسول خدا) هستیم. کسانی هستیم که خداوند ما را با خود و با رسولش در کنار هم قرار داده است پس گفته است: (این خمس) "برای خدا و رسولش و برای بستگان و یتیمان و بیچارگان و در راه ماندگان است" و این آیه را در مورد ما نازل کرد "تا مبدا سبب فزونی دولت ثروتمندان شما گردد؛ پس آنچه را رسول خدا (صلی الله علیه وآله) برای شما آورده است پس آن را بگیرید و آنچه شما را (از آن) نهی کرده است پس دست از آن بردارید و از خدا بترسید". در مورد ظلم نمودن به اهل بیت رسول خدا (علیهم السلام)؛ "به درستی که خداوند صاحب عقوبت شدیدی است" برای کسانی که به ایشان ظلم کند؛ (این عمل خدا در اعطای خمس به اهل بیت) رحمتی بود از جانب او برای ما و ثروتی بود که خدا به وسیله آن ما را بی نیاز ساخته بود و در این زمینه به فرستاده اش توصیه کرده بود؛

وَلَمْ يَجْعَلْ لَنَا فِيهِمُ الصَّدَقَةَ نَصِيْبًا أَكْرَمَ اللَّهُ رَسُوْلَهُ (صلى الله عليه وآله) وَأَكْرَمَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ أَنْ يُطْعِمَنَا مِنْ أَوْسَاحِ النَّاسِ فَكَذَّبُوا اللَّهَ وَكَذَّبُوا رَسُوْلَهُ وَجَحَدُوا كِتَابَ اللَّهِ النَّاطِقَ بِحَقِّقًا وَمَنْعُونَا فَرْضًا فَرَضَهُ اللَّهُ لَنَا مَا لَقِيَ أَهْلُ بَيْتِ نَبِيِّ مِنْ أُمَّتِهِ مَا لَقِينَا بَعْدَ نَبِيِّنَا وَاللَّهُ أَلْمَسَ تَعَانُ عَلَيَّ مَنْ ظَلَمَنَا وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ؛ (1)

و سهم ما را در صدقه قرار نداد و بدین سبب فرستاده اش را گرامی داشت و ما اهل بیت را نیز گرامی داشت تا مبادا به ما از کثیفی های مردمان (صدقه) بخوراند. پس خدا و فرستاده او را تکذیب کردند و کتاب خدا را که در حق ما سخن می گفت انکار نمودند و ما را از مالی واجب که خدا برای ما قرار داده بود منع کردند و مثل آنچه ما بعد از رسول خدا (صلى الله عليه وآله) دیدیم، خاندان هیچ پیغمبری از امت آن پیغمبر ندیدند و خداوند یاری کننده ماست در مقابل کسی که به ما ظلم نموده است ولا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم».

خلاصه کلام حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) در همین یک روایت بیش از بیست مورد از بدعت های غاصبین خلافت را مطرح نموده و علت عدم مخالفت خویش را با آن ها به طور حکومتی مشخص ساخته اند.

تیر زهرآگین بدعت و انحراف در پیکره اسلام

شکی نیست که یهود با نفوذ خود اسلام را از اساس نابود کرد، البته اسلام شیعی به برکت وجود ائمه (علیهم السلام) از تمامی مکرها و حيله های یهود در امان ماند اما مسلمانانی که به غیر امیرالمومنین (علیه السلام) متمسک شدند گرفتار دام یهودیان شدند.

از شاهکارهای نفوذ، منع حدیث رسول خدا (صلى الله عليه وآله) بود. بعد از شهادت رسول خدا (صلى الله عليه وآله)، ابوبکر و عمر بن خطاب دستور منع نقل احادیث پیامبر (صلى الله عليه وآله) را دادند.

واقعیت های تاریخی به خوبی نشان می دهد این کار ناشی از انگیزه های سیاسی بوده و از هر جهت به زیان اسلام تمام شده است.

نخستین نشانه آشکار مخالفت با کتابت حدیث از زبان عمر بن خطاب پدیدار شد. به استناد اسناد تاریخی مورد پذیرش عالمان فریقین، پیامبر اکرم (صلى الله عليه وآله) در بستر شهادت در حالی که بزرگان صحابه و بنی هاشم در خانه ایشان گرد آمده بودند فرمود:

ص: 218

«برای من کاغذ و قلمی بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که پس از آن هرگز گمراه نشوید. در این هنگام عمر گفت: بر پیامبر درد غلبه کرده است و او هزیان می گوید، قرآن نزد ماست و ما را بس است»⁽¹⁾.

و بدین ترتیب با بر هم زدن مجلس و با شعار: «حسبنا کتاب الله» مانع نگارش حدیث از سوی آن حضرت شد.

نقش ابوبکر در منع نگارش

پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه وآله) ابوبکر در نخستین روزهای حکومت خود، احادیث گردآوری شده از سخنان پیامبر (صلی الله علیه وآله) را از بین برد و سپس به صورت رسمی از مردم خواست تا احادیث پیامبر (صلی الله علیه وآله) را نقل نکنند. او در اقدامی دیگر خطاب به مردم گفت:

«شما از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) سخن ها گزارش می کنید و در آن ها اختلاف می کنید، پس از شما اختلاف ها بیش تر خواهد شد. از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) چیزی نقل نکنید و اگر کسی از شما سؤال کرد بگویید: بین ما و شما کتاب الهی است. حلالش را حلال و حرامش را حرام بدانید»⁽²⁾.

همچنین عایشه می گوید:

«پدرم پانصد حدیث از گفتار پیامبر (صلی الله علیه وآله) را جمع کرده بود، شبی خوابید اما آرام نداشت. من اندوهگین شدم و از ناآرامی اش پرسیدم. چون آفتاب بر آمد گفت: دخترم احادیثی که نزد تو است بیاور. من احادیث را آوردم. او آتش خواست و آن ها را سوزاند»⁽³⁾.

نقش عمر در منع نگارش

بر اساس برخی از گزارش های تاریخی، عمر در آغاز می خواست به گردآوری روایات پردازد و اصحاب پیامبر (صلی الله علیه وآله) نیز او را به این کار تشویق کردند اما به بهانه ای از این کار منصرف شد. عروه چنین نقل کرده است:

«عمر بن خطاب خواست تا سنن را بنگارد و در این کار با اصحاب پیامبر (صلی الله علیه وآله) مشورت کرد. آنان نیز او را به این کار تشویق کردند. عمر یک ماه در این کار به تأمل گذراند و از خداوند راهنمایی می خواست تا آن که یک روز خداوند عزم او را استوار ساخت و گفت: من

ص: 219

1- . صحیح بخاری، ج 1، ص 34.

2- . تذکره الحفاظ، ج 1 ص 9

3- . همان، ج 1 ص 10

می خواستم سنن را بنویسم اما به یاد اقوام پیش از شما افتادم که کتابی (درباره سنت پیامبرانشان) فراهم آورده و به آن رو آوردند و کتاب الهی را و نهادند؛ سوگند به خدا که من کتاب خدا را هرگز به چیزی نمی آمیزم». (1)

بدین ترتیب عمر نه تنها خود به گردآوری روایات اقدام نکرد بلکه از هر اقدامی برای کتابت و تدوین حدیث بسان ابوبکر جلوگیری نمود. او وقتی مطلع شد که احادیث، بسیار شده و گروهی به کتابت حدیث روی آورده اند از آنان خواست تا نگاشته های حدیثی خود را بیاورند و دستور داد آن ها را بسوزانند. (2)

در این رابطه خطیب بغدادی می نویسد: «به عمر بن خطاب گزارش دادند که در میان مردم کتاب ها و حدیث هایی فراهم آمده است. او این امر را ناخوش داشت و گفت: ای مردم به من گزارش رسیده که در میان شما کتاب هایی فراهم آمده است. (بدانید که) استوارترین آن ها محبوب ترینشان نزد خداوند است. همگان کتاب ها را نزد من آورند تا درباره آنها اظهار نظر کنم. مردم گمان کردند که او می خواهد در آن ها نگرسته و بر اساس معیار، چندگانگی و تعارض آن ها را برطرف کند اما هنگامی که کتاب ها را آوردند همه را در آتش سوزاند». (3)

شدت عمل در منع نقل حدیث

اگر به راستی عمر به این نتیجه رسید که سنت را ننویسد، این فکر برای خود او اعتبار داشت و اگر واقعاً نقشه های خطرناک تری پشت سر این نقشه نبود چرا در منع نقل حدیث این همه شدت عمل به خرج داد؟ عمر در این کار چنان مراقبت و پافشاری داشت که گاه بزرگانی از صحابه همچون ابن مسعود، ابو درداء و ابو مسعود انصاری را به بهانه فراوانی نقل حدیث از پیامبر (صلی الله علیه و آله) به زندان می انداخت و برخی دیگر را که در سایر شهرهای اسلامی به نشر حدیث اشتغال داشتند به مدینه فراخواند و تا زنده بود اجازه خروج از مدینه را به آنان نداد.

عبدالرحمان بن عوف در این باره می گوید:

ص: 220

- 1- . تقیید العلم، ص 50.
- 2- . طبقات ابن سعد، ج 5، ص 140
- 3- . خطیب بغدادی، أحمد بن علی، تقیید العلم، ص 52

«عمر بن خطاب از تمام شهرهای اسلامی عبدالله بن حذیفه، ابودرداء، ابوذر، عقبه بن عامر و گروهی دیگر از اصحاب را فراخواند و گفت: این احادیث چیست که در میان شهرها می پراکنند؟ گفتند: آیا ما را از پراکندن حدیث باز می داری؟ گفت: نه، در پیش من باشید تا زنده ام از من جدا نشوید. ما بهتر می دانیم چه چیز را از شما فراگیریم و چه چیز را وانهیم. بدین سان آنان تا زمانی که عمر زنده بود از وی جدا نشدند. (1)

او حتی اگر ناچار می شد جمعی را به شهری گسیل می داشت تا به شدت آنان را از نقل حدیث باز دارد».

قرطه بن کعب نیز چنین نقل کرده است:

«عمر خواست ما را به سوی عراق روانه کند. خود نیز تا نقطه صرار ما را همراهی کرد. در بین راه از ما سؤال کرد: می دانید چرا شما را مشایعت کردم؟ گفتیم: برای احترام و تکریم. گفت: علاوه بر این، غرض دیگری دارم و آن این که شما به دیاری می روید که مردم آن بهقرآن، انس خاصی دارند و همانند زنبوران که در کندوی خویش دائم آواز می خوانند صدای تلاوت قرآن از خانه های ایشان بلند است. مانع ایشان نشوید. آن ها را مشغول حدیث نسازید و روایت از پیامبر (صلی الله علیه وآله) را به حداقل برسانید. (2) قرطه می گوید: وقتی به عراق رفتم مردم گفتند: برای ما حدیث بگو. گفتم: عمر ما را از نقل حدیث نهی کرده است».

ابوبکر بن عیاش گوید:

«از ابو حصین شنیدم که می گفت: «عمر هنگامی که عمّال خود را به جایی می فرستاد آن ها را همراهی می کرد و در ضمن دستور می داد که فقط قرآن را مورد توجه قرار دهند و از نقل احادیث محمد (صلی الله علیه وآله) پرهیز کنند». (3)

جلوگیری عمر بن خطاب از تفسیر قرآن:

ابوجعفر طبری در تاریخ خود نقل کرده است:

«عمر می گفت: قرآن را به حال خود گذارید و آن را تفسیر نکنید. از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) هم کمتر حدیث نقل کنید و من شریک شما خواهم بود». (4)

ص: 221

1- . تاریخ مدینه دمشق، ج 40، ص 500؛ کنز العمال، ج 10، ص 293.

2- . المستدرک علی الصحیحین، ج 1، ص 102؛ سنن ابن ماجه، ج 1، ص 12.

3- . تدوین القرآن، ص 385

4- . تاریخ طبری، ج 4 ص 204

عمر بن خطاب به نهی و حبس افراد اکتفا نکرد بلکه گاهی افراد را توبیخ می کرد و می زد. ذاذان در این باره چنین نقل کرده است:

«عمر از مسجد بیرون آمد و با گروهی برخورد کرد که گرد مردی اجتماع کرده بودند. سؤال کرد: او کیست؟ گفتند: ابی بن کعب است که در مسجد برای مردم حدیث نقل می کرد و مردم بیرون آمده اند تا از او سؤال کنند. تازیانه خود را بر سر ابی بن کعب زد. ابی گفت: ای امیرالمؤمنین! چه می کنی؟ عمر گفت: عمداً می کنم (و می زنم). تو نمی دانی که این عمل، تو را مفتون و این جماعت را خوار و ذلیل می کند؟» (1) عمر نه تنها از نقل حدیث نهی می کرد بلکه پرسش از علت و حکمت احکام را نیز نهی کرد؛ به طوری که کسی جرئت پرسش از اهل حدیث را نداشت و اگر کسی هم می پرسید اصحاب جرئت بیان فلسفه احکام را نداشتند. محیط چنان اختناق آور بود که اگر کسی از حکمت احکام می پرسید او را خارجی (حروری) خطاب می کردند؛ همان گونه که عمر «صبیح» را به خاطر پرسش تبعید کرد و دستور داد کسی با او همنشین نشود و همفکران خلیفه نیز او را به خوبی در این مسئله کمک می کردند. (2)

دوران معاویه: معاویه که به طور علنی دنبال ریشه کنی امامت و تشیع بود بهترین بهانه را برای اجرای سنت های ناروا یافته بود؛ کاری که خلفای قبل از او بنا گذارده بودند.

رجاء بن مسلم گوید:

«معاویه گفت: با حدیث، همان گونه که در عصر عمر بن خطاب بود عمل کنید. به درستی که او مردم را از بیان حدیث رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ترسانید». (3)

دوران خلفای بنی امیه و بنی عباس: در دوران خلفای جائز بنی امیه و بنی عباس، نه تنها از نقل سنت صحیح و روایات اهل بیت (علیهم السلام) جلوگیری شد بلکه ناقلان حدیث صحیح به شدت مورد تعقیب و آزار و شکنجه قرار گرفتند که به یک نمونه اشاره می شود:

«محمّد بن ابی عمیر، یکی از راویان شیعه، در دوران هارون الرشید دستگیر شد. او را در حبس به شدت زیر شلاق گرفتند تا مخفیگاه های راویان، شیعیان و محل پنهان ساختن احادیث را نشان دهد ولی او از خود مقاومت نشان داد. فشار و شلاق دشمن بیشتر شد تا

ص: 222

1- . تاریخ المدینة المنورة، ج 2 ص 691

2- . قصه مدینه، نظری منفرد، ص 334.

3- . تدوین القرآن، ص 386.

آنجا که نزدیک بود ابن عمیر به خواسته های دشمن تن در دهد که ناگهان صدای هم زندانی او «محمد بن یونس بن عبدالرحمن» او را به خود آورد که می گفت: محمد! از خدا بترس و صبر پیشه ساز تا از طرف خداوند فرجی حاصل شود. بدین روی او مقاومت می کرد و بعد از چهار سال از زندان آزاد شد و دید که حدیث های دفن شده از بین رفته اند. ابن عمیر دوباره همه را از حفظ نوشت». (1)

پیامدهای ممنوعیت حدیث

الف) جعل حدیث:

گفته شد که سنگ آغازین جعل حدیث، در دوران خلیفه اول و دوم پایه گذاری شد و حدیث های دروغین چون: «نَحْنُ مَعَاشِرُ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورَثُ؛ ما گروه انبیا چیزی به ارث نمی گذاریم»، «وَلَا تَجْتَمِعُ أُمَّتِي عَلَى الْخَطَاءِ؛ امت من بر خطا جمع نمی شوند» و یا «أَصْحَابِي كَالنَّجْمِ بَابِهِمْ إِقْتَدَيْتُمْ، إِهْتَدَيْتُمْ؛ اصحاب من همچون ستاره اند به هر کدام اقتدا کنید هدایت می شوید»، برای تأمین اهداف سیاسی و اقتصادی ساخته شد ولی بعدها این احادیث بازار داغ و گرمی پیدا کردند. مثلاً: ابوجعفر اسکافی می گوید:

«معاویه عده ای از اصحاب و تابعان را وادار کرد که حدیث هایی در طعن و تبری از علی (علیه السلام) جعل کنند و برای این کار اجرت زیادی تعیین کرد و افرادی مانند ابوهریره، عمرو بن عاص، عروة بن زبیر ... را اجیر کرده بود». (2)

یکی از فجایع منع حدیث این است که در منابع مهم حدیثی اهل تسنن روایانی هستند که در تاریخ، مهر فسق و فجور و خیانت و دشمنی با اهل بیت (علیهم السلام) به پیشانی آنان خورده است و همچنین افرادی که از نفوذیان یهود در بدنه حکومت اسلامی بودند مثلاً: از ابوهریره در صحیحین (مسلم و بخاری) 5374 روایت نقل شده است و فقط بخاری 446 حدیث از او نقل کرده است؛ در حالی که ابوهریره فقط سه سال از زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) را درک کرد و در زمان خودش به دروغ گویی متهم بود و به وسیله عمر به خاطر خیانت به بیت المال شلاق زده شد (3) و او خود نیز اعتراف به جعل حدیث کرده است. در صحیح بخاری حدیثی از طریق ابوهریره، از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نقل شده و در آخرش اضافه می کند:

ص: 223

1- . رجال النجاشی، ص 326

2- . شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 4، ص 63

3- [2]. ر.ک: صحیح محمد بن اسماعیل بخاری، مکتبة الحمید احمد حنفی، مصر، کتاب البیوع و کتاب المزارعه.]

«فَقَالُوا ... يَا أَبَا هُرَيْرَةَ سَمِعْتَ هَذَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)؟ قَالَ: لَا هَذَا مِنْ كَيْسِ أَبِي هُرَيْرَةَ؛ (1)

گفتند:

ای ابوهریره! آیا این مطلب را از پیامبر (صلی الله علیه وآله) شنیدی؟ گفت: نه، این سخن از کیسه ابوهریره است».

جالب است بدانید بخاری که صد سال بعد از امام صادق (علیه السلام) از دنیا رفته، یک حدیث هم از امام صادق (علیه السلام) نقل نکرده و حتی از نقل حدیث متواتر ثقلین نیز دوری جسته است. امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) را حتی به عنوان راوی به حساب نیاورده و از حضرت فاطمه (علیها السلام) که معصوم است فقط یک حدیث نقل کرده است. این در حالی است که از عایشه، 242 و از ابوهریره، 446 روایت آورده است!! (2)

از دیگر فجایع منع حدیث این است که انس بن مالک می گوید رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود:

«من هیچ یک از اصحاب خود، جز معاویه بن ابی سفیان را هشتاد و یا هفتاد سال نمی بینم و بعد از آن او را می بینم در حالی که رحمت خدا او را احاطه کرده. به او گوئیم: ای معاویه! او گوید: لَبَّيْكَ یا محمد. به او گوئیم: در این هشتاد سال در کجا بودی؟ گوید: در روضه ای زیر عرش پروردگارم. او به من مناجات می کرد و من با او مناجات می کردم و او مرا مورد تحیت قرار می داد و من او را مورد تحیت قرار می دادم و به من گفت: این، عوض آن دشنام هایی است که در دنیا به تو داده اند» (3).

خطیب بغدادی بعد از نقل این حدیث می گوید:

«این حدیث از نظر متن و سند باطل است و فرد جاعل آن را از سریج بن یونس نقل کرده است» (4).

جای تاسف است وقتی سنت اصلی سوزانده و یا نقل و تدوین آن ممنوع شود معاویه عرش نشین می شود. اما در احادیث معصومین (علیهم السلام) در مورد معاویه چنین آمده است:

معاویه فرعون این امت است

امام صادق (علیه السلام) در مورد معاویه چنین می فرماید:

ص: 224

1- صحیح بخاری، ج 7، ص 63

2- احادیث بخاری و کلینی، ج 1، ص 132

3- تاریخ بغداد، ج 11 ص 114

4- همان.

«عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): إِنَّ مُعَاوِيَةَ أَوَّلُ مَنْ عَلَّقَ عَلَى بَابِهِ مِصْرَاعَيْنِ بِمَكَّةَ، فَمَنْعَ حَاجَّ بَيْتِ اللَّهِ مَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: سَوَاءٌ الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ وَكَانَ النَّاسُ إِذَا قَدِمُوا مَكَّةَ، نَزَلَ الْبَادِي عَلَى الْحَاضِرِ حَتَّى يَقْضِيَ حَاجَّهُ، وَكَانَ مُعَاوِيَةُ صَاحِبَ السِّلْسِلَةِ الَّتِي قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ، وَكَانَ فِرْعَوْنَ هَذِهِ الْأُمَّةِ؛ (1)

معاویه اولین کسی بود که در شهر مکه بر در خانه خود دو لنگه در نصب کرد و مانع شد که حاجیان بهره مند بشوند از حقی که خداوند برای آنان مقرر کرده و گفته است: «در سرزمین حرم، بومیان و حاجیان با هم برابرند».

پیش از آن، موقعی که حاجیان وارد شهر مکه می شدند در خانه بومیان وارد می شدند و اقامت می کردند تا مراسم حج و عمره ی خود را به پایان ببرند. معاویه در روز قیامت با همان زنجیر گرانی در بند خواهد شد که خداوند می گوید: او را بگیرد و در زنجیر گرانی به بند بکشید که هفتاد ذراع طول آن باشد، چرا که او به خدای بزرگ ایمان نمی آورد، معاویه فرعون این امت بود».

معروف است که وقتی محمد بن سلیمان زندیق معروف ابن ابی العوجاء را دستگیر و حکم اعدام او را صادر کرد، او چنین اعتراف کرد:

«به خدا قسم میان شما چهار هزار روایت جعل کرده ام که در میان آن ها حلال را حرام و حرام را حلال معرفی کرده ام و در روز روزه، شما را به افطار و در روز افطار، شما را به روزه واداشتم». (2)

ب) تغییر سنت

ممنوعیت تدوین حدیث و آثار مستقیم و غیر مستقیم آن در کنار دیگر بدعت ها باعث شد که سنت پیغمبر (صلی الله علیه وآله) به سرعت در جامعه تغییر یابد و دگرگون شود. این نکته ای است که محدثان و مورخان اهل تسنن نیز بدان اعتراف کرده اند. به نمونه هایی از سخنان آنان اشاره می کنیم:

1. شافعی از وهب بن کیسان نقل می کند:

«كُلُّ سُنَنِ رَسُولِ اللَّهِ قَدْ غُيِّرَتْ حَتَّى الصَّلَاةِ»

ص: 225

1- . الكافي (ط - الإسلامية)، ج 4، ص: 243

2- . الموضوعات الاسرائيليات والموضوعات في كتب التفسير، ج 1، ص 87

تمام سنت های رسول خدا (صلی الله علیه وآله) تغییر یافت، حتی نماز». (1)

2. بخاری هم روایتی مثل همین را از زهری آورده است:

«حدثنا عمرو بن زُرَّارَةَ قال أخبرنا عبد الواحد بن واصل أبو عبيدة الحداد عن عثمان بن أبي رواد أخى عبد العزيز قال سمعت الزهري يقول دخلت على أنس بن مالك بدمشق وهو يبكي فقلت ما يبكي فقال لا أعرف شيئا مما أدركت إلا هذه الصلاة وهذه الصلاة قد ضيعت وقال بكر حدثنا محمد بن بكر البرساني أخبرنا عثمان بن أبي رواد نحوه؛ (2)

از زهری روایت است که گفت: داخل شدم بر انس بن مالک در شهر دمشق در حالی که گریه می کرد، پس گفتم چرا تو گریه می کنی؟ پس گفت: نشناختم چیزی از آنچه را که درک کردم مگر همین نماز را و همین نماز را هم ضایع شد و بکر گفت: حدیث کرد ما را محمد بن بکر بزرسانی که خبر داد ما را عثمان بن ابی رواد مثل آن را».

3. قضیه به جایی رسیده بود که وقتی علی (علیه السلام) نماز خواند، مردم گفتند: نماز علی (علیه السلام) یادآور نماز پیامبر (صلی الله علیه وآله) بود. مسلم در این باره با اسناد خودش از مطرف روایت کرده و گفته است:

«حدثنا يحيى بن يحيى وخلف بن هشام جميعا عن حماد قال يحيى أخبرنا حماد بن زيد عن غيلان عن مطرف قال سمعت أبا عبد الله بن حصه بن خلف بن أبي طالب فكان إذا سجد كبر وإذا رفع رأسه كبر وإذا نهض من الركعتين كبر فلما انصرفنا من الصلاة قال أخذ عمران بيدي ثم قال لقد صلى بنا هذا صلاة محمد (صلی الله علیه وآله) أو قال قد ذكرني هذا صلاة محمد (صلی الله علیه وآله)؛ (3)

روایت از مطرف است که گفت: من و عمران بن حصین پشت سر علی ابن ابی طالب (علیه السلام) نماز خواندیم، هنگامی که آن حضرت به سجده می رفت و یا سر از سجده برمی داشت و یا هر گاه که از دو رکعت فارغ می شد تکبیر می گفت. وقتی که نماز را تمام کردیم عمران بن حصین دست مرا گرفت و گفت: با این نماز، نماز پیامبر (صلی الله علیه وآله) را خواندیم یا اینکه گفت: این نماز، نماز پیامبر (صلی الله علیه وآله) را به یاد من آورد».

4. بخاری از عمران نقل می کند:

ص: 226

1- . الأُم، ج 1، ص 269

2- . صحيح بخاری، ج 1 ص 198

3- . صحيح مسلم، ج 1، ص 295

«ما در بصره با علی(علیه السلام) نماز (جماعت) خواندیم. پس نماز خواندن او ما را به یاد نماز پیامبر(صلی الله علیه وآله) انداخت.» (1).

خلاصه کلام با دستور منع حدیث، نه تنها بازار جعل احادیث داغ شد بلکه در مبانی اصلی دین همچون توحید، معاد و نبوت و نیز نماز، روزه و حج بدعت ها و انحرافات ایجاد شد که با مبانی حقیقی اسلام فرسنگ ها فاصله دارد که مجال پرداختن به آن در اینجا نیست هر چند که در مورد این فجایع مطالبی نوشته شده و اهل علم و تحقیق به آن ها پرداخته اند.

همچنین در سایه سار منع حدیث شروع کردند به ساختن فضائل برای کسانی که شقی ترین مردم بودند. پروژه نفوذ یهود کمر دین را شکست و اسلام را همچون مسیحیت پوچ و یهودی زده کرد. نکته بسیار ظریف و قابل تاملی که کمتر به آن پرداخته شده این است که پولس با نفوذ در مسیحیت به آرامی انجیل را کنار زد و آن انجیلی که خودش تدوین نمود و سراسر انحراف و دوری از طریقت الهی بود به مردم معرفی کرد؛ مشابه این تجربه موفق را با دستور منع حدیث در اسلام مشاهده می کنیم که اهل دقت و اهل علم و تحقیق متوجه نفوذ یهود در اسلام می شوند و نیز ذکر شد که شیعه به برکت وجود ائمه(علیهم السلام) از این فاجعه در امان ماند اما یهودیان باز هم از طرق دیگر، جامعه تشیع را تحت شعاع شبهات و برخی فرق ضاله قرار دادند. شهادت پیامبر(صلی الله علیه وآله) و دیگر ائمه معصومین(علیهم السلام) نیز یکی از اهداف یهودیان بود چرا که این بزرگواران ادامه دهندگان راه پیامبر خاتم(صلی الله علیه وآله) بوده و هستند که مانعی بر سر راه دنیاطلبی یهود محسوب می شوند. لذا به وسیله عمال و کارگزاران خود دست به ترور آنان زدند که در ادامه به برخی از آن اشاره می شود.

ص: 227

«خلف»: خَلَفَ یعنی پشت، نقطه مقابل «قَدَّام» یعنی پیشروی و جلو. «خَلَفَ» هم به کسی که جای دیگری قرار می گیرد و راه و روش او را سد می کند اطلاق می شود. «خِلَافَةُ» یعنی جانشین یکدیگر شدن. خداوند متعال می فرماید: «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً» (1)

یعنی: او کسی است که با ایجاد نظامی در آفرینش از روی حکمت و نظام هستی، شب و روز را جانشین یکدیگر قرار داد. در اصطلاح می گویند: «أَمْرُهُمْ خِلْفَةٌ» یعنی کارشان پی در پی و منظم است. «خَلَفَ فلان فلانا؛ به جای او کارگزار شد چه با او و یا بعد از او باشد». خداوند متعال می فرماید: «وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُفُونَ» (2). «خِلَافَةُ» یعنی نیابت و جانشینی به جای دیگری که:

1. یا در غیاب و نبودن کسی است؛

2. یا به خاطر مرگ کسی است که دیگری جانشین او می شود؛

3. یا به علت ناتوانی کسی؛

4. و یا به خاطر بزرگی و شرافت است که دیگری جانشین او می شود.

ص: 228

1- [1] فرقان، 62

2- [2] زخرف، 60

و در معنی اخیر خداوند اولیاء خود را در زمین خلافت و نمایندگی می دهد. خداوند متعال می فرماید: «هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ؛ (1)

او کسی است که شما را در زمین جانشینان [دیگران] قرار داد».

«وَوَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ؛ (2)

اوست کسی که شما را در زمین، جانشینان [نسل های گذشته] قرار داد».

«خَلَائِفَ» جمع «خَلِيفَة» است و «خُلَفَاء» جمع «خَلِيف». خداوند متعال می فرماید:

«يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ؛ (3)

[و گفتیم:] ای داود! همانا تو را در زمین جانشین [و نماینده خود] قرار دادیم».

«وَوَجَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ؛ (4)

و آنان را جانشینان [غرق شدگان] نمودیم».

«وَوَاذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ؛ (5)

و به یاد آورید که شما را جانشینانی پس از قوم نوح قرار داد». (6)

در قاموس آمده است: خلیفه به معنی نائب و جانشین است و در مفردات و اقرب آمده: خلافت نیابت از غیر است در اثر غیبت منوب عنه و یا برای مرگش و یا برای عاجز بودنش و یا برای شرافت نائب و از این قبیل است که خداوند اولیاء خویش را در ارض خلیفه کرده است. (7)

نکته قابل تأملی که در آیات فوق به آن اشاره شده این است که در همه حالات خداوند است که جانشین قرار می دهد. از همه مهم تر این که خداوند متعال در سوره بقره آیه 30

ص: 229

1- [1] فاطر، 39

2- [2] انعام، 165

3- [3] ص، 26

4- [4] یونس، 73

5- [5] اعراف، 69

6- [6] مفردات الفاظ قرآن، ج 1، ص: 627

خطاب به ملائکه می فرماید: می خواهم روی زمین خلیفه ای قرار دهم «انی جاعل فی الارض خلیفه». این خلیفه با دیگر خلیفه هایی که در آیات فوق گذشت بسیار فرق می کند، اینجا خلیفه، جانشین خداست که باید شرع مقدس را به مردم برساند و برایشان تبیین نماید. کسی که به او وحی می شود و همین وحی شدن یک امتیاز ویژه ای است که نشان می دهد خداوند متعال در بین همه انسان ها او را برگزیده است و او نسبت به سایر مردم دارای شرافت و بزرگی می باشد. آری! این خلیفه «عَنْ اللَّهِ؛ از طرف خداست» نه «عَنْ النَّاسِ؛ از طرف مردم» و آیه دیگری است که خداوند متعال در فرمایشی به حضرت داوود (علیه السلام) می فرماید:

«يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ؛ (1)

[و گفتیم:] ای داود! همانا تو را در زمین جانشین [و نماینده خود] قرار دادیم؛ پس میان مردم به حق داوری کن و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف می کند. بی تردید کسانی که از راه خدا منحرف می شوند چون روز حساب را فراموش کرده اند، عذابی سخت دارند».

در اینجا نیز خداوند متعال به صراحت می فرماید که من تو را روی زمین خلیفه و نماینده خودم قرار می دهم؛ در ادامه به نکات بسیار لطیفی اشاره می شود که دلیل خلیفه «عَنْ اللَّهِ» بودن را نشان می دهد:

1. «فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ»: این خلیفه بین مردم به حق حکم می کند، نه اهل رشوه است و نه اهل پارتی بازی. او خدا را مد نظر دارد. اوست که حدود الهی را در جامعه جاری و ساری می کند. آری! خداست که با امتحانات و تأدیبات خود یک شخص را به سمت جانشینی بر روی زمین بر می گزیند تا به مردم طعم عدالت را بچشانند. آن خلیفه صفات خداوند متعال را به مردم نشان می دهد.

2. «وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ»: این خلیفه نه فقط در حکومت کردن بلکه در همه ابعاد زندگی شخصی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی مردم از هوای نفس خویش تبعیت نمی کند. او هر آنچه انجام دهد به خواست و اجازه خداست.

ص: 230

امامت: نه فقط «خلیفه» بلکه «امام» را نیز فقط خداوند متعال انتخاب می کند. مقام خلافت و امامت انتصابی است نه انتخابی. چنانچه در ماجرای به امامت رسیدن حضرت ابراهیم (علیه السلام) امام رضا (علیه السلام) می فرمایند:

«هَلْ يَعْرِفُونَ قَدْرَ الْإِمَامَةِ وَمَحَلَّهَا مِنَ الْأُمَّةِ فَيَجُوزُ فِيهَا اخْتِيَارُهُمْ إِنَّ الْإِمَامَةَ أَجَلٌ قَدْرًا وَأَعْظَمُ شَأْنًا وَأَعْلَى مَكَانًا وَأَمْنَعُ جَانِبًا وَأَبْعَدُ غَوْرًا مِنْ أَنْ يَبْلُغَهَا النَّاسُ بَعْقُولِهِمْ أَوْ يَنَالُوهَا بِأَرَانِهِمْ أَوْ يُقِيمُوا إِمَامًا بِاخْتِيَارِهِمْ إِنَّ الْإِمَامَةَ خَصَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهَا إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلَ (علیه السلام) بَعْدَ النَّبِيِّ وَالْخُلَّةِ مَرْتَبَةً ثَالِثَةً وَفَضِيلَةً شَرَفَهُ بِهَا وَأَشَادَ بِهَا ذِكْرَهُ فَقَالَ «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» فَقَالَ الْخَلِيلُ (علیه السلام) سُرُورًا بِهَا- وَمِنْ ذُرِّيَّتِي؛ (1)

آیا مردم به مقام امامت و جایگاه آن در امت آنچنان پی برده اند و شناخت دارند که انتخاب [صاحب منصب امامت] برای آنان مجاز باشد؟! بی تردید امامت جایگاهی جلیل تر، شأنی عظیم تر، مکانی بلندتر، جانبی منیع تر و باطنی عمیق تر از آن دارد که مردم به کمک عقل و نظر خود به آن رسند یا آن که به اختیار خود امامی را منصوب کنند. امامت منزلتی است که خداوند، ابراهیم خلیل (علیه السلام) را پس از نبوت و مقام خلیل اللّهی، در مرحله ی سوم بدان مخصوص ساخته و فضیلتی است که بدان مشرف فرموده و نامش را بلندآوازه ساخته است. [خداوند متعال] فرمود: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» حضرت ابراهیم (علیه السلام) از روی شادمانی گفت: «و از فرزندان من نیز [امام قرار می دهی؟]»

خداوند متعال خطاب به حضرت ابراهیم فرمود:

«وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ؛ (2)

(به خاطر بیاورید) هنگامی که خداوند ابراهیم را با وسایل گوناگونی آزمود و او بخوبی از عهده آزمایش بر آمد، خداوند به او فرمود: من تو را امام و رهبر مردم قرار دادم، ابراهیم عرض کرد: از دودمان من (نیز امامانی قرار بده). خداوند فرمود: پیمان من به ستمکاران نمی رسد (و تنها آن دسته از فرزندان تو که پاک و معصوم باشند شایسته این مقامند)».

نکات مهم در این آیه:

ص: 231

-
- 1- [1] الكافي (ط - الإسلامية)، ج 1، ص: 199؛ بحار الأنوار، ج 25، ص 120؛ الاحتجاج، ج 2، ص 433؛ الأموال للصدوق، ص 674؛ فيه (أشار) بدل (أشاد)؛ تحف العقول، ص 436؛ الصراط المستقيم، ج 1، ص 83؛ فيه «و محلها من الأمة فيجوز فيها اختيارهم» محذوف
- 2- [2]. بقره، 124

1. حضرت ابراهیم (علیه السلام) برای رسیدن به مقام امامت امتحانات بسیار سختی را پس داد که برای هیچ پیامبری سابقه نداشته است: «وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ».

در تفسیر این آیه آمده است که مراد از کلماتی که خداوند متعال با آن ها حضرت ابراهیم را امتحان نمود وجود ذوات مقدسه بود:

«فِي كِتَابِ النَّبِيِّ بِإِسْمِهِ مَرْفُوعاً إِلَى الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنِ الصَّادِقِ (عليه السلام) قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: مَا هَذِهِ الْكَلِمَاتُ؟ قَالَ: هِيَ الْكَلِمَاتُ الَّتِي تَلَقَّاهَا آدَمُ مِنْ رَبِّهِ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهُوَ أَنَّهُ قَالَ يَا رَبِّ أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله) وَعَلِيِّ (عليه السلام) وَفَاطِمَةَ (عليها السلام) وَالحَسَنِ وَالحُسَيْنِ (عليه السلام) إِلَّا تَبَّتْ عَلَيَّ فَتَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَابُ الرَّحِيمُ؛ (1)

در کتاب النبوه در حدیثی مرفوع از مفضل آمده است از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم: «این کلمات چیست؟» فرمود: «همان کلماتی است که آدم از پروردگارش یاد گرفت؛ به واسطه ی آنان توبه کرد و توبه اش پذیرفته شد و آن این است که گفت: «پروردگارا از تو می خواهم به حق محمد (صلى الله عليه وآله)، فاطمه (عليها السلام)، حسن و حسین 8، توبه مرا بپذیری!» خدا نیز توبه اش را قبول کرد که او توبه پذیر و مهربان است».

در روایاتی دیگر آمده است:

«عَنِ الْمُفَضَّلِ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (عليه السلام) قَالَ: قُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله)! فَمَا يَعْنِي عَزَّ وَجَلَّ بِقَوْلِهِ فَأَتَمَّهُنَّ؟ قَالَ: يَعْنِي أَتَمَّهُنَّ إِلَى الْقَائِمِ اثْنَا عَشَرَ إِمَاماً تَسَعَهُ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ (عليه السلام)؛ (2) مفضل گوید به امام صادق (علیه السلام) گفتیم: «ای پسر رسول خدا! پس معنی این قسمت آیه ی: "فَأَتَمَّهُنَّ" چیست؟» فرمود: «یعنی آن ها (ائمّه و امامان (علیهم السلام)) را تا حضرت قائم (علیه السلام) تکمیل کرد، دوازده امام (علیهم السلام) که نه نفر آن ها از فرزندان حضرت حسین (علیه السلام) هستند».

«قال الصادق (عليه السلام) أَتَمَّهُنَّ بِمُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَالْأَئِمَّةِ مِنْ وَلَدِ عَلِيٍّ (عليه السلام)؛ (3)

ص: 232

-
- 1- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 11، ص: 177؛ وسایل الشیعه، ج 7، ص 99؛ فيه: «إنه هو التواب الرحيم» محذوف؛ تأویل الآيات الظاهره، ص 82؛ الخصال، ج 1، ص 304؛ کمال الدین، ج 2، ص 358؛ نور الثقلین؛ إرشاد القلوب، ج 2، ص 421؛ البرهان
 - 2- . همان، ج 11، ص: 177؛ تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج 2، ص: 135؛ تأویل الآيات الظاهره، ص 82؛ فيه: «على و الحسن و الحسين» زیاده؛ الخصال، ج 1، ص 304؛ کمال الدین، ج 2، ص 358؛ نور الثقلین؛ إرشاد القلوب، ج 2، ص 421؛ البرهان
 - 3- [1] همان، ج 25، ص: 201؛ العیاشی، ج 1، ص 57؛ البرهان

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: [معنی این اتمام کلمات برای ابراهیم یعنی] آن ها را به وسیله ی محمد (صلی الله علیه وآله) و علی (علیه السلام) و ائمه (علیهم السلام) از فرزندان علی (علیه السلام) تکمیل کرد».

2. امامت انتصابی است نه انتخابی و این انتصاب فقط و فقط از جانب خداوند متعال است و هیچ امامی نمی تواند از طرف خود و یا صرف این که فرزند بزرگ تر باشد به جانشینی برگزیند: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»

در تفسیر این قسمت آیه آمده است:

«قَالَ الصَّادِقُ (علیه السلام) فَلَمَّا عَزَمَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُ تَوَابًا لَهُ إِلَى أَنْ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا؛ (1)

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: پس آنگاه که [ابراهیم (علیه السلام)] بر ذبح فرزندش [مصمم شد، خداوند بلندمرتبه به عنوان ثواب و جزای این تصمیم فرمود: إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا».

«قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) وَاللَّهِ مَا فِي الْأَرْضِ مَنْزِلُهُ أَعْظَمَ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ مُفْتَرَضِ الطَّاعَةِ فَقَدْ كَانَ إِبْرَاهِيمُ دَهْرًا يَنْزِلُ عَلَيْهِ الْأَمْرُ مِنَ اللَّهِ وَ مَا كَانَ مُفْتَرَضَ الطَّاعَةِ حَتَّى بَدَأَ لِلَّهِ أَنْ يُكْرِمَهُ وَيُعْظِمَهُ فَقَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا؛ (2)

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: به خدا قسم! در روی زمین مقامی بالاتر از مفترض الطاعة بودن (کسی که اطاعت او واجب است) نیست. ابراهیم (علیه السلام) مدت ها بود که از طرف خدا به او وحی می شد؛ ولی مفترض الطاعة نبود تا بالآخره خداوند خواست او را گرامی داشته و عظمت بخشد؛ پس فرمود: إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا».

3. این مقام به ظالمین نمی رسد حتی کسانی که قبلاً- ظالم بوده و توبه کرده باشند. ظلم شرک و بت پرستی و ... : «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»

«قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) لَا- يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ أَيِ الْمُشْرِكِينَ لِأَنَّهُ سَمِيَ الشِّرْكَ ظُلْمًا بِقَوْلِهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ فَلَمَّا عَلِمَ إِبْرَاهِيمُ (علیه السلام) أَنَّ عَهْدَ اللَّهِ تَبَارَكَ اسْمُهُ بِالْإِمَامَةِ لَا يَنَالُ عَبْدَهُ الْأَصْنَامَ قَالَ وَاجْتُنِبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ؛ (3)

امیرالمومنین (علیه السلام) می فرماید: عهد من (نماینده من) به ظالمین نمی رسد؛ یعنی به مشرکین نمی رسد؛ چرا که خداوند بنابر این سخنش که همانا شرک، ظلمی عظیم است

ص: 233

1- [2]. وسائل الشیعة، ج 2، ص: 117؛ بحار الأنوار، ج 12، ص 56؛ فيه: «لما صدق وعمل بما أمره الله» زیاده

2- [3]. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 25، ص: 142؛ بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد (علیهم السلام)، ج 1، ص: 509

3- [1]. همان، ج 90، ص: 116؛ الإحتجاج علی أهل اللجاج (للطبرسی)، ج 1، ص: 251

شُرک را ظلم می نامد. لذا هنگامی که ابراهیم (علیه السلام) فهمید که امامت یعنی همان عهد خداوند به بت پرستان نمی رسد فرمود: خداوند من و فرزندان مرا از پرستش بتان دور نگاه دار!»

«قد أسند الشيخ أبو جعفر القمي إلى الرضا (عليه السلام) أَنَّ آيَةَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ أَبْطَلَتْ إِمَامَهُ كُلَّ ظَالِمٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَجَعَلَهَا اللَّهُ فِي أَهْلِ الصَّفْوَةِ وَالطَّهَارَةِ؛ (1)

امام رضا (علیه السلام) می فرمایند: به درستی که آیه ی: "لا- يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ" امامت هر ظالمی را تا روز قیامت باطل می کند و امامت را در میان برگزیدگان و پاکان قرار داده است».

«قال الصادق (عليه السلام) لَا يَكُونُ السَّفِيهُ إِمَامَ التَّقِيِّ، مَنْ عَبْدَ صَنَمًا أَوْ وَثَنًا لَا يَكُونُ إِمَامًا؛ (2)

امام صادق (علیه السلام) می فرمایند: کسی که نادان باشد نمی تواند امام پرهیزکاران شود. هر کس که بتی یا تندیس را پرستد امام نخواهد بود». «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ الظَّالِمُ مَنْ أَشْرَكَ بِاللَّهِ وَذَبَحَ لِلْأَصْنَامِ فَلَمْ يَبْقَ أَحَدٌ مِنَ الْقُرَيْشِ وَالْعَرَبِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُبْعَثَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه وآله) إِلَّا وَقَدْ أَشْرَكَ بِاللَّهِ وَعَبَدَ الْأَصْنَامَ وَذَبَحَ لَهَا مَا خَلَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) فَإِنَّهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَجْرِيَ عَلَيْهِ الْقَلَمُ أَسْلَمَ فَلَا يَكُونُ إِمَامٌ أَشْرَكَ بِاللَّهِ وَذَبَحَ لِلْأَصْنَامِ لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ؛ (3)

ابن عباس می گوید: ظالم کسی است که به خدا شرک ورزیده و برای بتان قربانی کند و هیچ کس در میان قریش و اعراب قبل از بعثت پیامبر (صلی الله علیه وآله) یافت نمی شد که به خدا شرک نورزیده باشد، بتان را پرستیده باشد و برایشان قربانی نداده باشد؛ مگر علی بن ابی طالب (علیه السلام) که او حقیقتاً پیش از آن که به سنّ تکلیف برسد اسلام آورد. پس امامی وجود ندارد که به خدا شرک ورزیده و برای بتان قربانی کند؛ زیرا خداوند بلند مرتبه فرمود: قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ».

از جمله امتحانات سخت حضرت ابراهیم (علیه السلام) ذبح پسرش اسماعیل (علیه السلام) بود. چنانچه امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

ص: 234

1- [2] الصراط المستقيم إلى مستحقي التقديم، ج 1، ص: 116؛ نور الثقلين؛ فيه: «و جعل الله في اهل» محذوف
2- [3] الكافي (ط - الإسلامية)، ج 1، ص: 175؛ بحار الأنوار، ج 12، ص 12؛ بحار الأنوار، ج 11، ص 55؛ بصائر الدرجات، ج 1، ص 373

3- [1] بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 36، ص: 141؛ تفسير اهل بيت (عليهم السلام)، ج 1، ص 654 فرات الكوفي، ص 222

«قال الصادق (عليه السلام) إِنَّهُ مَا ابْتَلَاهُ اللَّهُ بِهِ فِي نَوْمِهِ مِنْ ذَبْحٍ وَلَدِهِ إِسْمَاعِيلَ؛ (1)»

امام صادق (عليه السلام) می فرمایند: خداوند او را در رؤیایش با ذبح کردن پسرش اسماعیل (عليه السلام) آزمود.

از این نکته نباید غافل شد که سنت خدا بر این است که فقط خودش روی زمین جانشین قرار می دهد. در روایات بسیاری اشاره شده که این جایگاه برای امیرالمومنین (عليه السلام) قبل از عالم ذر بوده است:

«عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فِي قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى وَحَقَّ اللَّهُ مِنْ ظَهْرِ آدَمَ ذُرِّيَّتُهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كَالذَّرِّ فَعَرَفَهُمْ نَفْسُهُ وَلَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يَعْرِفْ أَحَدٌ رَبَّهُو قَالَتْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) وَعَلِيًّا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ؛ (2)»

عبدالرحمن بن کثیر گوید: امام صادق (عليه السلام) درباره ی کلام خدای عزوجل: "وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ" فرمود: «خداوند متعال نسل آدم را از پشت او تا روز قیامت بیرون آورد. پس آنان مانند مورچه ها بیرون آمدند و آنان را با خویش آشنا ساخت و اگر این آشنایی نبود کسی پروردگار خود را نمی شناخت». سپس فرمود: «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى» و این که محمد فرستاده ی من و علی امیرمؤمنان، خلیفه ی من است».

در روایتی آمده است:

«الأمالی للشیخ الطوسی أبو عمرو عن ابن عقدة عن یحیی بن زکریا بن شیبان عن إبراهیم بن الحکم بن ظهیر عن أبيه عن منصور بن سلم بن سابور عن عبد الله بن عطاء عن عبد الله بن یزید عن أبيه قال، قال رسول الله (صلى الله عليه وآله) علي بن أبي طالب مولی کل مؤمن و مؤمنة و هو ولیکم بعدی؛ (3)»

رسول خدا (صلى الله عليه وآله) فرمودند: علی بن ابی طالب (عليه السلام) مولای همه مومنین و مومنات است و او بعد از من ولی و سرپرست امت است».

ص: 235

1- [2]. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 12، ص: 56؛ وسائل الشیعه، ج 2، ص 117؛ بحار الأنوار، ج 12، ص 59؛ القمی، ج 1، ص 58؛

فیهما: «مما أراه» زیاده و «اسماعیل» محذوف؛ نور الثقلین

2- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 26، ص: 280؛ بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد (صلى الله عليه وآله)، ج 1، ص: 72

3- . همان، ج 37، ص 233

پیش تر در مناقب و فضائل مولی امیرالمومنین (علیه السلام) به حدیث ثقلین در منابع شیعه و سنی اشاره شد که در آن از اهل بیت به عنوان خلیفه یاد شده است. حدیث ثقلین در بین مذهب اهل تسنن در مجموع، بیش از صد و پنجاه تن از عالمان آنان، در طول سیزده قرن، حدیث ثقلین را در آثار خود گزارش کرده اند (1):

«إِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَعِترتي أَهْلَ بَيْتِي؛

من دو چیز گران بها در بین شما می گذارم: کتاب خدا و عترت و خاندانم».

«ابوداؤد عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ، عَنْ شَدْرِيكٍ، عَنِ الرُّكَيْنِ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ، يَرْفَعُهُ، قَالَ: إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ الْخَلِيفَتَيْنِ كَامِلَتَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ، وَعِترتي، وَإِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ؛ (2)

من در میان شما دو جانشین می گذارم که کامل هستند، کتاب خدا و عترت من، آن دو از همدیگر جدا نمی شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند».

روایت فوق در یکی از قدیمی ترین کتب اهل تسنن آمده است که نکته بسیار قابل تاملی در آن وجود دارد و آن متن روایت است که به جای ثقلین صراحتاً اشاره به خلیفتین شده، یعنی پیامبر (صلی الله علیه وآله) بعد از خود دو خلیفه بر جای گذاشت کتاب و عترت، سوال می کنیم چرا به فرمایش پیامبر (صلی الله علیه وآله) عمل نکردند و غیر اهل بیت (علیهم السلام) را خلیفه بر خود قرار دادند؟

ص: 236

1- . خلاصه عبقات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج 1، ص 17-28

2- . مسند ابن أبي شيبة، ج 1 ص 108

پیشتر در عبارات «آمَنْتَ بِاللَّهِ وَهُمْ مُشْرِكُونَ» و «وَصَدَّقْتَ بِالْحَقِّ وَهُمْ مُكَذِّبُونَ» در بررسی واژه ها و شرح آن دو فضیلت مطالبی ذکر شد که در این قسمت زیارت نیز صدق می کند.

هیچ شکی نیست اول کسی که به پیامبر خاتم (صلی الله علیه وآله) ایمان آورد (که در ماجرای دعوت مخفیانه پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و اعلام امیرالمومنین (علیه السلام) به شهادت بر نبوت ایشان پیش تر مطالبی ذکر شد) در مردان امیرالمومنین (علیه السلام) و در زنان حضرت خدیجه (علیها السلام) می باشند که به نبوت حضرت رسول اقرار و اعتراف نمودند و اولین کسانی بودند که در نماز به ایشان اقتدا نمودند. جالب توجه اینکه حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) همیشه همراه پیامبر (صلی الله علیه وآله) بود حتی در غار حرا، لذا هنگامی که بر ایشان وحی می شد مولی الموحدين (علیه السلام) نیز شاهد وحی می بود. بلا شک یکی از مهم ترین و مشهورترین «کاتبان وحی» امیرالمومنین (علیه السلام) است. این امر مورد اتفاق و اعتراف همه مسلمانان می باشد که حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) امام مسلمین و اعلم آن ها به قرآن کریم و شئون آن است و او مؤسس علم تفسیر و یکی از کاتبان مهم وحی می باشد. [\(1\)](#) آن حضرت بیش از سایر «کاتبان وحی» به نگارش وحی موفق بود. ایشان از

ص: 238

همان ابتدای نزول وحی طبق فرمایش خودشان، نور وحی و رسالت را می دید. امیرالمومنین (علیه السلام) در خطبه «قاصعه» در این باره می فرماید:

«پیامبر (صلی الله علیه وآله) هر سال در کوه حراء به عبادت می پرداخت و جز من کسی او را نمی دید... هنگامی که وحی بر آن حضرت نازل شد صدای ناله شیطان را شنیدم. به رسول خدا (صلی الله علیه وآله) عرض کردم: این ناله چیست؟ فرمود: این ناله شیطان است و علت ناله اش این است که او از اینکه در روی زمین اطاعت شود نا امید گشته است. آنچه را من می شنوم تو نیز می شنوی و آنچه را می بینم تو نیز می بینی جز اینکه تو پیامبر نیستی، بلکه وزیر (من) بر خیر و نیکی هستی». (1)

لذا «اولین کسی که در مکه عهده دار کتابت، مخصوصاً کتابت وحی شد امیرالمومنین (علیه السلام) بود و تا آخرین روز حیات پیامبر (صلی الله علیه وآله) به این کار ادامه داد». (2) پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نیز اصرار فراوان داشت تا امیرالمومنین (علیه السلام)، آن چه را نازل می شود نوشته و ثبت نماید تا چیزی از قرآن و وحی آسمانی از امیرالمومنین (علیه السلام) دور نماند.

سلیم بن قیس هلالی می گوید:

«نزد حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) در مسجد کوفه بودم و مردم گرد او را گرفته بودند. آن حضرت فرمود: «تا در میان شما هستم پرسش های خود را از من دریغ مدارید. درباره کتاب خدا از من پرسید. به خدا قسم آیه ای نازل نشد مگر آنکه پیامبر گرامی آن را بر من می خواند و تفسیر و تاویل آن را به من می آموخت. عبدالله بن عمرو و یشکری معروف به ابن الکواء (3) از ایشان پرسید: آن چه نازل می گردید و شما حضور نداشتید چگونه است؟ امیرالمومنین (علیه السلام) فرمود: «هنگامی که به حضور پیامبر (صلی الله علیه وآله) می رسیدم می فرمود: یا علی!

ص: 239

1- [1] «و لقد کان یجاور فی کل سنه بحراً فراه و لایراه غیری... و لقد سمعت رنه الشیطان حین نزل الوحی علیه فقلت یا رسول الله ما هذه الرنه؟ فقال: هذا الشیطان قد ايس من عبادته، انک تسمع ما اسمع و تری ما اری الا انک لست بنبی و لکنک لوزیر و انک لعلی خیر». نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه 192.

2- . تاریخ قرآن، ص 27

3- . «ابن کواء» از سپاهیان امیرالمومنین (علیه السلام) در جنگ صفین است که زمینه ساز جریان حکمیت شده و بعدها یکی از رهبران خوارج گردید. او از کسانی بود که با حکمیت «عبدالله بن عباس» از جانب امیرالمومنین (علیه السلام) مخالفت کرده و «ابوموسی اشعری» را جایگزین او کردند. «ابن کواء» پس از جریان حکمیت به همراه یاران خود از لشکر امیرالمومنین (علیه السلام) جدا شد و با رهبری این قوم خوارج را به وجود آورد. برخی از مورخان معتقدند که وی پس از گفتگوهایی با امام، از خوارج جدا شد؛ هرچند عده ای بر این باورند که در جنگ نهروان کشته شد.

در غیبت تو آیه هایی نازل شد. آن گاه آن ها را بر من می خواند و تاویل آن ها را به من تعلیم می فرمود». (1) حضرت در سخنی دیگر می فرماید:

«سلونی عن کتاب الله فانه لیست آیه الا وقد عرف ابلیل نزلت ام بنهار فی سهل او جبل؛ (2)

از من در مورد کتاب خدا بپرسید آیه ای در قرآن نیست مگر آن که من می دانم آیا در شب نازل شده یا در روز، در بیابان هموار (دشت) نازل شده یا در کوهسار».

قرآنی که امیرالمومنین (علیه السلام) نوشته بود همراه با توضیح و تفسیر آیات بود. امیرالمومنین (علیه السلام) می فرمود:

«لو ثنیت لی الوسادة لاخرجت لهم مصحفا کتبه و املاه علی رسول الله (صلی الله علیه وآله)؛ (3)

اگر فرصتی به دست آید قرآنی را که پیامبر (صلی الله علیه وآله) برای من املاء کرده و من آن را نوشته ام رو خواهم کرد».

ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه می نویسد:

«در کتب صحاح روایت شده است که وقتی جبرئیل برای نخستین بار بر پیامبر نازل گردید و او را به مقام رسالت مفتخر ساخت، امیرالمومنین (علیه السلام) در کنار پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) بود». (4)

از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود:

«امیرالمومنین (علیه السلام) پیش از رسالت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) همراه آن حضرت نور نبوت را می دید و صدای فرشته را می شنید. پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) به او می فرمود: اگر من خاتم پیامبران نبودم، تو شایستگی مقام نبوت را داشتی ولی تو وصی و وارث من، سرور اوصیاء و پیشوای پرهیزگاران هستی». (5)

ص: 240

1- [4] السقیفة، سلیم بن قیس هلالی، ص 213-214؛ تاریخ قرآن، ص 27 به نقل از السقیفه

2- [1] انساب الاشراف، ج 2، ص 99

3- [2] مکاتیب الرسول، ج 1، ص 123

4- [3] شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 13، ص 208

5- [4] همان، ج 13، ص 210

پیشتر گفته شد اولین کسی که به پیامبر (صلی الله علیه وآله) ایمان آورد امیرالمومنین (علیه السلام) بود و این به آن معنا نیست که جناب عبدالمطلب (علیه السلام) و جناب ابوطالب (علیه السلام) به خداوند متعال ایمان نداشته اند. هیچ شکی نیست که حضرت ابوطالب (علیه السلام) و اجداد پیامبر (صلی الله علیه وآله) از جمله حنیفان، پیروان راستین و از فرزندان حضرت ابراهیم خلیل (علیه السلام) هستند که همواره حق را تصدیق نموده و برای لحظه ای آلوده به شرک نشده اند. در روایتی آمده است:

«الكافي عن عبد الله بن مسكان عن الإمام الصادق (عليه السلام) علي إن فاطمة بنت أسد (عليها السلام) جاءت إلى أبي طالب (عليه السلام) لبشّره بمولّد النّبيّ (صلی الله علیه وآله)، فقال أبو طالب (عليه السلام): إصيري سبتا أبشرك بمثله إلا التّبوءة. وقال: السّبت ثلاثون سنّة، وكان بين رسول الله (صلی الله علیه وآله) وأمير المؤمنين (عليه السلام) ثلاثون سنّة؛ (1)

[هنگامی که] حضرت فاطمه بنت اسد (علیه السلام) نزد حضرت ابوطالب (علیه السلام) آمد تا ولادت پیامبر (صلی الله علیه وآله) را به او بشارت دهد جناب ابوطالب (علیه السلام) فرمود: سی سال صبر کن، همانا من تو را به فرزندی که [در همه چیز] جز نبوت شبیه او است بشارت خواهم داد. لذا بین رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و امیرالمومنین (علیه السلام) سی سال تفاوت سنی است».

آیا این اطلاع از غیب نیست؟ آیا جز کسی که مومن حقیقی به خداوند متعال باشد و در پرتوی ایمان و عمل صالح باشد می تواند از این اسرار باخبر باشد؟ آن هم اطلاعی دقیق. نگفت دو سال یا ده سال بلکه سی سال و در روایات بسیاری آمده که حضرت ابوطالب هرگز به شرک آلوده نشد. دشمنان امیرالمومنین (علیه السلام) من جمله مغیره بن شعبه از بنیانگذاران این شبهه می باشند که برای کم رنگ کردن فضل و فضیلت امیرالمومنین (علیه السلام) این تهمت بی پایه و اساس را به پدر بزرگوارشان زدند. لذا بنی امیه و بنی عباس در ترویج ادعای مشرک بودن ابوطالب انگیزه مشترک داشتند. زیرا بنی امیه و در رأس آنها ابوسفیان تا روز فتح مکه در برابر اسلام مقاومت کردند و تنها در آن روز و از روی ناچاری اظهار مسلمانی کردند و عباس، بزرگ خاندان بنی عباس نیز در جنگ بدر در سپاه قریش، مقابل مسلمین جنگ کرد و اندکی قبل از فتح مکه اسلام آورد و این در حالی بود که حمایت ابوطالب، پدر مولی الموحدين امیرالمومنین (علیه السلام) از اسلام جای انکار نداشت، لذا تلاش

کردند تا به بهانه شرک جناب ابوطالب این افتخار را از امیرالمومنین (علیه السلام) بگیرند. اما غافل از اینکه «وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ (1)؛ خداوند متعال نور خود را کامل خواهد گردانید».

جناب ابوطالب در آن شرایط سخت و خفقان تعصب و بت پرستی، ایمان خود را مخفی نموده بود که امام صادق (علیه السلام) در این مورد می فرمایند:

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: إِنَّ مَثَلَ أَبِي طَالِبٍ مَثَلُ أَصْحَابِ الْكَهْفِ أَسْرَوْا الْإِيمَانَ وَأَظْهَرُوا الشِّرْكَ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ (2)؛ (3)

حکایت ابوطالب حکایت اصحاب کهف است که ایمان را نهان کردند و شرک را اظهار داشتند، پس خدا پاداششان را دو بار به آنها داد (یک بار به جهت ایمان آوردن و یک بار به جهت تقیه کردن)».

از امیرالمومنین علی (علیه السلام) نقل شده است:

«وَاللَّهُ مَا عَبْدَ أَبِي وَلَا جَدِّي عَبْدَ الْمُطَّلِبِ وَلَا هَاشِمٍ وَلَا عَبْدَ مَنْفٍ صَنِمًا قَطُّ قِيلَ فَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ قَالَ كَانُوا يَصْلُونَ إِلَى الْبَيْتِ عَلَى دِينِ إِبْرَاهِيمَ (عليه السلام) متمسكين به؛ (4)

به خدا سوگند پدرم و جدم عبدالمطلب و هاشم و عبد مناف هرگز بتی نپرستیدند. گفته شد: چه چیزی می پرستیدند؟ فرمود: به طرف کعبه نماز می خواندند و بر دین ابراهیم بودند و به آن متمسک بودند».

امام باقر (علیه السلام) می فرمایند:

«لو وضع إيمان أبي طالب في كفة ميزان وإيمان هذا الخلق في الكفة الأخرى لرجح إيمانه؛ (5)

اگر ایمان ابوطالب در یک کفه ترازو و ایمان این مردم در کفه دیگر قرار گیرد، ایمان او سنگین تر است».

ص: 242

1- [1] صف، 8

2- [2] «أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَيَدْرُؤُنَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةِ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ؛ آن ها کسانی هستند که به خاطر شکیباییشان، پاداششان را دو بار دریافت می دارند و به وسیله ی نیکی ها بدی ها را دفع می کنند و از آنچه به آنان روزی داده ایم انفاق می نمایند».

قصص، 54

3- [3] الکافی (ط - الإسلامية)، ج 1، ص: 448

4- [4] بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 15، ص: 144

5- [5] شرح نهج البلاغة (لابن أبي الحديد)، ج 14، ص: 68

در شرایطی که دین نو بنیاد اسلام نیازمند حمایت شخصیت اجتماعی و نیرومند و در عین حال به ظاهر بی طرفی بود، بدیهی است که اگر ابوطالب اسلام خود را آشکار می کرد نزد مشرکان قریش آبرو و ابهت و احترام خود را از دست می داد و نمی توانست به عنوان سرپرست قبیله، حَکَم و داور مشرکان گردد و از مقام شیخوخت خود در حمایت از اسلام سود جوید. (1)

خلاصه کلام اینکه خلیفه ای که از طرف خدا نباشد و هیچ آشنایی با یکتاپرستی نداشته باشد و از همه مهم تر مورد تایید و اطمینان خداوند متعال نباشد معلوم است که آن شخص چنان بدعتی در اسلام می گذارد که جامعه مسلمین به قهقرا می روند.

ص: 243

1- [1] شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج 14، ص: 81؛ الصحيح في سيرة النبي، ج 2، ص 155؛ سيرة النبوة، ج 1، ص 461

«وَأَشْهَدُ أَنَّهُ قَدْ بَلَغَ عَنِ اللَّهِ مَا أَنْزَلَهُ فِيكَ فَصَدَّعَ بِأَمْرِهِ، وَأَوْجَبَ عَلَى أُمَّتِهِ فَرَضَ طَاعَتِكَ وَوَلَايَتِكَ، وَعَقَّدَ عَلَيْهِمُ الْبَيْعَةَ لَكَ، وَجَعَلَكَ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ كَذَلِكَ، ثُمَّ أَشْهَدُ اللَّهَ تَعَالَىٰ عَلَيْهِمْ فَقَالَ: أَلَسْتُ قَدْ بَلَغْتُ؟ فَقَالُوا: اللَّهُمَّ بَلَىٰ. فَقَالَ: اللَّهُمَّ أَشْهَدُ وَكَفَىٰ بِكَ شَهِيداً وَحَاكِماً بَيْنَ الْعِبَادِ، فَلَعَنَ اللَّهُ جَا حِدَ وَلَايَتِكَ بَعْدَ الْإِقْرَارِ، وَنَاكَثَ عَهْدِكَ بَعْدَ الْمِيثَاقِ؛

و گواهی می دهم که آن حضرت همه آنچه را خدا درباره تو نازل کرد به مردم رساند و امر خدا را درباره تو با صدای بلند اعلام کرد و بر امّش حتمی بودن طاعت و ولایت را واجب نمود و بیعت تو را بر عهده آنان نهاد و حضرتت را نسبت به مؤمنان سزاوارتر از خودشان قرار داد، چنان که خدا خود او را این چنین قرار داد، سپس پیامبر اسلام خدا را بر مردم شاهد گرفت و فرمود: آیا من آن نیستم که رساندم؟ همه گفتند: به خدا آری، پس فرمود: خدایا گواه باش و تو برای گواهی و حاکمیت بین بندگان بسی. پس خدا لعنت کند منکر ولایت را بعد از اقرار و شکننده پیمان را پس از پیمان بستن».

اشاره

ابتدای این عبارت امام هادی (علیه السلام) خطاب به امیرالمومنین (علیه السلام) شهادت می دهد که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) هر آنچه را که درباره ولایت و جانشینی شما از طرف خدا بر او نازل شده بود به مردم اعلام نمود. در بررسی واژه «شهادت» مطالبی پیش تر بیان شد اما نکته مهم اینجاست که این شاهد (شهادت دهنده) با مابقی خلق فرق می کند. او امام معصوم است، او امین خداوند متعال است. کسی که خود در آن زمان محور عالم است، معدن رحمت است و در برابر قطب عوالم وجود امیرالمومنین (علیه السلام)، با خضوع و خشوع در حال بیان فضائل و مناقب بی مثال علی بن ابی طالب (علیه السلام) است و چه نیکو شاهی است این شاهد.

ابلاغ چه چیزی؟

در ادامه عبارت «أَنَّهُ قَدْ بَلَغَ عَنِ اللَّهِ مَا أُنْزِلُهُ فِيكَ» اشاره به آیه ابلاغ و آیه اکمال و اعلام ولایت و جانشینی امیرالمومنین علی (علیه السلام) دارد که در قرآن کریم نیز به آن اشاره شده است و این ابلاغ نزد خداوند متعال اهمیت والایی دارد چنانچه به پیامبر محبوب خود فرمود: اگر این کار را انجام ندهی رسالت ناتمام است. کلام، کلام سنگینی است. بر تاریخپوشیده نیست که در این بیست و سه سال رسالت از هیچ آزاری در حق رسول خدا (صلی الله علیه وآله) دریغ نکردند و نبود روزی که سالم به خانه برگردد و شخص رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در احوالات خود فرمود: هیچ پیامبری به اندازه من اذیت نشد! در بین صد و بیست و چهار هزار پیامبر که برخی از آنان

همچون ابراهیم و ایوب گرفتار امتحانات شدیدی شدند امتحانات هیچ کدام از آنان مثل رسول خدا (علیه السلام) نیست. با هم آیات را بررسی می کنیم:

1. آیه ابلاغ:

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» (1)

ای پیامبر! آنچه از سوی پروردگارت [درباره ولایت و رهبری علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین (علیه السلام)] بر تو نازل شده ابلاغ کن و اگر انجام ندهی پیام خدا را نرسانده ای و خدا تو را از [آسیب و گزند] مردم نگه می دارد؛ قطعاً خدا گروه کافران را هدایت نمی کند.

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ: لَمَّا أُنْزِلَ اللَّهُ عَلَى نَبِيِّهِ (صلى الله عليه وآله) يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ قَالَ فَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) بِيَدِ عَلِيٍّ (عليه السلام) فَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ نَبِيٌّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ مِمَّنْ كَانَ قَبْلُ إِلَّا وَقَدْ عَمَّرْتُكُمْ دَعَاؤُ اللَّهِ فَأَجَابَهُ وَأَوْشَكَ أَنْ أُدْعَى فَأُجِيبَ وَأَنَا مَسْئُولٌ وَأَنْتُمْ مَسْئُولُونَ فَمَا أَنْتُمْ قَائِلُونَ قَالُوا نَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَغْتَ وَنَصَحْتَ وَأَدَيْتَ مَا عَلَيْكَ فَجَزَاكَ اللَّهُ أَفْضَلَ مَا جَزَى الْمُرْسَلِينَ فَقَالَ اللَّهُمَّ اشْهَدْ ثُمَّ قَالَ يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ لِيُبَلِّغَ الشَّاهِدُ الْغَائِبُ أَوْصِي مَنْ آمَنَ بِي وَصَدَّقَنِي بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ (عليه السلام) إِلَّا أَنْ وَلَا يَهْ عَلِيٍّ (عليه السلام) وَلَا يَتِي وَلَا يَتِي وَلَا يَه رَبِّي عَهْدًا عَهْدَهُ إِلَيَّ رَبِّي وَأَمَرَنِي أَنْ أُبَلِّغَكُمْوَهُ ثُمَّ قَالَ هَلَسَ مَعْتُمُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ يَقُولُهَا فَقَالَ قَائِلٌ قَدْ سَمِعْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله)؛

(2)

امام باقر (علیه السلام) می فرماید: زمانی که خداوند بر پیامبرش این آیه را نازل کرد: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ؛ پیامبر (صلى الله عليه وآله) دست علی (عليه السلام) را گرفت و فرمود: «ای مردم! همه ی پیامبران پیش از من، عمری طولانی داشته اند. سپس خداوند آنان را به سوی خود فرا خواند و آنان نیز اجابت کردند. من نیز نزدیک است که فراخوانده شوم و دعوت حق را پاسخ گویم در حالی که من مسئولم و شما نیز مسئولید. شما درباره ی این سؤال به پروردگار خود چه جوابی خواهید داد؟» گفتند: «شهادت می دهیم که پیام خویش را رساندی و پند دادی و آنچه را

ص: 246

1- [1] مائده، 67

2- [1] الکافی (ط - الإسلامية)، ج 1، ص: 290، (باکمی تفاوت در الفاظ)؛ بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 37، ص: 141؛ العیاشی، ج 1، ص 334

که بر تو بود به جای آوردی؛ بادا که خداوند به برتر از آنچه که دیگر پیامبرانش را پاداش داده به تو پاداش رساند». پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: «خداوند! گواه باش» سپس فرمود: «ای جماعت مسلمین! شاهدان، غایبان را با خبر سازند. هر آن کس را که به من ایمان آورده و مرا راست پنداشته به ولایت علی (علیه السلام) وصیت می کنم. بدانید که ولایت علی (علیه السلام)، ولایت من است و ولایت من، ولایت پروردگار من است. پیمانی است که خداوند برای انجامش از من پیمان گرفته است و مرا به رساندن آن برای شما فرمان داده است». سپس فرمود: «آیا شنیدید؟» و آن را سه بار تکرار کرد. پس کسی گفت: «شنیدیم ای پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله)».

«عن أبي جعفر (عليه السلام) قال: أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ رَسُولَهُ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ (عليه السلام) وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَفَرَضَ وَلَايَةَ أُولَى الْأَمْرِ فَلَمْ يَذُرُوا مَا هِيَ فَأَمَرَ اللَّهُ مُحَمَّدًا (صلى الله عليه وآله) أَنْ يُفَسِّرَ لَهُمُ الْوَلَايَةَ كَمَا فُسِّرَ لَهُمُ الصَّلَاةَ وَالزَّكَاةَ وَالصَّوْمَ وَالْحَجَّ فَلَمَّا أَتَاهُ ذَلِكَ مِنَ اللَّهِ ضَاقَ بِذَلِكَ صَدْرُ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) وَتَحَوَّفَ أَنْ يَرْتَدُّوا عَنْ دِينِهِمْ وَأَنْ يَكْذِبُوهُ فَصَدَّقَ صَدْرَهُ وَرَاجَعَ رَبَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ "يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ" فَصَدَعَ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ فَقَامَ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ (عليه السلام) يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ فَتَادَى الصَّلَاةَ جَامِعَهُ وَأَمَرَ النَّاسَ أَنْ يُبَلِّغَ الشَّاهِدَ الْغَائِبَ؛ (1)

امام باقر (علیه السلام) می فرمایند: خداوند عز و جل پیامبرش را به ولایت علی (علیه السلام) امر کرد و این آیه را بر او نازل فرمود: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ» و ولایت اولی الامر را واجب گردانید و آن ها نمی دانستند که آن چیست؟ خداوند محمد (صلی الله علیه وآله) را امر کرد که ولایت را برای آن ها تفسیر کند، آن چنان که نماز، زکات، روزه و حج را برایشان تفسیر کرده بود. پس زمانی که این حکم از جانب خداوند برای او آمد پیامبر (صلی الله علیه وآله) به خاطر این حکم، دلگیر شد و ترسید که آن ها از دینشان بازگردند و او را تکذیب کنند. او دلگیر شد و به سوی پروردگار عز و جل بازگشت (یعنی در این زمینه اقدامی نکرد). پس خداوند عزیز و بلند مرتبه این آیه را به او وحی کرد: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» پس به امر خداوند گردن نهاد. او در روز غدیر خم، ولایت را به علی (علیه السلام) داد، سپس ندا داد: «نماز به جماعت است» و به مردم امر کرد که شاهدان، این موضوع را به غایبان برسانند».

ص: 247

«قال اباجعفر (عليه السلام) لَمَّا أُنْزِلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ أَخَذَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه وآله) يَدَ عَلِيٍّ (عليه السلام) فَقَالَ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ؛ (1)

امام باقر (عليه السلام) می فرماید: هنگامی که این آیه نازل شد: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» پیامبر (صلى الله عليه وآله) دست علی (عليه السلام) را گرفت و فرمود: «هر کس که من مولای اویم علی (عليه السلام) مولای اوست، خدایا هر کس را که او را دوست بدارد دوست دار و هر کس را که او را دشمن بدارد دشمن دار». «قال جعفر بن محمد (عليه السلام) معناه بلغ ما أنزل إليك من ربك في فضل علي بن أبي طالب (عليه السلام) فلما نزلت هذه الآية أخذ النبي (صلى الله عليه وآله) بيد علي (عليه السلام) فقال من كنت مولاه فعلي مولاه؛ (2)

امام صادق (عليه السلام) در تفسیر این آیه می فرماید: آنچه را که از طرف پروردگارت بر تو در مورد فضل علی (عليه السلام) نازل شده ابلاغ کن. پس وقتی این آیه نازل شد پیامبر (صلى الله عليه وآله) دست علی بن ابی طالب (عليه السلام) را گرفت و فرمود: هر کس من مولای او هستم علی (عليه السلام) مولی اوست».

و روایات دیگری که به صراحت اشاره می کند که مراد از این آیه، ابلاغ ولایت و جانشینی امیرالمومنین علی (عليه السلام) است:

«الواحدی فی أسباب نزول القرآن یاسناده عن الأعمش و أبي الحجاج [الجحاف] عن عطية عن أبي سعيد الخدري و أبو بكر الشيرازي في ما نزل من القرآن في أمير المؤمنين (عليه السلام) بالإسناد عن ابن عباس و المرزباني في كتابه عن ابن عباس قال: نزلت هذه الآية يا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك يوم غدیر خم في علي بن أبي طالب (عليه السلام)».

«تفسير ابن جريح [جريح] و عطاء و الثوري و الثعلبي أنها نزلت في فضل علي بن أبي طالب (عليه السلام)».

ص: 248

1- [2] كشف الغمة في معرفة الأئمة (عليهم السلام) (ط - القديمة)، ج 1، ص: 312؛ بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 36، ص: 116

2- [1] مناقب آل أبي طالب (عليهم السلام) (لابن شهر آشوب)، ج 3، ص: 21؛ الطرائف في معرفة مذاهب الطوائف، ج 1، ص: 152

«إبراهيم الثقفي بإسناده عن الخدري و بريدة الأسلمي و محمد بن علي أنها نزلت يوم الغدير في علي (عليه السلام)».

2. آیه اکمال:

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا...» (1) امروز

[با نصب علی بن ابی طالب (علیه السلام) به ولایت، امامت، حکومت و فرمانروایی بر امت] دینتان را برای شما کامل و نعمتم را بر شما تمام کردم و اسلام را برایتان به عنوان دین پسندیدم».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«عن الصادق جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله) قال: ... ثُمَّ نَزَلَ مِنَ الْمِنْبَرِ وَ جَاءَ أَصْحَابُهُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) وَ هَنَّتَوْهُ بِالْوَلَايَةِ وَ أَوَّلَ مَنْ قَالَ لَهُ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَقَالَ لَهُ يَا عَلِيُّ (عليه السلام) أَصَبَحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ وَ نَزَلَ جَبْرِئِيلُ بِهِ ذِهِ الْآيَةِ: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا؛ (2)

امام صادق (علیه السلام) می فرمایند: پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) بعد از خطابه غدیر و معرفی امیرالمومنین (علیه السلام) به عنوان خلیفه و جانشین خود... از منبر پایین آمده و صحابه وی نزد امیرالمومنین (علیه السلام) آمده و ولایت را به وی تبریک گفتند و اولین شخصی که به وی تبریک گفت عمر بن خطاب بود که گفت: «ای علی! اینک مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمن شدی». سپس جبرئیل این آیه را نازل فرمود: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا».

«رَوَى أَنَّهُ لَمَّا نَزَلَ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمَرَ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يُنَادِيَ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ (عليه السلام) فَصَاقَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه وآله) بِذَلِكَ ذُرْعًا لِمَعْرِفَتِهِ بِفَسَادِ قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ ثُمَّ أُنْزِلَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ ثُمَّ نَزَلَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ؛ (3)

هنگامی که [این آیه] نازل شد: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ؛ خدای تعالی دستور داد که به ولایت علی (علیه السلام) ندا داده شود؛ پس پیامبر (صلی الله علیه وآله) به خاطر آن پریشان گشت؛ چون فاسد بودن قلب آن ها را می دانست؛ پس

ص: 249

1- [2] مائده، 3

2- [1] تفسیر اهل بیت (علیهم السلام)، ج 3، ص 576؛ بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 37، ص: 165؛ جامع الأخبار، ص 10

3- [2] مناقب آل ابی طالب (علیهم السلام) (لابن شهر آشوب)، ج 3، ص: 24

خداوند نازل فرمود: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ ثُمَّ أُنْزِلَ؛ سپس نازل فرمود: اذْكُرُوا اللَّهَ عَلَيْكُمْ؛ سپس نازل شد: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ». (ابو سعید خدری و جابر الأنصاری قالا لما نزلت اليوم أكملت لكم دينكم قال النبي (صلى الله عليه وآله) الله أكبر على إكمال الدين وإتمام النعمة ورضى الرب برسالتی وولاية علي بن أبي طالب (عليه السلام) بعدي رواه النطنزي في الخصائص؛ (1)

ابوسعید خدری و جابر انصاری می گویند: هنگامی که این آیه نازل شد پیامبر اکرم (صلى الله عليه وآله) فرمود: الله اكبر بر این اكمال دين و اتمام نعمت و پروردگار عالمان به رسالت من و ولایت علی بن ابی طالب (عليه السلام) راضی شد....».

«العیاشی عن الصادق (عليه السلام) اليوم أكملت لكم دينكم بإقامة حافظه و أتممت عليكم نعمتي بولايتنا ورضيت لكم الإسلام دينا أي تسليم النفس لأمرنا؛ (2)

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ، یعنی دین را با منصوب کردن حافظ دین کامل کردم. وَأَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي بولايتنا وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِيناً؛ یعنی تسلیم دستور ما باشید».

«الباقر و الصادق 8 نزلت هذه الآية يوم الغدير؛ (3)

امام باقر و امام صادق 8 فرمودند: این آیه در روز غدیر نازل شد».

در روایات فراوانی که از شعیه و اهل تسنن نقل شده صریحاً این مطلب آمده است که: آیه شریفه فوق، در روز غدیر خم و به دنبال ابلاغ ولایت علی (عليه السلام) نازل گردید، از جمله:

1. دانشمند معروف سنّی «ابن جریر طبری» در کتاب «ولایت» از «زید بن ارقم» صحابی معروف، نقل می کند که این آیه در روز «غدیر خم» درباره علی (عليه السلام) نازل گردید.

2. «حافظ ابونعیم اصفهانی» در کتاب «ما نزل من القرآن فی علی (عليه السلام)» از «ابو سعید خدری» (صحابی معروف) نقل کرده که: پیامبر (صلى الله عليه وآله) در غدیر خم، علی (عليه السلام) را به عنوان ولایت به مردم معرفی کرد و مردم متفرق نشده بودند تا این که آیه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ...» نازل شد.

ص: 250

1- [1] مناقب آل أبي طالب (عليه السلام) (لابن شهر آشوب)، ج 3، ص: 23

2- [2] همان

3- [3] همان

در این موقع پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود:

«اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَى إِكْمَالِ الدِّينِ وَاتِّمَامِ النِّعْمَةِ وَرِضَى الرَّبِّ بِرِسَالَتِي وَبِالْوِلَايَةِ لِعَلِيِّ (عليه السلام) مِنْ بَعْدِي، ثُمَّ قَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ وَانْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ؛

الله اکبر بر تکمیل دین و اتمام نعمت پروردگار و خشنودی خداوند از رسالت من و ولایت علی (علیه السلام) بعد از من، سپس فرمود: هر کس من مولای اویم علی (علیه السلام) مولای او است. خداوند! آن کس که او را دوست بدارد دوست بدار و آن کس که او را دشمن دارد دشمن بدار. هر کس او را یاری کند یاری کن و هر کس دست از یاریش بردارد دست از یاری او بردار».

3. «خطیب بغدادی» در تاریخ خود از «ابو هریره» از پیامبر (صلی الله علیه وآله) چنین نقل کرده که: بعد از جریان غدیر خم و پیمان ولایت علی (علیه السلام) و گفتار عمر بن خطاب: «بَخَّ بَخَّ يَا بَنَ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ أَصَدَّ بَحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُسْلِمٍ» آیه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» نازل گردید.

در کتاب نفیس «الغدیر» علاوه بر روایات سه گانه فوق، سیزده روایت دیگر نیز در این زمینه نقل شده است. در کتاب «احقاق الحق» از جلد دوم تفسیر «ابن کثیر»، صفحه 14 و از «مناقب خوارزمی»، صفحه 47 نزول این آیه را درباره داستان غدیر از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نقل کرده است. در تفسیر «برهان» و «نور الثقلین» نیز ده روایت از طرق مختلف نقل شده که این آیه درباره علی (علیه السلام) روز «غدیر خم» نازل گردیده که نقل همه آنها نیازمند به رساله جداگانه است. مرحوم «علامه سیّد شرف الدین» در کتاب «المراجعات» چنین می گوید: «نزول این آیه در روز غدیر در روایات صحیحی که از امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) نقل شده، ذکر گردیده و اهل تسنن شش حدیث با اسناد مختلف از پیامبر (صلی الله علیه وآله) در این زمینه نقل کرده اند که صراحت در نزول آیه در این جریان دارد».

با توجه به مطالب فوق روشن می شود: اخباری که نزول آیه فوق را در جریان غدیر بیان کرده اند در ردیف خبر واحد نیست که بتوان با تضعیف بعضی اسناد آن، آنها را نادیده گرفت. بلکه اخباری است که اگر متواتر نباشد لا اقل مستفیض است و در منابع معروف اسلامی نقل شده، اگر چه بعضی از دانشمندان متعصب اهل تسنن، مانند: «آلوسی» در تفسیر «روح المعانی» تنها با تضعیف سند یکی از این اخبار کوشیده اند بقیه را به دست فراموشی بسپارند و چون روایت را برخلاف مذاق خویش دیده اند مجهول و نادرست قلمداد می کنند

و یا مانند نویسندگان تفسیر «المنار» با تفسیر ساده ای از آیه گذشته، بدون این که کمترین اشاره ای به این روایات کند. شاید خود را در بن بست دیده که اگر بخواهد روایات را ذکر کرده و تضعیف کند برخلاف انصاف است و اگر بخواهد قبول کند بر خلاف مذاق او است! نکته جالبی که باید در اینجا به آن توجه کرد این است که قرآن کریم در سوره «نور» آیه 55 چنین می گوید:

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسَّخِرَنَّ لَهُمْ فِى الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِى ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا...»

«خداوند به آنهایی از شما که ایمان آوردند و عمل صالح انجام داده اند وعده داده است که آنها را خلیفه بر روی زمین قرار دهد همان طور که پیشینیان آنان را چنین کرد و نیز وعده داده آئینی را که برای آن پسندیده است مستقر و مستحکم گرداند و بعد از ترس به آنها آرامش بخشد».

در این آیه خداوند می فرماید: آئینی را که برای آنها «پسندیده» در روی زمین مستقر می سازد. با توجه به این که سوره «نور» قبل از سوره «مائدة» نازل شده است و با توجه به جمله «وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» که در آیه مورد بحث درباره ولایت علی (علیه السلام) نازل شده، چنین نتیجه می گیریم که اسلام در صورتی در روی زمین مستحکم و ریشه دار خواهد شد که با «ولایت» توأم باشد زیرا این همان اسلامی است که خدا «پسندیده» و وعده استقرار و استحکامش را داده است و به عبارت روشن تر، اسلام در صورتی عالم گیر می شود که از مسأله ولایت اهل بیت (علیهم السلام) جدا نگردد. مطلب دیگری که از ضمیمه کردن «آیه سوره نور» با «آیه مورد بحث» استفاده می شود این است که: در آیه سوره «نور» سه وعده به افراد با ایمان داده شده است:

الف) خلافت در روی زمین،

ب) امنیت و آرامش برای پرستش پروردگار،

ج) استقرار آئینی که مورد رضایت خدا است.

این سه وعده در روز «غدیر خم» با نزول آیه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...» جامه عمل به خود پوشید زیرا نمونه کامل فرد با ایمان و عمل صالح، یعنی علی (علیه السلام) به جانشینی پیامبر (صلی الله علیه وآله) نصب شد و به مضمون جمله «الْيَوْمَ يَتَسَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ» مسلمانان در آرامش و امنیت نسبی قرار گرفتند و نیز به مضمون «وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» آئین مورد رضایت پروردگار در

میان مسلمانان استقرار یافت. البته این تفسیر، با روایاتی که می‌گوید آیه سوره «نور» در شأن حضرت مهدی (علیه السلام) نازل شده منافات ندارد زیرا «آمَنُوا مِنْكُمْ...» دارای معنی وسیعی است که یک نمونه آن در روز «غدیر خم» انجام یافت و سپس در یک مقیاس وسیع تر و عمومی تر در زمان قیام حضرت مهدی (علیه السلام) انجام خواهد یافت. بنابراین کلمه «الارض» در آیه به معنی همه کره زمین نیست بلکه معنی وسیعی دارد که هم ممکن است بر تمام کره زمین گفته شود و هم به قسمتی از آن، چنان که از موارد استعمال آن در قرآن نیز استفاده می‌شود که: گاهی بر قسمتی از زمین اطلاق شده و گاهی بر تمام زمین». (1)

اما آیات دیگری هم وجود دارد که اشاره به امیرالمومنین (علیه السلام) می‌کند و پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نیز آنان را به مردم اعلام نموده است من جمله:

آیه ولایت:

خداوند متعال در قرآن کریم سوره «مائده» فرموده است:

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ؛ (2)

سرپرست و دوست شما فقط خدا و رسول اوست و مؤمنانی [مانند علی بن ابی طالب اند] که همواره نماز را بر پا می‌دارند و در حالی که در رکوعند [به تهیدستان] زکات می‌دهند».

جالب است بدانیم که سوره مائده یکجا بر پیامبر (صلی الله علیه وآله) نازل شد و این نزول دو یا سه ماه پیش از شهادت ایشان (صلی الله علیه وآله) بوده است: «و باسناده عن أبي حمزة الثمالي قال: سمعت أبا عبد الله (عليه السلام) يقول: نَزَلَتِ الْمَائِدَةُ كَمَلًا وَ نَزَلَ مَعَهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ؛ (3)

امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: سوره ی مائده یکجا نازل شده است و هفتاد هزار فرشته با آن نازل شدند».

«قال أمير المؤمنين (عليه السلام) إِنَّمَا أُنْزِلَتِ الْمَائِدَةُ قَبْلَ أَنْ يُقْبَضَ بِشَهْرَيْنِ؛ (4)

ص: 253

1- [1] تفسیر نمونه، ج 4، ص: 343

2- [2] مائده، 55

3- . تفسیر نور الثقلین، ج 1، ص: 582؛ تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج 4، ص: 22

4- [2] البرهان في تفسير القرآن، ج 2، ص: 214؛ بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 31، ص: 37؛ وسائل الشيعة، ج 1، ص: 459؛ تفسیر

کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج 4، ص: 50

امیرالمومنین (علیه السلام) می فرماید: همانا مائده دویا سه ماه پیش از شهادت رسول مکرّم (صلی الله علیه وآله) نازل شده است».

با توجه به روایات فوق نکته لطیفی که در سوره مائده وجود دارد این است که اعلام جانشینی امیرالمومنین (علیه السلام) و آیه ولایت امیرالمومنین (علیه السلام) در این سوره نازل شده است.

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«قال الصادق (علیه السلام) إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا نَزَلَتْ فِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؛ (1)

امام صادق می فرماید: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا»

درباره ی علی بن ابی طالب (علیه السلام) نازل شده است».

«عن الفضیل عن أبي جعفر (علیه السلام) في قوله "إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا" قَالَ هُمْ الْأَيُّمَّة؛ (2)

امام باقر می فرماید: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا» آن ها امامان (علیهم السلام) هستند». سیوطی سنی مذهب در «الدُّرُ الْمَشْهُور» در ذیل این آیه از ابن عباس نقل می کند که علی (علیه السلام) در حال رکوع نماز بود که سائلی تقاضای کمک کرد و آن حضرت انگشترش را به او صدقه داد. پیامبر (صلی الله علیه وآله) از او پرسید: چه کسی این انگشتر را به تو صدقه داد؟ اشاره به امام علی (علیه السلام) کرد و گفت: آن مرد که در حال رکوع است. در این هنگام آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ ...» نازل شد. (3)

زمخشری مفسّر معروف سنی مذهب در کتاب «کشاف» می گوید: این آیه درباره علی (علیه السلام) نازل شده؛ در آن هنگام که شخص سائلی تقاضای کمک کرد و او در حال رکوع نماز بود، انگشترش را برای او افکند. (4)

فخر رازی در تفسیر خود از عبدالله بن سلام نقل می کند: هنگامی که این آیه نازل شد من به رسول خدا (صلی الله علیه وآله) عرض کردم که با چشم خود دیدم علی (علیه السلام) انگشترش را در حال رکوع به نیازمندی صدقه داد به همین دلیل ما ولایت او را می پذیریم. همچنین حاکم حسکانی

ص: 254

1- [3] بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 35، ص: 198؛ فرات الکوفی، ص 125؛ نور الثقلین؛ البرهان

2- [4] همان، ج 35، ص: 188؛ العیاشی، ج 1، ص 328؛ البرهان

3- [1] الدر المنثور فی تفسیر المأثور، ج 2، ص 293، (قوله تعالى إنما وليكم الله ورسوله الآية).

4- [2] الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج 1، ص 649، [سوره مائده، آیات 57 الی 58].

حنفی نیشابوری از دانشمندان معروف قرن پنجم در «شواهد التنزیل» به پنج طریق از ابن عباس و به دو طریق از انس بن مالک و به دو طریق از محمد بن حنفیه و به یک طریق از عطاء بن السائب و یک طریق از عبدالملک بن جریح مکی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نقل می کند که: آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...» درباره علی (علیه السلام) نازل شده که در حال رکوع، انگشتر به سائل داد. (1)

نکته جالب دیگر اینکه شاعر معروف عصر پیامبر (صلی الله علیه وآله)، حسان بن ثابت، این مطلب را به عنوان یک مسأله مسلم تاریخی در اشعار خود آورده است. او در شعر معروف خود خطاب به امیرالمومنین علی (علیه السلام) می گوید:

«وَأَنْتَ الَّذِي أَعْطَيْتَ إِذْ كُنْتَ رَاكِعًا *** زَكَاةَ فَدَنَّاكَ النَّفْسُ يَا خَيْرَ رَاكِعٍ

فَأَنْزَلَ فِيكَ اللَّهُ خَيْرَ وَلايَةٍ *** وَبَيَّنَّهَا فِي مُحْكَمَاتِ الشَّرَائِعِ؛ ترجمه:

تو بودی که در حال رکوع زکات بخشیدی؛ جان به فدایت ای بهترین رکوع کنندگان. پس به دنبال آن، خداوند بهترین ولایت را درباره تو نازل کرده و آن را در قرآنش تبیین نمود». (2)

و در شعر دیگری که سبط جوزی حنفی از حسان نقل کرده است، می خوانیم:

«مَنْ ذَا بِخَاتَمِهِ تَصَدَّقَ رَاكِعًا *** وَ أَسْرَهَا فِي نَفْسِهِ إِسْرَارًا؛

ترجمه: چه کسی انگشترش را در حال رکوع صدقه داد و این مطلب را در دل خویش پنهان ساخت؟! [و خداوند آشکارش نمود]». (3)

آیه اولی الامر:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا» (4)

ص: 255

1- [3] شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج 1، ص 209، (قول ابن عباس فيه) مراجعه نمائید.

2- . اشعار حسان بن ثابت با تفاوت مختصری در کتب بسیاری، از جمله در روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، آلوسی، ج 3، ص 334، [سوره مائده، آیات 46 الی 58]؛ کفایة الطالب فی مناقب علی بن أبی طالب (علیه السلام)، چاپ دوم، ص 229 و کتب دیگر نقل شده است.

3- تذکرة الخواص، ص 25 و گنجی شافعی نیز آن را در کفایة الطالب فی مناقب علی بن أبی طالب، ص 251 نقل کرده و گوینده اش را از بعضی از شعرا شمرده است.

4- [3] نساء، 59

ای اهل ایمان! از خدا اطاعت کنید و [نیز] از پیامبر و صاحبان امر خودتان [که امامان از اهل بیت اند و چون پیامبر دارای مقام عصمت می باشند] اطاعت کنید و اگر درباره چیزی [از احکام و امور مادی و معنوی و حکومت و جانشینی پس از پیامبر] نزاع داشتید آن را [برای فیصله یافتن] اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید به خدا و پیامبر ارجاع دهید؛ این [ارجاع دادن] برای شما بهتر و از نظر عاقبت نیکوتر است».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْعَسَدِ كَرِيِّ (عليه السلام) عَنْ آبَائِهِ عَنِ الْبَاقِرِ (عليه السلام) قَالَ أَوْصَى النَّبِيُّ (صلى الله عليه وآله) إِلَى عَلِيٍّ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ (عليهم السلام) ثُمَّ قَالَ فِي قَوْلِ اللَّهِ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ قَالَ الْأَئِمَّةُ مِنْ وَلَدِ عَلِيٍّ (عليه السلام) وَ فَاطِمَةَ (عليها السلام) إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ؛ (1) امام عسکری (عليه السلام) از پدرانش روایت می کند: امام باقر (عليه السلام) فرمود: «پیامبر اکرم (صلى الله عليه وآله) به علی و حسن و حسین (عليهم السلام) وصیت کرد سپس درباره ی این آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» فرمود: «مراد از اولی الامر، امامان از نسل علی (عليه السلام) و فاطمه (عليها السلام) تا قیامت هستند».

«علی بن ابراهیم ثُمَّ فَرَضَ عَلَى النَّاسِ طَاعَتَهُمْ فَقَالَ "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ" يَعْنِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام)؛ (2)

علی بن ابراهیم گوید: خداوند در این آیه اطاعت ائمه را بر مردم واجب نموده و می فرماید: "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ" یعنی اطاعت از امیرالمؤمنین (عليه السلام)».

«عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ (عليه السلام) عَنْ قَوْلِهِ "أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ" قَالَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) وَ الْأَوْصِيَاءُ مِنْ بَعْدِهِ؛ (3)

عمرو بن سعید گوید: از امام کاظم (عليه السلام) درباره ی آیه: "أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ" سؤال کردم. فرمود: منظور، علی بن ابی طالب (عليه السلام) و اوصیاء بعد از آن حضرت می باشند».

ص: 256

1- [4] بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 23، ص: 286؛ عیون أخبار الرضا (عليه السلام)، ج 2، ص 131؛ کمال الدین، ج 1، ص 222؛ البرهان

2- [1] همان، ج 23، ص: 285؛ تفسیر القمی، ج 1، ص: 141

3- . همان، ج 23، ص: 293؛ العیاشی، ج 1، ص 253؛ البرهان

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»؛ (1)

جز این نیست که همواره خدا می خواهد هر گونه پلیدی را از شما اهل بیت [که به روایت شیعه و سنی محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین (علیهم السلام) می باشند] برطرف نماید و شما را چنان که شایسته است [از همه گناهان و معاصی] پاک و پاکیزه گرداند.

در تفسیر این آیه شریفه آمده است: «قال رسول الله (صلى الله عليه وآله) إِنَّمَا نَزَلَتْ فِي وَفِي أَخِي عَلِيٍّ (عليه السلام) وَفِي ابْنَتِي فَاطِمَةَ (عليها السلام) وَفِي ابْنَتِي وَفِي تِسْعَةٍ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ (عليهم السلام) خَاصَّةً؛ (2)

رسول خدا (صلى الله عليه وآله) فرمود: این آیه فقط درباره ی من و برادرم علی بن ابی طالب (علیه السلام) و دخترم فاطمه (علیها السلام) و دو فرزندم حسن و حسین 8 و نه نفر از فرزندان حسین نازل شده است».

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ ... "إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا" يَعْنِي الْأَئِمَّةَ (عليهم السلام) وَلَا يَتَّهِمُ مَنْ دَخَلَ فِيهَا دَخَلَ فِي بَيْتِ النَّبِيِّ (صلى الله عليه وآله)؛ (3)

حلبی از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه ی "إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا" فرمود: منظور، ائمه (علیهم السلام) و ولایت آنان می باشد و هر کس وارد ولایت شود در بیت پیامبر (صلى الله عليه وآله) وارد شده است».

آیه علم امیرالمومنین (علیه السلام):

«وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ؛ (4)

کافران می گویند: تو فرستاده [خدا] نیستی. بگو: کافی است که خدا [با آیات محکم و استوار قرآنش] و کسی [چون امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب] که دانش کتاب نزد اوست، میان من و شما [نسبت به پیامبری ام] گواه باشند».

ص: 257

1- . احزاب، 33

2- . الإحتجاج على أهل اللجاج (للطبرسي)، ج 1، ص: 148؛ علل الشرايع، ج 1، ص 205؛ نور الثقلين؛ البرهان؛ القمی، ج 2، ص 193

3- . الكافي (ط - الإسلامية)، ج 1، ص: 423

4- . [3] رعد، 43

در تفسیر این آیه شریفه آمده است: «قال رسول الله (صلى الله عليه وآله) ذَاكَ أَخِي عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام)؛ (1)

پیامبر (صلى الله عليه وآله) فرمود: منظور از این آیه علی (عليه السلام) است».

«قال أمير المؤمنين (صلى الله عليه وآله) أَنَا هُوَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ؛ (2)

امیرالمومنین (عليه السلام) می فرمایند: من آن کسی هستم که عالم به کتاب خداست».

«قال الباقر (عليه السلام) إِنَّا عَنَى وَ عَلِيٌّ أَوَّلُنَا وَ أَفْضَلُنَا وَ خَيْرُنَا بَعْدَ النَّبِيِّ (صلى الله عليه وآله)؛ (3)

امام باقر (عليه السلام) فرمود: منظور از این آیه ما هستیم. علی (عليه السلام) اول و افضل و بهترین ما بعد از پیامبر اکرم (صلى الله عليه وآله) است».

«قال أمير المؤمنين (عليه السلام) أَلَا إِنَّ الْعِلْمَ الَّذِي هَبَّطَ بِهِ آدَمُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَ جَمِيعَ مَا فَضَّلْتُ بِهِ النَّبِيَّونَ إِلَى خَاتَمِ النَّبِيِّينَ فِي عَثَرِهِ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ (صلى الله عليه وآله)؛ (4)

امیرالمومنین (عليه السلام) فرمود: تمام دانشی را که آدم (عليه السلام) از آسمان به زمین فرود آورد و همه امتیازات علمی پیامبران تا خاتم انبیاء (علیهم السلام)، در اختیار عترت پیامبر خاتم است».

«قال الباقر (عليه السلام) نَزَلَتْ فِي عَلِيٍّ إِنَّهُ عَالِمٌ هَذِهِ الْأُمَّةَ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله)؛ (5) امام باقر (عليه السلام) فرمود: این آیه در مورد علی نازل شده که او عالم امت بعد از رسول خدا (صلى الله عليه وآله) است».

آیه لیلۃ المبیّت:

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ؛ (6)

ص: 258

1- [1] الأُمالي (للصدوق)، النص، ص: 565؛ بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 35، ص: 429؛ روضه الواعظین؛ ج 1، ص 111؛

شواهد التنزیل؛ ج 1، ص 400؛ وسایل الشیعه، ج 27، ص 188؛ نور الثقلین؛ البرهان

2- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 35، ص: 432؛ بصائر الدرجات؛ ج 1 ص 217؛ البرهان

3- [3] الکافي (ط - الإسلامية)، ج 1، ص: 229؛ بصائر الدرجات؛ ص 214؛ المناقب؛ ج 4، ص 400؛ وسایل الشیعه؛ ج 27، ص 199؛ «و افضلنا و خیرنا بعد النبی» محذوف؛ وسایل الشیعه؛ ج 27، ص 181؛ نور الثقلین؛ البرهان

4- [4] بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 26، ص: 160

5- [5] همان، ج 35، ص: 432؛ بصائر الدرجات؛ ص 215؛ العیاشی؛ ج 2، ص 221؛ مستدرک الوسائل؛ ج 17؛ ص 334؛

نور الثقلین، البرهان

6- [1] بقره، 207

و از مردم کسی است که جانش را برای خشنودی خدا می فروشد [مانند امیرالمؤمنین (علیه السلام)] و خدا به بندگان مهربان است».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) قَالَ: أَوَّلُ مَنْ شَرَى نَفْسَهُ لِلَّهِ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) كَانَ الْمُشْرِكُونَ يَطْلُبُونَ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) فَقَامَ مِنْ فِرَاشِهِ؛ (1)

امام سجاد (علیه السلام) فرمودند: اولین کسی که جان خود را [در راه رضای خدا] فروخت (دست از جان خود شست)، علی بن ابی طالب (علیه السلام) بود. مشرکین [وقتی پیامبر (صلی الله علیه وآله) را در بستر خود ندیدند] در پی [قتل] رسول خدا (صلی الله علیه وآله) رفتند و علی (علیه السلام) از بستر پیامبر (صلی الله علیه وآله) برخاست».

«عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) نَزَلَتْ فِي عَلِيٍّ حِينَ بَاتَ عَلَى فِرَاشِ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله)؛ (2)

امام سجاد (علیه السلام) فرمودند: این آیه، در شأن حضرت علی (علیه السلام) هنگامی که در بستر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) خوابید نازل شده است».

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ نَزَلَتْ فِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) حِينَ بَدَلَ نَفْسَهُ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ لَيْلَهُ اضْطَجَعَ عَلَى فِرَاشِ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) لَمَّا طَلَبَتْهُ كُفَّارُ قُرَيْشٍ؛ (3) امام باقر (علیه السلام) می فرمایند: آیه در شأن علی بن ابیطالب (علیه السلام) نازل شد؛ زمانی که جانش را در راه خدا و رسولش فدا کرد؛ همان شبی که کافران قریش به دنبال رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بودند و او در بستر حضرت [برای حفظ جان ایشان] به پهلو دراز کشید».

«عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: بَاتَ عَلِيٌّ لَيْلَهُ خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) إِلَى الْمُشْرِكِينَ عَلَى فِرَاشِهِ لِيُعْمِيَ عَلَى قُرَيْشٍ وَ فِيهِ نَزَلَتْ هَذِهِ وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ؛ (4)

ابن عباس گوید: علی (علیه السلام) در شبی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از دست مشرکان گریخت در بستر ایشان خوابید تا قریش گمراه شوند و آیه: "وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ" در شأن علی (علیه السلام) نازل شده است».

ص: 259

1- [2] بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 36، ص: 42؛ المناقب، ج 2، ص 64؛ البرهان؛ شواهد التنزيل، ج 1، ص 130؛ فيه: «لله عز وجل» زیاده و «كان المشركون ... فراشه» محذوف؛ البرهان؛ فيه: «ابتغاء رضوان الله» زیاده و «كان المشركون ... من فراشه» محذوف

2- [3] همان، ج 19، ص: 54؛ الأمالی للطوسی، ص 446؛ نورالثقلین؛ البرهان؛ بحار الأنوار، ج 36، ص 42

3- [4] همان، ج 19، ص: 78

4- . الأمالی (للطوسی)، النص، ص: 252

«قال علي بن إبراهيم مَعْنَى يَشْرِي نَفْسَهُ أَيْ يَبْدُلُ؛ (1)»

علی بن ابراهیم می گوید: مراد از یَشْرِي نَفْسَهُ یعنی جانِش را فدا می کند».

نکته: سوره و آیات دیگری در شأن و منقبت امیرالمومنین (علیه السلام) نازل شده است که محققین می توانند به آن دسترسی پیدا کنند و ما در اینجا به همین مقدار بسنده می کنیم.

«فَصَدَعَ بِأَمْرِهِ؛»

امر خدا را درباره تو با صدای بلند اعلام کرد».

مراد از این عبارت آشکار کردن امر خداوند متعال است که همان ولایت و جانشینی امیرالمومنین (علیه السلام) است و این قسمت زیارت اشاره به آن دارد که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) از جهاز شتران منبری (بلندی) بنا نمود تا جایی که همه مردم حضرت را به وضوح می دیدند و صدای ایشان را می شنیدند. حضرت بر فراز آن بلندی با صدایی رسا مردم را به سمت ولایت امیرالمومنین (علیه السلام) فراخواند و سپس از آنان بیعت گرفت.

در قرآن کریم نیز به همین مضمون آمده است:

«فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ؛ (2)»

پس آنچه را به آن مأموری اظهار کن و از مشرکان روی بگردان».

در تفسیر این آیه آمده است:

«عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عَنْ أَبِيهِ 8 قِيلَ لِلنَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ فِي أَمْرِ عَلِيٍّ فَإِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ؛ (3)»

امام موسی بن جعفر (علیه السلام) به نقل از پدرشان امام صادق (علیه السلام) فرمودند: به پیامبر (صلی الله علیه وآله) وحی شد که آنچه را که درباره ی علی (علیه السلام) مأمور گشته ای، آشکارا بیان کن که این حقی از جانب پروردگارت است».

ص: 260

1- [2]. بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 36، ص: 40؛ القمی، ج 1، ص 70؛ نورالثقلین؛ البرهان

2- [1]. حجر، 94

3- [2]. بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 23، ص: 381

این قسمت زیارت اشاره دارد به فرازی از خطبه غدیر، آنجا که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) برای تأکید بیشتر مسأله امامت و خلافت فرمود: بدانید ای مردم! «إِنَّ اللَّهَ قَدْ نَصَبَهُ لَكُمْ وَلِيًّا وَاماماً مفترضة طاعته على المهاجرين والأنصار... وعلی البادی والحاضر وعلی الاعجمی و العربی و الحرّ و المملوک و الصغیر و الکبیر و علی الابیض و الاسود؛ به راستی خداوند علی (علیه السلام) را به عنوان ولی (و سرپرست) شما و امام شما نصب کرده است که اطاعت او بر مهاجر و انصار، بیابانی و شهری، عرب و عجم، آزاده و برده، بزرگ و کوچک، سفید و سیاه واجب است. هرچه بگوید و فرمان دهد واجب الطاعت است. «و علی کل موحد ماض حکمه، جائز قوله نافذ امره ملعون من خالفه مرحوم من تبعه و من صدقه فقد غفر الله له و لمن سمع منه و اطاع له؛ بر هر خداپرستی حکمش واجب و سخنش لازم و امرش نافذ است. ملعون (و دور از رحمت خدا) است آن که او را مخالفت کند و مورد رحمت الهی است کسی که او را متابعت و تصدیق نماید. پس خدا ببخشد علی را و کسی را که سخن او را شنید و اطاعت کرد».

در قرآن کریم اشاره به اطاعت از امیرالمومنین (علیه السلام) شده است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا؛ (1)

ای اهل ایمان! از خدا اطاعت کنید و [نیز] از پیامبر و صاحبان امر خودتان [که امامان از اهل بیت اند و چون پیامبر دارای مقام عصمت می باشند] اطاعت کنید و اگر درباره چیزی [از احکام و امور مادی و معنوی و حکومت و جانشینی پس از پیامبر] نزاع داشتید، آن را [برای فیصله یافتن] اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید به خدا و پیامبر ارجاع دهید؛ این [ارجاع دادن] برای شما بهتر و از نظر عاقبت نیکوتر است».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«عَنْ عَبْدِ الْغَفَّارِ بْنِ الْقَاسِمِ قَالَ سَأَلْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ (عليه السلام) عَنْ أُولَى الْأَمْرِ فِي هَذِهِ الْآيَةِ فَقَالَ كَانَ وَاللَّهِ عَلَيَّ (عليه السلام) مِنْهُمْ؛ (2)

عبد الغفار بن قاسم گوید: از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم: «اولی الامر در این آیه کیست؟» فرمود: «به خدا سوگند علی (علیه السلام) از آن هاست».

«عَلَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: دُفِعَ فَرَضٌ عَلَى النَّاسِ طَاعَتُهُمْ فَقَالَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ يَعْنِي
أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؛ (3)

علی بن ابراهیم گوید: خداوند در این آیه اطاعت ائمه (علیهم السلام) را بر مردم واجب نموده و می فرماید: "یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم" یعنی اطاعت از امیرالمومنین (علیه السلام)».

«عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ (عليه السلام) عَنْ قَوْلِهِ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ قَالَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي
طَالِبٍ (عليه السلام) وَالْأَوْصِيَاءُ مِنْ بَعْدِهِ؛ (4)

ص: 263

1- [1] نساء، 59

2- [1] بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 36، ص: 189؛ كشف الغمه، ج 1، ص 323؛ كشف اليقين، ص 396

3- [2] همان، ج 23، ص: 285؛ القمی، ج 1، ص 141

4- [3] همان، ج 23، ص: 293؛ البرهان؛ العیاشی، ج 1، ص 253

عمر بن سعید گوید: از امام کاظم (علیه السلام) درباره ی آیه: "أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ" سؤال کردم. فرمود: «منظور، علی بن ابی طالب و اوصیاء (بعد از آن حضرت می باشند)».

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) يَا عَلِيُّ (عليه السلام) مَنْ بَرِيَ مِنْ وَلَايَتِكَ فَقَدْ بَرِيَ مِنْ وَلَايَتِي وَمَنْ بَرِيَ مِنْ وَلَايَتِي فَقَدْ بَرِيَ مِنْ وَلَايَةِ اللَّهِ يَا عَلِيُّ (عليه السلام) طَاعَتُكَ طَاعَتِي وَطَاعَتِي طَاعَةُ اللَّهِ فَمَنْ أَطَاعَكَ أَطَاعَنِي وَمَنْ أَطَاعَنِي فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ لِحُبِّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ أَعَزُّ مِنَ الْجَوْهَرِ وَمِنَ الْيَاقُوتِ الْأَحْمَرِ وَمِنَ الزُّمُرْدِ وَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ مُحِبِّينَا أَهْلَ الْبَيْتِ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَا يَزِيدُ فِيهِمْ رَجُلٌ وَلَا يَنْقُصُ مِنْهُمْ رَجُلٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَهُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام)؛ (1)

پیامبر (صلى الله عليه وآله) فرمود: «ای علی (عليه السلام) هر کس از ولایت تو سرپیچی کند از ولایت من سرپیچی کرده و هر کس از ولایت من سرپیچی کند از ولایت خدا سرپیچیده است. ای علی! اطاعت تو اطاعت من و اطاعت من اطاعت خداست پس هر کس از تو اطاعت کند از من اطاعت کرده و هر کس از من اطاعت کند از خدا اطاعت کرده و قسم به آن خدایی که مرا به عنوان رسول (صلى الله عليه وآله) و آله) بر حق خود مبعوث کرده، دوستی ما اهل بیت با ارزش تر از جواهر و یاقوت سرخ و زمرد است و خدا عهد و پیمان محبت نسبت به ما اهل بیت را در ام الكتاب [و در عالم زر] گرفته و ثبت کرده و دیگر تا روز قیامت نه کسی به آن گروه (دوستان ما) اضافه می شود و نه کسی کم می شود و این همان کلام خداست که فرمود: "يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ" که منظور از اولی الامر، علی بن ابی طالب (عليه السلام) است».

«عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: ... قَالَ (صلى الله عليه وآله) فِي عَلِيٍّ (عليه السلام) وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَقَدْ أُمِرْتُ أَنْ أَمُرْكُمْ بِبَيْعَتِهِ وَطَاعَتِهِ فَبَايَعُوهُ وَأَطِيعُوهُ فَقَدْ نَزَلَ الْوَحْيُ بِذَلِكَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ قَالَ جَابِرٌ فَبَايَعْنَاهُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) إِنَّ اللَّهَ تَقَرَّبَ عَلَيَّ الطَّرِيقَ لِعَلِّيَّ (عليه السلام) فِي وَلَايَتِهِ أَسْقِيْتُمْ مَاءً غَدَقًا وَأَكَلْتُمْ مِنْ فَوْقِ رُءُوسِكُمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ وَإِنْ لَمْ تَسْتَقِيمُوا اخْتَلَفْتُ كَلِمَتَكُمْ وَشِمْتَ بِكُمْ عَدُوَّكُمْ وَلَسْتَبْعَنَ

ص: 264

بَنِي إِسْرَائِيلَ شَيْئًا شَيْنًا لَوْ دَخَلُوا جُحْرَ ضَبٍّ لَتَبِعْتُمُوهُمْ فِيهِ وَطُوبَى لِمَنْ تَمَسَّكَ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ (عليه السلام) مِنْ بَعْدِي حَتَّى يَمُوتَ وَبَلَّغَنِي وَ
أَنَا عَنْهُ رَاضٍ؛ (1)

جابر انصاری گوید: ... پیامبر (صلی الله علیه وآله) در مورد علی (علیه السلام) فرمود: «قسم به آنکه که جانم به دست اوست، من مأمور شدم که به شما فرمان دهم تا با او بیعت کنید و اطاعتش کنید. پس با او بیعت کنید و از او فرمان ببرید که در این مورد وحی نازل شده: "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ"». جابر گفت: با او بیعت کردیم. رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود: «اگر بر روش علی (علیه السلام) در ولایت او، استوار بمانید به شما آب گوارا بنوشانیم و نعمت [خدا را] از بالا و زیر پای خود دریافت خواهید کرد و اگر بر آن استوار نشوید اتحادتان به هم می خورد و دشمن شاد می شوید. [و بر اثر فتنه ی یهود] موبه موپیرو بنی اسرائیل می شوید، حتی اگر به سوراخ سوسماری رفته باشند شما هم به دنبالشان به آنجا می روید [و دلیل می شوید]. خوشا بر کسی که پس از من بر ولایت علی (علیه السلام) استوار بماند تا بمیرد و به من ملحق شود که [در این صورت] من از او خشنودم».

«قال رسول الله (صلی الله علیه وآله) أَهْلُ الْأَرْضِ كُلُّهُمْ فِي عَمْرَةٍ وَغَفْلَةٍ وَتِيهَةٍ وَحَيْرَةٍ غَيْرُهُمْ وَغَيْرُ شَيْعَتِهِمْ وَأُولِيائِهِمْ لَا يَحْتَاجُونَ إِلَيَّ أَحَدٍ مِنَ الْأُمَّةِ فِي شَيْءٍ مِنْ أَمْرِ دِينِهِمْ وَالْأُمَّةُ تَحْتَاجُ إِلَيْهِمْ هُمُ الَّذِينَ عَنِ اللَّهِ فِي كِتَابِهِ وَقَرَنَ طَاعَتَهُمْ بِطَاعَتِهِ وَطَاعَةَ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) فَقَالَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ؛ (2)

همه ی اهل زمین در جهل و غفلت و سرگردانی و حیرت اند به جز آنان و شیعیان و دوستانشان. آنان در چیزی از امر دینشان به احدی از امت احتیاج ندارند ولی امت به آنان احتیاج دارند. آنان هستند که خداوند در کتابش آنان را قصد کرده و اطاعت آنان را به اطاعت خود و رسولش (صلی الله علیه وآله) مقرون ساخته و فرموده است: أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ».

«عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ (عليه السلام) عَنْ آبَائِهِ عَنِ الْبَاقِرِ (عليه السلام) قَالَ أَوْصَى النَّبِيُّ (صلی الله علیه وآله) إِلَى عَلِيٍّ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ (عليهم السلام) ثُمَّ قَالَ فِي قَوْلِ اللَّهِ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ قَالَ الْأَيْمَنُ مِنْ وَلَدِ عَلِيٍّ (عليه السلام) وَ فَاطِمَةَ (عليها السلام) إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ؛ (3)

ص: 265

1- [2] بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 57، ص: 125؛ سعد السعود، ص 115؛ اليقين، ص 379

2- [1] همان، ج 33، ص: 268

3- [2] همان، ج 23، ص: 286؛ عيون أخبار الرضا، ج 2، ص 131؛ کمال الدین، ج 1، ص 222؛ البرهان

امام عسکری (علیه السلام) از اجدادش روایت می کند: امام باقر (علیه السلام) فرمود: «پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به علی و حسن و حسین (علیهم السلام) وصیت کرد سپس درباره ی این آیه: "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ" فرمود: «مراد از اولی الأمر، امامان از نسل علی (علیه السلام) و فاطمه (علیها السلام) تا قیامت هستند».

اطاعت از امیرالمومنین (علیه السلام) در منابع اهل تسنن:

در روایت است که اطاعت از امیرالمومنین (علیه السلام) مانند اطاعت از رسول خاتم (صلی الله علیه وآله) است؛ این روایت را هم حاکم نیشابوری و هم ذهبی به صحیح بودن آن اعتراف کرده اند:

«حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ، ثنا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَلِيمَانَ الْبُرْسِيُّ، ثنا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، ثنا يَحْيَى بْنُ يَعْلَى، ثنا بَسَّامُ الصَّيْرَفِيُّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَمْرِو الْفَقِيمِيِّ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ ثَعْلَبَةَ، عَنْ أَبِي ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) عَنْهُ: مَنْ أَطَاعَنِي فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ، وَمَنْ عَصَانِي فَقَدْ عَصَى اللَّهَ، وَمَنْ أَطَاعَكَ فَقَدْ أَطَاعَنِي، وَمَنْ عَصَاكَ فَقَدْ عَصَانِي؛ (1)

ابوذر غفاری: از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نقل شده است که به علی بن ابی طالب (علیه السلام) فرمود: هر کس از من اطاعت کند، به راستی که از خداوند اطاعت کرده است و هر کس از (فرمان) من سرپیچی کند به راستی که از (فرمان) خداوند سرپیچی کرده است. هر کس از تو اطاعت کند به راستی که از من اطاعت کرده و هر کس از (فرمان) تو سرپیچی کند از (فرمان) من سرپیچی کرده است».

احادیث بسیار زیادی در مورد اطاعت و دشمنی با امیرالمؤمنین (علیه السلام) با الفاظ گوناگون، در کتب فریقین وجود دارد که فقط به دو مورد از آنها اشاره می کنیم:

در منابع شیعه:

«رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ (صلى الله عليه وآله) أَنَّهُ قَالَ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) يَا عَلِيُّ لَا يُحِبُّكَ إِلَّا مَنْ طَابَتْ وَلَادَتُهُ وَلَا يُبْغِضُكَ إِلَّا مَنْ خَبَثَتْ وَلَادَتُهُ وَلَا يُؤَالِيكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَلَا يُعَادِيكَ إِلَّا كَافِرٌ؛ (2)

ص: 266

1- [1] المستدرک علی الصحیحین (ط دارالکتب العلمیة)، ج 3 ص 131.. حاکم نیشابوری می گوید: «این حدیث، سندش صحیح است و نویسندہ کنز العمال از ابوذر چنین نقل کرده که رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) فرمود: هر کس از تو جدا شود، از من جدا شده و هر کس از من جدا شود در حقیقت از خدا جدا شده است.» 60: 156.

2- [2] بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 27، ص: 145؛ الإحتجاج علی أهل اللجاج (للطبرسی)، ج 1، ص: 69.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به علی بن ابیطالب (علیه السلام) فرمود: ای علی! دوست ندارد تو را مگر کسی که ولادتش پاک و پاکیزه باشد و عداوت و دشمنی نمی کند با تو مگر کسی که ولادتش ناپاک باشد و یاری نمی کند تو را مگر شخص مؤمن و دشمنی نمی کند با تو مگر شخص کافر».

در منابع اهل تسنن:

در روایتی از منابع اهل تسنن آمده پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به عمار فرمود:

«یا عمار إن رأیت علیاً قد سلك وادياً و سلك الناس و ادياً آخر، فاسلك مع علي (علیه السلام) و دَعِ الناس، إنه لن يدلك علي ردي و لن يخرجك من الهدی؛ (1)

ای عمار! اگر دیدی علی بن ابیطالب (علیه السلام) راهی را پیمود و مردم راه دیگری را پیمودند تو با علی بن ابی طالب (علیه السلام) همراه شو و مردم را رها کن. همانا او تو را بر پستی راهنمایی نمی کند و تو را از هدایت و راه صحیح، خارج نمی کند».

اطاعت از امام واجب است زیرا امام محور دین و اساس دین بوده و هویت دین به امام است. طبق نقل ابن ابی الحدید سنی، پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) فرموده اند:

«من مات و لا امام له مات میتة جاهلیة؛ (2)

هر کسی بمیرد در حالی که امامی برایش نیست به مرگ جاهلیت مرده است».

آیا می توان پذیرفت چیزی که نبودش در حال مرگ موجب مرگ جاهلی (بدون اسلام) می شود جزء اصول دین نباشد؟ امیرالمومنین (علیه السلام) امامت را ستون و اساس دین می دانند و در مورد امامان معصوم (علیهم السلام) می فرمایند: «هم اساس الدین» (3) و باز می فرمایند: «هم دعائم الاسلام». (4) همچنین امام هادی (علیه السلام) در زیارت جامعه کبیره در فضل و منقبت ائمه معصومین (علیهم السلام) می فرمایند: «السلام علیک یا ارکان البلاد».

ص: 267

1- [1] کنز العمال، ج 11، ص 612

2- [2] شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج 13، ص: 242

3- [3] من لا يحضره الفقيه، مقدمة، ج 1، ص: 1؛ نهج البلاغة، ترجمه محمد دشتی، خطبه 2

4- [4] نهج البلاغة، ترجمه محمد دشتی، خطبه 239

بررسی واژه «بیعت»

کلمه «بیعت» از ماده «بیع» است که در کنار واژه «بیع»، مصدر و به معنای معاهده و معاقد، عهد و پیمان، پذیرش ریاست و فرمانبرداری و وفاداری است. ابن منظور در این باره می گوید:

«الْبَيْعَةُ: الصَّفَقَةُ عَلَى إِجَابِ الْبَيْعِ وَعَلَى الْمُبَايَعَةِ وَالطَّاعَةِ؛ (1)

بیعت: کف بر کف دیگری زدن به نشانه فروختن چیزی یا پیمان بستن و فرمانبرداری از او».

عرب ها هنگام خرید و فروش و برای اعلام قطعی شدن معامله، دست راست خود را به یکدیگر می زدند و آن را «صفقه» یا «بیعت» می گفتند. آنها همچنین برای پذیرش ریاست حاکم و امیر، به او دست می دادند و این عمل، نوعی معامله و داد و ستد محسوب می شد، بدین معنا که بیعت کننده، اطاعت و فرمانبرداری را پذیرفته و بیعت شونده هم به اموری متعهد می شود. از این رو، این عمل را نیز «بیعت» می نامیدند. (2)

ص: 268

1- [1] لسان العرب، ج 8، ص: 26

2- . دائرة المعارف قرآن کریم : ج 6 ص 407 - 408 ، مقدمه ابن خلدون : ص 209؛ دائرة المعارف جهان اسلام : ج 5 مدخل «بیعت»؛ دائرة المعارف بزرگ اسلامی : ج 13 مدخل «بیعت» .

الْمُبَايَعَةِ [بيع] بِالْخِلَافَةِ: بيعت کردن با خلیفه و تعهد بر اطاعت از او. (1)

«بیعت»: متولی کردن و عقد تولیت است (اقرّب الموارد) طبرسی ذیل آیه 254 بقره گوید: بیع، دست به هم دادن برای فروختن و بیعت، دست به هم دادن برای ایجاب طاعت است. علی هذا بیعت آن است که شخصی دست به دست شخصی بدهد یعنی تو را بر خود متولی کردم و طاعتت بر من واجب است. (2)

«إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ؛ (3)

ای پیامبر! هنگامی که زنان باایمان نزد تو آیند تا [بر پایه این شرایط] با تو بیعت کنند».

إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ؛ (4)

آنان که با تو بیعت می کنند جز این نیست که با خدا بیعت می کنند».

بیعت هم خانواده بیع (مبادله و خرید و فروش) است که در لغت به معنای دست دادن برای اطاعت از سلطان یا معاهده یا دست دادن در امضای معامله است و در اصطلاح به معنای پیمان بستن شخصی با شخص دیگر برای فرمانبری و اطاعت و تسلیم نظر وی بودن است، خواه تکالیفی که بیعت شونده بر عهده بیعت کننده می گذارد موافق میل او باشد یا مخالف آن.

1. خلیل بن احمد فراهیدی می گوید: «بیعت، دست به دست هم دادن بر ایجاب بیع و معامله است، همچنین به معنای دست به دست هم دادن برای اطاعت نیز به کار می رود». (5)

2. فیومی نیز دقیقاً همان معنای خلیل بن احمد را در مورد بیعت ذکر کرده است. (6)

3. راغب اصفهانی می گوید: «بایع السلطان؛ با سلطان بیعت کرد»؛ (یعنی این که فرد به ازای خدماتی که سلطان انجام می دهد، پیروی و اطاعت از وی را می پذیرد...). (7)

ص: 269

1- [2] فرهنگ ابجدی، متن، ص: 774

2- [3] قاموس قرآن، ج 1، ص: 254

3- [4] ممتحنه، 12

4- [5] فتح، 10

5- [6] کتاب العین، ماده بیع

6- [1] المصباح، ماده بیع

7- [2] مفردات راغب، ماده بیع

4. ابن اثیر می گوید: «بیعت عبارت است از معاقدۀ و معاقدۀ» (1).

روشن شد که بیعت و بیع، افزون بر آن که از یک ریشه و ماده اند دارای معنای نزدیک به هم هستند.

لغوبین در سر ارتباط معنوی آن می گویند:

«اصل این واژه (ب، ی، ع) دلالت بر معاقدۀ و مبادله مال به مال دارد و بیعت نیز چون در حقیقت نوعی مبادله و معامله است، از همین ریشه گرفته شده است».

«بیعت» در اصطلاح

ابن خلدون می گوید: «بیعت، پیمان بستن برای فرمانبری و اطاعت است. بیعت کننده با امیر خویش پیمان می بندد که در امور مربوط به خود و مسلمانان، تسلیم نظر وی باشد و در هیچ چیز از امور مزبور با او به ستیز برنخیزد و تکالیفی که بر عهده وی می گذارد و وی را به انجام دادن آن مکلف می سازد اطاعت کند، خواه آن تکالیف موافق میل او باشد یا مخالف آن» (2).

سیوطی در تفسیر خود در رابطه با بیعت اهل مدینه با پیامبر (صلی الله علیه و آله) می نویسد: از عبادۀ بن صامت روایت است که گفت: ما با پیامبر (صلی الله علیه و آله) بیعت کردیم بر این که در خوشحالی و ناراحتی از او اطاعت کرده و به فرامین او گوش فرا دهیم و در سختی و آسانی اتفاق کنیم و امر به معروف و نهی از منکر نماییم و سخن خویش را در رابطه با خدا بگوییم و از سرزنش هیچ سرزنش کننده ای نهراسیم (3).

بیعت بر حسب مورد آن، گاهی عام است و گاهی خاص:

1. بیعت عام عبارت است از تعهد بر اطاعت مطلق در تمامی زمینه ها و همه ی اوامر و نواهی. این نوع بیعت تنها با پیشوای معصوم مشروعیت دارد.

2. بیعت خاص، همچون بیعت با فرمانده، بر جنگیدن، مقاومت کردن در برابر دشمن و فرار نکردن از جبهه.

ص: 270

1- [3] النهایه، ماده بیع

2- [4] مقدمه ابن خلدون، ج 1، ص 400

3- امام شناسی در قرآن و پاسخ به شبهات، علی اصغر رضوانی، ج 2، ص 23

پس از تحقق بیعت، وفای به آن از نظر شرع به صریح آیات قرآن(1)،

واجب و نقض آن حرام است.(2)

از جمله بیعت های پیامبر(صلی الله علیه وآله):

1. بیعت عشیره 2. بیعت عقبه اول 3. بیعت عقبه دوم 4. بیعت رضوان 5. بیعت نساء 6. بیعت غدیر 7. و...

این قسمت از زیارت به مطرح کردن بیعت با امیرالمومنین(علیه السلام) در خطبه غدیر اشاره می کند، آنجا که پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) فرمودند:

«مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنِّي قَدْ بَيَّعْتُ لَكُمْ وَأَفْهَمْتُكُمْ، وَهَذَا عَلَى يَفْهَمِكُمْ بَعْدِي. أَلَا وَإِنِّي عِنْدَ انْقِضَاءِ خُطْبَتِي أَدْعُوكُمْ إِلَى مُصَافَقَتِي عَلَى بَيْعَتِهِ وَالإِقْرَارِ بِهِ، ثُمَّ مُصَافَقَتِهِ بَعْدِي. أَلَا وَإِنِّي قَدْ بَايَعْتُ اللَّهَ وَ عَلَى قَدْ بَايَعَنِي. وَأَنَا آخِذُكُمْ بِالْبَيْعَةِ لَهُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ "إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ، يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ. فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ، وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمُسَوِّتُهُ أَجْرًا عَظِيمًا»

ای مردم! من پیام خدا را برایتان آشکار کرده و تفهیمتان نمودم و این علی(علیه السلام) است که پس از من شما را آگاه می کند. اینک شما را می خوانم که پس از پایان خطبه با من و سپس با علی(علیه السلام) دست دهید تا با او بیعت کرده به امامت او اقرار نمایید. آگاه باشید من با خداوند و علی(علیه السلام) با من پیمان بسته و من اکنون از سوی خدای عز و جل برای امامت او پیمان می گیرم. خداوند متعال فرمود: «ای پیامبر! آنان که با تو بیعت کنند هر آینه با خدا بیعت کرده اند؛ دست خدا بالای دستان آنان است» و هرکس بیعت شکند بر زیان خود شکسته و آن کس که بر پیمان خداوند استوار و با وفا باشد، خداوند به او پاداش بزرگی خواهد داد».

ص: 271

1- [1] «وَلَا تَقْرُبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا» (اسراء، 34)؛ و به مال یتیم تا زمانی که به سن بلوغ و رشدش برسد، جز به بهترین شیوه نزدیک نشوید و به عهد و پیمان وفا کنید، زیرا [روز قیامت] درباره پیمان بازخواست خواهد شد».

2- [2] امام خمینی، روح الله، کتاب البیع، ج 4، ص 15.

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بعد از تبیین و تفهیم ولایت و جانشینی امیرالمومنین (علیه السلام) که در بالا به آن اشاره شد شروع به گرفتن بیعت می کند. در خطبه غدیر آمده است:

«مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنَّكُمْ أَكْثَرُ مِنْ أَنْ تُصَافِقُونِي بِكَفٍّ وَاحِدٍ فِي وَقْتٍ وَاحِدٍ، وَقَدْ أَمَرَنِي اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَنْ أَخْذَ مِنْ أَلْسِنَتِكُمُ الْإِفْرَارَ بِمَا عَقَّدْتُ لِعَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَلِمَنْ جَاءَ بَعْدَهُ مِنَ الْأَيِّمَةِ مِنِّي وَمِنْهُ، عَلَى مَا أَعْلَمْتُكُمْ أَنْ ذَرَيْتَنِي مِنْ صَلِّهِ. فَقُولُوا بِأَجْمَعِكُمْ: «إِنَّا سَامِعُونَ مُطِيعُونَ رَاضُونَ مُتَقَادُونَ لِمَا بَلَّغْتَ عَنْ رَبِّنا وَرَبِّكَ فِي أَمْرِ إِمَامِنَا عَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) وَمَنْ وُلِدَ مِنْ صَلِّهِ مِنَ الْأَيِّمَةِ. تُبَايِعُكَ عَلَى ذَلِكَ بِقُلُوبِنَا وَأَنْفُسِنَا وَأَلْسِنَتِنَا وَإِيْدِنَا. عَلَى ذَلِكَ نَحْيِي وَعَلَيْهِ نَمُوتُ وَعَلَيْهِ نُبْعَثُ. وَلَا نَغَيِّرُ وَلَا نُبَدِّلُ، وَلَا نَشْكُ (وَلَا نَجْحَدُ) وَلَا نَرْتَابُ، وَلَا نَرْجِعُ عَنِ الْعَهْدِ وَلَا نَنْقُضُ الْمِيثَاقَ؛

ای مردم! شما بیش از آنید که در یک زمان با یک دست با من بیعت نمایید. از این روی خداوند عز و جل به من دستور داده که از زبان شما اقرار بگیرم و پیمان ولایت علی امیرالمؤمنین (علیه السلام) را محکم کنم و نیز بر امامان پس از او که از نسل من و اویند؛ همان گونه که اعلام کردم که ذریه من از نسل اوست. پس همگان بگویید: «البته که سخنان تو را شنیده پیروی می کنیم و از آن ها خشنودیم و بر آن گردن گذار و بر آن چه از سوی پروردگارمان در امامت امام ما علی امیرالمؤمنین (علیه السلام) و امامان دیگر از صلب او به ما ابلاغ کردی با تو پیمان می بندیم با دل و جان و زبان و دست هایمان. با این پیمان زنده ایم و با آن خواهیم مرد و با آن اعتقاد برانگیخته می شویم و هرگز آن را دگرگون نکرده شک و انکار نخواهیم داشت و از عهد و پیمان خود بر نمی گردیم».

در غدیر خم این بیعت و تبریک به لفظ امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود:

«قال رسول الله (صلی الله علیه وآله): مَعَاشِرَ النَّاسِ، قُولُوا الَّذِي قُلْتُ لَكُمْ وَسَلِّمُوا عَلَى عَلِيِّ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ؛

ای مردم! آن چه به شما گفتم را بگویید و به علی با لقب امیرالمؤمنین سلام کنید».

علامه امینی در کتاب گرانسنگ الغدیر به نقل از منابع کهن اهل تسنن درباره اولین بعیت کنندگان می نویسد:

«ثُمَّ طَفِقَ الْقَوْمُ يَهْتَفُونَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) وَمَنْ هُنَا- فِي مُقَدِّمِ الصَّحَابَةِ- الشَّيْخَانِ: أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ كُلُّهُمَا يَقُولُ: بَخٍ لَكَ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ أَصْبَحْتَ وَأُمْسَيْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ؛ (1)

آن گاه مردم برای گفتن تبریک نزد امیر مومنان آمدند و از جمله کسانی که پیش از دیگر صحابه به او تبریک گفتند ابوبکر و عمر بودند که هر یک می گفتند: مبارک باد بر توای فرزند ابوطالب (علیه السلام) از این پس مولای هر مرد و زن مومن گردیدی».

بیعت عمر بن خطاب با امیرالمومنین (علیه السلام) در منابع اهل تسنن

طبق روایات صحیح السندی که در کتاب های اهل تسنن آمده است غاصب دوم از کسانی است که خود را به امیرالمومنین علی (علیه السلام) رساند و پس از بیعت با ایشان، منصب جدیدش را تبریک گفت. غزالی «دانشمند شهیر قرن ششم» درباره تبریک و تهنیت غاصب دوم و پیمانی که در آن روز بست و فقط چند روز بعد آن را فراموش کرد، می نویسد:

«وَأَجْمَعَ الْجُمَاهِيرُ عَلَيَّ مَتْنِ الْحَدِيثِ مِنْ خُطْبَتِهِ فِي يَوْمِ عِيدِ يَزْحَمُ بِاتِّفَاقِ الْجَمِيعِ وَهُوَ يَقُولُ: «مَنْ كُنْتَ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ» فَقَالَ عُمَرُ بَخٍ لَكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ لَقَدْ أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَمَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ فَهَذَا تَسْلِيمٌ وَرَضِي وَتَحْكِيمٌ ثُمَّ بَعْدَ هَذَا غَلَبَ الْهَوِيُّ تَحِبُّ الرِّيَاسَةَ وَحَمَلَ عُمُودَ الْخِلَافَةِ وَعَقُودَ النُّبُوَّةِ وَخَفَقَانَ الْهَوِيِّ فِي قَعْقَعَةِ الرَّايَاتِ وَاشْتَبَاكَ أَزْدَحَامَ الْخِيُولِ وَفَتَحَ الْأَمْصَارَ وَسَقَاهُمْ كَأْسَ الْهَوِيِّ فَعَادُوا إِلَيَّ الْخِلَافَ الْأَوَّلَ: فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثِمْنًا قَلِيلًا؛ (2)

از خطبه های رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) خطبه غدیر خم است که همه مسلمانان بر متن آن اتفاق دارند. رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود: هر کس من مولا و سرپرست او هستم، علی مولا و سرپرست او است. عمر پس از این فرمایش رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به علی (علیه السلام) این گونه تبریک گفت: «تبریک، تبریک، ای ابوالحسن، تو اکنون مولا- و رهبر من و مولای دیگری هستی».

هیچ شکی نیست که بیعت عمر بن خطاب با امیرالمومنین (علیه السلام) از سر صدق نیست لذا پس از گذشت آن روزها، عمر بن خطاب بر طبق ماموریتی که از جانب یهود داشتدر سقیفه به ریاست و رهبری خودش اقرار گرفت و استوانه خلافت را از مکان اصلی تغییر داد و با

ص: 273

1- [1] الغدير، ج 1، ص 35. در دیگر صفحات این کتاب نیز اولین نفر عمر بن خطاب معرفی شده است: «الغدير، ج 1، ص 435 و 451 و 510»

2- [2] سر العالمين وكشف ما في الدارين، ج 1، ص 18، باب في ترتيب الخلافة والمملكة.

لشکرکشی ها، برافراشتن پرچم ها و گشودن سرزمین های دیگر، راه امت را به اختلاف و بازگشت به دوران جاهلی هموار کرد و از مصادیق این سخن شد:

«فنبذوه وراء ظهورهم واشتروا به ثمناً قليلاً؛

پس، آن [عهد] را پشت سر خود انداختند و در برابر آن، بهایی ناچیز به دست آوردند و چه بد معامله ای کردند».

احمد بن حنبل و بسیاری از بزرگان اهل تسنن داستان بیعت غاصب دوم را این گونه نقل می کنند:

«حدثنا عبد الله حدثني أبي ثنا عفان ثنا حماد بن سلمة أنا علي بن زيد عن عدي بن ثابت (وأي هارون العبدی) عن البراء بن عازب قال كنا مع رسول الله (صلى الله عليه وآله) في سفر فنزلنا بغدير خم فنودي فينا الصلاة جامعة وكسح لرسول الله (صلى الله عليه وآله) تحت شجرتين فصلى الظهر وأخذ بيد علي (عليه السلام) فقال ألسنتم تعلمون اني أولي بالمؤمنين من أنفسهم قالوا بلى قال ألسنتم تعلمون اني أولي بكل مؤمن من نفسه قالوا بلى قال فأخذ بيد علي فقال من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من ولاء وعاد من عاداه قال فلقيه عمر بعد ذلك فقال له هنياء يا بن أبي طالب أصبحت وأمست مولاي كل مؤمن ومؤمنة؛ (1)

براء بن عازب می گوید: در حجة الوداع همراه رسول خدا (صلى الله عليه وآله) بودیم، زیر درخت ها را تمیز کردند، فرمان اقامه نماز جماعت صادر شد، سپس رسول خدا (صلى الله عليه وآله) دست علی (عليه السلام) را گرفت و سمت راستش قرار داد و فرمود: آیا من نسبت به مؤمنان از جان آنان به خودشان برتر نیستم؟ گفتند: آری، فرمود: آیا همسران من مادران شما نیستند؟ گفتند: آری، فرمود: این علی رهبر است و من رهبر او هستم، خداوند دوست بدار آن که علی (عليه السلام) را دوست بدارد و دشمن بدار دشمن او را؛ عمر گفت: مبارک باشد بر تو ای علی، تو اکنون مولا و رهبر من و تمام مومنان هستی».

ملا علی هروی بعد از نقل و شرح این روایت می گوید:

ص: 274

1- [1]. مسند أحمد بن حنبل، ج 4، ص 281، ح 18502؛ فضائل الصحابة لابن حنبل ج 2، ص 596، 1016 و ج 2، ص 610، ح 1042؛ الكتاب المصنف في الأحاديث والآثار، ج 6، ص 372، ح 32118؛ الآجري، أبي بكر محمد بن الحسين، ج 4، ص 2051؛ الأمالي وهي المعروفة بالأمالي الخمسية، ج 1، ص 190؛ تاريخ مدينة دمشق وذكر فضلها وتسمية من حلها من الأماثل، ج 42، ص 221؛ ذخائر العقبى في مناقب ذوي القربى، ج 1، ص 67؛ تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام، ج 3، ص 632؛ البداية والنهاية، ج 7، ص 350؛ الحاوي للفتاوي في الفقه وعلوم التفسير والحديث والاصول والنحو والاعراب وسائر الفنون، ج 1، ص 78.

«(رواه أحمد) أي في مسنده، وأقل مرتبته أن يكون حسناً فلا التفات لمن قدح في ثبوت هذا الحديث؛(1)

این روایت را احمد در مسند خود نقل کرده است. کمترین درجه این حدیث این است که «حسن» باشد؛ پس سخن کسانی که به این روایت ایراد گرفته اند ارزش توجه ندارد».

خطیب بغدادی در ترجمه حبشون بن موسی می نویسد:

«أنبأنا عبد الله بن علي بن محمد بن بشران أنبأنا علي بن عمر الحافظ حدثنا أبو نصر حبشون بن موسي بن أيوب الخلال حدثنا علي بن سعيد الرملي حدثنا ضمرة بن ربيعة القرشي عن بن شاذب عن مطر الوراق عن شهر بن حوشب عن أبي هريرة قال: من صام يوم ثمان عشرة من ذي الحجة كتب له صيام ستين شهرا وهو يوم غدیر خم لما أخذ النبي (صلى الله عليه وآله) بيد علي بن أبي طالب (عليه السلام) فقال ألسنت ولي المؤمنين قالوا بلي يا رسول الله قال من كنت مولاه فعلي مولاه. فقال عمر بن الخطاب بخ بخ لك يا بن أبي طالب أصبحت مولاي ومولي كل مسلم فأنزل الله اليوم أكملت لكم دينكم. اشتهر هذا الحديث من رواية حبشون وكان يقال إنه تفرد به وقد تابعه عليه أحمد بن عبد الله بن النيرى فرواه عن علي بن سعيد أخبرني الأزهرى حدثنا محمد بن عبد الله بن أخي ميمي حدثنا أحمد بن عبد الله بن أحمد بن العباس بن سالم بن مهران المعروف بابن النيرى إملاء حدثنا علي بن سعيد الشامي حدثنا ضمرة بن ربيعة عن بن شاذب عن مطر عن شهر بن حوشب عن أبي هريرة قال من صام يوم ثمانية عشر من ذي الحجة وذكر مثل ما تقدم أو نحوه. ومن صام يوم سبعة وعشرين من رجب كتب له صيام ستين شهرا وهو أول يوم نزل جبريل (عليه السلام) علي محمد (صلى الله عليه وآله) بالرسالة؛(2)

از ابوهريره نقل شده است که گفت: کسی که روز هجدهم ذی الحجه را روزه بگیرد ثواب روزه شصت ماه برای وی نوشته می شود. این روز، روز غدیر خم است. روزی که رسول خدا (صلى الله عليه وآله) دست علی (عليه السلام) را گرفت و فرمود: آیا من رهبر مومنان نیستم؟ گفتند: چرا ای رسول خدا! فرمود: هر کس من مولای او هستم علی (عليه السلام) مولای اوست. عمر گفت: تبریک، تبریک ای پسر ابوطالب! تو اکنون مولای من و مولای هر مسلمانی. سپس این آیه نازل شد: "امروز دین شما را کامل کردم". این حدیث به عنوان روایت حبشون مشهور شده

ص: 275

1- [1] مرقاة المفاتیح شرح مشکاة المصابیح، ج 11، ص 78

2- [2] تاریخ بغداد، ج 8، ص 289

است. گفته شده که فقط او این روایت را نقل کرده است؛ در حالی که احمد بن عبد الله نیز از علی سعید... از ابی هریره نقل کرده است...».

همین روایت را الشجرى الجرجانى (متوفای 499 هـ-) در کتاب الأمالی با همین سند در سه جا از کتابش و ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق نقل کرده اند. (1)

در نتیجه:

تبریک گفتن مردم و به ویژه غاصب دوم ثابت می کند که منظور رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از جمله «من كنت مولاه فعلي مولاه» ولایت و امامت امیرالمومنین (علیه السلام) بوده نه صرف محبت و دوست داشتن ایشان؛ چرا که اگر مقصود صرف دوست داشتن بود نیازی به تبریک گفتن نداشت. ضمن این که غاصب دوم می گوید که «أصبحت مولاي ومولي كل مولی؛ تو از امروز مولای ما شدی» و در روایت ابن کثیر دمشقی آمده: «أصبحت اليوم ولي كل مؤمن؛ تو از امروز سرپرست هر مؤمنی شدی»؛ در حالی که دوست داشتن تمام مومنان از واجباتی است که قبل از آن نازل شده و از مسلمات بود و اگر کلمه «ولی» را به معنای محبت و دوستی بگیریم این معنا به ذهن تبادر خواهد کرد که عمر می گوید ما تا کنون با تو دوست نبودیم و تو از امروز با ما دوست شدی. آیا اهل تسنن می توانند این مطلب را بپذیرند؟

بیعت با رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و امیرالمومنین (علیه السلام) بیعت با خداوند متعال است چنانچه در قرآن کریم آمده است:

«إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمِنْهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ» (2)

به یقین کسانی که با تو بیعت می کنند جز این نیست که با خدا بیعت می کنند؛ قدرت خدا بالاتر از همه قدرت هاست. پس کسی که پیمان می شکند فقط به زیان خود می شکند و کسی که به پیمانی که با خدا بسته است وفا کند خدا به زودی پاداشی بزرگ به او می دهد».

ص: 276

1- [1] کتاب الأمالی وهي المعروفة بالأمالی الخمیسیة، ج 1، ص 192، و ج 1، ص 343، و ج 2، ص 102؛ تاریخ مدینه دمشق و ذکر فضلها و تسمیة من حلها من الأمثال، ج 42، ص 233.

2- [2] فتح، 10.

«عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: ... قَالَ فِي عَلِيٍّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَقَدْ أُمِرْتُ أَنْ أَمُرَّكُمْ بِبَيْعَتِهِ وَطَاعَتِهِ فَبَايَعُوهُ وَأَطِيعُوهُ فَقَدْ نَزَلَ الْوَحْيُ بِذَلِكَ "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ" قَالَ جَابِرٌ فَبَايَعْنَاهُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَتَقَمَّطُكُمْ عَلَى الطَّرِيقَةِ لِعَلِّي فِي وَلَايَتِهِ أَسَقِيْتُمْ مَاءً غَدَقًا وَأَكَلْتُمْ مِنْ فَوْقِ رُءُوسِكُمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ وَإِنْ لَمْ تَسَّ تَقِيمُوا اخْتَلَفَتْ كَلِمَتُكُمْ وَشِمَتَ بِكُمْ عَدُوُّكُمْ وَلَتَتَّبِعَنَّ بَنِي إِسْرَءِيلَ شَيْئًا شَيْنًا لَوْ دَخَلُوا جَحْرَ ضَبٍّ لَتَتَّبِعْتُمُوهُمْ فِيهِ وَطُوبَى لِمَنْ تَمَسَّكَ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) مِنْ بَعْدِي حَتَّى يَمُوتَ وَبَلَّغَنِي وَأَنَا عَنْهُ رَاضٍ؛ (1)

جابر انصاری گوید: ... پیامبر (صلی الله علیه وآله) در مورد علی (علیه السلام) فرمود: «قسم به آنکه که جانم به دست اوست من مأمور شدم که به شما فرمان دهم تا با او بیعت کنید و اطاعتش کنید. پس با او بیعت کنید و از او فرمان ببرید که در این مورد وحی نازل شده: «یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم»».

جابر گفت: با او بیعت کردیم. رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود: «اگر بر روش علی (علیه السلام) در ولایت او، استوار بمانید به شما آب گوارا بنوشانیم و نعمت [خدا را] از بالا- وزیر پای خود دریافت خواهید کرد و اگر بر آن استوار نشوید اتحادتان به هم می خورد و دشمن شاد می شوید. [و بر اثر فتنه ی یهود] مو به مو پیرو بنی اسرائیل می شوید. حتی اگر به سوراخ سوسماری رفته باشند شما هم به دنبالشان به آنجا می روید [و ذلیل می شوید]. خوشا بر کسی که پس از من بر ولایت علی (علیه السلام) استوار بماند تا بمیرد و به من ملحق شود که [در این صورت] من از او خشنودم».

ص: 277

1- [1] بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 57، ص: 126؛ تفسیر اهل بیت (علیه السلام)، ج 3، ص 240؛ سعد السعود، ص 115؛ الیقین،

این قسمت از زیارت اشاره دارد به فرازی از خطبه غدیر، آنجا که پیامبر خاتم (صلی الله علیه وآله) فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ أُولَى النَّاسِ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؛ أَيُّ مَرَدَمٍ! چَه كَسَى از همه مردم نسبت به مسلمانان از خود آنها سزاوارتر است؟» گفتند: خدا و پیامبر (صلی الله علیه وآله) داناترند! پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: خدا، مولا و رهبر من است و من مولا و رهبر مؤمنانم و نسبت به آنها از خودشان سزاوارترم و اراده من بر اراده آنها مقدم است. سپس فرمود: «فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْتُ مَوْلَاهُ؛ هر کس من مولا و رهبر او هستم، علی، مولا و رهبر او است» و این سخن را سه بار و به گفته بعضی از راویان حدیث، چهار بار تکرار کرد.

در مورد این سخن پیامبر (صلی الله علیه وآله) در قرآن کریم آمده است: «النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَى أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا؛ (1)

پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر [و نزدیک تر] است و همسرانش مادران ایشانند و خویشاوندان [طبق] کتاب خدا بعضی [نسبت] به بعضی اولویت دارند [و] بر مؤمنان و

ص: 278

مهاجران [مقدمند] مگر آن که بخواهید به دوستان [مؤمن] خود [وصیت یا] احسانی کنید و این در کتاب [خدا] نگاشته شده است».

بررسی مفهوم «اولی»:

«اولی» در لغت:

اولی از «الولی» که ریشه آن «ول ی» می باشد مشتق شده است که پیش تر در مورد معنای دقیق ولی و ولایت مطالبی بیان شد اما در اینجا نیز اشاراتی می کنیم. معنای اصلی «ولی» قرار گرفتن چیزی در کنار چیز دیگری است، به نحوی که فاصله ای در میان آن دو نباشد. از این معنا می توان به قرب و نزدیکی تعبیر کرد. راغب اصفهانی می گوید:

«الولاء والتوالی ان يحصل شیئان فصاعداً حصولاً لیس بینهما ما لیس منهما، ویستعار ذلک للقرب من حیث المكان ومن حیث النسبة ومن حیث الدین ومن حیث الصداقة والنصرة والاعتقاد والولاية: النصرة. والولاية: تولی الامر. وقیل: الولاية والولاية نحو الدلالة والدلالة. وحقیقته: تولی الامر؛ (1)

دو چیز، هر گاه چسبیده و کنار هم قرار گیرند که شیء سوم، میان آن دو فاصله ای پدید نیآورد که پیوندشان را از هم بگسلاند «ولی» معنا و مفهوم پیدا کرده و این معنا در جای دیگر که قرب مکانی و نسبت و راستی و همکاری و عقیده داشته باشد به صورت استعاره به کار می رود. ولایت (به فتح واو) به معنای نصرت و ولایت (به کسر واو) به معنای سرپرستی به کار می رود... حقیقت معنای ولایت همان سرپرستی است».

ابن اثیر می نویسد: «الولاية تشعر بالتدبیر والقدرة والفعل؛ (2)

ولایت اشاره و دلالت بر تدبیر و اعمال قدرت و انجام کاری دارد».

ابن منظور می نویسد:

«و ولی المرأة الذی یلی عقد النکاح علیها ولا یدعها تستبد بعقد النکاح دونه؛ (3)

سرپرست زن کسی است که عقد نکاح به دست است و زن در این امر رها گذاشته نمی شود که دیگران با عقد نکاح در حق او استبداد نمایند».

ص: 279

1- [2] المفردات فی غریب القرآن، کتاب الواو، ص 533

2- [1] النهایة فی غریب الحدیث، ج 5، ص 227

3- [2] لسان العرب، ج 15، ص 407

«الولی فی اسماء الله تعالى: هو الناصر، وقيل: المتولی لامور العالم القائم بها وايضاً الوالی: وهو مالک الاشياء جميعها المتصرف فيها؛ (1)

الولی در اسماء خداوند به معنای ناصر است. گفته شده که به معنای متولی اموری که قائم به آن است می باشد. ولی همان مالک و متصرف اشیا می باشد».

فراهِیدی می نویسد:

«ولی: فی اسماء الله تعالى: الولی هو الناصر، وقيل: اَلْمَتَوَلَّى لِأُمُورِ الْعَالَمِ وَالْخَلَائِقِ الْقَائِمُ بِهَا، وَ مِنْ أَسْمَاءِهِ (عَزَّوَجَلَّ): الْوَالِي، وَ هُوَ مَالِكُ الْأَشْيَاءِ جَمِيعِهَا الْمُتَصَرِّفُ فِيهَا. قَالَ ابْنُ الْأَثِيرِ: وَ كَانَ الْوَلَايَةُ تُشْعِرُ بِالتَّدْبِيرِ وَ الْقُدْرَةِ وَ الْفِعْلِ، وَ مَا لَمْ يَجْتَمِعْ ذَلِكَ فِيهَا لَمْ يَنْطَلِقْ عَلَيْهِ اسْمُ الْوَالِي. ابْنُ سَيِّدَةَ: وَلِيَ الشَّيْءَ وَ وَلِيَ عَلَيْهِ وَ لَايَةً وَ وَلَايَةً، وَقِيلَ: الْوَلَايَةُ الْخُطَّةُ كَالْإِمَارَةِ، وَ الْوَلَايَةُ الْمَصْدَرُ. ابْنُ السَّكَيْتِ: الْوَلَايَةُ بِالْكَسْرِ، السُّلْطَانُ، وَ الْوَلَايَةُ وَ الْوَلَايَةُ النَّصْرَةُ؛ (2)

کلمه «ولی» در اسمای خداوند متعال به معنای یاری کننده است. بعضی گفتند: به معنای سرپرست امور عالم و خلائق که قائم به آن است و از اسمای خداوند است «الوالی» که همان مالک تمام اشیا و متصرف در آن است. ابن اثیر گفته است: ولایت دلالت بر تدبیر، قدرت و فعل دارد وقتی این امور در آن نبود بر آن اسم ولی به کار نمی رود... ابن سکیت می گوید: ولایه به کسر سلطنت و حکومت است و ولایت به فتح به معنای نصرت است». صاحب مجمع البحرین می نویسد:

«والولی: الوالی، وکل من ولی امر احد فهو ولیه. والولی هو الذى له النصرة والمعونة. والولی الذى یدیر الامر، يقال: فلان ولی المرأة اذا كان یرید نکاحها. وولی الدم: من كان اليه المطالبة بالقود. والسلطان ولی امر الرعية، ومنه قول الكميت فى حق على بن ابی طالب. ونعم ولی الامر بعد ولیه ومنتجع التقوى ونعم المقرب؛ (3)

ولی به معنای حاکم است و هر کسی که امر فرد دیگری را به عهده دارد او ولی آن کس است. ولی کسی است که دیگری را یاری و همکاری می کند. ولی به معنای کسی است که تدبیر و اداره امور می کند؛ مثل این که گفته می شود: فلانی ولی زن است زمانی که قصد

ص: 280

1- [3] تاج العروس من جواهر القاموس، ج 40، ص 235

2- [4] کتاب العین، ج 8، ص 365

3- [1] مجمع البحرین، ج 4، ص 554

داشته باشد او را به عقد کسی در بیاورد. «ولی خون» به کسی می گویند که حق مطالبه قصاص را داشته باشد. حاکم، ولی امر رعیت است. از این معنا است کلام کمیت در حق علی (علیه السلام) که گفت: بهترین ولی هستی بعد از ولی و بهترین داروی تقوی و نزدیک کننده هستی».

بغوی شافعی (متوفای 510هـ-) در ذیل آیه می نویسد:

«فی نفوذ حکمه فیهم، ووجوب طاعته علیهم، وقال ابن عباس وعطاء: یعنی اذا دعاهم النبی ودعتهم انفسهم الی شیء کانت طاعة النبی اولی بهم من انفسهم؛ (1)

منظور نفوذ حکم در آن ها و وجوب اطاعت بر آن ها است. ابن عباس گفته است: وقتی پیامبر (صلی الله علیه وآله) چیزی از آن ها بخواهد ولی خودشان به چیز دیگری تمایل داشته باشند اطاعت از پیامبر (صلی الله علیه وآله)، سزاوتر است که اطاعت شود».

محمد بن علی شوکانی سنی مذهب در فتح القدیر می گوید:

«فاذا دعاهم النبی (صلی الله علیه وآله) لشیء ودعتهم انفسهم الی غیره وجب علیهم ان یقدموا ما دعاهم الیه ویؤخروا ما دعتهم انفسهم الیه، ویجب علیهم ان یطیعوه فوق طاعتهم لانفسهم، ویقدموا طاعته علی ما تمیل الیه انفسهم وتطلبه خواطرهم؛ (2)

پس اگر پیامبر (صلی الله علیه وآله) از مسلمانان چیزی بخواهد و نفس آن ها به امر دیگری فراخواند بر آن ها واجب است که دستور پیامبر (صلی الله علیه وآله) را مقدم بدارند

و بر آن ها واجب است که اطاعت از آن حضرت را برتر از اطاعت خود بدانند و اطاعت ایشان را مقدم بر خواش های نفسانی خود بدارند».

ابن عاشور سنی مذهب در ذیل آیه «النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم» می نویسد:

«والانفس: الذوات، ای: هو احق بالتصرف فی شؤونهم من انفسهم فی تصرفهم فی شؤونهم. ومن هذا المعنی ما فی الحديث الصحيح من قول عمر بن الخطاب للنبی (صلی الله علیه وآله) «لانت احبّ الی من کل شیء الا من نفسی الی بین جنّی» فقال له النبی (صلی الله علیه وآله) «لا یؤمن احدکم حتی اکون احبّ الیه من نفسه. فقال عمر: والذی انزل علیک الكتاب لانت احبّ الی من نفسی. ویجوز ان یکون المراد بالانفس مجموع نوعهم کقوله:

ص: 281

1- [2] معالم التنزیل، ج 5، ص 747

2- [3] فتح القدیر، ج 4، ص 301

اذ بعث فيهم رسولا من انفسهم(1)»، ويجوز ان يكون المراد بالانفس الناس. والمعنى: انه اولى بالمؤمنين من ولاية بعضهم لبعض، اى: من ولاية جميعهم لبعضهم على؛ (2)

انفس به معنای ذوات است که در این صورت معنای «اولی»، سزاوار بودن به تصرف در شئون مسلمانان از خودشان است. این معنا در حدیث صحیح از عمر آمده که به پیامبر(صلی الله علیه وآله) گفت: شما از هر چیز محبوب تر به من هستی مگر نفسی که من در درون دارم. پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمودند: هیچ یک از شما ایمان نیاورده اید مگر این که من محبوب تر از نفس شما باشم. عمر گفت: قسم به کسی که قرآن به شما فرو فرستاده است شما از نفس من محبوب تر هستی. ممکن است که منظور از «انفسهم» مجموع نوع انسان باشد؛ چنانچه خداوند فرمود: از نوع خود شما رسولی مبعوث کردم. ممکن است که مراد از «انفسهم» مردم باشد در این صورت معنای «اولی» این می شود که پیامبر(صلی الله علیه وآله) از ولایت بعضی از مؤمنین بر بعضی شان سزاوار است.

معنای کلمه «اولی» به ولایت و تدبیر به گونه ای روشن است که "تستری" در ذیل این آیه می نویسد:

«من لم ير نفسه في ملك الرسول(صلی الله علیه وآله)، ولم ير ولاية الرسول(صلی الله علیه وآله) في جميع الاحوال لم يذق حلاوة سنته بحال، لان النبي(صلی الله علیه وآله) هو اولی بالمؤمنين، والنبي(صلی الله علیه وآله) يقول: «لا يؤمن احدكم حتى اكون احب اليه من نفسه وماله وولده والناس اجمعين؛ (3)

کسی که خودش را در قلمرو حاکمیت و ملکیت پیامبر نمی داند و ولایت آن حضرت را در تمام شئون و احوالات نبیند حلاوت و شیرینی سنت آن حضرت را تا به حال نچشیده است؛ در حال که پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمودند: کسی ایمان نیاورده مگر این که من محبوب تر از جان و مال و فرزند و تمام مردم در نزد او باشم».

جمعی از علمای «الازهر» در ذیل این آیه می نویسند:

«النبي(صلی الله علیه وآله) احق ولاية بالمؤمنين، وارحم بهم من نفوسهم، فعليهم ان يحبوه ويطيعوه، وازواجه امهاتهم في التوقير وحرمة الزوج بهن بعده؛ (4)

ص: 282

1- [1] آل عمران، 164

2- [2] التحرير والتنوير، ج 21، ص 267

3- . تفسير التستري، ج 1، ص 126

4- [2] تفسير المنتخب، مجموعة من العلماء، لجنة من علماء الازهر، ج 2، ص 228، طبق برنامہ المكتبة الشاملة.

پیامبر (صلی الله علیه وآله) سزاوارتر است از نظر ولایت به مؤمنین، پس بر شما است که او را دوست بدارید و از وی اطاعت نمایید».

ابراهیم قطان در «تیسیر التفسیر» در ذیل آیه در تفسیر «اولی» می نویسد:

«اعلموا ایها المؤمنون ان النبی احرص علی استقامة امرکم واحق بولايتکم من انفسکم، فعليکم ان تطيعوه؛ (1)

ای مومنان بدانید که پیامبر (صلی الله علیه وآله) نسبت به پا برجایی امر شما حریص تر است و سزاوارتر است به ولایت نسبت به خود شما، پس بر شماست که اطاعت نموده و متابعت شریعت او را نمایید».

حلبی سنی مذهب که دلالت کلمه «اولی» در خطبه غدیر را در معنای ولایت پذیرفته در این باره می نویسد:

«وهذا اقوی ما تمسکت به الشيعة والامامية والرافضة علی ان علیا (علیه السلام) اولی بالامامة من کل احد وقالوا هذا نص صریح علی خلافته سمعه ثلاثون صحابيا وشهدوا بهقالوا فلعلی علیهم من الولاء ما كان له (علیه السلام) بدلیل قوله (صلی الله علیه وآله) الست اولی بکم وهذا حدیث صحیح ورد باسانید صحاح وحسان ولا التفات لمنقدح فی صحته کابی داود وابی حاتم الرازی وقول بعضهم ان زیادة اللهم وال من والاه الی آخره موضوعة مردود فقد ورد ذلک من طرق صحح الذهبی کثیرا؛ (2)

این «روایت» قوی ترین دلیلی است که شیعه به آن تمسک نموده به این که علی (علیه السلام) به امامت سزاوارتر از دیگران است. گفته اند: که این نص صریح بر خلافت علی است که سی نفر صحابی آن را استماع نموده و به آن شهادت داده و گفتند به این که علی (علیه السلام) نسبت به مسلمانان ولایت دارد به دلیل قول رسول خدا (صلی الله علیه وآله) «الست اولی بکم...». این حدیث صحیحی است که با سند های صحیح و حسن نقل شده است. برخی مثل ابی داود و ابن ابی حاتم رازی که ایرادی بر حدیث گرفتند این خدشه قابل توجه نیست و نظر بعضی که جمله ی «اللهم وال من والاه الی آخره...» را ساختگی دانسته اند مردود است».

فهم و درک مردم عادی آن زمان از کلمه «اولی» بسیار ناچیز بود؛ «نعمان بن حارث» از جمله آن مردم است که درکی از معنای کلمه «اولی» نداشت؛ لذا بر این کار

ص: 283

1- [3] ابراهیم القطان، تیسیر التفسیر، ج 3، ص 99، طبق برنامه المكتبة الشاملة.

2- [1] السيرة الحلبية فی سيرة الامین المامون، ج 3، ص 384

پیامبر (صلی الله علیه وآله) اعتراض نموده که چرا علی (علیه السلام) را به مقام ولایت و برتری بر بقیه مسلمانان گماشته است؟ ثعلبی در این باره می نویسد:

«فشاع ذلك وطار في البلاد، فبلغ ذلك الحارث بن النعمان القهري، فأتى رسول الله (صلی الله علیه وآله) على ناقه له حتى أتى الابطح فنزل عن ناقه. فقال: يا محمد امرتنا عن الله ان نشهد ان لا اله الا الله وانك رسول الله فقبلناه منك، وامرنا ان نصلی خمساً وبالزكات، . وبالحج، فقبلناه وامرنا ان نصلی شهراً فقبلناه منك. ثم لم ترض بهذا حتى رفعت بضبعي ابن عمك تفضلتنا علينا وقلت: من كنت مولاه فعلى مولاه، فهذا شيء منك ام من الله تعالى فقال: «والذي لا اله الا الله هو هذا من الله» فولی الحرث بن النعمان يدیر راحلته وهو يقول: اللهم ان كان ما يقع له حقاً فامطر علينا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب اليم، فما وصل اليها حتى رماه الله به حجر فسقط على هامشيه وخرج من دبره فقتله وانزل الله؛ (1)

این خبر در بلاد مختلف پخش و منتشر شد و به گوش حرث بن نعمان نیز رسید. وی سوار شترش گردید و به نزد پیامبر (صلی الله علیه وآله) آمد. وقتی پیاده شد گفت: یا محمد (صلی الله علیه وآله) ما را به شهادت بر خدا و پیامبر او امر کردی پذیرفتیم. گفתי پنج بار نماز بخوانیم، زکات بپردازیم، روزه بگیریم و حج انجام دهیم و پذیرفتیم. پس به همه این ها راضی نشدی و دست پسر عموی خود را بلند کردی، او را بر ما برتری دادی و گفתי: «من كنت مولاه فعلى مولاه». آیا این سخن از جانب توست یا از طرف خدا عزوجل؟ پس پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: قسم به خدایی که جز او خدای دیگری نیست این امر از طرف خداوند متعال است. پس حرث در حالی که برای سوار شدن به سمت ناقه خود می رفت گفت: خدایا اگر آنچه محمد (صلی الله علیه وآله) می گوید حق است پس سنگی از آسمان بر من بباران یا بر من عذاب دردناک بفرست. هنوز به ناقه اش نرسیده بود که سنگی از آسمان بر سرش خورد و از پایین بدن او بیرون آمد. پس از آن خداوند آیات یک تا سوم سوره معارج را نازل کرد».

خلاصه کلام: بنابر آنچه که مفسرین و محدثین اهل سنت در تفسیر آیه «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» بیان داشتند به این نتیجه و جمع بندی می رسیم که کلمه «اولی» همان گونه که از نظر لغت به معنای سزاوار به تصرف و تدبیر بود در اصطلاح نیز به معنای ولایت

ص: 284

1- [2] الكشف والبيان، ابو اسحاق احمد المعروف بالامام الثعلبي، ج 10، ص 35، ذیل آیه 1-3 سوره معارج، (108)، دار احیاء التراث العربی، ط 1، 1422 ق.

بر تصرف و تدبیر آمده است و این «اولی» به تصرف و تدبیر، همان ولایت و سیطره ای است که با تشریع و جعل الهی برای بعضی پیامبران و امامان می رسد. لذا هیچ انسان عاقلی نمی تواند با توجه به مطالب فوق که نزد شیعه و سنی معتبر است به دنبال معنای دیگری برای کلمه «اولی» بگردد. الله اکبر از این همه بغض و کینه نسبت به مولی الموحدين (علیه السلام) که در سینه این جماعت منکر همچون آتش زیر خاکستر خوابیده است.

ص: 285

مراد از این قسمت زیارت همان اعلام آیه ابلاغ و اکمال است. رسول خدا (صلی الله علیه وآله) با ابلاغ ولایت و جانشینی امیرالمومنین (علیه السلام) رسالت خود را تمام کرد و از خداوند متعال بر این ابلاغ گواه و شاهد گرفت. این شاهد گرفتن ها حکایت از اتمام حجت دارد تا روز قیامت کسی نتواند بگوید نمی دانستیم. در فرازی از خطبه غدیر، پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: که این ماجرا را حاضران به غائبان و پدران به فرزندان خود خبر دهند و تا روز قیامت هر کسی که خطبه غدیر و واقعه غدیر را بخواند و بشنود مورد خطاب پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) است.

این قسمت زیارت بسیار شبیه به آیه ای از قرآن کریم است آنجا که خداوند متعال فرمود:

«وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ؛ (1)

و [به یاد آر] هنگامی را که پروردگارت از صلب بنی آدم نسلشان را پدید آورد و آنان را [در ارتباط با پروردگارش] بر خودشان گواه گرفت [و فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟] انسان ها با توجه به وابستگی وجودشان و وجود همه موجودات به پروردگاری و ربوبیت حق [گفتند: آری، گواهی دادیم. پس اقرار به پروردگاری خود را در این دنیا از شما گرفتیم] تا روز قیامت نگوئید: ما از این [حقیقت آشکار و روشن] بی خبر بودیم».

ص: 286

«عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ حُمْرَانَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى حَيْثُ خَلَقَ الْخَلْقَ خَلَقَ مَاءً عَذْبًا وَ مَاءً مَالِحًا أَجَا جًا فَأَمْتَرَجَ الْمَاءَ إِنْ فَأَخَذَ طِينًا مِنْ أَدِيمِ الْأَرْضِ فَعَرَكَهُ عَرَكًا شَدِيدًا فَقَالَ لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ وَهُمْ كَالذَّرِّ يَدْبُونَ إِلَى الْجَنَّةِ بِسَلَامٍ وَقَالَ لِأَصْحَابِ الشِّمَالِ يَدْبُونَ إِلَى النَّارِ وَلَا أَبَالِي ثُمَّ قَالَ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ قَالَ ثُمَّ أَخَذَ الْمِيثَاقَ عَلَى النَّبِيِّينَ فَقَالَ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ ثُمَّ قَالَ وَأَنْ هَذَا مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) وَأَنْ هَذَا عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ قَالُوا بَلَى فَتَبَتَّ لَهُمُ الثُّبُوتُ وَأَخَذَ الْمِيثَاقَ عَلَى أُولَى الْعِزْمِ أَنِّي رَبِّكُمْ وَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) وَعَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) وَأَوْصِيَاؤُهُ مِنْ بَعْدِهِ وَلَا أَمْرِي وَ خُزَّانُ عِلْمِي وَأَنْ الْمَهْدِيَّ (عليه السلام) أَنْتَصِرُ بِهِ لِدِينِي وَأُظْهِرُ بِهِ دَوْلَتِي وَأَنْتَقِمُ بِهِ مِنْ أَعْدَائِي وَأُعْبُدُ بِهِ طَوْعًا وَ كَرْهًا قَالُوا أَقْرُؤْنَا وَ شَهِدْنَا يَا رَبِّ وَلَمْ يَجْحَدْ آدَمُ وَ لَمْ يُعَيَّرْ فَتَبَتَّ الْعَزِيمَةُ لَهُؤُلَاءِ الْخُمْسَةِ فِي الْمَهْدِيَّ (عليه السلام) وَلَمْ يَكُنْ لآدَمَ عَزْمٌ عَلَى الْإِقْرَارِ بِهِ وَ هُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ لَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا قَالَ إِنَّمَا يَعْنِي فَرَكْتُ ثُمَّ أَمَرَ نَارًا فَتَأَجَّجَتْ فَقَالَ لِأَصْحَابِ الشِّمَالِ ادْخُلُوهَا فَهَابُوهَا وَ قَالِ الْأَصْحَابُ الْيَمِينِ ادْخُلُوهَا فَدَخَلُوهَا فَكَانَتْ عَلَيْهِمْ بَرْدًا وَ سَلَامًا فَقَالَ أَصْحَابُ الشِّمَالِ يَا رَبِّ أَقْلُنَا فَقَالَ قَدْ أَقْلَنْتُكُمْ ادْهَبُوا فَادْخُلُوهَا فَهَابُوهَا فَثُمَّ تَبَتَّ الطَّاعَةُ وَ الْوَلَايَةُ الْمَعْصِيَةُ؛ (1)

امام باقر (عليه السلام) می فرماید: همانا خدای تبارک و تعالی هنگامی که آفریدگان را آفرید آبی زلال و آبی شور و بد مزه نیز آفرید. سپس این دو آب با هم آمیخته شدند. خداوند مقداری گل از سطح زمین برداشت و آن را محکم مالید. سپس به اصحاب یمن در حالی که آنان مانند ذره (مورچه ها) حرکت می کردند گفت: در صلح و آرامش به بهشت بروید. به اصحاب شمال نیز گفت: «به آتش بروید و برایم مهم نیست» و سپس فرمود: «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ» سپس از پیامبران عهد و پیمان گرفت و فرمود: «آیا من خدای شما نیستم؟ و آیا این محمد (صلى الله عليه وآله) (فرستاده ی من و این علی (عليه السلام) امیر مؤمنان نیست؟» گفتند: «بله. پس پیامبری برای آنان ثابت شد و از اولوا العزم پیمان گرفت که من پروردگار شما هستم و محمد (صلى الله عليه وآله) (فرستاده ی من و علی (عليه السلام) امیر مؤمنان و اوصیای پس از او، اولیای امر و حافظان علم من هستند و به وسیله ی مهدی (عليه السلام) دینم را تقویت می کنم و

زمینم را پاک می گردانم و حکومتم را آشکار می کنم و به وسیله ی او از دشمنانم انتقام می گیرم و از روی اختیار و اکراه عبادت می شوم». گفتند: «پروردگارا! ما اقرار کردیم و گواهی دادیم و آدم (علیه السلام) آن را نه انکار کرد و نه اقرار. پس عزیمت برای این پنج نفر در مهدی (علیه السلام) رسوخ یافت. اما آدم (علیه السلام) عزم و همتی در اقرار به آن نداشت و این همان سخن خدای عزوجل است: پیش از این، از آدم پیمان گرفته بودیم اما او فراموش کرد و عزم استواری برای او نیافتیم! فرمود: «درحقیقت او شامل [فراموش کرد] می شود». سپس به آتش دستور داد که برافروخته شود و به اصحاب شمال فرمود: «وارد آن شوید، ولی از آن ترسیدند». به اصحاب یمین فرمود: «وارد آن شوید، پس وارد آن شدند و برای آنان خنک و مایه ی آرامش بود». اصحاب شمال گفتند: «پروردگارا! ما را ببخش». فرمود: من شما را بخشیدم، بروید و وارد آن شوید اما ترس و وحشت از آن در دل آنان افتاد و در آنجا بود که اطاعت و ولایت و معصیت ثابت شد».

«عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (عليه السلام) يَا جَابِرُ كَانَ اللَّهُ وَلَا شَيْءَ غَيْرَهُ وَلَا مَعْلُومَ وَلَا مَجْهُولَ فَأَوَّلُ مَا ابْتَدَأَ مِنْ خَلْقِ خَلْقِهِ أَنْ خَلَقَ مُحَمَّدًا (صلى الله عليه وآله) وَخَلَقْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ مَعَهُ مِنْ نُورِهِ وَعَظْمَتِهِ فَأَوْقَفْنَا أَظْلَةً خَضِرَاءَ بَيْنَ يَدَيْهِ حَيْثُ لَا سَمَاءَ وَلَا أَرْضَ وَلَا مَكَانَ وَلَا لَيْلَ وَلَا نَهَارَ وَلَا شَمْسَ وَلَا قَمَرَ... فَلَمَّا أَرَادَ اللَّهُ إِخْرَاجَ ذُرِّيَّةِ آدَمَ لِأَخْذِ الْمِيثَاقِ سَلَّمَ ذَلِكَ الثَّورَ فِيهِ ثُمَّ أَخْرَجَ ذُرِّيَّتَهُ مِنْ صُلْبِهِ يُلَبُّونَ فَسَدَ بَحْنَاهُ فَسَدَ بَحْوًا بِتَسْبِيحِنَا وَلَوْ لَا ذَلِكَ لَا ذَرَوْا كَيْفَ يُسَبِّحُونَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ ثُمَّ تَرَاءَى لَهُمْ بِأَخْذِ الْمِيثَاقِ مِنْهُمْ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَكُنَّا أَوَّلَ مَنْ قَالَ بَلَى عِنْدَ قَوْلِهِ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ ثُمَّ أَخَذَ الْمِيثَاقَ مِنْهُمْ بِالنُّبُوَّةِ لِمُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله) وَلِلْعَلِيِّ (عليه السلام) بِالْوَلَايَةِ فَأَقْرَبَ مَنْ جَحَدَ مَنْ جَحَدَ؛ (1)

جابر بن یزید جعفی گوید: امام باقر (علیه السلام) فرمود: ای جابر! خدا بود و هیچ چیزی غیر از او نبود، نه معلوم و نه مجهول. اولین موجودی که آفرید محمد (صلی الله علیه وآله) بود و ما اهل بیت را به همراه ایشان و از نور خود و از عظمتش آفرید و به صورت سایه ای سبز در مقابل خود نگاه داشت. در آن هنگام نه آسمان و زمین و نه شب و روز و نه خورشید و ماه، هیچ کدام وجود نداشتند... وقتی خداوند خواست ذریه آدم (علیه السلام) را برای گرفتن پیمان خارج کند، آن نور را در آن راه داد. آنگاه ذریه او را از نهادش خارج کرد در حالی که لیبیک می گفتند. ما خدا را تسبیح کردیم و آن ها به تسبیح ما تسبیح نمودند زیرا نمی دانستند چگونه تسبیح کنند. آن گاه خداوند عزوجل برای گرفتن پیمان، ربوبیت خود را به آن ها ارائه نمود. ما اولین کسانی بودیم که وقتی فرمود: «آیا پروردگار شما نیستم؟» آری گفتیم. سپس برای

ص: 288

محمد (صلی الله علیه وآله) به نبوت و برای علی (علیه السلام) به ولایت پیمان گرفت و هر که خواست اقرار کرد و هر که خواست انکار نمود».

«عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فِي قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالَ أَخْرَجَ اللَّهُ مِنْ ظَهْرِ آدَمَ ذُرِّيَّتَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كَالذَّرِّ فَعَرَفَهُمْ نَفْسُهُ وَلَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يَعْرِفْ أَخَذَ رَبُّهُ وَقَالَ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) وَ عَلِيًّا أَمِيرًا الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام)؛ (1)

عبد الرحمن بن کثیر گوید: امام صادق (علیه السلام) درباره ی کلام خدای عزوجل: "وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ" فرمود: «خداوند متعال، نسل آدم (علیه السلام) را از پشت او تا روز قیامت بیرون آورد. پس آنان مانند مورچه ها بیرون آمدند و آنان را با خویش آشنا ساخت و اگر این آشنایی نبود کسی پروردگار خود را نمی شناخت». سپس فرمود: "أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ" و اینکه محمد (صلی الله علیه وآله) فرستاده ی من و علی (علیه السلام) امیر مؤمنان، خلیفه ی من است».

آری امیرالمومنین (علیه السلام) و دیگر ائمه معصومین (علیهم السلام) بهانه های خلقت اند، اصلاً به برکت وجود ایشان است که خداوند متعال دستگاه عظیم آفرینش را آلم نمود. با توجه به آیات و روایات فوق به نظر می رسد خداوند متعال دو مرتبه از مردم بر ولایت امیرالمومنین (علیه السلام) بیعت گرفته است یکی در عالم ذر و یکی هم از غدیر تا ظهور حضرت حجة ابن الحسن (علیه السلام)؛ جای تعجب نیست، چرا که با اعلام و سالروز واقعه غدیر در هر عصر و زمان ندای این ولایت به گوش مردمان می رسد و مردم یا قبول می کنند و یا انکار. (إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا) (2).

ص: 289

-
- 1- [2] بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 26، ص: 280؛ بصائر الدرجات، ص 72؛ بحار الأنوار، ج 5، ص 250؛ بحار الأنوار، ج 26، ص 294؛ بصائر الدرجات، ص 71؛ البرهان
- 2- [1] انسان، 3: «ما راه را به او نشان دادیم خواه شاکر باشد و پذیرا گردد یا ناسپاس».

در این قسمت از زیارت، پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) خداوند متعال را بر ابلاغ و اعلام جانشینی امیرالمومنین (علیه السلام) شاهد می گیرد که خدایا من فرمان تو را مبنی بر اعلام جانشینی امیرالمومنین (علیه السلام) به مردم رساندم و سِرّ شاهد بودن خداوند متعال این است که او عالم غیب و شهادة است. او کسی است که اگر هزاران نفر از سر بغض و کینه و یا خود فروختگی بخواهند واقعه غدیر را انکار نمایند و مردم را فریب دهند خداوند متعال است که قاضی و شاهد است و تمامی ادعاهای دروغ آن جمعیت پوچ و باطل است و هیچ بهره ای از قیامت ندارند. خداوند متعال در قرآن کریم در ماجرای خطاب به پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود:

«وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ؛ (1)

کافران می گویند: تو فرستاده [خدا] نیستی. بگو: کافی است که خدا [با آیات محکم و استوار قرآنش] و کسی [چون امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام)] که دانش کتاب نزد اوست میان من و شما [نسبت به پیامبری ام] گواه باشند».

ص: 290

آری! او خداست که با آیات و نشانه ها و کلام خود در غدیر خم به وسیله پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) حجت را بر مردم تمام کرد و هیچ احدی نمی تواند این حقانیت را تضعیف نماید و راست گفت خداوند بلند مرتبه آنجا که فرمود:

«يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ؛» (1)

همواره می خواهند نور خدا را با سخنان باطل [و تبلیغات بی پایه] خود خاموش کنند ولی خدا جز این که نور خود را کامل کند نمی خواهد، هر چند کافران خوش نداشته باشند».

امیرالمومنین علی (علیه السلام) به ابن عباس فرمود: «أَنَا أَصَلَّى مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَ غَيْرًا لَمْ يُكْتَبْ عَلَيَّ صَ لَأَةٍ وَهُمْ عَبْدَةُ الْأَوْثَانِ، وَعَصَاةُ الرَّحْمَنِ، وَبِهِمْ تَوْقَدُ النَّيِّرَانُ فَلَمَّا قَرَّبَ إِصَ عَاِزُ الْخُدُودِ، وَتَعَاَسُ الْجُدُودِ، أَسْلَمُوا كَرْهًا، وَابْطَنُوا غَيْرَ مَا أَظْهَرُوا، طَمَعًا فِي أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ وَ تَرَبَّصُوا انْقِصَاءَ أَمْرِ الرَّسُولِ (صلی الله علیه وآله) وَفَنَاءَ مَدَّتِهِ، لِمَا أَطْمَعُوا أَنْفُسَهُمْ فِي قَتْلِهِ، وَ مَشُورَتِهِمْ فِي دَارِ نَدَوَتِهِمْ، قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَ مَكْرُوا وَ مَكَرَ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ. وَقَالَ يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ؛» (2)

ای ابن عباس! وای بر کسی که به من ظلم کرد و مرا از حَقِّم بازداشت و منزلت والای مرا از بین برد. زمانی که در کودکی، که هنوز نماز بر من واجب نبود با رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نماز می خواندم و مردم بت پرست و عصیانگر خداوند بودند و آتش جنگ ها به آن ها شعله ور می شد آن ها کجا بودند؟ و چون شکست و بدقابالی آن ها نزدیک شد به اجبار اسلام آوردند و با هدف خاموش کردن نور خدا، غیر از آنچه بر زبان گفتند در دل پنهان داشتند و با طمع نسبت به کشتن رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و مشورت آن ها در دارالندوه برای پایان عهد و دوران پیامبر (صلی الله علیه وآله) لحظه شماری می کردند. خداوند عزوجل می فرماید: و [یهود و دشمنان مسیح، برای نابودی او و آیینش] نقشه کشیدند و خداوند [بر حفظ او و آیینش] چاره جویی کرد و خداوند بهترین چاره جویان است و گفت: وَقَالَ يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ».

و در روایتی دیگر فرمود:

ص: 291

1- [2] توبه، 32

2- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 29، ص: 552؛ الیقین، ص 324

«عَنْ عَلِيٍّ قَالَ صَدَّ عِدَّ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) الْمُنْبَرِّ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ نَظَرَ إِلَى أَهْلِ آلِ زُصٍ نَظْرَةً فَاحْتَارَنِي مِنْهُمْ ثُمَّ نَظَرَ ثَانِيَةً فَاخْتَارَ عَلِيًّا (عليه السلام) أَخِي وَوَزِيرِي وَوَارِثِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي وَلِيَّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي مَنْ تَوَلَّاهُ تَوَلَّى اللَّهَ وَمَنْ عَادَاهُ عَادَ اللَّهَ وَمَنْ أَحَبَّهُ أَحَبَّ اللَّهَ وَمَنْ أَبْغَضَهُ أَبْغَضَهُ {أَبْغَضَ} اللَّهُ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّهُ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَلَا يُبْغِضُهُ إِلَّا كَافِرٌ وَهُوَ نُورُ آلِ زُصٍ بَعْدِي وَرُكْنُهَا وَهُوَ كَلِمَةُ التَّقْوَى وَالْعُرْوَةُ الْوُثْقَى ثُمَّ تَلَا رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ؛ (1)

رسول خدا (صلى الله عليه وآله) بالای منبر رفت و فرمود: «خداوند توجّهی به مردم زمین کرد و مرا از میان آن ها برگزید. برای مرتبه ی دوم نگاهی نمود. علی (عليه السلام) را برگزید. برادر و وزیر و وارث و وصی و جانشین من در میان امت و ولیّ هر مؤمنی پس از من قرار داد. هر که او را دوست بدارد خدا را دوست داشته و دشمن او دشمن خداست و هر که با او محبّت ورزد خدا با او محبّت خواهد ورزید و هر که با او کینه ورزد خدا با او کینه می ورزد. به خدا سوگند جز مؤمن او را دوست نمی دارد و جز کافر با او دشمنی نمی ورزد. او نور زمین و رکن و پایه ی آن است. پس از من او کلمه ی تقوی و عروۀ الوثقی است». بعد پیامبر اکرم (صلى الله عليه وآله) این آیه را قرائت فرمود: يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ».

و چه زیبا فرمود علی بن موسی الرضا (عليه السلام):

«إِنَّهُ لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) جَهَّزَ النَّاسُ عَلَى إِطْفَاءِ نُورِ اللَّهِ فَأَبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورُهُ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ وَقَفَ عَلَيَّ أَبُو الْحَسَنِ الثَّانِي (عليه السلام) فِي بَنِي زُرَيْقٍ فَقَالَ لِي فَلَمَّا مَاتَ أَبُو الْحَسَنِ (عليه السلام) جَهَّزَ ابْنُ أَبِي حَمْرَةَ وَاصْحَابُهُ عَلَى إِطْفَاءِ نُورِ اللَّهِ فَأَبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورُهُ؛ (2)

وقتی رسول خدا (صلى الله عليه وآله) از دنیا رفت مردم کوشش کردند که نور خدا را خاموش کنند ولی خداوند نور خود را به وسیله امیرالمؤمنین (عليه السلام) تمام کرد. هم چنین وقتی ابوالحسن موسی (عليه السلام) از دنیا رفت، ابن ابی حمزه و اصحابش کوشیدند که نور خدا را خاموش کنند ولی خداوند نور خویش را تمام کرد».

ص: 292

1- [1] بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 30، ص: 311؛ الفضایل، ص 134؛ کتاب سلیم بن قیس، ص 856؛ بحار الأنوار، ج 36، ص 294؛ الغیبة نعمانی، ص 82

2- [2] همان، ج 48، ص: 159؛ بحار الأنوار، ج 48، ص 261؛ نور الثقلین؛ بحار الأنوار، ج 49، ص 262؛ نور الثقلین

«يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا وَلايَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) يَأْفُواهُمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَاللَّهُ مُتِمُّ الْإِمَامَةِ لِقَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا (1) وَالنُّورُ هُوَ الْإِمَامُ؛ (2)

يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا؛ یعنی می خواهند نور ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را با زبان های خود خاموش کنند و خداوند نورش را کامل می کند یعنی خداوند امامت را تکمیل می کند، به دلیل این آیه: حال که چنین است، به خدا و رسول او و نوری که نازل کرده ایم ایمان بیاورید که نور همان امام است».

ص: 293

1- [1] تغابن، 8

2- [2] بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 35، ص: 396

پیشتر در توضیح و بررسی واژه «لعن» مطالبی در لغت، آیات و روایات بیان شد. اما پردازیم به بررسی واژه «جحد»:

بررسی واژه «جحد»:

«جحد»: «الْجُحُود» نفی کردن هر چیزی که در دل و خاطر انسان ثابت و درست است و انسان آن را پذیرفته است و همین طور «جَحَدَ» یعنی اثبات کردن هر چیزی که دل و خاطر آن را نفی می کند و انسان آن را پذیرفته. فعل آن «جَحَدَ جَحُودًا وَ جَحَدًا» است خدای عزوجل گوید: «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ (1)؛ انکار آیات الهی کردند در حالی که جان هاشان به آن یقین داشت»، فعل استیقان در آیه از ایمان بلیغ تر و رساتر است و در آیه «بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ (2)» فعل مضارع «يجحد» ویژه همین فعل و در همان معنی است. گفته می شود «رجل جَحَدٌ» یعنی مردی خسیس و کم خیر است و خود را فقیر جلوه می دهد و اظهار فقر و بی چیزی می کند. (3)

ص: 294

1- [1] نمل، 14

2- [2] اعراف، 51

3- [1] مفردات الفاظ قرآن، ج 1، ص: 382

«جحد»: انکار با علم (صحاح) «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا(1)»؛ آیات ما را از روی ظلم و سرکشی انکار و تکذیب کردند ولی دل هایشان به آنها یقین داشت». این آیه یکی از مشکلات مهم را حل می کند و آن این که آدمی از لحاظ عقل و منطق و دلیل به مطلبی یقین می کند ولی در مقام تسلیم قلبی به آنچه یقین کرده تسلیم نمی شود و انکار می کند مثلاً- معاویه به حقّانیت امیرالمومنین (علیه السلام) یقین داشت ولی تسلیم نمی شد و اقرار نمی کرد و آن را انکار می نمود.

شیطان به خدا یقین داشت و می گفت: «رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي»، «خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ» به روز قیامت نیز عقیده داشت و می گفت: «أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» به پیامبران نیز معتقد بود و می گفت: «إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ» و می دانست که مخلصینی از بندگان بودند اما با همه اینها تسلیم نداشت و خدا درباره او فرمود: «أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ(2)» و نیز فرموده: «كَانَ مِنَ الْجِنَّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ(3)» و در قرآن به او و تابعانش وعده آتش داده و علت این همه بدبختی فقط امتناع و عدم تسلیم بود. به آنچه یقین داشت تسلیم نشد بلکه «أَبَى وَاسْتَكْبَرَ».

روح مطلب در اینجا است که کفار می دانند و تسلیم نمی شوند و از روی اغراض حق را انکار می کنند و «أَصَدَّ لَهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ» می شوند ولی اگر کسی حق را نداند و یا نتواند ایمان بیاورد و یا حق به او تبلیغ نشده باشد حساب او حساب دیگری است و در «ایمان» نیز گذشته است. «فَالْيَوْمَ نُنْصَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَ مَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ(4)» کلمه ما عطف است به جای «کما» و تقدیر آن «کما کانوا بایاتنا...» است و هر دو «ما» به معنی مصدر هستند و خلاصه «جحد» آن است که انسان دانسته خود را انکار کند و تسلیم نشود. (5)

ص: 295

1- [2] نمل، 14

2- [3] بقره، 34

3- [4] کهف، 50

4- [5] اعراف، 51

5- [1] قاموس قرآن، ج 2، ص: 18

«إِقْرَار» همان اثبات چیزی است. در قرآن کریم آمده است: «وَتَقْرَأُ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى» (1) و این امر یا با قلب و دل و یا با زبان و یا با هر دو اثبات شدنی و ثابت است ولی اقرار به توحید و هر آنچه که در حکم آن است با زبان و گفتن تنها که اقرار با دل و خاطر و عمل همراه نباشد کافی نیست و بی نیاز نمی کند. نقطه مقابل اقرار «انکار» است ولی «جحد» همان انکار زبانی است. در قرآن کریم آمده است: «ثُمَّ أَقْرَضْتُمْ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ» (2). (3)

همچنین در معنای اقرار آمده است که اقرار شرعاً به معنی اعتراف به حق دیگران. (4)

در کتاب قاموس آمده است: «إِقْرَار»: به معنی اثبات شیء است «وَتَقْرَأُ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى» (5): آنچه را که می خواهیم تا مدت معین در ارحام نگاه می داریم»، اقرار به توحید و نبوت و امثال آن برقرار کردن و اظهار ثابت بودن آنهاست. «ثُمَّ أَقْرَضْتُمْ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ» (6)؛ سپس در حالی که حاضر بودید اقرار کردید و به ثابت بودن آن اذعان نمودید». (7)

اما پردازیم به عاقبت انکار ولایت امیرالمومنین (علیه السلام):

انکار علی (علیه السلام) انکار خدای عزوجل

در مورد انکار ولایت امیرالمومنین (علیه السلام) روایاتی را بیان می نماییم. انکار واقعه غدیر و ولایت و خلافت امیرالمومنین (علیه السلام) بعد از نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) مصداق بارز انکار کلام خدا و کلام پیامبر (صلی الله علیه و آله) است، پس چطور ممکن است کسی مومن و مسلمان باشد ولی ولایت امیرالمومنین (علیه السلام) و جانشینی ایشان را انکار کند؟

«قال رسول الله (صلی الله علیه و آله): أيها الناس، إن عليا إمامكم من بعدي، و خليفتي عليكم، و هو وصيي و وزيري و أخي و ناصري، و زوج ابنتي، و أبو ولدي، و صاحب شفاعتي و حوضي و

ص: 296

1- [2] حج، 5

2- [3] بقره، 84

3- [4] مفردات الفاظ قرآن، ج 3، ص: 155

4- فرهنگ ابجدی، متن، ص: 112

5- [6] حج، 5

6- [7] بقره، 84

7- [8] قاموس قرآن، ج 5، ص: 303

لوائي، من أنكره فقد أنكرني، و من أنكرني فقد أنكر الله عز و جل، و من أقر بإمامته فقد أقر بنبوتي، و من أقر بنبوتي فقد أقر بوحداية الله عز و جل؛ (1)

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) فرمودند: ای مردم! همانا علی (علیه السلام) بعد از من پیشوا و امام و خلیفه من بر شماست و او وصی و وزیر و برادر و یاور من، همسر دخترم و پدر فرزندانم و صاحب شفاعت و حوض و پرچم من است. هر کس او را انکار کند مرا انکار کرده و هر کس مرا انکار کند خدای عز و جل را منکر شده است و هر کس به امامت او اقرار کند به نبوت من اقرار کرده و هر که به نبوت من اقرار کند به توحید خداوند عز و جل اقرار کرده است».

پیامدهای انکار ولایت در خطبه غدیر

1. عدم آمرزش و پذیرش توبه:

«قال رسول الله (صلی الله علیه وآله): معاشر الناس إنه إمام من الله و لن يتوب الله على أحد أنكر ولايته و لن يغفر الله له حتما على الله أن يفعل ذلك بمن خالف أمره فيه و أن يعذبه عذابا نكرا أبد الأبدین و دهر الداهرين فاحذروا أن تخالفوني فتصلوا نارا و قودها الناس و الحجارة أعدت للكافرين؛ (2)

پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) فرمودند: ای مردم! او (علی بن ابی طالب (علیه السلام)) از سوی خدا امام است و هرگز خداوند توبه منکر او را نپذیرد و او را نیامرزد. این است روش قطعی خداوند درباره شخص ناسازگار با علی و هر آینه او را به عذاب دائمی دردناکی کیفر کند. از مخالفت او بهراسید و گرنه به آتشی گرفتار می شوید که هیزمش مردم و سنگ ها هستند، آتشی که برای کافران آماده شده است». همچنین ملائک پذیرش توبه به فرمایش امام هادی (علیه السلام) در زیارت جامعه کبیره، رضایت ولی خداست، آنجایی که می فرماید:

«يا وَلِيَّ اللَّهِ، إِنَّ بَيْنِي وَ بَيْنَ اللَّهِ عز و جل ذُنُوبًا لَا يَأْتِي عَلَيْهَا إِلَّا رِضَاكُمُ؛

ای ولی خدا، بی گمان میان من و خداوند عز و جل گناهانی است که جز رضایت شما، آن ها را محو نمی کند».

و در روایتی امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

ص: 297

1- . البرهان في تفسير القرآن، ج 1، ص: 200؛ بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 38، ص: 129

2- . روضة الواعظين و بصيرة المتعظين (ط - القديمة)، ج 1، ص: 93

«لا خير في الدنيا إلا لأحد رجلين رجل يزداد في كل يوم إحسانا ورجل يتدارك ذنبه بالتوبة و أنى له بالتوبة و الله لو سجد حتى ينقطع عنقه ما قبل الله منه إلا بولايتنا أهل البيت؛ (1)

خیری در دنیا نیست مگر برای دو کس: کسی که هر روز بر احسان کردن خود می افزاید و کسی که گناه خود را با توبه کردن جبران می کند؛ او کی می تواند توبه کند؟ به خدا سوگند که اگر سجده کند به گونه ای که گردنش قطع شود، خدا توبه او را نمی پذیرد مگر با ولایت خاندان ما».

2. برگشت به جاهلیت:

«قال رسول الله (صلى الله عليه وآله): مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنِّي رَسُولٌ قَدْ خَلْتُ مِنْ قَبْلِهِ الرَّسُلُ، أَفَإِنْ مِتُّ أَوْ قُتِلْتُ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَإِنْ تَنَقَّلْتُمْ فَلَذَنْ تَصْذَرُوا اللَّهَ شَيْئاً وَ سَ يَجْزِي اللَّهَ الشَّاكِرِينَ الصَّابِرِينَ (2) أَلَا إِنَّ عَلِيّاً الْمُؤَصِّفُ بِالصَّبْرِ وَالشُّكْرِ ثُمَّ مِنْ بَعْدِي وَلَدِي مِنْ صُلْبِهِ... (3)

ای مردم! هشدارتان می دهم: همانا من رسول خدایم. پیش از من نیز رسولانی آمده و سپری شده اند. آیا اگر من بمیرم یا کشته شوم به جاهلیت عقب گرد می کنید؟ آن که به قهقرا برگردد هرگز خدا را زبانی نخواهد رسانید و خداوند سپاس گزاران شکیبافر را پاداش خواهد داد. بدانید که علی و پس از او فرزندان من از نسل او، دارای کمال شکیبایی و سپاس گزاری اند».

3. حبط عمل و خالد در آتش:

«قال رسول الله (صلى الله عليه وآله): مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّمَا أَكْمَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ دِينَكُمْ بِإِمَامَتِهِ فَمَنْ لَمْ يَأْتَمْ بِهِ وَبِمَنْ كَانَ مِنْ وَلَدِي مِنْ صُلْبِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ الْعَرْضِ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى فَ أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَ فِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَ لَا هُمْ يُنْظَرُونَ؛ (4)

ای مردم! خداوند عزوجل دین را با امامت علی (علیه السلام) تکمیل فرمود. اینک آنان که از او و جانشینانش از فرزندان من و از نسل او تا برپایی رستاخیز و عرضه ی بر خدا پیروی نکنند

ص: 298

1- . الخصال، ج 1، ص: 41

2- . آل عمران، 144

3- . روضة الواعظین و بصيرة المتعظین (ط - القديمة)، ج 1، ص: 95

4- . توبه، 17؛ روضة الواعظین و بصيرة المتعظین (ط - القديمة)، ج 1، ص: 94

در دو جهان اعمالشان بیهوده بوده و در آتش دوزخ ابدی خواهند بود به گونه ای که نه از عذابشان کاسته و نه برایشان فرصتی خواهد بود».

4. مورد لعن و نفرین و غضب خداوند، پیامبر (صلی الله علیه وآله) و عترت او قرار گرفتن:

«قال رسول الله (صلی الله علیه وآله): مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَغْضُوبٌ مَغْضُوبٌ مَنْ رَدَّ قَوْلِي هَذَا عَنْ جَبْرِئِيلَ (عليه السلام) عَنِ اللَّهِ تَعَالَى فَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ (1) أَنْ تُخَالِفُوا إِنَّ اللَّهَ خَيْرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ؛ (2)

دور باد، دور باد از درگاه مهر خداوند و خشم باد، خشم باد بر آن که این گفته را نپذیرد و با من سازگار نباشد. [هان!] بدانید جبرئیل از سوی خداوند خبرم داد: هر آن که با علی بستیزد و بر ولایت او گردن نگذارد نفرین و خشم من بر او باد، البته باید هر کس بنگرد که برای فردای رستاخیز خود چه پیش فرستاده. [هان!] تقوا پیشه کنید و از ناسازگاری با علی (علیه السلام) بپرهیزید».

و همچنین در فرازی دیگر از خطبه غدیر می فرماید:

«قال رسول الله (صلی الله علیه وآله): مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَغْضُوبٌ مَغْضُوبٌ مَنْ رَدَّ عَلَيَّ قَوْلِي هَذَا وَلَمْ يُوَافِقْهُ إِلَّا إِنَّ جَبْرِئِيلَ خَبَّرَنِي عَنِ اللَّهِ تَعَالَى بِذَلِكَ وَيَقُولُ مَنْ عَادَى عَلِيًّا وَلَمْ يَتَوَلَّهُ فَعَلَيْهِ لَعْنَتِي وَغَضَبِي فَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ أَنْ تُخَالِفُوهُ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا إِنَّ اللَّهَ خَيْرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ؛ (3)

ملعون و مورد خشم است کسی که این سخن مرا نپذیرد و با آن موافقت نکند. بدانید که جبرئیل از جانب خداوند این خبر را به من داده و فرموده است: هر که با علی (علیه السلام) دشمنی

کند و دست از ولایت او بردارد خشم و لعنت من بر او خواهد بود. باید هر کس ببیند برای فردای خود چه پیش فرستاده است. از مخالفت خدا پرهیز کنید، مبدا گامی پس از استواریش بلغزد که خدا از آنچه انجام می دهید آگاه است».

و همچنین فرمود:

«معاشر الناس إن إبليس أخرج آدم من الجنة بالحسد فلا تحسدوه فتحبط أعمالكم و تزل أقدامكم فإن آدم (عليه السلام) أهبط إلى الأرض بخطيئة واحدة و هو صفوة الله تعالى فكيف أنتم و إن زللتهم و أنتم عباد الله ما يبغض عليا إلا شقي و لا يتوالى عليا إلا تقي و لا يؤمن به

ص: 299

1- حشر، 18

2- روضة الواعظين و بصيرة المتعظين (ط - القديمة)، ج 1، ص: 94

3- الإحتجاج على أهل اللجاج (للطبرسي)، ج 1، ص: 60

إلا- مؤمن مخلص وفي علي أنزل الله سورة العصر «بسم الله الرحمن الرحيم والعصر إن الإنسان لفي خسر إلا- الذين آمنوا وعملوا الصالحات و تواصلوا بالحق و تواصلوا بالصبر»؛(1)

ای مردم! شیطان به حسادت، آدم را از بهشت بیرون کرد. پس مبادا که نسبت به علی (علیه السلام) حسد ورزید که اعمالتان یکسره باطل شود و به لغزش و انحراف در افتید که آدم صفوت الله تنها به سبب یک معصیت به زمین فرو افتاد؛ پس بر شماست که مراقب احوال خویشان باشید. شما که در میانتان، دشمن خدا نیز هست. (ای مردم) جز شقی و ازگون بخت کسی با علی (علیه السلام) کینه نمی ورزد و جز پارسای پرهیزگار، مهر علی (علیه السلام) در دل نمی گیرد و جز اهل ایمان و مخلصان بی ریا به علی (علیه السلام) ایمان نخواهند آورد و به خدا سوگند سوره «وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ...» در شأن علی (علیه السلام) نازل شده است».

نکته: در سوره والعصر خداوند با قسم خوردن شروع کرده که خود تأکید بر مهم بودن یک مسئله ای است و با آمدن حرف «إِنَّ» که از ادات تأکید می باشد بر اهمیت این موضوع تأکید و با «الف و لام» که از نوع «الف و لام جنس» است اشاره به همه انسان ها می کند و با آمدن «لام تأکید» بر سر حرف «فی»، خداوند دوباره تأکید می کند که همه انسان ها در خسران اند مگر کسانی که به حبیل المتین خداوند که امیرالمومنین (علیه السلام) است متمسک شوند. در نتیجه همه انسان ها در خسران اند به جز کسانی که به ولایت امیرالمومنین (علیه السلام) ایمان آورده اند و به فرمایش پیامبر (صلی الله علیه وآله) این سوره در شأن امیرالمومنین (علیه السلام) است و از محتوای فرمایش ایشان چنین برداشتمی شود که ملاک ایمان، پذیرش ولایت و جانشینی امیرالمومنین (علیه السلام) بعد از پیامبر (صلی الله علیه وآله) است.

عدم قبولی ولایت، قرار گرفتن در زمره مستکبرین

«قال أمير المؤمنين (عليه السلام): أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدُّوا وَ أَصْهَلُوا قَالَ اللَّهُ عَزَّ مِنْ قَائِلٍ فِي طَائِفَةٍ ذَكَرَهُمْ بِالذِّمِّ فِي كِتَابِهِ إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَ كُبَرَاءَنَا فَأَصْهَلُونَا السَّبِيلَا رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَ الْعَنْهُمْ لَعْنًا كَبِيرًا(2) وَ قَالَ تَعَالَى وَ إِذْ يَتَحَاوُونَ فِي النَّارِ يَقُولُ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا(3) فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ قَالُوا لَوْ هَدَانَا اللَّهُ لَهَدَيْنَاكُمْ(4)،

ص: 300

1- . روضة الواعظين و بصيرة المتعظين (ط - القديمة)، ج 1، ص: 95

2- . احزاب، 67 و 68

3- . غافر، 47

4- . ابراهيم، 21

أَفْتَدِرُونَ الْإِسْتِكْبَارَ مَا هُوَ تَرْكُ الطَّاعَةِ لِمَنْ أَمَرُوا بِطَاعَتِهِ وَالتَّرَفُّعَ عَلَى مَنْ نَذَبُوا إِلَى مُتَابَعَتِهِ؛ (1)

در خطبه غدیر، امیرالمؤمنین (علیه السلام) بعد از تلاوت این آیات فرمود: آیا می دانید استکبار چیست؟ استکبار ترک طاعت کسی است که به اطاعت او مأمور شدند و سرکشی بر کسی است که به پیروی از او دعوت شدند».

پدر استکبار و اول متکبر طبق آیه صریح قرآن شیطان است، آن جایی که بر آدم سجده نکرد و به امر خداوند گردن نهاد:

«قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإَيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ؛ (2)

[خدا] فرمود: ای ابلیس! تو را چه چیزی از سجده کردن بر آنچه که با دستان قدرت خود آفریدم بازداشت؟ آیا تکبر کردی یا از بلند مرتبه گانی؟»

در تفسیر این آیه شریفه آمده:

«عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخَدْرِيِّ قَالَ: كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) إِذْ أَقْبَلَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لِإِبْلِيسَ «أَسَّ تَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ» مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ الَّذِينَ هُمْ أَعْلَى مِنَ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) أَنَا وَعَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ (عليهم السلام) كُنَّا فِي سُرَادِقِ الْعَرْشِ نَسْبِحُ اللَّهَ فَسَبَّحَتِ الْمَلَائِكَةُ بِتَسْبِيحِنَا قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ آدَمَ بِأَلْفِي عَامٍ فَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ آدَمَ أَمَرَ الْمَلَائِكَةَ أَنْ يَسْجُدُوا وَ لَمْ يُؤْمَرُوا بِالسُّجُودِ إِلَّا لِأَجْلِنَا فَسَجَدَتِ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى أَنْ يَسْجُدَ فَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَهُ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإَيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ أَيُّ مِنْ هَؤُلَاءِ الْخَمْسَةِ الْمَكْتُوبَةِ أَسَّ مَاؤُهُمْ فِي سُرَادِقِ الْعَرْشِ فَنَحْنُ بَابُ اللَّهِ الَّذِي يُؤْتَى مِنْهُ وَ بِنَا يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ فَمَنْ أَحَبَّنَا أَحَبَّهُ اللَّهُ وَ مَنْ أَبْغَضَنَا أَبْغَضَهُ اللَّهُ وَ أَسْكَنَهُ نَارَهُ وَ لَا يُحِبُّنَا إِلَّا مَنْ طَابَ مَوْلَدُهُ؛ (3)

ابوسعید خدری گوید: ما در خدمت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نشسته بودیم در این موقع مردی وارد شده گفت: «از معنی این آیه که خداوند به شیطان می فرماید: «أَسَّ تَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ»، مرا مطلع فرما! کدام دسته هستید کسانی که از ملائکه [ی مقرب] برترند؟» پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) فرمود: «آن ها من و علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) هستیم که دو هزار سال

ص: 301

1- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 94، ص: 116

2- . سوره ص، 75

3- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 26، ص: 346

قبل از آفرینش آدم در سرادق عرش، خدا را تسبیح می کردیم و ملائکه به واسطه ی تسبیح ما به تسبیح مشغول شدند. پس از خلقت آدم خداوند به ملائکه دستور داد او را سجده کنند اما به ما چنین دستوری نداد. همه ی ملائکه سجده کردند به جز ابلیس که از سجده امتناع ورزید. خداوند فرمود: «یا ابلیس ما مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ»؛ کبر ورزیدی یا خود را از آن پنج نفر به حساب آوردی که نامشان در سرادق عرش نوشته شده؟! ما درب به سوی خدا هستیم که هر کس بخواهد باید از جانب ما وارد شود؛ به واسطه ی ما هدایت یافته اند هدایت شده ها. هر که ما را دوست بدارد خدا او را دوست می دارد و در بهشت جاییش خواهد داد و هر که با ما کینه ورزد خدا او را دشمن می دارد و در جهنم جاییش می دهد. ما را دوست نخواهند داشت مگر کسانی که ولادت پاکی داشته باشند».

بررسی واژه «ناکث»:

«ناکث»: به معنای شکستن و آن نظیر نقض است. در مجمع آن را نقض عهد گفته است، عهدی که لازم الوفاء می باشد. راغب اصفهانی استعمال آن را در نقض عهد استعاره می داند. در قرآن مجید همه جا در نقض عهد آمده مگر در «أَنْكَاثًا» که در آخر به آن اشاره می شود. «فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ»⁽¹⁾؛ هر که پیمان شکند به ضرر خویش شکسته است»، «أَلَا تُقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ»⁽²⁾؛ آیا نمی جنگید با گروهی که پیمان های خویش را شکسته اند؟!»، «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَقَظَتْ غَزْلَهُمَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا»⁽³⁾؛ و مانند آن [زنی] که پشم های تابیده خود را پس از استحکام و استواری وا می تابانید نباشید». ⁽⁴⁾

ص: 302

1- . فتح، 10

2- . توبه، 13

3- . [3] نحل، 92

4- . [4] قاموس قرآن، ج 7، ص: 107

«عهد»: «العَهْد»: حفظ و نگه داشتن چیزی و مراعات نمودن آن که مراعات آن لازم است، در قرآن کریم آمده است: «أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا (1)؛ به حفظ سوگند وفادار باشید».

«عَهْدَ فَلَانٍ إِلَى فَلَانٍ يَعْهَدُ؛ با او پیمان بست و به حفظ و نگهداری پیمان سفارش نمود» (2).

«عهد»: به نگهداری و مراعات پی در پی در شیء می گویند. پیمان را از آن جهت عهد گویند که مراعات آن لازم است. در اقرب الموارد گوید: «عَهْدٌ فُلَانٌ... الشَّيْءَ» یعنی آن را پی در پی نگهداری و مراعات کرد و به قولی اصل آن نگهداری و مراعات است سپس در پیمان که مراعات آن لازم است بکار رفته. «وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ» (3).

پس اصل «عهد» نگهداری و مراعات است و پیمان را از جهت لازم المراعاة بودن عهد گفته اند و اگر به معنی امر و توصیه و غیره آید از جهت لازم الحفظ بودن است مثلاً در آیه «وَعَهَدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ (4)» ... «عَهْدْنَا»: به معنی دستور دادیم و امر کردیم است ولی چون دستور اکید و لازم المراعاة است لذا با «عَهْدْنَا» تعبیر آورده شده همچنین در آیه «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ (5)» که به معنی توصیه لازم الحفظ است. «معاهده»: با همدیگر پیمان بستن، پیمانی که لازم المراعاة است. مثل: «إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسَدِ جِدِّ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ (6)». معاهده گاهی به معنی مبالغه آید چنان که در «أخذ-مؤاخذه» می باشد. مثل «وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهَ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ (7)». پیداست که «عاهد» در آیه پیمان شدید را می رساند زیرا عهد یک طرفی و فقط از جانب بنده است. (8)

ص: 303

1- . اسراء، 34

2- [6] مفردات الفاظ قرآن، ج 2، ص: 660

3- [7] اسراء، 34

4- [8] بقره، 125

5- [9] یس، 60

6- [1] توبه، 7

7- [2] همان، 75

8- [3] قاموس قرآن، ج 5، ص 59.

حال و روز این افراد در قرآن کریم آمده است:

«وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ؛ (1)

و کسانی که عهد خدا را پس از استوار کردنش می شکنند و پیوندهایی را که خدا به برقراری آن فرمان داده می گسلند و در زمین فساد می کنند لعنت و فرجام بد و دشوار آن سرای برای آنان است».

پیش تر گفته شد که بیعت با امیرالمومنین (علیه السلام) بیعت با خداوند متعال است و کسی که بیعت خود با امیرالمومنین (علیه السلام) را بشکند با خداوند متعال به ستیزه برخاسته است.

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«علی بن ابراهیم قال ثُمَّ ذَكَرَ أَعْدَاءَهُمْ فَقَالَ الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ يَعْنِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) وَهُوَ الَّذِي أَخَذَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ فِي الذَّرِّ وَأَخَذَ عَلَيْهِمْ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) بِغَدِيرِ خُمٍّ؛ (2) علی بن ابراهیم می گوید: "الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ" منظور از عَهْدَ اللَّهِ امیرالمؤمنین (علیه السلام) است و او کسی است که خدا در عالم ذر و رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در غدیر خم از مردم [برای یاری او] پیمان گرفته است».

و همچنین آیه:

«الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ؛ (3)

آنان کسانی هستند که پیمان خدا را [که توحید و وحی و نبوت است] پس از استواری اش [با دلایل عقلی و علمی و براهین منطقی با عدم وفای به آن] می شکنند و آنچه را خدا پیوند خوردن به آن را فرمان داده است [مانند پیوند با پیامبران و کتاب های آسمانی و اهل بیت طاهرين و خویشان] قطع می نمایند و در زمین تباهی و فساد بر پا می کنند، آنانند که زیانکارند».

ص: 304

1- [4] رعد، 25

2- [5] تفسیر القمی، ج 1، ص: 363؛ نورالثقلین؛ «ثم قال ... سوء الدار» محذوف.

3- [1] بقره، 27

در قرآن کریم آیات بسیار زیادی در مورد وفای به عهد و پیمان و عدم نقض و شکستن آن است که در اینجا فقط به تعدادی از آنان اشاره می‌کنیم:

«وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَعْلُمُونَ؛ (1)

و به پیمان خدا چون پیمان بستید وفا کنید و سوگند را پس از محکم کردنش [به وسیله عزم و قصد قطعی] در حالی که خدا را بر خود ضامن و کفیل قرار داده اید نشکنید؛ یقیناً خدا آنچه را انجام می‌دهید می‌داند».

«الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ؛ (2)

آنان کسانی هستند که پیمان خدا را [که توحید و وحی و نبوت است] پس از استواری اش [با دلایل عقلی و علمی و براهین منطقی با عدم وفای به آن] می‌شکنند و آنچه را خدا پیوند خوردن به آن را فرمان داده است [مانند پیوند با پیامبران و کتاب‌های آسمانی و اهل بیت طاهرين و خویشان] قطع می‌نمایند و در زمین تباهی و فساد بر پا می‌کنند، آنانند که زیانکارند».

«يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ؛ (3)

ای بنی اسرائیل! نعمت‌های مرا که به شما عطا کردم یاد کنید و به پیمانم [که سفارش به عبادت و ایمان به همه انبیا به ویژه پیامبر اسلام است] وفا کنید تا من هم به پیمان شما [که توقع ثواب و پاداش در برابر عبادت و ایمان است] وفا کنم و [نسبت به پیمان شکنی] فقط از من بترسید».

«وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ؛ (4)

ص: 305

1- [2] نحل، 91

2- [3] بقره، 27

3- [1] همان، 40

4- [2] همان، 63

و [یاد کنید] هنگامی که از شما [بر پیروی از حق] پیمان گرفتیم و کوه طور را بالای سرتان برافراشتیم، [و گفتیم:] آنچه را [از آیات کتاب آسمانی] به شما داده ایم با قدرت و قوت دریافت کنید و آنچه را در آن است [برای اجرا کردن] به یاد داشته باشید تا پرهیزکار شوید».

«وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَٰئِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَأَنتُمْ مُّعْرِضُونَ؛ (1)

و [یاد کنید] زمانی که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خدا را نپرستید و به پدر و مادر و خویشان و یتیمان و مستمندان نیکی کنید و با مردم با خوش زبانی سخن گوید و نماز را بر پا دارید و زکات پردازید، سپس همه شما جز اندکی [از پیمان خدا] روی گردانیدید؛ و شما [به طور عادت] رویگردان هستید».

«وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَضْتُمْ وَأَنْتُمْ تَسْهَدُونَ؛ (2) و [یاد کنید] هنگامی که از شما پیمان گرفتیم که خون همدیگر را نریزید و یکدیگر را از خانه های خود آواره نکنید، سپس [به پیمانتان] اقرار کردید و بر آن هم گواهی می دهید».

خلف وعده از منظر قرآن

در چند جای قرآن مجید خداوند متعال وفای به عهد را واجب و روی آن تاکید فرموده می فرماید:

«وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا؛ (3)

و به عهد و پیمان وفا کنید، زیرا [روز قیامت] درباره پیمان بازخواست خواهید شد».

در جای دیگر می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ؛ (4)

ای اهل ایمان! به همه قراردادهای [ی فردی، خانوادگی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، نذر، عهد و سوگند] وفا کنید».

ص: 306

1- [3] بقره، 83

2- [4] همان، 84

3- [1] اسراء، 34

4- [2] مائده، 1

خداوند متعال در سوره صف در مقام توبیخ می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ*كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ»؛ (1)

نزد خدا به شدت موجب خشم است که چیزی را بگوئید که خود عمل نمی کنید* ای مؤمنان! چرا چیزی را می گوئید که خود عمل نمی کنید؟»

امام صادق (علیه السلام) در تفسیر این آیه شریفه می فرماید:

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) يَقُولُ عِدَّةُ الْمُؤْمِنِ أَخَاهُ نَذْرٌ لَا كَفَّارَةَ لَهُ فَمَنْ أَخْلَفَ فِخْلًا فِ اللَّهِ بَدَأَ وَلِمَقَّتِهِ تَعَرَّضَ وَذَلِكَ قَوْلُهُ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ»؛ (2) مؤمن به برادر دینی خود که وعده می دهد مانند نذر است یعنی باید حتماً وفا کرده شود لیکن در مخالفت آن کفار نیست پس کسی که با مؤمنی خلف وعده کند اول مخالفت خدا را کرده و خود را در معرض خشم او قرار داده است چنانچه در آیه گذشته فرمود».

خلف وعده در روایات:

امیرالمومنین (علیه السلام) می فرماید:

«الْخُلْفُ يُوجِبُ الْمَقْتَ عِنْدَ اللَّهِ وَ النَّاسِ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ»؛ (3)

پیمان شکنی موجب خشم خدا و مردم است و خداوند می فرماید: خشم خدا بزرگ است در این که می گوئید آن چه را به جا نمی آورید».

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) می فرماید:

«لَا دِينَ لِمَنْ لَا عَهْدَ لَهُ»؛ (4)

کسی که پیمان شکن باشد دیندار نیست».

امام باقر (علیه السلام) می فرماید:

ص: 307

1- [3] صف، 2-3

2- [4] الکافی (ط - الإسلامية)، ج 2، ص: 363؛ وسائل الشیعة، ج 12، ص: 165

3- [1] نهج البلاغة (للصبحي صالح)، ص: 444

4- [2] بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 69، ص: 198

«أَرْبَعَةُ أَسْرَعُ شَيْءٍ عُقُوبَةُ رَجُلٍ أَحْسَنَتْ إِلَيْهِ وَكَافَيْتُكَ بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِ إِسَاءَةً وَرَجُلٌ لَا تَبْغِي عَلَيْهِ وَهُوَ يَبْغِي عَلَيْكَ وَرَجُلٌ عَاهَدْتَهُ عَلَى أَمْرٍ فَمِنْ أَمْرِكَ الْوَفَاءُ لَهُ وَمِنْ أَمْرِهِ الْغَدْرُ بِكَ وَرَجُلٌ يَصِلُ قَرَابَتَهُ وَيَقْطَعُوهُ؛ (1)

چهار چیز است که عقوبتش زودتر از هر چیز می رسد: 1. کسی که به او احسان کنی و در عوض نیکی با تو بدی کند؛ 2. کسی که تو به او ستم نکنی و او به تو ستم کند؛ 3. کسی که در امری با او عهد کنی تو وفا کنی و او به تو مکر و خیانت کرده، به آنچه عهد کرده وفا نکند؛ 4. کسی که به رحم خود صله کند و آن رحم از او ببرد».

اما سجاد(علیه السلام) می فرماید: «عَنْ أَبِي مَالِكٍ قَالَ: قُلْتُ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) أَخْبِرْنِي بِجَمِيعِ شَرَائِعِ الدِّينِ قَالَ قَوْلُ الْحَقِّ وَ الْحُكْمُ بِالْعَدْلِ وَ الْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ؛ (2)

ابی مالک به امام سجاد(علیه السلام) عرض کرد مرا از تمام آداب دین با خبر گردان. حضرت فرمود: گفتار درست و حکم کردن به عدل و وفای به عهد».

امیرالمومنین علی(علیه السلام) در روایاتی می فرماید:

«لَا تَعْدُ بِمَا تَعْجِزُ عَنْ الْوَفَاءِ بِهِ؛ (3)

وعده ای که از وفای به آن عاجزی، مده».

«مِنْ عَلَامَاتِ اللَّؤْمِ الْغَدْرُ بِالْمَوَائِقِ؛ (4)

از نشانه های پستی، نیرنگ (بی وفایی) به پیمان ها است».

«مَا أَقْنَنَ بِاللَّهِ مَنْ لَمْ يَرْعَ عَهْدَهُ وَذِمَمَهُ؛ (5)

یقین به خدا ندارد کسی که به وعده ها و بر آنچه به عهده گرفته، رعایت نمی کند».

در مورد اهمیت وفای به عهد آیات و روایات بسیاری آمده است که به همین مقدار بسنده می کنیم.

ص: 308

1- [3] من لا يحضره الفقيه، ج 4، ص: 355؛ الخصال، ج 1، ص: 230

2- [1] الخصال، ج 1، ص: 113

3- [2] تصنيف غرر الحكم و درر الكلم، ص: 253

4- . غرر الحكم و درر الكلم، ص: 674

5- . مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج 11، ص: 201

شکستن پیمان، صفت منافقین است:

رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) در این موضوع می فرماید:

«ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ مُنَافِقًا وَإِنْ صَامَ وَصَلَّى وَزَعَمَ أَنَّهُ مُسْلِمٌ مَنْ إِذَا اتُّمِّنَ حَانَ وَإِذَا حَدَّثَ كَذَبَ وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ فِي كِتَابِهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ؛ (1)

سه خصلت است در هر کس باشد منافق است هر چند نماز بخواند و روزه بگیرد و خود را مسلمان بداند. هر گاه او را امین بدانند و چیزی به او بسپارند در امانت خیانت می کند و هر گاه حرف می زند دروغ می گوید و هر گاه وعده ای می دهد به وعده اش وفا نمی کند». علامه عالم وجود امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

«مَنْ عَامَلَ النَّاسَ فَلَمْ يَطْلُمُهُمْ وَحَدَّثَهُمْ فَلَمْ يَكْذِبْهُمْ وَعَدَهُمْ فَلَمْ يُخْلِفْهُمْ كَانَ مِمَّنْ حُرِّمَتْ غَيْبَتُهُ وَكَمَلَتْ مُرُوءَتُهُ وَظَهَرَ عَدْلُهُ وَوَجِبَتْ أُخُوَّتُهُ؛ (2)

کسی که در معاملاتش با مردم ستم نکند و در سخن گفتن دروغ نگوید و در وعده هایی که به آنها می دهد خلف وعده نکند غیبت کردن از چنین شخصی حرام است و مروزش تمام و عدالشش هویدا است. باید او را برادر دینی دانست و حقوق برادری او را رعایت کرد. پس کسی که ظالم یا دروغ گو یا پیمان شکن باشد جایز الغیبة و فاسق است».

نقض عهد از شعبه های کفر است:

حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقض عهد و خلف وعده را از شعبه های کفر دانسته و می فرماید:

«وَاللَّهِ مَا مُعَاوِيَةُ بِأَذَى مِنِّي وَلَكِنَّهُ يَغْدِرُ وَيَفْجُرُ وَلَوْ لَا كَرَاهِيَةُ الْعَدْرِ لَكُنْتُ مِنْ أَذَى النَّاسِ وَلَكِنْ كُلُّ غُدْرَةٍ فُجْرَةٌ وَكُلُّ فُجْرَةٍ كُفْرَةٌ وَلِكُلِّ غَادِرٍ لَوَاءٌ يُعْرَفُ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ...؛ (3)

به خدا سوگند که معاویه از من زیور تر نیست لیکن او پیمان می شکند و از حق منحرف می شود و از عقوبت خدا نمی ترسد و اگر بدی پیمان شکنی نبود من از همه زیور تر و به روش نیرنگ بازی داناتر بودم ولی هر نیرنگ و بی وفایی، بیرون رفتن از فرمان خدا است و هر نافرمانی خدا کافر شدن به معبود مطلق است و هر نیرنگ باز و بی وفایی را پرچمی است که به آن در روز قیامت شناخته می شود».

ص: 309

1- [5] الكافي (ط - الإسلامية)، ج 2، ص: 290

2- [1] همان، ج 2، ص: 239

3- [2] نهج البلاغة (للصبحي صالح)، ص: 318

عاقبت کسانی که عهد خدا را می شکنند چیست؟ پاسخ این سوال را از قرآن کریم می دهیم:

«إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (1)

قطعا کسانی که پیمان خدا و سوگندهایشان را [برای رسیدن به مقاصد دنیایی] به بهای اندکی می فروشند برای آنان در آخرت بهره ای نیست و خدا با آنان سخن نمی گوید و در قیامت به آنان نظر [لطف و رحمت] نمی نماید و [از گناه و آلودگی] پاکشان نمی کند و برای آنان عذاب دردناکی خواهد بود». در این آیه به کسانی که عهدشان با خدا را می شکنند پنج وعده داده شده است:

1. بهره ای از آخرت نمی برند،

2. خدا با آنان سخن نمی گوید،

3. خداوند در قیامت به آنان نگاه نمی کند،

4. [از گناه و آلودگی] پاکشان نمی کند،

5. برای آنان عذاب دردناکی خواهد بود.

پیام های این آیه:

1. امانت مردم نزد انسان، عهد الهی است. در آیات قبل خواندیم که بعضی امانت مردم را بر نمی گردانند، در این آیه به جای امانت مردم، کلمه ی «بِعَهْدِ اللَّهِ» بکار رفته است.

2. پیمان شکنی، از گناهان کبیره است. این نوع تهدید پی در پی، درباره هیچ گناهی در قرآن مطرح نشده است. «يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ»، «لَا خَلَاقَ لَهُمْ...»

3. سوگند دروغ، سبب محرومیت در قیامت می شود. «يَشْتَرُونَ»، «أَيْمَانِهِمْ»

4. دنیاپرستی، ریشه ی پیمان شکنی است. «ثَمَنًا»

5. بهای پیمان شکنی هر چه باشد، کم است. «ثَمَنًا قَلِيلًا»

6. کیفرهای قیامت، متناسب با عملکرد خود ماست. بی اعتنایی ما به تعهدات الهی، سبب بی اعتنایی خدا به ماست. «لَا يُكَلِّمُهُمُ»، «لَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ»، «لَا يُزَكِّيهِمْ»

ص: 310

7. عذاب های اخروی، هم جسمی است و هم روحی. هم تحقیر است «لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ» و هم شکنجه و مجازات. «وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»
(1).

ص: 311

1- [1] تفسیر نور، ج 2، ص: 94

«متن زیارت» «وَأَشْهَدُ أَنَّكَ وَفَيْتَ بَعْدَ اللَّهِ تَعَالَى وَأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى مُوفٍ لَكَ بِعَهْدِهِ "وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَ يُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا" (1)، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ الْحَقُّ الَّذِي نَطَقَ بِوَلَايَتِكَ التَّنْزِيلُ، وَأَخَذَ لَكَ الْعَهْدَ عَلَى الْأُمَّةِ بِذَلِكَ الرَّسُولُ، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ وَعَمَّكَ وَأَخَاكَ الَّذِينَ تَاجَرْتُمُ اللَّهَ بِنُفُوسِكُمْ فَأَنْزَلَ اللَّهُ فِيكُمْ:

و گواهی می دهم که توبه به عهد خدای تعالی وفا کردی و خدای تعالی وفا کننده به عهد خویش برای توست «و آن که به پیمانی که با خدا بسته وفادار است، یقیناً [خداوند] پاداشی بزرگ به او می دهد» و گواهی می دهم که تویی امیرالمومنین، آن حقی که قرآن به ولایت گویا شد و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در این زمینه برای تواز امت پیمان گرفت و گواهی می دهم که تو و عمو و برادرت کسانی هستید که با خدا با جان هایتان معامله کردید، پس خدا این آیه را در حق شما نازل کرد:

«إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بَبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ*التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْأَمْرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ؛ (2)

«مسلماً خداوند از مؤمنان جان ها و اموالشان را به بهای این که بهشت برای آنان باشد خریده، [مؤمنانی که] همواره در راه خدا نبرد می کنند، [دشمن را] می کشند و [خود] کشته می شوند، خداوند بر عهده خود در تورات و انجیل و قرآن به آنان وعده بهشت داده؛ وعده ای ثابت و درست، چه کسی به عهدش از خدا وفادارتر است؟ پس [ای مؤمنان!] به [این] داد و ستدی که با خداوند داشته اید خوشحال باشید، این است کامیابی بزرگ! [مؤمنان همان] توبه کنندگان، عبادت کنندگان، ستایش گران، روزه داران، رکوع کنندگان،

ص: 312

1- [1] فتح، 10

2- [2] توبه، 111-112

سجده کنندگان، آمران به معروف، ناهیان از منکر و پاسدارانِ حدودِ خداوند [ند] و مؤمنان را [به مغفرت و رحمت و بهشت و رضوان] مژده ده!»

در این عبارت و عبارات بعدی این زیارت نورانی، امام هادی (علیه السلام) شروع به شهادت دادن می کنند که دنیایی از مفاهیم در این حرکت امام دهم (علیه السلام) است؛ می طلبد برای درک بهتر این قسمت به توضیح و شرح عبارت «اَللّٰهُ يَهْدِيْكَ اَنْتَ اَخُو رَسُولِ اللّٰهِ...» مراجعه شود. این که امام معصوم (علیه السلام) بر چیزی شهادت دهد و یا بر آن قسم یاد کند حجت را بر همه تمام کرده و جای هیچ شک و شبهه ای برای انسان عاقل باقی نمی ماند.

ص: 313

تعریف واژه «وفی»

«وفی»: «وفاء و ایفاء» به معنی تمام کردن است «وَفَىٰ بِعَهْدِهِ وَأَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ» یعنی پیمانش را به انجام برد و به آن عمل کرد. «أَوْفَيْتُ الْكِيلَ وَالْوَزْنَ» پیمانه و توزین را تمام و کامل کردم. وفاء به عهد و ایفاء به عهد آن است که آن را بدون کم و کاست و مطابق وعده انجام دهی. (1)

بررسی واژه «عهد»

«العَهْدُ»: حفظ و نگه داشتن چیزی و مراعات نمودن آن که مراعات آن لازم است، در قرآن کریم آمده است: «أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا» (2) به حفظ سوگند وفادار باشید» و فرمود: «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (3) عهدم را برای کسی که ستمگر و ظالم است قرار نمی دهم». (همین آیه دلالت کافی بر این دارد که ستمگران هرگز جاه و مقامشان از سوی خدا نیست و نباید آن ها را اولی الامر و واجب الإطاعة دانست). در قرآن کریم آمده است: «وَمَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ (4)». «عَهْدَ فُلَانٍ إِلَى فُلَانٍ يَعْهَدُ»: با او پیمان بست و به حفظ و نگهداری پیمان سفارش نمود، در آیات:

ص: 314

1- [1] قاموس قرآن، ج 7، ص: 230

2- [2] اسراء، 34

3- [3] بقره، 124

4- [4] توبه، 111

«أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ؛ (1)

ای فرزندان آدم! آیا با شما عهد نکردم که شیطان را نپرستید که او برای شما دشمن آشکاری است». «الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عَهِدَ إِلَيْنَا إِلَّا نُونُ مِنْ لِرَسُولٍ حَتَّى يَأْتِينَا بُرْهَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالَّذِي قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ؛ (2)

[این ها همان] کسانی [هستند] که گفتند: «خداوند از ما پیمان گرفته که به هیچ پیامبری ایمان نیاوریم تا [به عنوان معجزه] یک قربانی بیاورد که آتش [صاعقه] آن را بسوزاند!» بگو: «پیامبرانی پیش از من برای شما آمدند و دلایل روشن و آنچه را گفتید آوردند؛ اگر راست می گوید چرا آن ها را به قتل رساندید».

«وَعَهْدُنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ؛ (3)

از ابراهیم پیمان گرفتیم...».

«وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ؛ (4)

و پیش از این، از آدم پیمان [اطاعت] گرفته بودیم».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا قَالَ عَهِدْنَا إِلَيْهِ فِي مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله) وَالْأَيْمَةِ (عليهم السلام) مِنْ بَعْدِهِ فَتَرَكَ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ عَزْمٌ أَنَّهُمْ هَكَذَا وَإِنَّمَا سُمِّيَ أُولُو الْعَزْمِ أُولَى الْعَزْمِ لِأَنَّهُ عَهِدَ إِلَيْهِمْ فِي مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله) وَالْأَوْصِيَاءِ (عليهم السلام) مِنْ بَعْدِهِ وَالْمَهْدِيِّ (عليه السلام) وَسِيرَتِهِ وَأَجْمَعَ عَزْمُهُمْ عَلَىٰ أَنَّ ذَلِكَ كَذَلِكَ وَالْإِقْرَارِ بِهِ؛ (5)

جابر از امام باقر (عليه السلام) در مورد آیه: «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا» روایت می کند که ایشان فرمود: «ما در مورد محمد (صلى الله عليه وآله) و ائمه (عليهم السلام) بعد از او با آدم پیمان بستیم اما او آن پیمان را ترک کرد در مورد این که ایشان چنین هستند عزمی استوار نداشت و

ص: 315

1- [5] یس، 60

2- [1] آل عمران، 183

3- [2] بقره، 125

4- [3] طه، 115

5- [4] الکافی (ط - الإسلامية)، ج 1، ص: 416؛ بحار الأنوار، ج 11، ص 35؛ بصائر الدرجات؛ ص 70؛ تأویل الآيات الظاهرة؛ ص 313؛ القمی؛ ج 2، ص 65؛ نور الثقلین؛ البرهان؛ تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج 9، ص 292

پیامبران اولوالعزم بدین خاطر اولوالعزم نامیده شده اند که خداوند با آنان در مورد محمد (صلی الله علیه وآله) و اوصیاء بعد از او مهدی (علیه السلام) و سیرت او پیمان بست و آنان یقین حاصل کردند که این افراد، این چنین اند و بدان اذعان داشتند».

و همچنین روایت:

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فِي قَوْلِهِ وَ لَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلِ كَلِمَاتٍ فِي مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله) وَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ الْأَيْمَةَ (عليهم السلام) مِنْ ذُرِّيَّتِهِمْ فَسَيِّ هَكَذَا وَ اللَّهُ نَزَلَتْ عَلَى مُحَمَّدٍ؛ (1)

امام صادق (علیه السلام) راجع به قول خدای تعالی فرمود: از پیش به آدم سفارش کردیم کلماتی را درباره محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان از نسل ایشان (علیهم السلام) و او فراموش کرد؛ به خدا قسم این چنین بر محمد (صلی الله علیه وآله) نازل شد».

بعد از تعریف و آشنا شدن به دو واژه فوق در این عبارت شریف به بیان فرمایش امام هادی (علیه السلام) می پردازیم. می توان از این عبارت چند مطلب را استخراج نمود:

اول اینکه مراد از عهد خداوند متعال «کلمه لا اله الا الله»، اصل توحید است که در اول خلقت انوار مقدسه معصومین (علیهم السلام) به آن اقرار نمودند (به نظر بنده ذوات مقدسه از اول خلقت یعنی همان خلقت ذاتیشان با اصل توحید عجین بوده و از آن جدا نبودند) و سپس در حیات خود مردم را به سمت آن فرا می خواندند. همان عهد و پیمانی که خداوند متعال از پیامبران نیز گرفته بود. (علاوه بر اصل توحید بلکه بنابر روایاتی که گذشت از ایشان بر نبوت و ولایت امیرالمومنین و ائمه (علیهم السلام) نیز عهد و پیمان گرفت).

دوم اینکه، عهد و پیمان بر صبر و پایداری بر مصائبی که توسط مخالفین توحید و ولایت بر ذوات مقدسه وارد می شود و در این عرصه خون های پاکشان بر زمین ریخته و حرمتشان هتک شده؛ در روایتی چنین آمده است:

امام صادق (علیه السلام) فرمود:

«عَنْ دَاوُدَ بْنِ كَثِيرٍ الرَّقِّيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ مَا مَعْنَى السَّلَامِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمَّا خَلَقَ نَبِيَّهٗ وَ وَصِيَّهٗ وَ ابْنَتَهُ وَ ابْنَتَيْهِ وَ جَمِيعَ الْأَيْمَةِ وَ خَلَقَ شَيْعَتَهُمْ أَخَذَ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ وَ أَنْ يَصْبِرُوا وَ يُصَابِرُوا وَ يُرَاطُوا وَ أَنْ يَتَّقُوا اللَّهَ وَ وَعَدَهُمْ أَنْ يُسَلِّمَ لَهُمْ

ص: 316

الْأَرْضَ الْمُبَارَكَةَ وَالْحَرَمَ الْأَمِينَ وَأَنْ يُنَزَّلَ لَهُمُ الْبَيْتَ الْمَعْمُورَ وَيُظْهِرَ لَهُمُ السَّقْفَ الْمَرْفُوعَ وَيُرِيحَهُمْ مِنْ عَدُوِّهِمْ وَالْأَرْضَ الَّتِي يُبَدِّلُهَا اللَّهُ مِنَ السَّلَامِ وَيُسَلِّمَ مَا فِيهَا لَهُمْ لَا شَيْءَ فِيهَا قَالَ لَا خُصُومَةَ فِيهَا لِعَدُوِّهِمْ وَأَنْ يَكُونَ لَهُمْ فِيهَا مَا يُحِبُّونَ وَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ص عَلَى جَمِيعِ الْأَئِمَّةِ وَشَيْعَتِهِمُ الْمِيثَاقَ بِذَلِكَ وَإِنَّمَا السَّلَامُ عَلَيْهِ تَذَكُّرُهُ نَفْسِ الْمِيثَاقِ وَتَجْدِيدُهُ لَهُ عَلَى اللَّهِ لَعَلَّهُ أَنْ يُعَجِّلَهُ جَلَّ وَعَزَّ وَيُعَجِّلَ السَّلَامَ لَكُمْ بِجَمِيعِ مَا فِيهِ؛ (1)

داود بن کثیر رقی گوید: به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: معنی سلام بر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) چیست؟ فرمود: چون خدای تبارک و تعالی (در عالم ارواح) پیغمبرش را و وصی او و دختر و دو پسرش و امامان دیگر و همه شیعیان را خلق فرمود از آن ها پیمان گرفت که (در بلاها) صبر کنند و (در برابر دشمنان خدا و هوای نفس) پایداری کنند و (جان خود و اسباب خویش را) در مرزها و سرحدات ببنند و از خدا پروا کنند و خدا (در مقابل این امور) به آن ها وعده فرمود که زمین مبارک (مدینه یا بیت المقدس) و حرم امن (مکه) را تسلیمشان کند و بیت المعمور را برایشان بیاورد و سقف افراشته (تمام آسمان ها و عرش یا برکات آسمان) را به آن ها بنمایاند و ایشان را از دشمنشان آسوده کند و هم از آفات زمین که خدا به جهت سلامتی آن ها از شرور تبدیل فرموده و زمینی را که خدا دگرگونش کرده از جمله سلامت است و آنچه را در زمین است برای آن ها سالم دارد و لکه ای در آن نباشد- یعنی در زمین ناسازگاری با دشمن وجود نداشته باشد- و هر چه را دوست داشته باشند در زمین برای آن ها موجود باشد و پیغمبر (صلی الله علیه وآله) از همه امامان و شیعیانشان این پیمان را گرفت و سلام بر آن حضرت یادآوری این پیمان و تجدید آن است بر خداوند (تا خدا فرستادن سلام را بر آن حضرت تجدید کند) و تا شاید خداوند متعال در رسیدن وقت این پیمان تعجیل کند و سلامت و سازش را با تمام آنچه در پیمان بود برای شما به شتاب آماده کند».

نکته ظریفی که می توان از این روایت برداشت این است که با هر سلام به ساحت مقدس ائمه معصومین (علیهم السلام) با ایشان تجدید میثاق می نماییم. «السلام علیک یا ابی‌الصالح المهدی»

در قرآن کریم در مورد این عهد چنین آمده است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ؛ (2)

ای کسانی که ایمان آورده اید صبر کنید و ایستادگی ورزید و مرزها را نگهبانی کنید و از خدا پروا کنید، امید است که رستگار شوید».

ص: 317

1- [1] الکافی (ط - الإسلامية)، ج 1، ص 451؛ بحار الأنوار، ج 24 ص 220

2- [2] آل عمران، 200

در روایتی به نقل از حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) از پدران بزرگوارش آمده است: «رسول خدا (صلی الله علیه وآله) امیر مؤمنان علی بن ابی طالب (علیه السلام) و فاطمه (علیها السلام) و حسن و حسین 8 را گرد آورده و درب را به روی خود و آنان بست و فرمود: «ای خاندان من و ای خاصان درگاه خدا! هر آینه خدای سبحان به شما سلام می رساند، این جبرئیل است که با شما در اینجا حضور دارد و می فرماید: من دشمنان شما را سبب آزمایشتان قرار داده ام، چه می گوید؟ عرض کردند: «ای رسول خدا (صلی الله علیه وآله)! ما در برابر فرمان و قضای خداوند متعال صبر خواهیم کرد تا آن روز که بر او وارد شده همه پاداش بزرگ او را دریابیم زیرا از او شنیده ایم که به صابران همه خیر کامل را مژده می دهد». رسول خدا (صلی الله علیه وآله) چون سخن آنان را شنید، آنچنان گریست که ناله او از بیرون خانه شنیده شد. پس این آیه نازل شد: «وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا (1)؛ ما بعضی از شما را سبب آزمایش بعضی دیگر گردانیدیم آیا صبر می کنید؟ و پروردگارت آگاه است». بر این که آنان صبر خواهند کرد، یعنی (او می داند که) اینان (علیهم السلام) آن چنان که گفتند، صبر خواهند فرمود. (2)

همچنین در روایتی طولانی آمده است رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در واپسین لحظات زندگی خود از طرف خداوند متعال به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند:

«يَا عَلِيُّ تَقِي بِمَا فِيهَا مِنْ مُوَالَاةٍ مَنْ وَالَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالْبِرَاءَةَ وَالْعِدَاوَةَ لِمَنْ عَادَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالْبِرَاءَةَ مِنْهُمْ عَلَى الصَّبْرِ مِنْكَ وَعَلَى كَظْمِ الْغَيْظِ وَعَلَى ذَهَابِ حَقِّي وَغَصِّ بِخُمْسِكَ وَانْتِهَالِكِ حُرْمَتِكَ فَقَالَ نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ لَقَدْ سَمِعْتُ جَبْرِيْلَ (علیه السلام) يَقُولُ لِلنَّبِيِّ يَا مُحَمَّدُ عَرَفْتُ أَنَّهُ يَنْتَهَكُ الْحُرْمَةَ وَهِيَ حُرْمَةُ اللَّهِ وَحُرْمَةُ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) وَعَلَى أَنْ تُخَضَّبَ لِحْيَتُهُ مِنْ رَأْسِهِ بِدَمٍ عَيْطٍ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) فَصَدَّعْتُ حِينَ فَهَمْتُ الْكَلِمَةَ مِنَ الْأَمِينِ جَبْرِيْلَ حَتَّى سَقَطَتْ عَلَى وَجْهِهِ

ص: 318

1- . الفرقان، 20

2- [2] بحار الأنوار، ج 24، ص 219، باب 57 ما نزل فيهم عليهم السلام من الحق والصبر والرباط والعسر واليسر، دارالكتب الإسلامية: «عَنْ عِيْسَى بْنِ دَاوُدَ النَّجَّارِ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ (علیه السلام) قَالَ: جَمَعَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ (علیه السلام) وَفَاطِمَةَ (علیها السلام) وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ 8 وَأَعْلَقَ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ الْبَابَ وَقَالَ يَا أَهْلِي وَأَهْلَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقْرَأُ عَلَيْكُمْ السَّلَامَ وَهَذَا جَبْرِيْلُ مَعَكُمْ فِي الْبَيْتِ يَقُولُ إِنِّي قَدْ جَعَلْتُ عِدْوَكُمْ لَكُمْ فِتْنَةً فَمَا تَقُولُونَ قَالُوا نَصْبِرُ يَا رَسُولَ اللَّهِ لِلَّهِ لَأَمْرٍ اللَّهُ وَ مَا نَزَلَ مِنْ قَضَائِهِ حَتَّى تَقْدَمَ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَنَسَّ تَكْمِلَ جَزِيلَ ثَوَابِهِ فَقَدْ سَمِعْنَاهُ يَعِدُ الصَّابِرِينَ الْخَيْرَ كُلَّهُ فَبَكَى رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) حَتَّى سَمِعَ نَحِيْبَهُ مِنْ خَارِجِ الْبَيْتِ فَتَزَلَّتْ هَذِهِ الْآيَةُ وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا أَنَّهُمْ سَيَصْبِرُونَ؛ أَيُّ سَيَصْبِرُونَ كَمَا قَالُوا صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ».

وَقُلْتُ نَعَمْ قَبِلْتُ وَرَضِيْتُ وَإِنْ انْتَهَكَتِ الْحُرْمَةَ وَعُطِّلَتِ السُّنَنُ وَمُزِقَّ الْكِتَابُ وَهَدِّمَتِ الْكَعْبَةُ وَخُضِبَتْ لِحْيَتِي مِنْ رَأْسِي بِدَمٍ عَيْيَطٍ صَابِرًا مُحْتَسِبًا أَبَدًا حَتَّى أَقْدَمَ عَلَيْكَ...؛ (1)

یا علی! به آنچه در این وصیت است وفا کن؛ از دوستی با دوستان خدا و دشمنی با دشمنان خدا و رسول خدا و دوری گزیدن از آنان با صبر و پایداری و فرو نشانیدن خشم خود در برابر پایمال شدن حقّت و غصبِ حُمت و هتک حرمت! حضرت امیر (علیه السلام) در جواب فرمودند: بله یا رسول الله! قبول می کنم و به این پیمان وفا می کنم. حضرت امیر (علیه السلام) در ادامه می فرماید: همانا شنیدم که جبرئیل امین به پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می گفت: ای محمد! به علی بیان کن که حرمت او هتک خواهد شد در حالی که حرمت وی، حرمت خدا و رسول خدا (صلی الله علیه وآله) است و این که محاسنش به خون تازه سرش خضاب می شود. امام در ادامه می فرماید: وقتی این سخن را از جبرئیل امین شنیدم و مقصود او را از هتک شدن حرمت در حضورم شنیدم و متوجه شدم [اشاره به هتک حرم حضرت صدیقه کبرا، فاطمه زهرا (علیها السلام)] فریادی زدم و به صورت افتادم. [بعد به هوش آمدم] و گفتم: آری، قبول کردم و راضی هستم، اگر چه هتک حرمت شود و سنت ها تعطیل گردد و کتاب خدا پاره پاره شود و کعبه ویران گردد و محاسنم از خون تازه سرم خضاب شود؛ برای خدا صبر خواهم نمود تا بر شما وارد شوم».

امان از غربت امیرالمومنین (علیه السلام)... (اللهم عجل لولیک الفرج)

و سوم، زهد و ورزیدن ائمه (علیهم السلام):

در روایتی چنین آمده است:

«عَنْ كِتَابِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سُفْيَانَ الْبَرْوَقَرِيِّ، فِي دُعَاءِ النَّدْبَةِ، وَذَكَرَ أَنَّهُ الدُّعَاءُ لِصَاحِبِ الزَّمَانِ (علیه السلام): اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا جَرَى بِهِ قَضَاؤُكَ فِي أَوْلِيَائِكَ، الَّذِينَ اسْتَخْلَصْتَهُمْ لِنَفْسِكَ وَدِينِكَ، إِذْ اخْتَرْتَ لَهُمْ جَزِيلَ مَا عِنْدَكَ مِنَ النِّعَمِ الْمُقِيمِ الَّذِي لَا زَوَالَ لَهُ وَلَا اضْمِحْلَالَ، بَعْدَ أَنْ شَرَطْتَ عَلَيْهِمُ الزُّهْدَ فِي دَرَجَاتِ هَذِهِ الدُّنْيَا الدِّينِيَّةِ وَزَبْرَجِهَا، فَشَرَطُوا لَكَ ذَلِكَ، وَعَلِمْتَ مِنْهُمْ الْوَفَاءَ بِهِ، فَقَبِلْتَهُمْ وَقَرَّبْتَهُمْ وَقَدَّمْتَ لَهُمُ الذِّكْرَ الْعَلِيِّ، وَالشَّاءَ الْجَلِيِّ، وَأَهْبَطْتَ عَلَيْهِمْ مَلَائِكَتَكَ، وَكَرَّمْتَهُمْ بِوَحْيِكَ، وَرَفَدْتَهُمْ بِعِلْمِكَ؛ (2)

ص: 319

1- [1] الكافي (ط - الإسلامية)، ج 1، ص: 282

2- [1] المزار الكبير (لابن المشهدي)، ص: 574؛ إقبال الأعمال (ط - القديمة)، ج 1، ص: 295؛ بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 99، ص: 104؛ زاد المعاد - مفتاح الجنان، ص: 304

امام زمان (علیه السلام) فرمود: بار خدایا! سپاس تو راست بر آنچه به قضای تو بر اولیایت گذشت؛ همانان که آنان را برای خودت و دینت برگزیدی؛ چرا که نعمت های فراوان ماندگار و زوال ناپذیر و از بین نرفتنی را - که نزد توست - برای آنان انتخاب کردی، پس از آن که با آنان شرط کردی که از مقامات و زینت این دنیای پست چشم پپوشند و آنان هم این شرط تو را پذیرفتند و دانستی که به این شرط وفا می کنند. پس آنان را پذیرفتی و مقرب درگاه خویش نمودی و نامشان را بلند داشتی و آشکارا آنان را ستوده، فرشتگانت را بر آنان فرو فرستادی و به وحی خویش سرفرازشان نموده، از دانش خود عطایشان کردی».

ذوات مقدسه علاوه بر زهد ورزیدن آن را نیز به مردم توصیه می فرمایند:

امیرالمومنین در خطبه 81 درباره زهد می فرمایند:

«أَيُّهَا النَّاسُ الزَّهَادُ قَصْرُ الْأَمَلِ وَالشُّكْرُ عِزُّ النَّعْمِ وَالتَّوَرُّعُ عِزُّ الْمَحَارِمِ فَإِنْ عَزَبَ ذَلِكَ عَنْكُمْ فَلَا يَغْلِبُ الْحَرَامُ صَبْرَكُمْ وَلَا تَسْأُوا عِنْدَ النَّعْمِ شُكْرَكُمْ فَقَدْ أَعَذَّرَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ مُسْفِرَةً ظَاهِرَةً وَكُتِبَ بَارِزَةً الْعُذْرُ وَاصْبِرُوا؛ (1)

ای مردم! زهد عبارت از کوتاهی آرزو، شکر نزد نعمت و کناره گیری از محرمات است. اگر (جمع) این سه واقعیت از شما دور شد حداقل این که حرام بر صبر شما غلبه نکند و به فراموشی شکر نعمت دچار نشوید، زیرا خداوند به وسیله حجت های آشکار و روشن و کتاب هایی که عذرین و واضح خدا بر بندگان است جای عذری برای شما باقی نگذاشته است».

امام صادق (علیه السلام) در این باره می فرمایند:

«مَنْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا أَثَبَّتَ اللَّهُ الْحِكْمَةَ فِي قَلْبِهِ وَأَنْطَقَ بِهَا لِسَانَهُ وَبَصَّرَهُ عُيُوبَ الدُّنْيَا دَاءَهَا وَدَوَاءَهَا وَأَخْرَجَهُ مِنَ الدُّنْيَا سَالِمًا إِلَى دَارِ السَّلَامِ؛ (2) هر کس زاهد شود و مهر دنیا را پشت سر اندازد خداوند تعالی حکمت و کاردانی را در قلب او مستقر سازد و زبانش را به حکمت گویا سازد و از کاستی و کژی دنیا با خبرش سازد تا آنجا که هم درد را بشناسد و هم درمان را بداند و بالاخره با سلامت جسم و جان وارد بهشتش سازد».

در ادامه "عبارت زیارت غدیری" امام هادی (علیه السلام) اشاره به آیه شریفه قرآن می نماید:

ص: 320

1- نهج البلاغة (للصبيحي صالح)، ص: 106؛ بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 67، ص: 317؛ منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة (خوئي)، ج 5، ص: 325

2- الكافي (ط - الإسلامية)، ج 2، ص: 128؛ ارشاد القلوب، ج 1 ص 16؛ بحار الأنوار، ج 67 ص 309

«وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمِيزَتْهُ أَجْرًا عَظِيمًا؛ (1)

و آن که به پیمانی که با خدا بسته وفادار است، یقیناً [خداوند] پاداشی بزرگ به او می دهد».

در تفسیر این قسمت از آیه شریفه آمده است:

«قال رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) أَيُّهَا النَّاسُ هَذَا عَلَىٰ بَنِي طَالِبٍ (عليه السلام) كُنْزُ اللَّهِ الْيَوْمَ وَمَا بَعْدَ الْيَوْمَ مَنْ أَحَبَّهُ وَتَوَلَّاهُ الْيَوْمَ وَمَا بَعْدَ الْيَوْمَ فَقَدْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ وَآدَىٰ مَا وَجَبَ عَلَيْهِ وَمَنْ عَادَاهُ الْيَوْمَ وَمَا بَعْدَ الْيَوْمَ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَىٰ وَأَصَمٌّ لَا حُجَّةَ لَهُ عِنْدَ اللَّهِ؛ (2)

رسول خدا (علیه السلام) فرمودند: ای مردم! علی ابن ابی طالب (علیه السلام) امروز و بعد از این، گنج الهی است؛ هر کس علی (علیه السلام) را دوست بدارد و از او پیروی کند عهد خدا را وفا کرده است و آنچه را که پروردگار بر او واجب ساخته اداء نموده است. آن کس که از امروز به بعد علی (علیه السلام) را دشمن بدارد در روز قیامت کور و کر محشور می شود و حجتی برای او نزد خدا نیست».

ص: 321

1- [1] فتح، 10

2- [2] بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 22، ص: 486

«وَأَشْهَدُ أَنَّكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ الْحَقُّ الَّذِي نَطَقَ بِوَلَايَتِكَ النَّزِيلُ...»

در این قسمت از زیارت، امام هادی (علیه السلام) به فضیلت و صفت امیرالمومنین بودن علی بن ابی طالب (علیه السلام) شهادت می دهند که توضیح و شرح این قسمت همان اول کتاب گذشت که می توان به آن مراجعه نمود و چه بسیار زیبا و قابل تأمل است که امام دهم (علیه السلام) می فرمایند: شهادت می دهم که تو امیر بر من و آباء و اجداد من هستی... فتأمل. امیرالمومنین آن حقی است که خداوند متعال اطاعتش را بر گردن همه نهاد و همه را به اطاعت از او فراخواند (1) و واجب کرد و ولایتش را ولایت خود معرفی نمود (2) و قرآن صامت خود را به وسیله ایشان ناطق گردانید و تبیین و تفسیر قرآنش را در وجود مقدس امیرالمومنین (علیه السلام) و لسان مبارک ایشان قرار داد و اوست که یدالله، وجه الله، عین الله و

ص: 322

1- [1] «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا؛ ای اهل ایمان! از خدا اطاعت کنید و [نیز] از پیامبر و صاحبان امر خودتان [که امامان از اهل بیت اند و چون پیامبر دارای مقام عصمت می باشند] اطاعت کنید و اگر درباره چیزی [از احکام و امور مادی و معنوی و حکومت و جانشینی پس از پیامبر] نزاع داشتید، آن را [برای فیصله یافتنش] اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید، به خدا و پیامبر ارجاع دهید؛ این [ارجاع دادن] برای شما بهتر و از نظر عاقبت نیکوتر است». نساء، 59.

2- [2] «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ؛ سرپرست و ولی شما فقط خدا و رسول اوست و مؤمنانی [مانند علی بن ابی طالب اند] که همواره نماز را بر پا می دارند و در حالی که در رکوعند [به تهیدستان] زکات می دهند». مائده، 55.

لسان الله است و لذا تعجبی نیست که از لسان مبارک چنین شخصیتی عبارت «سلونی قبل أن تفقدونی» صادر شود.

بر اساس روایات فراوانی ذکر شده که وجود ملکوتی امیرالمومنین (علیه السلام) و همچنین فرزندان ایشان، لسان و کتاب ناطق الهی و قرآن ناطق هستند. ابوبصیر می گوید: درباره آیه «هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ» از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم، ایشان فرمودند: «قرآن سخن نمی گوید: لیکن محمد و اهل بیت او (علیهم السلام) ناطق به کتاب می باشند». (1)

امام صادق (علیه السلام) در حدیثی می فرمود: «امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: من علم خداوند و زبان گویای او هستم (2). همچنین تعبیرهایی که قبلاً به آن اشاره کردم همچون: «لِسَانُهُ النَّاطِقُ؛ ما زبان ناطق خداوند هستیم، «أَنَا الْكِتَابُ النَّاطِقُ (3)»، «النَّاطِقُ بِالْقُرْآنِ (4)»، این عبارات و نظایر آن که درباره امیرالمومنین (علیه السلام) و دیگر ائمه معصومین (علیهم السلام) در روایات آمده است این مطلب را به ما می فهماند که ذوات مقدسه مفسر حقیقی قرآن و مظهر و مظهر قرآن و علم الهی و عالم به کلیه علوم مربوط به قرآنند.

می توان از عبارت امام هادی در این قسمت زیارت چنین برداشت نمود که قرآن کریم به استناد آیه ولایت، پرده از ولایت کلیه الهیه امیرالمومنین (علیه السلام) برداشته و آن را برای آیندگان هویدا نموده و تا روز قیامت هر کس اهل قرآن باشد این آیه را می خواند و او گواه بر ولایت و حقانیت امیرالمومنین (علیه السلام) است. (یاعلی)

حقیقت تدبّر و آموزگار تدبّر در قرآن از لسان مبارک رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در خطبه غدیر چه کسی است:

«مَعَاشِرَ النَّاسِ، تَدَبَّرُوا الْقُرْآنَ وَ افْهَمُوا آيَاتِهِ وَ انْظُرُوا إِلَى مُحْكَمَاتِهِ وَ لَا تَتَّبِعُوا مُشَابِهَهُ، فَوَاللَّهِ لَنْ يُبَيِّنَ لَكُمْ زَوَاجِرَهُ وَلَنْ يُوضِحَ لَكُمْ تَفْسِيرَهُ إِلَّا الَّذِي أَنَا أَخِذٌ بِيَدِهِ وَ مُصْعِدُهُ إِلَى وَشَائِلٍ بِعَصْدِهِ (وَ رَافِعُهُ بِيَدِي) وَ مُعْلِمُكُمْ: أَنَّ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلَى مَوْلَاهُ، وَ هُوَ عَلَى بَنِي أَبِي طَالِبٍ أَخِي وَ وَصِيِّ، وَ مَوَالِيَهُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْزَلَهَا عَلَيَّ؛

ص: 323

1- [3] «عَنْ أَبِي بصيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَوْلُهُ تَعَالَى "هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ" قَالَ إِنَّ الْكِتَابَ لَا يَنْطِقُ وَلَكِنْ مُحَمَّدٌ وَ أَهْلُ بَيْتِهِ (عليهم السلام) هُمُ النَّاطِقُونَ بِالْكِتَابِ» بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 23، ص: 197

2- [4] بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 24، ص: 198

3- [5] همان، ج 39، ص: 272

4- [1] الخصال، ج 2، ص: 478

ای مردمان! در قرآن اندیشه کنید و ژرفی آیات آن را دریابید و بر محکماش نظر کنید و از متشابهاتش پیروی ننمایید. پس به خدا سوگند که باطن ها و تفسیر آن را آشکار نمی کند مگر همین که دست و بازوی او را گرفته و بالا آورده ام و اعلام می دارم که: هر آن که من سرپرست اویم، این علی سرپرست اوست و او علی بن ابی طالب است؛ برادر و وصی من که سرپرستی و ولایت او حکمی است از سوی خدا که بر من فرستاده شده است».

آری امیرالمومنین (علیه السلام) مدبر حقیقی قرآن است که کتاب خدا به ولایت ایشان گویا شد و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برای او از مردم پیمان گرفت که در ادامه کلام امام هادی (علیه السلام) در زیارت غدیریه به آن اشاره شده است.

ص: 324

آری رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بعد از بارها بیان برتری و فضائل و مناقب امیرالمومنین (علیه السلام) به مردم، در هجدهم ذی الحجه سال دهم هجری رسماً از مردم بر این ولایت بیعت گرفت که خطبه غدیر گویای این امر مهم و بیعت و پیمانی که مردم بستند می باشد. هر چند که بعدها ایمان خود را به بهایی اندک فروختند و بیعت شکستند و هر آنچه در توان داشتند در حق اهل بیت پیغمبر (صلی الله علیه وآله) جفا و بدی کردند؛ (لعنت الله علیهم اجمعین). در مورد عهد و پیمان گرفتن رسول خدا (صلی الله علیه وآله) برای ولایت امیرالمومنین (علیه السلام) از امت، در عبارات گذشته این زیارت اشاراتی شده که می توان به آن رجوع نمود.

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در خطبه غدیر می فرمایند:

«مَعَاشِرَ النَّاسِ، فَضِّلُوا عَلَيَّ فَإِنَّهُ أَفْضَلُ النَّاسِ بَعْدِي مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ الرِّزْقَ وَبَقِيَ الْخَلْقُ. مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ، مَغْضُوبٌ مَغْضُوبٌ مَنْ رَدَّ عَلَيَّ قَوْلِي هَذَا وَلَمْ يُوَافِقْهُ. أَلَا إِنَّ جَبْرِئِلَ خَبَرَنِي عَنِ اللَّهِ تَعَالَى بِذَلِكَ وَيَقُولُ: «مَنْ عَادَى عَلِيًّا وَلَمْ يَتَوَلَّهُ فَعَلَيْهِ لَعْنَتِي وَغَضَبِي»، وَلَتَنْظُرُنَّ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ - أَنْ تُخَالِفُوهُ فَتَرَلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا - إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ؛

ای مردم! علی (علیه السلام) را فضیلت دهید که او افضل مردم بعد از من از مرد و زن است تا مادامی که خداوند روزی را نازل می کند و خلق باقی هستند. ملعون است، ملعون است، مورد غضب است، مورد غضب است کسی که این گفتار مرا رد کند و با آن موافق نباشد. بدانید که جبرئیل از جانب خداوند این خبر را برای من آورده است و می گوید: «هرکسی با علی دشمنی کند و ولایت او را نپذیرد لعنت و غضب من بر او باد». هر کس ببیند برای فرای خود چه پیش فرستاده است».

«وَأَشْهَدُ أَنَّكَ وَعَمَلُكَ وَأَخَاكَ الَّذِينَ تَجَرَّوْا اللَّهَ بِنُفُوسِكُمْ فَأَنْزَلَ اللَّهُ فِيكُمْ»

در این عبارت نورانی، امام هادی (علیه السلام) بعد از شهادت دادن به اینکه وجود مقدس و ملکوتی امیرالمومنین (علیه السلام) و عمو و برادر بزرگوار ایشان کسانی هستند که با جان های خود با خداوند متعال معامله نمودند (در راه خدا از همه توان خود استفاده و از هستی خود گذشتند) اشاره به آیه قرآن نموده و می فرمایند: این آیه در حق شما نازل شده است:

«إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ*الْمُؤْمِنُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْأَمْرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ؛(1)

«مسلماً خداوند از مؤمنان جان ها و اموالشان را به بهای این که بهشت برای آنان باشد خریده، [مؤمنانی که] همواره در راه خدا نبرد می کنند، [دشمن را] می کشند و [خود] کشته می شوند. خداوند بر عهده خود در تورات و انجیل و قرآن به آنان وعده بهشت داده؛ وعده ای ثابت و درست، چه کسی به عهدش از خدا وفادارتر است؟ پس [ای مؤمنان!] به

ص: 326

[این] داد و ستدی که با خداوند داشته اید خوشحال باشید، این است کامیابی بزرگ! [مؤمنان همان] توبه کنندگان، عبادت کنندگان، ستایش گران، روزه داران، رکوع کنندگان، سجده کنندگان، آمران به معروف، ناهیان از منکر و پاسداران حدود خداوند [ند] و مؤمنان را [به مغفرت و رحمت و بهشت و رضوان] مژده ده!»

در اینجا امام هادی (علیه السلام) در فضیلت امیرالمومنین (علیه السلام) و عمو و برادر بزرگوارشان استناد به آیه شریفه کرده و تفسیر آن را در شان این بزرگواران بیان نمودند. همه آنچه در این آیات بیان شده قابل تامل است و هر کسی که مقداری تاریخ این بزرگواران را مطالعه نموده باشد بذل جان و جهادشان در راه خدا و کمک به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و حفظ جان ایشان و پاسداری و حراست از نبی خاتم (صلی الله علیه و آله) تا دعوت مخفی و آشکارای ایشان، حمایت و کمک به حضرت در جنگ بدر و احد و موته و خوابیدن در بستر مبارک حضرت ختمی مرتبت و امر به معروف و نهی از منکر نمودنشان و صدها نمونه دیگر را می داند.

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«تَلَا رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى الْآيَةَ وَقَالَ لَهُ يَا عَلِيُّ أَنْتَ أَوَّلُ هَذِهِ الْأُمَّةِ إِيْمَانًا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَوَّلُهُمْ هِجْرَةً إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَآخِرُهُمْ عَهْدًا بِرَسُولِهِ لَا يُحِبُّكَ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِلَّا مُؤْمِنٌ قَدْ ائْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيْمَانِ وَلَا يُبْغِضُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ أَوْ كَافِرٌ» (1)

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آیه: إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى ... را تلاوت کرد سپس فرمود: «ای علی! تو اولین نفر از این امت هستی که به خدا و رسولش (صلی الله علیه و آله) ایمان آوردی و اولین کسی هستی که به سوی خدا و رسولش مهاجرت کردی و آخرین کسی هستی که به عهدهی که با رسولش بسته ای وفا کردی. سوگند به کسی که جانم در دست اوست! تو را دوست نمی دارد مگر مؤمنی که خداوند دلش را برای ایمان خالص کرده باشد و تو را دشمن نمی دارد جز منافق یا کافر».

ص: 327

امام هادی (علیه السلام) در این عبارت به صراحت فرموده اند کسی که به ولایت و جانشینی امیرالمومنین (علیه السلام) شک داشته باشد به رسول خدا (صلی الله علیه وآله) ایمان نیاورده است و نقطه مقابل ایمان به رسول خدا (صلی الله علیه وآله) کفر است. در این قسمت از زیارت امام هادی (علیه السلام) از صفت امین برای رسول خدا استفاده نمودند که خود بیانگر این است که ایشان هر آنچه از جانب خداوند متعال نازل شده تماما و بدون کاستی برای مردم بیان نموده من جمله آیاتی که در رثای ولایت و حقانیت و جانشینی امیرالمومنین (علیه السلام) نازل شده و هر کس با این وجود به این رسول امین (که حتی کافران مکه نیز به امین بودن ایشان معترف هستند) و کلامش که کلام وحی است «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ؛ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى (1)» شک داشته باشد از دایره اسلام خارج شده و مصداق بارز «يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ» می شود و تحت سرپرستی طاغوت قرار می گیرد «أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (2)». خواهد ماند

ص: 328

1- [1] و از روی هوا و هوس سخن نمی گوید* گفتار او چیزی جز وحی که به او نازل می شود نیست. نجم، 3-4.

2- . بقره، 257

قبلا واژه «امین» را بررسی نموده ایم که برای درک بهتر این عبارت می توانید به آن رجوع نمایید.

ایمان به توحید و نبوت و ولایت باید با همدیگر باشد تا ایمان معنا پیدا کند و گرنه عدم ایمان به یکی از آنها، انسان را از مرز و حدود ایمان خارج می نماید و مصداق این آیه قرآن قرار می گیرد: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا؛ (1)

کسانی که به خدا و پیامبران او کفر می ورزند و می خواهند میان خدا و پیامبرانش جدایی بیفکنند و می گویند: «به بعضی ایمان می آوریم و بعضی را انکار می کنیم» و می خواهند در میان این [دو]، راهی [برای خود] انتخاب کنند».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«عن علی بن ابراهیم: إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ قَالَ هُمَ الَّذِينَ أَقْرَأُوا بِرَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) وَأَنْكَرُوا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا؛ (2)

علی بن ابراهیم در مورد این آیه شریفه می گوید: آنها کسانی اند که به پیامبر (صلى الله عليه وآله) ایمان آوردند ولی امیرالمؤمنین (عليه السلام) را انکار کردند. وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا».

رسول خدا (صلى الله عليه وآله) در روز بزرگ و فراموش نشدنی غدیر در مورد عدم پذیرش ولایت و امامت امیرالمؤمنین (عليه السلام) فرمودند:

مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنَّهُ إِمَامٌ مِنَ اللَّهِ، وَلَنْ يَتُوبَ اللَّهُ عَلَى أَحَدٍ أَنْكَرَ وَلَا يَتَّهِ وَلَنْ يَغْفِرَ لَهُ، حَتَّمَا عَلَى اللَّهِ أَنْ يَفْعَلَ ذَلِكَ بِمَنْ خَالَفَ أَمْرَهُ وَأَنْ "يُعَذِّبَهُ عَذَابًا نُكَرًا" (3) أَبَدًا الْآبَادِ وَدَهْرَ الدُّهُورِ. فَاحْذَرُوا أَنْ تُخَالِفُوهُ. فَتَصْلُوا نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ؛ (4)

ای مردمان! او (علی (عليه السلام)) از سوی خدا امام است و هرگز خداوند توبه منکر او را نپذیرد و او را نیامرزد. این است روش قطعی خداوند درباره مخالف با علی (عليه السلام) و ولایت او و هر آینه

ص: 329

1- . نساء، 150

2- [2] تفسیر القمی، ج 1، ص: 157

3- [3] کهف، 87

4- [4] بقره، 24

او را به عذاب دردناک پایدار کیفر کند. از مخالفت با او بهراسید و گرنه در آتشی در خواهید افتاد که آتش گیری آن مردماند و سنگ که برای حق ستیزان آماده شده است».

در فرازی دیگر از خطبه غدیر در مورد این نوع شک چنین آمده است: «مَعَاشِرَ النَّاسِ، بِي وَاللَّهِ بَشَرًا أَوْلُونَ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ، وَأَنَا وَاللَّهُ خَاتَمُ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ وَالْحُجَّةُ عَلَى جَمِيعِ الْمَخْلُوقِينَ مِنْ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِينَ. فَمَنْ شَكَّ فِي ذَلِكَ فَقَدْ كَفَرَ كُفْرَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَمَنْ شَكَّ فِي شَيْءٍ مِنْ قَوْلِي هَذَا فَقَدْ شَكَّ فِي كُلِّ مَا أَنْزَلَ إِلَيَّ، وَمَنْ شَكَّ فِي وَاحِدٍ مِنَ الْأُتَمَّةِ فَقَدْ شَكَّ فِي الْكُلِّ مِنْهُمْ، وَالشَّكُّ فِينَا فِي النَّارِ؛

ای مردمان! به خدا سوگند که پیامبران پیشین به ظهورم مژده داده اند و اکنون من فرجام پیامبران و برهان بر آفریدگان آسمانیان و زمینیانم. آن کس که راستی و درستی مرا باور نکند به کفر جاهلی در آمده و تردید در سخنان امروزم مانند تردید در تمامی محتوای رسالت من است و شک و ناباوری در امامت یکی از امامان، به سان شک و ناباوری در تمامی آنان است و هر آینه جایگاه ناباوران ما آتش دوزخ خواهد بود».

مرگ چنین کسی مرگ جاهلیت است چرا که هم به رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و کلام رسول خدا ایمان نیاورده و هم بدون شناخت امام به مرگ جاهلی مرده است.

خطبه غدیر و تاکید بر توجه امت به مسئله امامت

«مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنَّمَا أَكْمَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ دِينَكُمْ بِإِمَامَتِهِ. فَمَنْ لَمْ يَأْتَمْ بِهِ وَيَمْنُ يَقُومُ مَقَامَهُ مِنْ وَلَدِي مِنْ صَلْبِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَالْعَرْضِ عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ (فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ) وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ، (لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ)؛

ای مردمان! خداوند عزوجل دین را با امامت علی تکمیل فرمود. اینک آنان که از او و جانشینانش از فرزندان من و از نسل او - تا برپایی رستاخیز و عرضه ی بر خدا - پیروی نکنند در دو جهان کرده هایشان بیهوده بوده و در آتش دوزخ ابدی خواهند بود به گونه ی که نه از عذابشان کاسته و نه برایشان فرصتی خواهد بود».

«آن» حرف تأکید است و در این عبارت اهمیت جمله را می‌رساند. این فراز اشاره به کسانی می‌کند که از ولایت امیرالمومنین (علیه السلام) بیرون رفته و به غیر ولایت ایشان داخل شده باشند و این عدول معاندانه و از سر بغض است. عدول از ولایتی که مردم را به امر خدا فرا می‌خواند «أَنْتُمْ يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا؛ (1) پیشوایانی که به فرمان ما [مردم را] هدایت می‌کردند» به سمت ولایتی که «أَنْتُمْ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ؛ (2) پیشوایانی که دعوت به (گمراهی و) به دوزخ می‌کنند». آنان همان کسانی هستند که بعد از بیت در غدیر خم، غاصبین حق اهل بیت (علیهم السلام) را به عنوان سرپرستی و خلیفه خود قبول نمودند و آن نعمت بزرگ خداوند متعال را به تعبیر قرآن کریم به کفر تبدیل نمودند:

«أَلَمْ تَرِ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ؛ (3)

آیا کسانی را که [شکر] نعمت خدا را به کفران و ناسپاسی تبدیل کردند و قوم خود را به سرای نابودی و هلاکت درآوردند ندیدی؟»

ص: 332

1- [1] انبیاء، 73

2- [2] قصص، 41

3- [3] ابراهیم، 28

در مورد واژه «العدل» در این روایت به سراغ قرآن کریم می رویم: «بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعِدُونَ»؛ (1)

بلکه آنان مردمی منحرف اند (که برای او شریک می گیرند). یعنی از حق به سمت باطل عدول کرده اند.

آنان که از ولایت امیرالمومنین (علیه السلام) خارج می شوند از جمله منحرفین از حق اند.

در مورد عبارت «عَنِ الدِّينِ الْقَوِيمِ» در فضائل قبله که بررسی نمودیم در قسمت «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا دِينَ اللَّهِ الْقَوِيمِ» مفصلاً به شرح آن پرداختیم و واژگان آن را بررسی نمودیم. فلذا هم به ظاهر عبارت و هم به باطن آن شکی نیست که مراد از «دین قویم» وجود مقدس و ملکوتی امیر عوالم، امیرالمومنین (علیه السلام) است که عده ای معاندانه از آن رویگردان شده و به سرسپردگی شیطان گردن نهادند.

آن دین قویمی که خداوند متعال از آن راضی است و آن را برای ما پسندیده و با ولایت امیرالمومنین (علیه السلام) کامل کرده است:

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»؛ (2)

امروز [با نصب علی بن ابی طالب (علیه السلام) به ولایت، امامت، حکومت و فرمانروایی بر امت] دینتان را برای شما کامل و نعمتم را بر شما تمام کردم و اسلام را برایتان به عنوان دین پسندیدم.

در روایاتی که در این موضوع گذشت خواندیم:

«قال الباقر (علیه السلام): إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ قَالَ: التَّسْلِيمُ لِعَلِي بْنِ أَبِي طَالِبٍ (علیه السلام) بِالْوَلَايَةِ»؛ (3)

امام باقر (علیه السلام) می فرماید: إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ. اسلام، تسلیم ولایت امیرالمومنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) بودن است. در آیه 85 سوره آل عمران، خداوند متعال به صراحت فرموده است: هر کس غیر از اسلام دینی را قبول کند از او پذیرفته نیست و از جمله زیانکاران است:

«وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ»؛ (4)

ص: 333

1- [1] نمل، 60

2- [2] مائده، 3

3- . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 35، ص: 341؛ مناقب آل أبي طالب (علیه السلام) (لابن شهر آشوب)، ج 3، ص: 95

4- . آل عمران، 85

و هر که جز اسلام، دینی طلب کند هرگز از او پذیرفته نمی شود و او در آخرت از زیانکاران است».

«قال الصادق (عليه السلام): فِي قَوْلِهِ تَعَالَى وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ فَقَالَ غَيْرَ الشَّيْءِ لِمِمْ لَوْلَا يَتَنَاءُ؟ (1)»

امام صادق (عليه السلام) می فرمایند: منظور از وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ؛ یعنی هر کس تسلیم به ولایت ما نباشد».

نکته بسیار زیبا و ظریف در این فرمایش امام هادی (عليه السلام) عبارت «الَّذِي ارْتَضَاهُ لَنَا رَبُّ الْعَالَمِينَ» است. یعنی کسی که برای ما این دین قویم را پسندید و جعل نمود خالق هستی می باشد نه مخلوق او. فلذا معاندین ولایت در مقابل رضای خداوند متعال قد الم نموده و با او مخالفت کردند و در درجه بعدی با رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و امیرالمومنین (عليه السلام). این فرمایش امام دهم (عليه السلام) نیز بر الهی بودن ولایت امیرالمومنین (عليه السلام) هم تاکید می کند و به صراحت به دو ولایت اشاره نموده: ولایت الهی و ولایت غیر الهی که همان شیطان و اعوان و انصار او می باشند.

آنان که معاندانه از دین قویم به ولایت شیطان عدول کردند همان کسانی هستند که در غدیر خم از سر بغض، کینه، خشم و حسادت خیره خیره با نگاهی در هم کشیده به بنیان خلقت هستی نگاه می کردند تا اینکه آیه:

«وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ؛ (2)»

کافران چون قرآن را شنیدند نزدیک بود تو را با چشمانشان بلغزانند [و از پای در آورند] و می گویند: بی تردید او دیوانه است! * در حالی که قرآن جز مایه تذکر و پند برای جهانیان نیست».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«عَنِ الْحُسَيْنِ الْجَمَّالِ، قَالَ: حَمَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى مَكَّةَ، فَلَمَّا بَلَغَ غَدِيرِ خُمٍ نَظَرَ إِلَيَّ وَقَالَ: هَذَا مَوْضِعُ قَدَمِ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) حِينَ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ (عليه السلام)، وَقَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ، وَكَانَ عَنِ يَمِينِ الْفُسْطَاطِ أَرْبَعَةُ نَفَرٍ مِنْ قُرَيْشٍ سَمَّاهُمْ لِي، فَلَمَّا

ص: 334

1- . مناقب آل أبي طالب (عليه السلام) (لابن شهر آشوب)، ج 4، ص: 283؛ بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 23، ص: 358

2- قلم، 21-52

نَظَرُوا إِلَيْهِ وَقَدْ رَفَعَ يَدَهُ حَتَّى بَانَ بَيَاضُ إِبْطَيْهِ، قَالَ: انْظُرُوا إِلَى عَيْنَيْهِ قَدْ انْقَلَبَتَا كَأَنَّهُمَا عَيْنَا مَجْنُونٍ، فَأَتَاهُ جَبْرِئِيلُ (عليه السلام) فَقَالَ: اقْرَأْ: وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا. الْآيَةَ، وَالدُّكْرُ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام). فَقُلْتُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَسْمَعَنِي هَذَا مِنْكَ. فَقَالَ: لَوْ لَا أَنَّكَ جَمَّالِي لَمَا حَدَّثْتُكَ بِهَذَا، لِأَنَّكَ لَا تُصَدِّقُ إِذَا رَوَيْتَ عَنِّي؛ (1)

حسین جمّال می گوید: امام صادق (علیه السلام) را سوار بر شتر از مدینه به مکه رساندم و هنگامی که به غدیر خم رسید به من نگاه کرد و فرمود: «اینجا، جای پای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است هنگامی که دست علی (علیه السلام) را گرفت و فرمود: هر کس من مولای اویم علی (علیه السلام) مولای اوست و در سمت راست، خیمه چهار نفر از قریش بود که نام آن ها را برای من ذکر کرد. هنگامی که به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نگاه کردند که دست علی (علیه السلام) را تا اندازه ای بلند کرده است که سفیدی زیر بغلش نمایان شده است گفتند: به چشمان وی نگاه کنید که چگونه مانند چشمان دیوانه می چرخد. پس جبرئیل نزد آن حضرت فرود آمد و فرمود: بخوان "وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ؛ وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ" و ذکر همان علی بن ابی طالب (علیه السلام) است. عرض کردم: «خدا را شکر می کنم که این سخن را از زبان شما شنیدم». فرمود: «اگر تو شتربان نبودی این سخنان را به تو نمی گفتم. به این دلیل که تو شتربان هستی اگر از من روایت کنی، مردم به حرف های تو اعتماد نمی کنند».

ص: 335

1- [1] بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 30، ص: 259؛ بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 37، ص: 221؛ تأویل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ص: 688؛ تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج 13، ص: 399؛ البرهان

«وَأَشْهَدُ أَنَّكَ الْمَعْنِيُّ يَقُولُ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ: ...»

در این عبارت نورانی امام هادی (علیه السلام) اشاره به این مطلب مهم می نمایند که وجود ملکوتی امیرالمومنین (علیه السلام) همان صراط مستقیم است که در قرآن کریم خداوند متعال به تبعیت از آن دستور داده است:

«وَأَشْهَدُ أَنَّكَ الْمَعْنِيُّ يَقُولُ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ: وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ؛ (1) و گواهی می دهم که در این گفته خدای عزیز رحیم، مقصود تویی: «و یقیناً این راه مستقیم من است و از راه های دیگر پیروی مکنید که شما را از راه او پراکنده می کند؛ خدا این [گونه] به شما سفارش کرده تا پرهیزکار شوید».

این عبارت نورانی خود تفسیر این آیه شریفه است و دیگر ائمه معصومین (علیهم السلام) در ذیل این آیه نورانی فرموده اند:

«قال الباقر (عليه السلام) فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) وَ الْأَئِمَّةُ (عليهم السلام) مِنْ وَلَدِ فَاطِمَةَ (عليها السلام) هُمْ صِرَاطُ اللَّهِ فَمَنْ أَبَاهُمْ سَلَكَ السُّبُلَ؛

(2)

امام باقر (علیه السلام) می فرمایند: «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ» منظور علی بن ابی طالب (علیه السلام) و ائمه (علیهم السلام) از فرزندان فاطمه زهرا (علیها السلام) است که راه خدا هستند؛ هر که از آن ها روی برگرداند داخل در سایر راه ها شده که در آیه به آن اشاره شده است».

ص: 336

1- [1] انعام، 153

2- [1] بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 24، ص: 15؛ فرائد الکوفی، ص 137

«قال الباقر (عليه السلام) قَوْلُهُ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ قَالَ نَحْنُ (عليهم السلام) السَّبِيلُ فَمَنْ أُبِيَ فَهَذِهِ السُّبُلُ ثُمَّ قَالَ ذَلِكَكُمْ وَصَاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ يَعْنِي كَيْ تَتَّقُوا؛ (1)

امام باقر (عليه السلام) فرمودند: «هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ» ما راه مستقیم هستیم. هر که از راه ما امتناع ورزید آن راه های دیگر است [که موجب کفر می شود] و خداوند می فرماید: «ذَلِكَكُمْ وَصَاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» این سفارش خدا به شماست تا موجب پرهیزگاری شما گردد».

«قال رسول الله (صلى الله عليه وآله) الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ الْإِمَامُ (عليه السلام) فَاتَّبِعُوهُ؛ (2)

رسول خدا (عليه السلام) در مورد این آیه فرمودند: منظور از صراط مستقیم، امام است، پس از او تبعیت کنید». «قال الصادق (عليه السلام) عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ قَالَ هُوَ وَاللَّهُ عَلَيَّ (عليه السلام) الْمِيزَانُ وَالصِّرَاطُ؛ (3)

ابوحمزہ ثمالی گوید: از امام صادق (عليه السلام) پیرامون این کلام خداوند متعال: وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ پرسیدم. فرمود: «به خدا قسم آن [صراط مستقیم] علی (عليه السلام) است، به خدا سوگند صراط و میزان، اوست».

امام هادی (عليه السلام) در این عبارت شریف از زیارت غدیری به صراحت بیان می کنند که مراد از صراط مستقیم در این آیه وجود مقدس و ملکوتی امیرالمومنین (عليه السلام) است. با تحقیق و بررسی در آیاتی که اشاره به صراط مستقیم شده در ذیل آن مشاهده می کنیم که روایات مراد از صراط مستقیم را وجود مقدس ولی خدا می دانند. من جمله آیه ای که خداوند متعال خطاب به وجود ملکوتی رسول خدا (صلى الله عليه وآله) فرمود:

«فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛ (4)

پس به آنچه بر تو وحی شده تمسک بجوی، یقیناً تو بر راهی راست قرار داری».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

ص: 337

1- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 24، ص: 13؛ القمی، ج 1، ص 221

2- [3] همان، ج 24، ص: 13؛ همان، ج 1، ص 219؛ البرهان

3- [1] بصائر الدرجات في فضائل آل محمد (عليهم السلام)، ج 1، ص: 79؛ نورالثقلین / البرهان

4- [2] زخرف، 43

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضْلِ عَنِ الثَّمَالِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ: أَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ نَبِيَّهِ (صلى الله عليه وآله) فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوْحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ، قَالَ إِنَّكَ عَلَى وَلَايَةِ عَلِيٍّ وَ عَلِيٌّ هُوَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ؛ (1)

امام باقر (عليه السلام) فرمود: خداوند آیه: "فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوْحِيَ إِلَيْكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ" را نازل کرد و خطاب به پیامبر (صلى الله عليه وآله) فرمود: «تو بر ولایت علی (عليه السلام) هستی و علی (عليه السلام) همان الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ است».

نکته: این روایت از لحاظ سندی صحیح است و مراد از این روایت شریف این نیست که وجود مقدس رسول خدا (صلى الله عليه وآله) در رتبه از امیرالمومنین (عليه السلام) پایین تر است بلکه چنین برداشت می شود که خداوند فرموده تو هم همان ولایتی را داری که علی بن ابی طالب (عليه السلام) دارد و این ولایت، صراط مستقیم است؛ اگر هم این برداشت اشتباه باشد باز هم طبق روایات و عقائد شیعه، تفکر برتری امیرالمومنین (عليه السلام) از رسول خدا (صلى الله عليه وآله) منتفی است. لذا باید به دنبال معنا و مفهوم دیگری باشیم. همچنین روایات دیگری که در باب صراط مستقیم آمده است می فرمایند مراد از «صراط مستقیم» اهل بیت (علیهم السلام) هستند که شخص رسول خدا (صلى الله عليه وآله) نیز جزئی از ایشان است و طبق روایت «کلهم نورٌ واحد؛ همه آنها یک نور واحد هستند و نمی شود بین ایشان جدایی انداخت» و روایت «ولایتنا ولایت الله؛ ولایت ما همان ولایت خداست»؛ هر چند که در برخی از حالات، ایشان با یکدیگر فرق می کنند.

در تفسیر دیگری امام باقر (عليه السلام) در تأویل این آیه شریفه می فرمایند:

«عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوْحِيَ إِلَيْكَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام)؛ (2)

امام باقر (عليه السلام) می فرمایند: "فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوْحِيَ إِلَيْكَ" منظور آن است که به آنچه درباره ی علی بن ابی طالب (عليه السلام) بر تو وحی شده است، چنگ بزن».

ص: 338

1- [3] الكافي (ط - الإسلامية)، ج 1، ص: 417؛ بحار الأنوار، ج 35، ص 368؛ بصائر الدرجات، ص 71؛ القمی، ج 2، ص 286؛ البرهان؛ نور الثقلین؛ تأویل الآیات الظاهره، ص 544

2- [1] بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 36، ص: 154؛ بحار الأنوار، ج 24، ص 25؛ تأویل الآیات الظاهره، ص 544؛ البرهان

این عبارت به عبارت قبل متصل می شود. در عبارت قبل راه هدایت و حق، امیرالمومنین (علیه السلام) معرفی شد و در اینجا نیز امام هادی (علیه السلام) قسم یاد می کند که هر کس از این راه مستقیم که امیرالمومنین (علیه السلام) است پیروی نکند گمراه می شود. لذا ملاک در راه حق بودن تمسک به ولایت امیرالمومنین (علیه السلام) می باشد. ملاک سعادت‌مندی و رستگاری امیرالمومنین (علیه السلام) است. این فرمایش اشاره مستقیم دارد به کسانی که بعد از غدیر خم پیمان شکستند و در عهد و پیمان دیگران در آمدند. شکی نیست که بزرگان‌شان هم خود گمراه بودند و هم دیگران را به گمراهی بردند به طوری که امروزه یک میلیارد و چهارصد میلیون نفر از ولایت امیرالمومنین (علیه السلام) گمراه هستند.

و در عبارت «وَعَنْدَ عَنِ الْحَقِّ مَنْ عَادَاكَ؛ کسی که تو را دشمن داشت از حق روی گرداند» کسی که از امیرالمومنین (علیه السلام) رویگردان شود از خداوند متعال رویگردان شده چرا که حضرت، ولی خداست. چرا که خداوند متعال دستور به اطاعت از ایشان صادر نموده است. دشمنی با امیرالمومنین (علیه السلام) دشمنی با خداست که قبلاً به آن اشاره کردم.

در این موضوع روایاتی در منابع اهل تسنن آمده که قابل تأمل است:

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در حدیثی می فرماید:

«وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ، إِنَّهُ لَعَهْدُ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) إِلَيَّ: إِنَّهُ لَا يَحِبُّنِي إِلَّا مُؤْمِنٌ وَلَا يَبْغُضُنِي إِلَّا مُنَافِقٌ؛ (1) قسم به کسی که دانه را شکافت و مردم را به خوبی خلق کرد، همانا عهدی است از جانب پیامبر امی (صلی الله علیه وآله) به من که دوست ندارد مرا مگر مؤمن و دشمن ندارد مرا مگر منافق».

ام سلمه می گوید: رسول خدا (صلی الله علیه وآله) همیشه می فرمود:

«لَا يَحِبُّ عَلِيًّا مُنَافِقٌ وَلَا يَبْغُضُهُ مُؤْمِنٌ؛ (2)

هیچ گاه منافق، علی (علیه السلام) را دوست ندارد و مؤمن نیز او را دشمن ندارد».

ابوذر غفاری می گوید:

«مَا كُنَّا نَعْرِفُ الْمُنَافِقِينَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) إِلَّا بِثَلَاثٍ: بِتَكْذِيبِهِمُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَالتَّخَلُّفَ عَنِ الصَّلَاةِ، وَبَغْضِهِمْ عَلَى بَنِ أَبِي طَالِبٍ (عَلَيْهِ السَّلَام)؛ (3)

ما منافقین را در عهد رسول خدا (صلی الله علیه وآله) تنها با سه خصلت می شناختیم: به تکذیب خدا و رسول و تخلف از نماز و بغض علی بن ابی طالب (علیه السلام)».

ابن عباس از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) روایت کرده که خطاب به حضرت علی (علیه السلام) فرمود:

«لَا يَبْغُضُكَ مِنَ الْعَرَبِ إِلَّا دُعَىٌّ وَلَا مِنَ الْأَنْصَارِ إِلَّا يَهُودِيٌّ وَلَا مِنْ سَائِرِ النَّاسِ إِلَّا شَقِيٌّ؛ (4)

دشمن ندارد تو را از عرب مگر زنازاده و از انصار مگر یهودی و از سایر مردم مگر انسان با شقاوت».

ابن عساکر از ثابت و او از انس نقل کرده که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) علی را در روز خیبر معرفی کرد و فرمود:

«... يَا أَيُّهَا النَّاسُ! امْتَحِنُوا أَوْلَادَكُمْ بِحَبَّةٍ، فَإِنَّ عَلِيًّا لَا يَدْعُو إِلَى ضَلَالَةٍ، وَلَا يَبْعُدُ عَنْ هَدًى، فَمَنْ أَحَبَّهُ فَهُوَ مِنْكُمْ وَمَنْ أَبْغَضَهُ فَلَيْسَ مِنْكُمْ؛ (5)

ص: 341

1- [1]. صحيح مسلم، ج 1، ص 120، ح 131، كتاب الايمان؛ سنن ترمذی، ج 5، ص 601، ح 3736؛ مسند احمد، ج 1، ص 135، ح 643؛ سنن ابن ماجه، ج 1، ص 42، ح 114.

2- . سنن ترمذی، ج 5، ص 549، ح 3717؛ المصنّف، ابن ابی شیبۀ، ج 12، ص 77، ح 12163.

3- [2]. الرياض النضرة، ج 3، ص 167؛ كنز العمال، ج 13، ص 106، ح 36346.

4- [3]. مناقب خوارزمی، ص 323، ح 330.

ای مردم! فرزندان خود را با حبّ علی (علیه السلام) امتحان نمایید؛ زیرا علی (علیه السلام) شما را دعوت به ضلالت نمی کند و از هدایت دور نمی نماید. پس هر فرزندی که او را دوست بدارد او از شما است و هر فرزندی که او را دشمن بدارد از شما نیست». انس بن مالک می گوید:

«بعد از خیبر کسی بود که فرزند خود را بر شانه اش سوار می کرد. آن گاه در بین راه علی می ایستاد و چون نظرش به حضرت می افتاد بچه را روبه او کرده و می گفت: ای فرزندم! آیا این مردی که می آید را دوست داری؟ اگر بچه می گفت: آری، او را می بوسید و اگر می گفت: خیر، او را بر زمین می زد و به او می گفت: برو به مادرت ملحق شو و پدرت را به اهل مادرت ملحق مکن زیرا من فرزندی که علی بن ابی طالب (علیه السلام) را دوست ندارد احتیاج ندارم». (1)

ابوسعید خدری می گوید:

«كُنَّا نَعْرِفُ الْمُنَافِقِينَ نَحْنُ مَعِشَرُ الْأَنْصَارِ - بِيْغْضِهِمْ عَلِيًّا؟» (2)

ما جماعت انصار، منافقین را با دشمنی علی می شناختیم».

همچنین از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نقل کرده که فرمود:

«لَا يَبْغِضُ عَلِيًّا إِلَّا مُنَافِقٌ أَوْ فَاسِقٌ أَوْ صَاحِبُ دُنْيَا» (3)

علی را به جز منافق یا فاسق یا دنیا طلب دشمن ندارد». (4)

ص: 342

1- . تاریخ دمشق، ج 42، ص 288، ح 888.

2- . سنن ترمذی، ج 5، ص 593، ح 3717.

3- . تاریخ دمشق، ج 42، ص 285، ح 8817.

4- . گردآوری از کتاب: سلفی گری و پاسخ به شبهات، علی اصغر رضوانی، انتشارات مسجد مقدس جمکران، چاپ پنجم، ص 149.

«اللَّهُمَّ سَمِعْنَا لِأَمْرِكَ وَ أَطَعْنَا، وَ اتَّبَعْنَا صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ...»

مراد از فرمایش امام هادی (علیه السلام) این است که خدایا امرت (که منظور ولایت امیرالمومنین (علیه السلام) است) و ابلاغ آن در روز غدیر را شنیدیم و اطاعت نمودیم و متمسک به آن شدیم و از راه مستقیم خدا که همان ولایت است پیروی نمودیم. رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در پایان خطبه غدیر نیز به همین مضموم اشاره فرموده اند:

«مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنَّكُمْ أَكْثَرُ مِنْ أَنْ تُصَافِقُونِي بِكَفٍّ وَاحِدٍ فِي وَقْتٍ وَاحِدٍ، وَقَدْ أَمَرَنِي اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَنْ أَخَذَ مِنْ أَلْسِنَتِكُمُ الْإِفْرَارَ بِمَا عَقَّدْتُ لِعَلِيٍّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، وَلَمَنْ جَاءَ بَعْدَهُ مِنَ الْأَيْمَةِ مِنِّي وَ مِنْهُ، عَلَى مَا أَعْلَمْتُكُمْ أَنْ ذُرِّيَّتِي مِنْ صُلْبِهِ. فَقُولُوا بِأَجْمَعِكُمْ: «إِنَّا سَامِعُونَ مُطِيعُونَ رَاضُونَ مُتَقَادُونَ لِمَا بَلَّغْتَ عَنْ رَبِّنا وَرَبِّكَ فِي أَمْرِ إِمَامِنَا عَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَنْ وُلِدَ مِنْ صُلْبِهِ مِنَ الْأَيْمَةِ. تُبَايِعُكَ عَلَى ذَلِكَ بِقُلُوبِنَا وَ أَنْفُسِنَا وَ أَلْسِنَتِنَا وَ أَيْدِينَا. عَلَى ذَلِكَ نَحْيِي وَ عَلَيْهِ نَمُوتُ وَ عَلَيْهِ نُبْعَثُ. وَ لَا نُغَيِّرُ وَ لَا نُبَدِّلُ، وَ لَا نَشْكُ (وَ لَا نَجْحَدُ) وَ لَا نَرْتَابُ، وَ لَا نَرْجِعُ عَنِ الْعَهْدِ وَ لَا نَنْقُضُ الْمِيثَاقَ؛

هان مردمان! شما بیش از آنید که در یک زمان با یک دست من بیعت نمایید. از این روی خداوند عزوجل به من دستور داده که از زبان شما اقرار بگیرم و پیمان ولایت علی امیرالمؤمنین را محکم کنم و نیز بر امامان پس از او که از نسل من و اویند؛ همان گونه که اعلام کردم که ذریه من از نسل اوست. پس همگان بگویید: البتّه که سخنان تو را شنیده و پیروی می کنیم و از آن ها خشنودیم و بر آن گردن گذار و بر آن چه از سوی پروردگارمان

در امامت امامان علی امیرالمؤمنین (علیه السلام) و امامان دیگر از صلب او (علیهم السلام) به ما ابلاغ کردی، با تو پیمان می بندیم با دل و جان و زبان و دست هایمان. با اینپیمان

زنده ایم و با آن خواهیم مرد و با آن اعتقاد برانگیخته می شویم و هرگز آن را دگرگون نکرده شک و انکار نخواهیم داشت و از عهد و پیمان خود برنمی گردیم».

در خطبه غدیر نیز اشاره ای به این قسمت از زیارت «وَاتَّبَعْنَا صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ» شده است؛ آنجا که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمودند:

«مَعَاشِرَ النَّاسِ، أَنَا صِرَاطُ اللَّهِ الْمُسْتَقِيمِ الَّذِي أَمَرَكُمْ بِاتِّبَاعِهِ، ثُمَّ عَلَيَّ مِنْ بَعْدِي؛

هان مردمان! صراط مستقیم خداوند منم که شما را به پیروی آن امر فرموده، سپس علی بعد از من در این جایگاه است (یعنی بعد از من علی صراط مستقیم است)».

این قسمت زیارت به فرازهای قبل نیز اشاره دارد. آنجایی که امام هادی (علیه السلام) حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را به صراط مستقیم خواندند. اما نکته بسیار لطیف آن این است که در عبارت قبل ایشان اشاره به آیه ای از قرآن نمود و فرمود که مراد از «صراط مستقیم» در این آیه شما (وجود مقدس امیرالمؤمنین (علیه السلام)) هستید:

«وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ... (1)»

ترجمه این آیه چنین است که خداوند متعال فرمودند: این صراط مستقیم من است، پس از آن تبعیت و پیروی نمایید. امام هادی (علیه السلام) نیز بسیار زیبا فرمودند که «وَاتَّبَعْنَا صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ» از صراط مستقیم تو پیروی نمودیم.

امام دهم (علیه السلام) در ادامه بعد از اشاره به صراط مستقیم فرمودند: «فَاهْدِنَا؛ پس خدایا ما را هدایت بفرما». چون فرمایش در مورد هدایت به صراط مستقیم است به جاست که اشاره به این آیه قرآن کنیم زمانی که از خداوند متعال می خواهیم ما را به صراط مستقیم هدایت نماید: «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ؛ ما را به راه راست هدایت بفرما» که در کلام ائمه (علیهم السلام) نیز به صراحت آمده مراد از صراط مستقیم در این آیه، امیرالمؤمنین (علیه السلام) است (که قبلاً به آن اشاره نمودیم) اما نکته مهم تر اینجاست که نقطه مقابل هدایت به صراط مستقیم، «غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ» است؛ یعنی: نه (راه) کسانی که مورد غضب تو قرار گرفتند و نه (راه) گمراهان». قبلاً در مورد این آیه صحبت کردیم که برخی از تفاسیر از کلام امام معصوم (علیه السلام)

ص: 345

مراد از مغضوبین را «یهود، نصارا، ناصبیان و شکاکان در ولایت امیرالمومنین (علیه السلام)» معرفی نمودند و همچنین «بنی امیه» نیز می تواند در زمره مغضوبین قرار بگیرند و مراد از مغضوبین نیز در کلام امام صادق (علیه السلام) چنین آمده: «الصَّالِّينَ، یعنی گمراهان از امامت علی بن ابیطالب (علیه السلام)»⁽¹⁾؛ اما به استناد آیات و روایات دیگری می توان چنین هم گفت که مراد از مغضوبین کسانی هستند که رسول خدا (صلی الله علیه وآله)، امیرالمومنین (علیه السلام) و فاطمه زهرا (صلی الله علیه وآله) و فرزندان معصومشان را که خلیفه خداوند متعال اند مورد اذیت و آزار قرار دادند و مورد قهر و غضب ایشان واقع شدند و شکی نیست که غضب ایشان، غضب خداست و رضایت ایشان، رضایت خداست که این مطلب را می توان در روایات شیعه و اهل تسنن دریافت. آنان کسانی هستند که دست از دامن صراط مستقیم کشیده اند و مورد غضب خدا واقع شدند.

در ادامه حضرت فرمود: «رَبَّنَا وَلَا تَرْغُ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا إِلَى طَاعَتِكَ؛ پروردگارا

ما را هدایت کن و بعد از اینکه ما را به طاعت هدایت کردی دل هایمان را منحرف مساز».

در قرآن کریم آمده است:

«رَبَّنَا لَا تَرْغُ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ؛ (2)

پروردگارا! دل هایمان را پس از آن که هدایتمان فرمودی منحرف مکن و از سوی خود رحمتی بر ما ببخش؛ زیرا تو بسیار بخشنده ای».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«علی بن ابراهیم قال: رَبَّنَا لَا تَرْغُ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا أَيْ لَا تُشْكَ؛ (3)

علی بن ابراهیم می گوید مراد از "رَبَّنَا لَا تَرْغُ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا" یعنی شک نمی کنیم».

«قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) أَكْثَرُوا مِنْ أَنْ يَقُولُوا رَبَّنَا لَا تَرْغُ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَلَا تَأْمَنُوا الزَّيْغَ؛ (4)

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: "رَبَّنَا لَا تَرْغُ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا" را زیاد تکرار کنید و فکر نکنید که از زیغ (لغزش) در امان هستید».

ص: 346

1- [1] «الصَّالِّينَ عَنِ إِمَامَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (علیه السلام)» تفسیر اهل بیت (علیهم السلام)، ج 1، ص 108؛ المناقب، ج 3، ص 73؛ البرهان؛ بتفاوت.

2- . آل عمران، 8

3- [3] تفسیر اهل بیت (علیهم السلام)، ج 2، ص 476؛ البرهان

4- [4] بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 91، ص: 181؛ تفسیر العیاشی، ج 1، ص: 164؛ سفینه البحار، ج 3، ص: 63

روایت بسیار جالب و قابل تأملی در این موضوع آمده که در دعای بعد از نماز غدیر چنین دعا نمایید:

«فِي الدُّعَاءِ بَعْدَ صَلَاةِ الْغَدِيرِ الْمُسْنَدِ إِلَى الصَّادِقِ (عليه السلام): ... رَبَّنَا إِنَّكَ أَمَرْتَنَا بِطَاعَةِ وِلَاةٍ أَمَرِكَ وَأَمَرْتَنَا أَنْ نَكُونَ مَعَ الصَّادِقِينَ فَقُلْتَ: أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ (1) وَقُلْتَ: اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ (2)»

فَسَمِعْنَا وَأَطَعْنَا رَبَّنَا فَتُبَّتْ أَقْدَامُنَا. وَتَوَفَّنَا مُسَّهُ لِمَيْنَ مُصَدِّقِينَ لِأَوْلِيَانِكَ وَلَا تُرْغُ قُلُوبُنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ؛ (3)

در دعای بعد نماز غدیر که سندش به امام صادق (علیه السلام) می رسد آمده است: «پروردگارا! تو ما را به اطاعت حاکمانی که از طرف تو هستند فرمان دادی و ما را امر فرمودی که همراه راستگویان باشیم و فرمودی: اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) و اولوالأمر (اوصیای پیامبر) (علیهم السلام) را! و فرمودی: از مخالفت فرمان خدا پرهیزید و با صادقان باشید! پس ما شنیدیم و اطاعت کردیم. پروردگارا! پس قدم های ما را ثابت بگردان و ما را مسلمان و تصدیق کننده ی دوستانت بمیران؛ "لَا تُرْغُ قُلُوبُنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ"».

با توجه به مطالبی که گذشت از این عبارت زیارت غدیریه چنین برداشت می شود که پروردگارا ما را به ولایت و امامت امیرالمومنین (علیه السلام) که همان صراط مستقیم توست هدایت فرما و بعد از اینکه ما را به طاعت هدایت کردی دل هایمان را از این ولایت نورانی که مایه سعادت و رستگاری و عاقبت بخیری است منحرف مساز.

و سپس در ادامه زیارت آمده: «وَجْعَلْنَا مِنَ الشَّاكِرِينَ لِأَنْعَمِكَ؛ و ما را از سپاسگزاران نعمت هایت قرار بده».

مراد از نعمت، ولایت است که خداوند متعال در قرآن کریم بعد از ابلاغ ولایت امیرالمومنین (علیه السلام) به آن اشاره نموده است:

ص: 347

1- نساء، 59

2- توبه، 119

3- تفسیر اهل بیت، ج 2، ص 478؛ تهذیب الأحکام، ج 3، ص 147؛ تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج 3، ص: 47؛ نورالثقلین

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا؛ (1)

امروز [با نصب علی بن ابی طالب (علیه السلام) به ولایت، امامت، حکومت و فرمانروایی بر امت] دینتان را برای شما کامل و نعمتم را بر شما تمام کردم و اسلام را برایتان به عنوان دین پسندیدم».

با ولایت امیرالمومنین (علیه السلام) نعمت بر همگان تمام شد و امام هادی (علیه السلام) در این قسمت از عبارت اشاره دارد به همین مطلب که خدایا به خاطر این نعمت بزرگ مرا از جمله شاکران قرار بده. نکته مهم این عبارت این است که همگان باید به درگاه خداوند متعال شکرگزار نعمت ولایت باشند و به قول قرآن کریم:

«وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ؛ (2)

و [نیز یاد کنید] هنگامی را که پروردگارتان اعلام کرد که اگر سپاس گزاری کنید قطعاً [نعمت] خود را بر شما می افزایم و اگر ناسپاسی کنید بی تردید عذابم سخت است».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«قَالَ جَعْفَرٌ (علیه السلام) إِذَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْكَ بِنِعْمَةٍ فَأَحْبَبْتَ بَقَاءَهَا فَأَكْثَرَ مِنَ الْحَمْدِ وَ الشُّكْرِ عَلَى اللَّهِ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِي كِتَابِهِ الْعَزِيزِ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ؛ (3)

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: هر گاه خدای متعال به تو نعمتی داد و دوست داشتی که آن نعمت باقی باشد بسیار خدا را ستایش کن و شکر او را به جای آور چرا که خدای عزوجل فرموده است: لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ».

«قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) أَيُّمَا عَبْدٍ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ بِنِعْمَةٍ فَعَرَفَهَا بِقَلْبِهِ وَ حَمِدَ اللَّهَ عَلَيْهَا بِلِسَانِهِ لَمْ تَنْفَدْ حَتَّى يَأْمُرَ اللَّهُ لَهُ بِالزِّيَادَةِ وَ هُوَ قَوْلُهُ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ؛ (4)

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: هر بنده ای که خداوند به او نعمتی ارزانی کند و او قلباً قدر آن نعمت را بداند و با زبانش خدا را به خاطر آن ستایش کند هنوز آن نعمت تمام نشده، خدای

ص: 348

1- . مائده، 3

2- . ابراهیم، 7

3- [3] بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 75، ص: 201؛ تفسیر اهل بیت (علیهم السلام)، ج 7، ص 344؛ العدد القویه، ص 149؛ کشف الغمه، ج 2، ص 156

4- [4] بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 68، ص: 42؛ بحار الأنوار، ج 68، ص 53؛ العیاشی، ج 2، ص 222؛ القمی، ج 1، ص 367؛ مشکاة الأنوار، ص 29؛ نور الثقلین

متعالم امر به افزایش نعمت او می کند و این همان سخن خدا در قرآن است که فرمود: لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ).

همچنین در آیه 28 سوره ابراهیم آمده است:

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ؛

آیا کسانی را که [شکر] نعمت خدا را به کفران و ناسپاسی تبدیل کردند و قوم خود را به سرای نابودی و هلاکت در آوردند ندیدی؟»

در تفسیر این آیه شریفه آمده:

«عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ عَنْ عَلِيٍّ (عليه السلام) قَالَ فَمَا بَالُ قَوْمٍ غَيَّرُوا سُنَّةَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) وَعَدَلُوا عَنْ وَصِيَّتِهِ لَا يَخَافُونَ أَنْ يَنْزَلَ بِهِمُ الْعَذَابُ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: «الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ جَهَنَّمَ يَصْطَلُونَهَا وَبُسَّ الْقَارِءُ» ثُمَّ قَالَ نَحْنُ وَاللَّهِ نِعْمَةُ اللَّهِ الَّتِي أَنْعَمَ اللَّهُ بِهَا عَلَيَّ عِبَادِهِ بِنَا فَارَ مَنْ فَارَ؟ (1)

اصبغ بن نباته

گوید: امام علی (علیه السلام) فرمود: آن قومی که سنت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را تغییر داده و از وصیت او عدول کردند چه می اندیشند؟ آیا نمی ترسند از این که عذاب بر آن ها نازل شود؟ سپس این آیه را تلاوت نمود: کسانی را که نعمت خدا را به کفران تبدیل کردند و قوم خود را به سرای نیستی و نابودی کشاندند؟! [سرای نیستی و نابودی، همان] جهنم است که آن ها در آتش آن وارد می شوند و بد قرارگاهی است. سپس فرمود: به خدا! ما همان نعمت خدا هستیم که خدا به بندگان عطا کرده و هر کس رستگار شد با پیروی از ما رستگار شده است».

همچنین در روایت:

«عَلِيٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: نِعْمَةُ اللَّهِ هُمُ الْأَيُّمَةُ: وَالدَّلِيلُ عَلَى أَنَّ الْأَيُّمَةَ (عليهم السلام) نِعْمَةُ اللَّهِ قَوْلُ اللَّهِ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا قَالَ الصَّادِقُ (عليه السلام) نَحْنُ وَاللَّهِ نِعْمَةُ اللَّهِ الَّتِي أَنْعَمَ بِهَا عَلَيَّ عِبَادِهِ وَبِنَا فَارَ مَنْ فَارَ؟ (2)

نعمت خدا، همان ائمه (علیهم السلام) هستند و دلیل بر این مطلب، آیه: أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا می باشد. امام صادق (علیه السلام) فرمود: به خدا قسم! ما همان نعمت خدا هستیم که او بر بندگان ارزانی داشته. هر کس رستگار گردیده به وسیله ی ما رستگار شده است».

همچنین:

ص: 349

1- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 55، ص: 22

2- . همان، ج 24، ص: 51

«قال الصادق (عليه السلام): نِعْمَةُ اللَّهِ مُحَمَّدٌ وَأَهْلُ بَيْتِهِ حُبُّهُمْ إِيْمَانٌ يُدْخِلُ الْجَنَّةَ وَبُغْضُهُمْ كُفْرٌ وَنِفَاقٌ يُدْخِلُ النَّارَ؛ (1)

امام صادق (عليه السلام) می فرماید: نِعْمَةُ اللَّهِ، محمد (صلی الله علیه وآله) و اهل بیت او هستند. حب و دوستی آن ها ایمان است و موجب بهشت می شود و کینه و نفاق با آن ها کفر است که موجب آتش [جهنم] می گردد».

و به قول شاعر که به نظر می آید برگرفته از این آیه شریفه است:

«شکر نعمت نعمت افزون کند *** کفر نعمت از کفت بیرون کند».

قبلاً گفتیم مراد از نعمت، ولایت است که در آیات و روایات مختلف به آن اشاره شده است من جمله آیاتی که خداوند متعال جن و انس را روز قیامت از این نعمت باز خواست می کند:

«ثُمَّ لَنَسْأَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ؛ (2)

آن گاه شما در آن روز از نعمت ها بازپرسی خواهید شد».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«قال الصادق (عليه السلام): اللَّهُ أَكْرَمُ وَأَجَلُّ مِنْ أَنْ يُطْعِمَكُمْ طَعَاماً فَيُسَوِّعَكُمْ وَهُ ذِمَّةٌ يَسْأَلُكُمْ عَنْهُ وَلَكِنَّهُ أَنْعَمَ عَلَيْكُمْ بِمُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه وآله)؛ (3)

امام صادق (عليه السلام) می فرماید: خداوند عز وجل ارجمندتر و والا مقام تر از آن است که غذایی به شما بخوراند و آن را برایتان روا برشمارد سپس شما را از آن بازخواست کند اما او از نعمتی که با حضرت محمد و خاندان محمد (علیهم السلام) به شما بخشیده بازخواستتان می کند».

و در روایتی دیگر آمده:

«قال الصادق (عليه السلام): رَوَى الْعِيَّاشِيُّ بِإِسْنَادِهِ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ قَالَ: سَأَلَ أَبُو حَنِيفَةَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) عَنْ هَذِهِ الْآيَةِ فَقَالَ لَهُ مَا النَّعْمُ عِنْدَكَ يَا نِعْمَانُ قَالَ الْقُوَّةُ مِنَ الطَّعَامِ وَالْمَاءِ الْبَارِدُ فَقَالَ لَيْنٌ أَوْ قَفَكَ اللَّهُ بَيْنَ يَدَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يَسْأَلَكَ عَنْ أَكْلِهِ أَكَلْتَهَا أَوْ شَرِبْتَهَا شَرِبْتَهَا لِيَطْوِلَنَّ وَقُوفُكَ بَيْنَ يَدَيْهِ قَالَ فَمَا النَّعِيمُ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ نَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ النَّعِيمُ الَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ بِنَا عَلَى الْعِبَادِ وَبِنَا اثْتَلَفُوا بَعْدَ أَنْ كَانُوا مُخْتَلِفِينَ وَبِنَا أَلْفَ اللَّهِ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ

ص: 350

1- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 24، ص: 60

2- . تكثر، 8

3- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 24، ص: 53؛ المحاسن، ج 2، ص 400

وَجَعَلَهُمْ إِخْوَانًا بَعْدَ أَنْ كَانُوا أَعْدَاءً وَبَنَّا هَدَاهُمُ اللَّهُ لِلْإِسْلَامِ وَهِيَ النِّعْمَةُ الَّتِي لَا تَنْقُطُ وَاللَّهُ سَائِلُهُمْ عَنْ حَقِّ النِّعِيمِ الَّذِي أَنْعَمَ بِهِ عَلَيْهِمْ وَهُوَ النَّبِيُّ وَعِثْرَتُهُ؛ (1)

ابوحنیفه از امام صادق (علیه السلام) درباره ی این آیه پرسید و ایشان به او فرمود: آن نعمت در نظر تو چیست ای نعمان؟! عرض کرد: روزی انسان از غذا و آب سرد است. حضرت فرمود: اگر خداوند در روز قیامت تو را در حضور خود باز ایستاند تا از همه آن چه که خورده ای و نوشیده ای تو را بازخواست کند، ایستادن تو در حضور او بسیار به درازا می کشد. عرض کرد: پس آن نعمت چیست فدایت شوم؟ فرمود: ما اهل بیت، آن نعمت هستیم که خداوند آن را به بندگان ارزانی داشت و با ما آنان را پس از این که چند دسته بودند یکپارچه کرد و خداوند با ما میان دل هایشان الفت برقرار کرد و آنان را پس از این که با هم دشمن بودند با هم برادر ساخت و خداوند با ما آنان را به سوی اسلام رهنمون شد و این نعمتی است که پایان ندارد. خداوند آنان را از حق آن نعمتی که به ایشان ارزانی داشته بازخواست می کند و آن، پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و عترت ایشان است».

«قَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ (عليه السلام) لأبي حنيفة: وَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّكَ تَقْسِرُ آيَةَ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَهِيَ ثُمَّ لَتُسْتَلْنَ يَوْمَئِذٍ عَنِ النِّعِيمِ أَنَّهَ الطَّعَامُ الطَّيِّبُ وَالْمَاءُ الْبَارِدُ فِي الْيَوْمِ الصَّائِفِ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ لَهُ دَعَاكَ رَجُلٌ وَأَطْعَمَكَ طَعَامًا طَيِّبًا وَأَسْقَاكَ مَاءً بَارِدًا ثُمَّ امْتَنَّ عَلَيْكَ بِهِ مَا كُنْتَ تَتَسَبَّهُ إِلَيْهِ قُلْتُ إِلَى الْبُخْلِ قَالَ أَفَيُخْلُ اللَّهُ تَعَالَى قُلْتُ فَمَا هُوَ قَالَ حُبًّا أَهْلَ الْبَيْتِ؛ (2)

از ابوحنیفه نقل شده است: امام صادق (علیه السلام) فرمود: ... شنیده ام تو آیه: ثُمَّ لَتُسْتَلْنَ يَوْمَئِذٍ عَنِ النِّعِيمِ را به غذای پاک و آب سرد در روز گرم تفسیر نموده ای؟ گفتم: درست است. فرمود: اگر کسی تو را دعوت کند و غذای پاک و خوبی برایت بیاورد و آب سرد و گوارایی به تو بپاشد بعد منت بگذارد بر تو؛ همین طور که این آیه را تفسیر می کنی در مورد او چه می گویی و از نظر تو چه نوع آدمی است؟ گفتم: من او را بخیل می دانم. فرمود: آیا خداوند بخل می ورزد؟ گفتم: پس نعیم در این آیه چیست؟ فرمود: دوستی با ما خانواده پیامبر (صلی الله علیه وآله)».

ص: 351

1- . مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج 16، ص: 247

2- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 10، ص: 220

«قال الصادق (عليه السلام): وَاللَّهِ مَا هُوَ الطَّعَامُ وَالشَّرَابُ وَلَكِنْ وَلَا يَتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ (عليهم السلام)؛ (1)»

امام صادق (عليه السلام) فرمودند: به خدا سوگند! که آن نعمت، غذا و نوشیدنی نیست بلکه ولایت ما اهل بیت (عليهم السلام) است».

در آیه دیگری آمده است:

«وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ؛

و نعمت های پروردگارت را بازگو کن».

در تفسیر این آیه شریفه نیز آمده:

«علی بن ابراهیم: وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ قَالَ: بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَأَمَرَكَ بِهِ مِنَ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَالْوَلَايَةِ وَبِمَا فَضَّلَكَ اللَّهُ بِهِ؛ (2)»

علی بن ابراهیم می گوید: وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ؛ آنچه را که خداوند بر تو نازل فرمود و تو را بدان امر کرد یعنی نماز و زکات و روزه و حج و ولایت و آنچه را که خداوند با آن به تو برتری بخشید، بازگو».

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأَئِمَّةِ»

ص: 352

1- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 24، ص: 56

2- . تفسیر القمی، ج 2، ص: 428

«وَأَشْهَدُ أَنَّكَ لَمْ تَزَلْ لِلْهَوَىٰ مُخَالِفًا، وَلِلنَّفْسِ مُخَالِفًا، وَعَلَىٰ كَظَمِ الْغَيْظِ قَادِرًا، وَعَنِ النَّاسِ عَافِيًا غَافِرًا، وَإِذَا عُصِيَّ اللَّهُ سَاحِطًا، وَإِذَا أُطِيعَ اللَّهُ رَاضِيًا، وَبِمَا عَاهَدَ إِلَيْكَ عَامِلًا، رَاعِيًا لِّمَا اسْتُحْفِظَتْ، حَافِظًا لِّمَا اسْتُودِعَتْ، مُبَلِّغًا مَا حُمِّلَتْ، مُنْتَظِرًا مَا وُعِدَتْ؛

و گواهی می دهم که تو پیوسته با هوای نفس مخالف و با پرهیزکاری هم پیمان و به فرو خوردن خشم توانا و گذشت کننده از مردم و عفو کننده آنان بودی و زمانی که خدا معصیت می شود خشمناک و هنگامی که اطاعت می شود خشنودی؛ به آنچه خدا با تو پیمان بسته بود عمل کننده بودی و آنچه نگهداری اش از تو خواسته شده بود رعایت نمودی و آنچه به تو سپرده شده بود حفظ کردی و آنچه از حق بر عهده ات نهاده شده بود رساندی و آنچه را به آن وعده داده شدی به انتظار نشستی».

در این قسمت از زیارت امام هادی (علیه السلام) شهادت می دهد که حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) همواره با هوای نفس مخالفت می نمود و این مطلب در عین متن بودن و شنیدن آسان به نظر می رسد اما به میدان عمل که می رسد مرد میدان کم است. لذا هر آن کسی که بخواهد بر مدار شرع با نفس مخالفت نماید باید به سراغ آموزگار آن امیرالمومنین (علیه السلام) آمده و به محضر ایشان تلمذ نماید. وجود مقدس و ملکوتی امیرالمومنین (علیه السلام) نه تنها با هوای نفس مخالفت می نمودند بلکه در مراتب بعدی آن را به دیگران سفارش می کردند که در روایات و فرمایشات فراوانی در نهج البلاغه آن را به وضوح می بینیم که به برخی از آنان اشاره می کنیم:

«أَيُّهَا النَّاسُ! تَوَلَّوْا مِنْ أَنْفُسِكُمْ تَأْدِيبَهَا، وَاعْدِلُوا بِهَا عَنْ ضَرَاوَةِ عَادَاتِهَا؛ (1)

ای مردم! تربیت نفس های خود را به عهده گیرید و آن ها را از آزمندی و ولع عادت هایشان باز دارید».

«وَإِيْمُ اللَّهِ يَمِينًا أَسْتَنْتِي فِيهَا بِمَشِيئَةِ اللَّهِ لَا أَرُوضَنَّ نَفْسِي رِيَاضَةً تَهْشُ مَعَهَا إِلَى الْقُرْصِ إِذَا قَدَزْتُ عَلَيْهِ مَطْعُومًا وَ تَقْنَعُ بِالْمِلْحِ مَادُّومًا؛ (2)

ص: 355

1- [1] نهج البلاغة (للصبحي صالح)، ص: 538

2- [2] همان، ص: 419

سوگند به خدا سوگندی که در آن مشیت خدا را مستثنی می‌کنم، نفس خود را چنان ریاضت دهم که اگر برای خوراک خود به قرص نانی دست یابد شاد گردد و از خورش به نمک قناعت کند».

«وَأَعْلَمُ أَنَّكَ إِن لَّمْ تَزِدْ نَفْسَكَ عَنْ كَثِيرٍ مِّمَّا تُحِبُّ مَخَافَةَ [مَكْرُوهِهِ] مَكْرُوهِ سَمَتْ بِكَ الْأَهْوَاءُ إِلَى كَثِيرٍ مِنَ الضَّرَرِ فَكُنْ لِنَفْسِكَ مَانِعاً رَادِعاً؛ (1)

در وصیت به شریح بن هانی هنگامی که او را سالار اعزامی خود به سوی شام کرد فرمود: آگاه باش اگر خود را از امور فراوانی که دوست داری به خاطر ترس از زیان آن باز نگردانی، هواهای نفس وجودت را به بسیاری از زیان‌ها می‌کشاند. پس نفس خود را از هوس‌ها مانع شو و باز گردان».

«مَنْ كَرَمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ هَانَتْ عَلَيْهِ [شَهْوَتُهُ] شَهْوَاتُهُ؛ (2)

هر کس که نفسش برایش دارای کرامت و حیثیت باشد شهوات و تمایلات برای او پست می‌شود».

«فَرَحِمَ اللَّهُ أَمْرًا نَزَعَ عَنْ شَهْوَتِهِ وَقَمَعَ هَوَى نَفْسِهِ فَإِنَّ هَذِهِ النَّفْسَ أَبْعَدُ شَيْءٍ مِّنْزَعًا وَإِنَّهَا لَا تَزَالُ تَنَزُّعُ إِلَى مَعْصِيَةٍ فِي هَوَى؛ (3) خدا رحمت کند کسی که شهوت خود را مهار کند و هوای نفس را ریشه کن سازد زیرا هوای این نفس را کردن، بسیار دشوار است و این نفس همواره به مقتضای هواطلبی خود میل به معصیتی دارد».

«لَا تُرَخِّصُوا لِأَنْفُسِكُمْ فَتَذْهَبَ بِكُمْ الرُّخْصُ مَذَاهِبَ الظُّلْمَةِ وَلَا تُدَاهِنُوا فَيَهْجُمَ بِكُمْ الْإِذْهَانُ عَلَى الْمَعْصِيَةِ؛ (4)

نفس خود را (به آن چه می‌خواهید) رها نکنید زیرا رهایی نفس (به آن چه که می‌خواهد) شما را به راه‌های ستمکاران رهنمون می‌گردد و با او مسامحه و سستی نکنید که شما را به ارتکاب معصیت می‌کشاند».

ص: 356

1- [3] نهج البلاغة (للصبحي صالح)، ص: 447

2- [4] همان، ص: 555

3- [5] همان، ص: 251

4- [1] همان، ص: 117

«وَشَحَّ بِنَفْسِكَ عَمَّا لَا يَحِلُّ لَكَ فَإِنَّ الشَّحَّ بِالنَّفْسِ الْإِنْصَافُ مِنْهَا فِيمَا أَحَبَّتْ أَوْ كَرِهَتْ... أَنْصِفِ اللَّهَ وَ أَنْصِفِ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ وَ مِنْ خَاصَّةِ أَهْلِكَ وَ مِنْ لَكَ [هَوَى فِيهِ] فِيهِ هَوَى مِنْ رَعِيَّتِكَ فَإِنَّكَ إِلَّا تَفْعَلْ تَظْلِمُ؛ (1)

نفست را از اقدام به آن چه برای تو حلال نیست سخت بازدار زیرا انصاف و عدالت درباره نفس جلوگیری جدی از اقدام نفس است در هر چه که بخواهد یا نخواهد... ما بین خدا و مردم از یک طرف و نفس و دودمان و هر کسی از رعیت که هوایی از او بر سر داری، از طرف دیگر انصاف برقرار کن. اگر انصاف برقرار نکنی ستم ورزیده ای».

«عِبَادَ اللَّهِ إِنَّ مِنْ أَحَبِّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَيْهِ عَبْدًا أَعَانَهُ اللَّهُ عَلَى نَفْسِهِ فَاسْتَشَعَرَ الْحُزْنَ وَ تَجَلَّبَبَ الْخَوْفَ فَزَهَرَ مِصْبَاحُ الْهُدَى فِي قَلْبِهِ؛ (2)

ای بندگان خدا! از محبوب ترین بندگان خدا در پیشگاه ربوبی بنده ای است که خداوند (سبحان) او را در مبارزه با نفس خود و ساختن آن یاری فرماید، (این انسان مورد عنایت خداوندی) لباسی از اندوه بر تن نمود و پوشاکی از بیم بر خود پوشید. نتیجه چنین شد که چراغ هدایت در دلش برافروخت».

امیرالمومنین (علیه السلام) در خطبه ای از نهج البلاغه می فرماید:

«أَمْرُؤُ الْجَمِّ نَفْسُهُ بِلِجَامِهَا، وَ زَمَّهَا بِزِمَامِهَا، فَأَمْسَكَهَا بِلِجَامِهَا عَنْ مَعَاصِي اللَّهِ، وَ قَادَهَا بِزِمَامِهَا إِلَى طَاعَةِ اللَّهِ؛ (3) انسان

باید نفس سرکش را با لگام [تقوا] مهار کند و افسار آن را در اختیار گیرد و به وسیله این لگام او را از معصیت خدا باز دارد و با این زمام به سوی اطاعت فرمان حق رهبری کند».

امام (علیه السلام) در این جملات، نفس انسانی را به مرکب سرکشی تشبیه کرده که اگر لجام مناسبی نداشته باشد انسان را به پرتگاه های گناه می کشاند و از مسیر طاعت منحرف می کند. معمولاً برای مهار کردن مرکب های سرکش از دو وسیله استفاده می شود: یکی «لجام» که طناب یا فلزی است که در دهان حیوان گذاشته می شود و با طنابی بسته شده و در دست کسی که سوار مرکب است قرار می گیرد و «زمام» آن ریسمانی است که از سوراخی که در بینی حیوان است می گذرانند و به وسیله طنابی به دست سوارکار می دهند

ص: 357

1- [2] نهج البلاغة (للصبي صالح)، ص: 427-428

2- [3] همان، ص: 118

3- [4] همان، ص: 356

و از آنجایی که هم دهان حیوان و هم بینی حیوان جای حساسی است با کشیدن این مهار می توان حیوان را از حرکت باز داشت و با کشیدن به یک سو می توان آن را به همان سو هدایت کرد. تعبیر به «لجام ها» و «زمام ها» اشاره به این است که باید لجام و زمام مناسبی در خور نفس سرکش تهیه شود که هم بتوان به وسیله آن او را از گناهان باز داشت و هم به سوی طاعت پروردگار هدایت نمود. بسیاری کسانی که نفس خود را به لجام و زمام نامناسب و سستی مهار می کنند و به هنگام هیجان شهوات این مهار از دست می رود و آلوده انواع گناهان می شوند. اما با چه وسیله ای می توان نفس را مهار زد؟ پاسخ این سوال را در فرمایشات حضرت امیر(علیه السلام) می توان یافت؛ در حدیثی، امام «قناعت» را عامل اصلاح نفس می شمرد و می فرماید: «أَعَوْنُ شَيْءَ عَلَى صَلَاحِ النَّفْسِ الْقَنَاعَةُ(1)». در جای دیگر سخت گرفتن بر نفس را وسیله مهار او می شمرد و می فرماید: «إِذَا صَعِبَتْ عَلَيْكَ نَفْسُكَ فَاصْعَبْ لَهَا تَذَلُّ لَكَ(2)»؛ هنگامی که نفس بر تو سخت گیرد تو هم [در طعام و استراحت و...] بر او سخت بگیر تا رام تو شود». (3)

نکته مهم در این فرمایش امام هادی(علیه السلام) این است که خواندیم امیرالمومنین(علیه السلام) قرآن ناطق، مبین و مفسر حقیقی قرآن کریم است و در معنای عمیق تر «عَلَيَّْ مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ، لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ(4)» و در روایتی دیگر رسول الله(صلی الله علیه وآله) فرمود: «عَلَيَّْ مَعَ الْحَقِّ وَالْقُرْآنِ، وَالْحَقُّ وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ، وَلَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ؛ علی با حق و قرآن است و حق و قرآن هم با علی اند و هرگز از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض (کوثر) بر من در آیند». لذا بند زندگانی امیرالمومنین(علیه السلام) منطبق با قرآن و بیانگر قرآن و تفسیر آیات الهی است و این تجلی آیات خداوند متعال در وجود امیر عالم است. لذا از این روست که در آیات و روایات تأکید فراوان به مبارزه و جهاد با نفس شده است. در مورد هوای نفس در قرآن کریم آمده است:

ص: 358

1- [1] تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص: 391

2- [2] همان، ص: 239

3- [3] پیام امام امیر المومنین(علیه السلام)، ج 8، ص 571

4- [1] «علی، با قرآن است و قرآن، با علی؛ از هم جدا نمی شوند، تا در کنار حوض (کوثر) بر من وارد شوند»؛ المعجم الأوسط : ج 5 ص 135 ح 4880، المعجم الصغير : ج 1 ص 255، الصواعق المحرقة : ص 124؛ الطرائف : ص 103 ح 152، كشف الغمة : ج 1 ص 148، المناقب للخوارزمي : ص 177 ح 214، المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 134 ح 4628؛ الجمل : ص 417، الأمالي للطوسي : ص 460 ح 1028 و ص 506 ح 1108

«وَمَا أُبْرِئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ (1)

من خود را از گناه تبرئه نمی کنم زیرا نفس طغیانگر بسیار به بدی فرمان می دهد مگر زمانی که پروردگارم رحم کند زیرا پروردگارم بسیار آمرزنده و مهربان است».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«قال أمير المؤمنين (عليه السلام) وَاللَّهِ اللَّهُ فِي الْجِهَادِ لِلنَّفْسِ فَهِيَ أَعْدَى الْعَدُوِّ لَكُمْ إِنَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَالَ إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي وَإِنَّ أَوَّلَ الْمَعَاصِي تَصْدِيقُ النَّفْسِ وَالرُّكُونُ إِلَى الْهَوَى؛ (2)

امام باقر (علیه السلام) فرمود: امیرالمومنین (علیه السلام) در وصیتی به فرزندش و شیعیان فرمود: خدا را! خدا را! در مبارزه با نفس در نظر داشته باشید! چرا که نفس، دشمن ترین دشمنان برای شماست؛ خداوند تبارک و تعالی فرموده است: إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي، اولین پلّه ی گناهان، تصدیق نفس و تکیه بر هوی و هوس است». «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا* فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا* قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا* وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا؛ (3)

و به نفس و آن که آن را درست و نیکو نمود* پس بزهکاری و پرهیزکاری اش را به او الهام کرد* بی تردید کسی که نفس را [از آلودگی پاک کرد و] رشد داد رستگار شد* و کسی که آن را [به آلودگی ها و امور بازدارنده از رشد] بیالود [از رحمت حق] نومید شد».

و در آیات دیگری:

«وَلَا أَقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ؛ (4)

و به نفس سرزنشگر قسم می خورم».

«يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ* ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً؛ (5)

ای نفس مطمئننه* خشنود و خداپسند به سوی پروردگارت بازگرد».

ص: 359

1- [2] یوسف، 53

2- [3] مستدرک الوسائل، ج 11، ص 138/ دعایم الإسلام، ج 2، ص 352

3- . شمس، 7-10

4- [2] قیامت، 2

5- [3] فجر، 27-28

لذا سبک و سیره و روش زندگی امیرالمومنین (علیه السلام) بیانگر آیات الهی است. نه تنها ایشان بلکه دیگر ائمه معصومین (علیهم السلام) نیز مانند پدرشان و جدشان امیرالمومنین (علیه السلام) با رفتار و کردارشان آیات الهی را به مردم نشان می دادند.

ص: 360

اشاره

وجود مقدس امیرالمومنین (علیه السلام) نه تنها محالف با تقواست بلکه پیشوا، پیشرو و آموزگار متقین هم می باشد اصلاً امیرالمومنین مظهر و مظهر تقواست و این صفت با وجود ملکوتی امیرعالم شناخته و بروز پیدا می کند. قبلاً در عبارت «وَأَمَامَ الْمُتَّقِينَ» واژه «تقوی» را بررسی نمودیم و به عبارت «اعلام التقی» در زیارت جامعه کبیره که از ساحت مقدس امام هادی (علیه السلام) صادر شده نیز اشاره کردیم که می توانید به آن مراجعه نمایید.

بررسی واژه «مُخَالِفًا»

«حَلَف»: الحَلْف: یعنی عهد و پیمان قومی و مردمی، مُخَالَفَة، پیمان بستن.

واژه «حَلَف» به صورت مصدر در معنی ثابت ماندن بر عهد و پیمان نیز بکار می رود.

«فَلَانٌ حَلَفُ كَرِّمٍ وَ حَلْفُ كَرِّمٍ» یعنی در جوانمردی ثابت و پایدار است، «أَحْلَافٌ» جمع «حَلِيفٌ» است، یعنی هم پیمانان.

اصل «حَلَف» سوگندی است که با آن سوگند عده ای از عده دیگر پیمان می گیرند و این معنی بعداً به هر قسم و سوگندی تعبیر شده است، در آیات: «وَلَا تُطِيعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ ⁽¹⁾؛ یعنی کسی که زیاد سوگند می خورد».

ص: 361

«مُحَالَفَةً» یعنی سوگند خوردن برای یکدیگر و بعداً واژه «مخالفة» در معنی ملازمت و پایداری محض قرار گرفته و گفته شده «حَلَفُ فلان و حَلِيفُهُ» هم سوگند و هم پیمان و ملازم او، پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: «لَا حِلْفَ فِي الْأِسْلَامِ» سوگند جاهلیت در اسلام نیست. اصل «حلف» چنان که در متن ذکر شده به معنی سوگند و هم پیمانی و همیاری و اتفاق است ولی قبل از اسلام این پیمان ها برای جنگ با دیگران و فتنه انگیزی بود چنانکه دو قبیله هم پیمان می شدند که علیه قبیله دیگر بجنگند و در غارت اموالشان شریک باشند لذا پیامبر (صلی الله علیه وآله) این گونه حلف و پیمان زیانمند را در اسلام نهی فرمود و خداوند هم در قرآن باری و هم پیمانی و اتفاق را بر اساس نیکی و تقوا بنا نهاده نه بر گناه و غارتگری، چنانکه امروز هم ابر قدرت های استعمارگر چنان پیمان هایی سودطلبانه علیه یکدیگر و سایر ملّت ها می بندند ولی قرآن می فرماید: «تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ»⁽¹⁾؛ بر اساس نیکی و تقوی پیمان ببندید و بر گناه و دشمنی پیمان نبندید».

بررسی واژه «كُظِمَ»

«كُظِمَ» در لغت عربی به معنی گلو یا محل خروج نفس است، «كُظِمَ فلان؛ یعنی نفس او بند آمد و ساکت شد.»⁽²⁾ «كُظِمَ» عبارت است از نگهداشتن و مخفی کردن چیزی در درون.⁽³⁾ در قرآن کریم آمده است: «وَأَبْيَضْتُ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ»⁽⁴⁾؛ و چشمان او از اندوه سفید شد اما خشم خود را فرو می برد».

«كُظِمَ» (بر وزن فلس) به معنای مجرای تنفس؛ چنانکه راغب و دیگران گفته اند. همچنین «كُظِمَ» حبس و نگهداری «غیظ» است در سینه، خواه به واسطه عفو باشد یا نه. طبرسی فرماید: اصل «كُظِمَ» بستن دهان مشک است پس از پر شدن. «كُظِمَتِ الْقُرْبَةُ» یعنی دهان مشک را پس از پر کردن بستم. «فلان كُظِيمٌ و مكظوم» آن وقت گویند که پر از غصّه یا پر از خشم باشد و انتقام نگیرد. «وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ»⁽⁵⁾؛ آنان که خشم خویش را

ص: 362

1- [2] مائده، 2

2- [1] مفردات الفاظ قرآن، ج 4، ص: 32

3- [2] التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج 10، ص 69.

4- [3] يوسف، 84

5- [4] آل عمران، 134

فرو برند و حبس کنند و انتقام نگیرند و آنان که از مردم عفو می کنند». «وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نَادَى وَهُوَ مَكْظُومٌ (1)؛ مانند یونس (علیه السلام) مباش آن وقت که خدا را خواند و پر از اندوه بود». ظاهراً مکظوم به معنی پر از غصه است. «وَأَبْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزَنِ فَهُوَ كَظِيمٌ (2)؛ از اندوه هر دو چشمش سفید شد و وجودش پر از اندوه بود». «وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنْثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ (3)؛ چون به یکی بشارت دختر دهند چهره اش سیاه می شود حال آن که به شدت اندوهگین و غضبناک است». ظاهراً مراد از «کظیم» اندوهگین و خشمگین است. (4)

بررسی واژه «الغَيْظُ»

«غیظ»، «تَغَيُّظٌ»: اظهار خشم و غیظ است که غالباً با صدایی که شنیده می شود همراه است (بانگ و فریاد و تنفس شدید). در قرآن کریم آمده است: «سَمِعُوا لَهَا تَغَيُّظًا وَزَفِيرًا (5)». (6) غیظ حرارتی است که انسان آن را از فوران و جوشش خون قلبش می فهمد و در می یابد. (7)

«غیظ»: به معنای خشم شدید است. (8)

وجود مقدس امیرالمومنین (علیه السلام) فرموده اند:

«وَأَكْظِمِ الْغَيْظَ، وَتَجَاوَزْ عِنْدَ الْمَقْدَرَةِ، وَاحْلُمْ عِنْدَ الْغَضَبِ، وَاصْفَحْ مَعَ الدَّوْلَةِ، تَكُنْ لَكَ الْعَاقِبَةُ (9)

غیظ خود را فرو ببر و آن گاه که می توانی انتقام بگیری انتقام نگیر و گذشت کن و آن گاه که بر مسند قدرت هستی چشم پوشی کن تا عاقبت برای تو باشد».

حضرت امیر (علیه السلام) در نامه 76 نهج البلاغه وقتی حکم ماموریت عبدالله ابن عباس را برای ولایت بصره صادر نمود فرمود:

ص: 363

1- [5] فلم، 48

2- [6] یوسف، 84

3- [7] نحل، 58

4- [8] قاموس قرآن، ج 6، ص: 113

5- [1] فرقان، 12

6- مفردات الفاظ قرآن، ج 2، ص: 730

7- «غیظ»: الغیظ أشد غضب وهو الحرارة التي يجدها الانسان من فوران دم قلبه» مفردات راغب، ص 368.

8- [4] قاموس قرآن، ج 5، ص: 140

9- [5] مکاتیب الأئمة (علیهم السلام)، ج 2، ص: 333

«سَمِعَ النَّاسَ يُوْجِّهَكَ وَ مَجْلِسِكَ وَ حُكْمِكَ وَ إِيَّاكَ وَ الْغَضَبَ فَإِنَّهُ طَيْرَةٌ مِنَ الشَّيْطَانِ؛(1)

با مردم در نشست و برخاست و دستورها گشاده رو باش. عصبانی و گرفته نباش. مراقب باش عصبانی نشوی. عصبانیت با کنترل و مدیریت جامعه سازگار نیست».

رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در این باره می فرماید:

«الْغَضَبُ يُفْسِدُ الْإِيمَانَ كَمَا يُفْسِدُ الْخَلُّ الْعَسْلَ؛(2)

خشم ایمان را فاسد می کند».

امام صادق(علیه السلام) می فرماید: «الْغَضَبُ مِفْتَاحُ كُلِّ شَرٍّ؛(3)

غضب، کلید تمام بدی هاست».

امام باقر(علیه السلام) می فرماید:

«أَيُّ شَيْءٍ أَشَدُّ مِنَ الْغَضَبِ إِنَّ الرَّجُلَ لَيَغْضَبُ فَيَقْتُلُ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ وَيَقْذِفُ الْمُحْصَنَةَ؛(4)

چه چیزی بدتر از غضب است. هنگامی که انسان غضبناک می شود دست به کشتن بی گناهان می زند و نسبت ناروا به زنان پاکدامن می دهد».

«كظم غيظ» در سیره و روش ائمه(علیهم السلام) بسیار نمود دارد. می توان احوالات ایشان در برخورد با دهن کجی و دشنام جاهلان و معاندان به محضرشان را در لابلای صفحات تاریخ مشاهده نمود.

در برخی از کتب روایی ، تاریخی آمده است:

«قيل: إِنَّ عَلِيًّا (عليه السلام) صرع في بعض حروبه رجلاً، ثم قعد على صدره ليحتز رأسه، فبصق ذلك الرجل في وجهه، فقام على (عليه السلام) وتركه. فلما سئل عن سبب قيامه وتركه قتل الرجل، بعد التمكن منه، قال: إنه لما بصق في وجهي اغتظت منه فخفت إن قتلته أن يكون للغضب والغيظ نصيب في قتله. و ما كنت أن أقتله إلا خالصاً لوجه الله تعالى؛(5)

ص: 364

1- [6] نهج البلاغة (للصبحي صالح)، ص: 465

2- [7] الكافي (ط - الإسلامية)، ج 2، ص: 302

3- [1] همان، ج 2، ص: 303

4- [2] همان، ج 2، ص: 303

5- [3] ابن الطقطقي، الفخری، ص: 49، الفخری فی الآداب السلطانية و الدول الإسلامية، تحقیق عبد القادر محمد مایو، بیروت، دار

نقل شده که امیرالمومنین (علیه السلام) در یکی از جنگ ها مردی را بر زمین افکند و سپس بر سینه او نشست تا سرش را جدا کند! آن مرد به صورت آن حضرت آب دهان انداخت. حضرت امیر (علیه السلام) برخاست و او را ترک کرد و بعد از گردشی در میدان، برگشت و سر او را جدا کرد. وقتی از حضرتشان سبب این کار را پرسیدند فرمود: "هنگامی که آب دهان به صورتم انداخت من بر او خشم گرفتم و ترسیدم که اگر او را در چنین حالتی بکشم خشم و غضب من در کشتن او دخالت داشته باشد و من نخواستم که او را بکشم مگر تنها برای رضایت پروردگار».

در کتاب مناقب ابن شهر آشوب و بحار الانوار مرحوم مجلسی (رحمة الله) مشابه این روایت با اندکی تفاوت آمده است. کسی که در جنگ خندق به دستان یداللهی امیرالمومنین (علیه السلام) به هلاکت رسید عمرو بن عبدود است که آن ملعون، علاوه بر انداختن آب دهان، به مادر حضرت نیز دشنام دادند. (1)

درباره این قضیه امیرالمومنین (علیه السلام) فرموده اند:

«ترسیدم که اگر او را در چنین حالتی بکشم خشم و غضب من در کشتن او دخالت داشته باشد و من می خواستم او را فقط به خاطر خداوند متعال کشته باشم».

آری، «سيف الله» از آنجایی که شمشیر خداست فقط دشمنان خدا را به درک واصل می کند. خداوند متعال اراده نموده و پسندیده است که دشمنانش به دستان با کفایت امیرالمومنین (علیه السلام) نابود شوند.

ص: 365

«عفو» به معنای گذشت و بخشودن گناه است. (1) راغب گفته: عفو به معنی قصد گرفتن چیزی است. گویند: «عَفَا وَاعْتَفَا» او را قصد کرد برای اخذ آنچه نزد اوست. «عَفَا النَّبْتُ وَالشَّجَرُ» علف و درخت قصد زیاد شدن کردند. در المیزان ذیل آیه 219 بقره پس از نقل قول راغب فرموده: «سپس عنایات کلامی باعث شده که این لفظ به معانی عدیده بیاید از قبیل بخشودن گناه، محو اثر و توسط در انفاق...». راغب عفو از ذنب را قصد ازاله گناه گفته است، به نظر او تقریر «عَفَا اللَّهُ عَنْكَ (2)» این است: «قَصَدَ اللَّهُ إِزَالََةَ الذَّنْبِ عَنْكَ». به هر حال معنی معمول آن همان گذشت و بخشودن و نادیده گرفتن است مثل عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ (3)، «وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ (4)» و چون پیوسته در قرآن با «عن» متعدی شده حتما باید آن را گذشت و چشم پوشی معنی کرد.

«عفو»: صیغه مبالغه است به معنی کثیر العفو. «وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُوفٌ غَفُورٌ (5)» و آن مجموعاً پنج بار در وصف حق تعالی آمده است. (6)

ص: 366

1- [1] قاموس قرآن، ج 5، ص: 19

2- [2] توبه، 43

3- [3] مائده، 95

4- [4] آل عمران، 134

5- . مجادله، 2

6- [6] قاموس قرآن، ج 5، ص: 19

«غفر»: پوشاندن و مستور کردن.

در مجمع ذیل آیه 58 بقره فرموده: «غفر» به معنی پوشاندن است. گویند: «غَفَرَ اللَّهُ لَهُ غُفْرَانًا» یعنی خدا گناهان او را مستور (و عفو) کرد. در قاموس گفته: «غَفَرَهُ يَغْفِرُهُ: سَتَرَهُ» در اقرب الموارد نیز همان طور است در اقرب و مفردات نقل شده: «أَصْبَغَ ثَوْبَكَ بِالسَّوَادِ فَإِنَّهُ أَغْفَرُ لَوَسَخِهِ» یعنی لباس را رنگ سیاه بزنی که چرکش را بهتر مستور می کند. همچنین است قول ابن اثیر در نهاییه. به هر حال غفران، گناه مستور و ناپدید کردن آن است «فَغَفَرْنَا لَهُ ذَلِكَ... (1)» آن را بر او عفو کردیم، «فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ (2)». بنابر آنچه گذشت مفعول «غفر» در این موارد «ذنوب» است و لام در «لمن» مفید نفع است یعنی: گناهان را به نفع کسی که می خواهد می آمرزد و آن که را خواهد عذاب کند.

«غفر» گاهی به گذشت ظاهری نیز اطلاق می شود هر چند در باطن گذشت و ستر نیست مثل «قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ لِيَجْزِيَ قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (3)».

«غفار و غفور»: هر دو صیغه مبالغه اند یعنی بسیار آمرزنده و هر دو از اسماء الحسنی می باشند: «إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (4)»، «وَأَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى الْعَزِيزِ الْغَفَّارِ (5)». «غفور» مجموعاً 91 بار و «غفار» چهار بار در کلام الله بکار رفته است. در اقرب الموارد گفته: «غفار» در افاده مبالغه، از «غفور» ابلغ است به علت زیادت حروف و به قولی «غفور» از حیث کیفیت، مبالغه است و «غفار» از حیث کمیت؛ یعنی «غفور» آمرزنده گناهان بزرگ و «غفار» آمرزنده گناهان بسیار است. (6)

در عفو و صبر و بردباری و گذشت، ائمه معصومین (علیه السلام) بالاخص وجود ملکوتی امیرالمومنین علی (علیه السلام) گوی سبقت را از همه مردمان ربوده بودند. امیرالمومنین (علیه السلام) عفو را تاج ارزش ها خوانده و فرموده اند:

ص: 367

1- [1] ص، 25

2- [2] بقره، 284

3- [3] جاثیه، 14

4- [4] بقره، 173

5- [5] غافر، 42

6- [6] قاموس قرآن، ج 5، ص: 107-108

عفو و گذشت، تاج و زینت فضایل اخلاقی است».

عفو و گذشت در قرآن کریم:

اشاره

در مورد «عفو» و «گذشت» در قرآن کریم آمده است:

الف) «وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ» (2)

نیکی و بدی یکسان نیست. [بدی را] با بهترین شیوه دفع کن؛ [با این برخورد متین و نیک] ناگاه کسی که میان تو و او دشمنی است [چنان شود] که گویی دوستی نزدیک و صمیمی است».

در تأویل این آیه شریفه آمده است:

«قال أمير المؤمنين (عليه السلام) الحسنَةُ مَوَدَّتُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَالسَّيِّئَةُ عَدَاوَتُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ؛ (3)

امیرالمومنین (علیه السلام) فرمودند: حسنه ای که در این آیه آمده ولایت ما اهل بیت (علیهم السلام) است و سیئه، عداوت و دشمنی با ما اهل بیت است».

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ فَضِيلٍ عَنِ الْعَبْدِ الصَّالِحِ (عليه السلام) قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ فَقَالَ نَحْنُ الْحَسَنَةُ وَ بَنُو أُمَيَّةَ السَّيِّئَةُ؛ (4)

محمد بن فضیل گوید: از امام کاظم (علیه السلام) در مورد آیه: «وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ» پرسیدم؛ فرمود: «حسنة ما خانواده ایم و سیئه بنی امیه هستند».

ب) «إِنْ تُبْدُوا خَيْرًا أَوْ تُخَفُّوهُ أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا قَدِيرًا؛ (5)

اگر کار خیری را آشکار کنید یا آن را پنهان دارید یا از بدی [دیگران] گذشت کنید، [کاری مورد پسند خدا انجام داده اید]؛ یقیناً خدا [با قدرت داشتن بر انتقام] همواره گذشت کننده و تواناست».

ص: 368

1- [7] غرر الحکم و درر الکلم، ص: 36

2- [1] فصلت، 34

3- [2] تأویل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ص: 403

4- [3] همان، ص: 526

در احوالات ائمه هنگام برخورد با افراد جاهلی که از سر نادانی و تبلیغات سوء بنی امیه و دیگر دشمنان حضرات به ساحت مقدسشان جسارت می کردند و در کمال ناباوری بارفتارهای رثوفانه ایشان روبرو می شدند در اوراق تاریخ و روایات مطالبی ثبت و ضبط شده است که فقط به سه مورد آن اشاره می کنیم:

نقل شده پیرمردی از شام به مدینه آمده بود. روزی امام حسن (علیه السلام) را سوار بر مرکب دید. بر اثر کینه ای که او از امام در دل داشت، آنچه توانست با کمال گستاخی از آن حضرت بدگویی کرد. پس از فراغ، امام حسن (علیه السلام) نزد او آمد و به او سلام کرد و در حالی که لبخند بر چهره داشت به او فرمود: «ای پیرمرد! به گمانم غریب هستی و گویا امری بر تو اشتباه شده اگر از ما درخواست رضایت کنی از تو خشنود شویم و اگر چیزی از ما بخواهی به تو عطا می کنیم. اگر راهنمایی بخواهی تو را راهنمایی می کنیم و اگر برای باربری از ما کمک بخواهی تو را کمک می کنیم. اگر گرسنه ای تو را سیر می کنیم و اگر برهنه باشی تو را می پوشانیم. اگر حاجت داری آن را ادا می نمایم و اگر مرکب خود را به سوی خانه ما روانه سازی و تا هر وقت بخواهی مهمان ما باشی، برای تو بهتر خواهد بود زیرا ما خانه آماده و وسیع و ثروت بسیار در اختیار داریم. هنگامی که آن پیرمرد در برابر گستاخی اش آن همه گذشت و بزرگواری را از امام (علیه السلام) دید شرمنده شد و تحت تأثیر شدید قرار گرفت به طوری که گریه کرد و گفت: «گواهی می دهم که تو خلیفه خدا در زمینش هستی و خداوند آگاه تر است که مقام رسالت خود را در وجود چه کسی قرار دهد. تو و پدرت نزد من مبعوض ترین افراد بودید ولی اینک تو محبوب ترین انسان نزد من می باشی. سپس او به خانه امام حسن (علیه السلام) وارد شده و مهمان آن بزرگوار گردید و پس از مدتی در حالی که قلبش آکنده از محبت خاندان رسالت شده بود با کمال عذرخواهی و تشکر از محضر امام حسن (علیه السلام) مرخص شد. (1)

آمده است: مردی از نواده های عمر بن خطاب در مدینه با امام کاظم (علیه السلام) دشمنی می کرد و گاهی با کمال جسارت نسبت به آن حضرت اسائه ادب نموده و به آل علی (علیه السلام) ناسزا می گفت. روزی بعضی از یاران به امام (علیه السلام) عرض کردند: «اجازه دهید تا این مرد تبهکار را

ص: 369

تنبیه کنیم». امام اجازه نداد تا این که روزی امام کاظم (علیه السلام) پرسید: آن مرد کجاست؟ گفتند: در فلان مزرعه خود مشغول کار است. امام کاظم (علیه السلام) سوار بر مرکب شد و نزد او رفت. وقتی به او رسید با کمال مهربانی و شادمانی به او خسته نباشید گفت و احوال او را پرسید، آنگاه سؤال کرد: چقدر امید داری که از این مزرعه به دست آوری؟ او جواب داد علم غیب ندارم. امام فرمود: من بگویم چقدر امید داری؟ او گفت: امیدوارم که 200 دینار به من برسد. امام کاظم (علیه السلام) کیسه ای محتوی 300 دینار به او داد و فرمود: «این را بگیر، به امید آن که خداوند آن چه را آرزو داری از این مزرعه به تو برساند». آن مرد آن چنان تحت تأثیر عفو و محبت امام (علیه السلام) قرار گرفت که همان جا به عذرخواهی پرداخت و عاجزانه تقاضا کرد که امام او را ببخشد. امام در حالی که لبخند بر لب داشت او را بخشید. از آن پس دوستان امام می دیدند آن مرد تغییر جهت داده و از دوستان صمیمی امام (علیه السلام) شده است. امام (علیه السلام) به دوستانش فرمود: آیا این برخورد بهتر بود یا آنچه را که شما پیشنهاد می کردید؟ آری، من با روی خوش و برخورد بزرگوارانه او را عوض کردم. (1)

هر که شاگرد امیرالمومنین (علیه السلام) شود هم روحیه عفو و گذشت پیدا می کند. چنانچه در احوالات مالک اشتر (رحمة الله) آمده است:

مالک اشتر، سردار شجاع و بی بدیل لشکر مولانا علی (علیه السلام) که در همه چیز از ایشان پیروی می کرد روزی در کوفه از بازار عبور می کرد. یکی از بازاریان او را شناخت و به خیال این که یک دهاتی فقیری عبور می کند مقداری ته مانده سبزی را به سوی او پرتاب کرد و از تلخ کاری خود خندید. مالک بی آنکه سخنی بگوید از آنجا عبور کرد. مردی به آن بازاری گفت: آیا این شخص را شناختی؟ او گفت: نه! آن مرد گفت: «او مالک اشتر سردار بزرگ سپاه امیرالمومنین علی (علیه السلام) بود». بازاری با شنیدن این سخن ترسان و لرزان به دنبال مالک شتافت تا به محضرش رسیده عذرخواهی کند. دید مالک وارد مسجد شد و به نماز ایستاد. بازاری پس از نماز نزد مالک آمد و با کمال فروتنی به عذرخواهی پرداخت. مالک گفت: «سوگند به خدا به مسجد نیامدم مگر برای این که دعا کنم تا خدا تو را بیامرزد و اصلاح کند». (2)

ص: 370

1- [1] اعلام الوری، ص 296.

2- [2] بحار الانوار، ج 42، ص 157

وجود مقدس امیرالمومنین (علیه السلام) ظرف مشیت و اراده خداوند متعال است که رضایت و خشم خداوند از اعمال و رفتار خلق در وجود ملکوتی حضرت ظهور و بروز می کند که این مطلب را در بحث ولایت بررسی نمودیم. لذا خشم و غضب ایشان همان خشم و غضب خدا و خشنودی و رضایت ایشان خشنودی خداوند متعال است. در قرآن کریم می خوانیم:

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيِّمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيُغَيِّظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا؛ (1)

محمد، فرستاده خداست و کسانی که با او هستند بر کافران سرسخت و در میان خودشان با یکدیگر مهربانند. همواره آنان را در رکوع و سجود می بینی که پیوسته فضل و خشنودی خدا را می طلبند؛ نشانه آنان در چهره شان از اثر سجود پیداست. این است توصیف آنان در تورات و اما توصیفشان در انجیل این است که وجودشان چون زراعتی است که جوانه های خود را رویانده پس تقویش کرده تا سبزر و ضخیم شده و در نتیجه بر ساقه هایش [محکم و استوار] ایستاده است، به طوری که دهقانان را [از رشد و انبوهی خود] به تعجب می آورد تا خدا به وسیله [انبوهی و نیرومندی] مؤمنان، کافران را به خشم

ص: 372

آورد. [و] خدا به کسانی از آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند آمرزش و پاداشی بزرگ وعده داده است».

در تفسیر این آیه شریفه آمده است:

«فَسَرَ الرِّضَا (عليه السلام) قَوْلَهُ وَ الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ أَنَّ عَلِيًّا مِنْهُمْ؛ (1)

امام رضا (علیه السلام) فرمودند: مراد از «و الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ» منظور علی (علیه السلام) می باشد».

«قَوْلُهُ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ أَنَّهَا نَزَلَتْ فِي عَلِيٍّ؛ (2)

در مورد قول خداوند متعال «تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا» از امام کاظم (علیه السلام) به نقل از پدران بزرگوارش آمده است: «آیه ی شریفه درباره ی علی (علیه السلام) نازل شده است».

شلاق زدن در سیره امیرالمومنین (علیه السلام)

شلاق زدن مجازات و حدی است که در قرآن کریم از طرف خداوند برای برخی جرائم در نظر گرفته شده است و لذا اجرای حدود الهی در سیره اهل بیت (علیهم السلام) خصوصاً وجود مقدس امیرالمومنین (علیه السلام) در برخورد با جرائمی که ثابت می شد دیده می شود که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

الف) تازیانه زدن بر استاندار غاصب سوم:

«ولید» برادر مادری غاصب سوم بود که به ظاهر مسلمان شد اما در دربار غاصب سوم نفوذ کرد و استاندار کوفه شد و در کوفه به عیش و نوش و میگساری و غارت بیت المال پرداخت. از عبدالله بن مسعود با اصرار فراوان مبلغ زیادی از بیت المال قرض کرد که آن را نپرداخت. وقتی عبدالله به خلیفه سوم شکایت کرد به او نوشت: «تو خزانه دار ما هستی، کاری به ولید نداشته باش». عبدالله بن مسعود در بین مردم صدا زد: ای مسلمانان! صد هزار درهم، ولید از بیت المال مسلمین گرفت و تاراج کرد ولی خلیفه مسلمین آن را بازخواست نکرد. سرانجام غاصب سوم عبدالله را عزل و به مدینه بُرد تا ولید در کوفه آزاد باشد. ولید استاندار کوفه شراب می خورد و با مستی وارد مسجد کوفه می شد و نماز صبح را چهار رکعت می خواند. در یکی از صبح ها که مست و بیهوش در محراب افتاده بود مالک اشتر و جُنْدَب بن زهیر و جمعی از بزرگان، انگشت خلیفه را از دست او گرفتند و به مدینه رفتند و با شواهد و قرائن به غاصب سوم شکایت کردند. غاصب سوم به جای دادرسی، چند ضربه

ص: 373

1- [1] مناقب آل أبي طالب (عليهم السلام) (لابن شهر آشوب)، ج 2، ص: 85؛ بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 41، ص: 68

2- . بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 36، ص: 187؛ بحار الأنوار، ج 38، ص: 203؛ كشف الغمّه، ج 1، ص: 322؛ كشف اليقين،

ص: 119؛ كشف اليقين، ص: 391؛ المناقب، ج 2، ص: 15؛ نهج الحق، ص: 247؛ تأويل الآيات الظاهرة، ص: 579

شلاق بر بدن «جندب» نواخت. وقتی اعتراضات بالا گرفت عثمان ناچار شد سعید بن عاص را به استانداری کوفه نصب و ولید را عزل کند. ولید به مدینه آمد و شهادت شاهدان تکمیل شد که می بایست حد شرابخواری 80 ضربه شلاق بر او جاری گردد اما چون برادر مادری خلیفه سوم بود کسی به خود این اجازه را نمی داد که حد شرعی را اجرا کند و خلیفه سوم نیز می گفت چه کسی بر بدن برادر من شلاق می زند؟ در این هنگام حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) شلاق را گرفت و برخاست و فرمود: «بنی اسرائیل چون اجرای حدود الهی را تعطیل کردند نابود شدند». سپس با ضربات پیاپی شلاق «80 ضربه» را بر بدن ولید نواخت. غاصب سوم ناراحت شده گفت: ای علی! تو حق نداری با ولید اینگونه رفتار کنی. امیرالمومنین (علیه السلام) پاسخ داد: «ولید شراب خورده و حکم خدا باید در حق او اجرا شود».⁽¹⁾

ب) «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) أَتَى بِرَجُلٍ عَيْثُ بَذَكَرِهِ فَضَرَبَ يَدَهُ حَتَّى احْمَرَّتْ ثُمَّ زَوَّجَهُ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ؛ (2)

«روزی جوانی را دستگیر کردند و خدمت امام علی (علیه السلام) آوردند و گزارش دادند که او با خود کاری کرد که جُنُب شد (و چون این عمل جزو انحرافات جنسی به حساب می آید و حرام است) امیرالمومنین (علیه السلام) با شلاق چند ضربه بر دست او زد که قرمز شد (و چون آن شخص زن نداشت دستور فرمود که) از بیت المال مخارج ازدواج او را بپردازند (تا با ازدواج کردن، به راه های انحرافی کشانده نشود)».

ج) «حارث نجاشی یکی از شاعران برجسته عصر خلافت امیرالمومنین (علیه السلام) بود و با شعر و شعار از حریم ایشان حمایت می کرد و معاویه را هجو و سرزنش می نمود و به عنوان یکی از دوستان و هواخواهان جدی امیرالمومنین (علیه السلام) به شمار می آمد. روزی به امیرالمومنین (علیه السلام) خبر دادند که او در ماه رمضان شراب خورده است. مأمورین به دستور آن حضرت، نجاشی را دستگیر کرده و نزد امام آوردند. امیرالمومنین (علیه السلام) با کمال قاطعیت او را بر زمین خوابانید و هشتاد بار شلاق به عنوان حد بر او زد. سپس دستور داد یک شب او را زندانی کردند و فردای آن روز او را طلبید و بیست شلاق دیگر بر او زد. نجاشی گفت: ای امیرمؤمنان! روز قبل حد شرابخواری را که هشتاد تازیانه بود بر من جاری ساختی،

ص: 374

- 1- [1] حذیقه الشیعه، ص 288؛ حق الیقین، ص 268؛ نقش عایشه در اسلام، ص 165؛ مروج الذهب، ج 2، ص 334؛ منهاج البراعة، ج 16، ص 219؛ این ماجرا در تاریخ ابن اثیر؛ تاریخ یعقوبی؛ صحیح مسلم؛ عقد الفرید؛ مسند احمد؛ اسدالغابه نیز آمده است.
- 2- [2] الکافی (ط - الإسلامية)، ج 7، ص: 265؛ وسائل الشیعه ج 8 ص 574

پس این بیست بار زدن با شلاق برای چیست؟ امیرالمومنین (علیه السلام) در پاسخ فرمود: «هذا لتجریک علی شرب الخمر فی شهر رمضان؛ این بیست تازیانه به خاطر آن است که تو جرئت و گستاخی را به جایی رساندی که حرمت ماه رمضان را نگه نداشتی و در چنین ماه، شراب خوردی».(1)

امیرالمومنین (علیه السلام) بعد از اجرای حدود، شخص خطاکار و حد خورده را به حال خود رها نمی کرد بلکه آنان را معالجه و درمان و نصیحت می نمود، چنانچه آمده است:

وقتی جرم دزدی یا زناکاری یا شراب خواری ثابت می شد و حدّ شرعی بر او جاری می گشت اگر انگشتان دست قطع می گشت یا بدن زخم می گردید امیرالمومنین (علیه السلام) دستور می دادند که او را درمان کنند. در حکومت حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) چند نفر دزدی کردند؛ پس از اثبات و اعتراف به جرم، امام (علیه السلام) دستور دادند که انگشتان دست آنها را قطع کردند، سپس امر فرمود طبیب زخم آنان را مداوا کند و آنها را به عنوان مریض بستری کرده تحت نظر بگیرند و از غذاهای مقوی مانند روغن حیوانی و عسل و کباب به آنها بخوراند تا دست آنها خوب شود و زخم التیام یابد، سپس با سخنان حکیمانه آنها را نصیحت می کرد و می فرمود:

«یا هؤلاء إنّ أیدیکم قد بَقَّتْکُمْ إِلَى النَّارِ فَإِنْ تُبْتُمْ وَعَلِمَ اللَّهُ مِنْکُمْ صِدْقَ النِّیَّةِ تَابَ عَلَیْکُمْ وَ جَزَّئْتُمْ أیدیْکُمْ إِلَى الْجَنَّةِ، فَإِنْ لَمْ تُتُوبُوا عَمَّا أَنْتُمْ عَلَیْهِ جَزَّئْتُکُمْ أیدیْکُمْ إِلَى النَّارِ» (2)

هان ای شما! همانا دست های شما پیش از شما وارد جهنّم شدند، اگر توبه کنید و خداوند بنگرد که با صداقت توبه کردید می پذیرد و دست های شما را وارد بهشت می کند اما اگر از کردار زشت خود پشیمان نشوید و توبه نکنید شما و دست های بریده شما را وارد جهنّم خواهد کرد».

ص: 375

-
- 1- [1] بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 41، ص: 9؛ فروع کافی، ج 7، ص 216، مناقب آل ابی طالب (علیه السلام)، ج 2، ص 147؛ الغارات، ج 2، ص 533؛ دانشنامه امام علی (علیه السلام)، ج 1 ص 1564
- 2- [2] الکافی (ط - الإسلامية)، ج 7، ص: 266؛ وسائل الشیعة، ج 28، ص: 301

قطعا کسی که از نافرمانی خداوند متعال به خشم می آید از قدم زدن در وادی تقوا و اطاعت از خداوند متعال خشنود می شود. در فرمایشات معصومین (علیهم السلام) این موضوع به وضوح دیده می شود. می توان برای این قسمت از عبارت نورانی امام هادی (علیه السلام) و خشنودی امیرالمومنین (علیه السلام) اشاره به «خطبه متقین» نمود. ملاک هایی که سبب می شود خداوند متعال و ذوات مقدسه از آن راضی و خشنود باشند. مثلا جاهایی است که خداوند متعال به سبب عمل بنده خود به ملائکه آسمان مباهات می کند.

نکته لطیفی که در این عبارت نورانی است و می توان به آن اشاره نمود وجوب اطاعت از اوامر و نواهی ذوات مقدسه (علیه السلام) است که قطعا رضایت و خشنودی خداوند متعال و ائمه را به همراه دارد. آنجا خداوند متعال امر می کند:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا؛ (1)

ای اهل ایمان! از خدا اطاعت کنید و [نیز] از پیامبر و صاحبان امر خودتان [که امامان از اهل بیت اند و چون پیامبر دارای مقام عصمت می باشند] اطاعت کنید و اگر درباره چیزی [از احکام و امور مادی و معنوی و حکومت و جانشینی پس از پیامبر] نزاع داشتید آن را [برای فیصله یافتن] اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید به خدا و پیامبر ارجاع دهید؛ این [ارجاع دادن] برای شما بهتر و از نظر عاقبت نیکوتر است».

ص: 376

«عَنْ عَبْدِ الْغَفَّارِ بْنِ الْقَاسِمِ قَالَ سَأَلْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ (عليه السلام) عَنْ أُولَى الْأَمْرِ فِي هَذِهِ الْآيَةِ فَقَالَ كَانَ وَاللَّهِ عَلَيَّ (عليه السلام) مِنْهُمْ؛ (1)

عبد الغفار بن قاسم گوید: از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم: اولی الامر در این آیه کیست؟ فرمود: به خدا سوگند علی (علیه السلام) از آن هاست».

«علی بن ابراهیم قال ثُمَّ فَرَضَ عَلَى النَّاسِ طَاعَتَهُمْ فَقَالَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ يَعْنِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام)؛ (2)

علی بن ابراهیم می گوید: خداوند در این آیه اطاعت ائمه (علیهم السلام) را بر مردم واجب نموده و می فرماید: "یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ" یعنی اطاعت از امیرالمؤمنین (علیه السلام)».

«عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَنْ قَوْلِهِ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ قَالَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) وَالْأَوْصِيَاءُ مِنْ بَعْدِهِ (عليهم السلام)؛ (3)

عمر بن سعید گوید: از امام کاظم (علیه السلام) درباره ی آیه: "أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ" سؤال کردم. فرمود: منظور، علی بن ابی طالب (علیه السلام) و اوصیاء بعد از آن حضرت می باشند».

« قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (عليه السلام) ثُمَّ قَالَ لِلنَّاسِ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا فَجَمَعَ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ إِيَّانَا عَنِّي خَاصَّةً؛ (4) امام

باقر (علیه السلام) می فرماید: خداوند به مردم می فرماید: "یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا" منظور تمام مؤمنین تا قیامت است. "أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ" منظور از اولی الامر، فقط ما هستیم».

ص: 377

1- [1] بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 36، ص: 189؛ تفسیر اهل بیت (علیه السلام)، ج 3، ص 244؛ کشف الغمه، ج 1، ص 323؛ کشف اليقین، ص 396

2- . همان، ج 23، ص: 285

3- . همان، ج 23، ص: 293؛ البرهان؛ العیاشی، ج 1، ص 253

4- . همان، ج 23، ص: 290؛ بحرالعرفان، ج 4، ص 253

لبخند امیرالمومنین (علیه السلام) بعد از شکستن بت ها:

«امیرالمومنین (علیه السلام) در فتح مکه به دستور پیامبر (صلی الله علیه وآله)، بر روی شانه های آن حضرت رفت تا بت خزاعه را به زمین بیفکند. وقتی امیرالمومنین (علیه السلام) بر روی شانه های پیامبر (صلی الله علیه وآله) قرار گرفت پیامبر فرمود: علی جان! آیا دستت به بت می رسد؟ امیرالمومنین (علیه السلام) عرض کرد: به خدایی که تو را به حق مبعوث نموده است اگر بخواهم دستم را به آسمان برسانم می توانم. امیرالمومنین (علیه السلام) بت را پایین آورد و به روی زمین افکند و سپس آن را قطعه قطعه نمود و به ناودان کعبه آویزان کرد. امیرالمومنین (علیه السلام) هنگامی که از دوش رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) به پایین آمد خندید. پیامبر (صلی الله علیه وآله) علت خنده اش را جویا شد. امیرالمومنین (علیه السلام) گفت: تعجب می کنم از این که چرا هنگام فرود آمدن احساس درد نکردم. پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: ای ابالحسن! چگونه احساس درد کنی در حالی که محمد تو را بالا برد و جبرئیل تو را پایین آورد».⁽¹⁾

لبخند رضایت امیرالمومنین (علیه السلام) از پایین آوردن نماد شرک و بت پرستی که در مقابل اطاعت خداوند متعال است. نمونه های بسیار زیادی وجود دارد که می توان به تاریخ رجوع نمود.

ص: 378

این عبارت نورانی اشاره به عهد و پیمانی می کند که خداوند متعال از امیرالمومنین (علیه السلام) گرفته است که پیش تر در عبارت «وَأَشْهَدُ أَنَّكَ وَفَيْتَ بِعَهْدِ اللَّهِ تَعَالَى وَأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى مُوفٍ لَكَ بِعَهْدِهِ» به آن اشاره شد است و در آنجا به این مسئله پرداختیم که می توان به آن رجوع نمود. وجود مقدس امیرالمومنین (علیه السلام) نه تنها بر آن عهد و پیمان باقی ماند بلکه به آن جامه عمل پوشانید که در سراسر زندگی مظلومانه ایشان به وضوح می بینیم. ایشان از دین در مقابل تحریفات و هجمه های دشمن محافظت نمود و دین حقیقی را به مردم معرفی کرده و هر آنچه دشمن اسلام سعی بر تحریف اسلام ناب محمدی داشت وجود ملکوتی امیرالمومنین (علیه السلام) آن اسلام حقیقی را به مردم معرفی می نمود و همواره پیروان شیطان در این مدت اندک خلافت ایشان جنگها و مخالفت های خود را علنی کرده بودند تا جایی که وجود مقدس حضرت بالای منبر کوفه از دست این مردم ناسپاس به صورت خود می زدند و گریه می کردند تا زمانی که ندای «فُزْتُ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ؛ به خدای کعبه رستگار شدم» حضرت در سحر 19 رمضان سال 40 هجری قمری در شهر طنین انداز شد و روزگار تیره و تاریک گشت. اشتیاق وصال به حق امیرالمومنین (علیه السلام) انسان را حیرت زده می کند؛ همواره در

اشتیاق دیدار همسر مظلومه اش (علیه السلام) بود؛ تشنه دیدار برادرش رسول خدا (صلی الله علیه وآله). حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) می فرمایند:

«وَاللَّهِ لَا بَنُ أَبَى طَالِبٍ أَنَسَ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِثَدْيِ أُمِّهِ؛ (1)

به خدا سوگند قطعاً علاقه پسر ابی طالب به مرگ از علاقه کودک به پستان مادر بیشتر است».

«وَإِنِّي إِلَيَّ لِقَاءَ اللَّهِ لَمُشْتَقٌّ، وَحُسْنِ ثَوَابِهِ لَمُنْتَظَرٌ رَاجٍ؛ (2)

و من آرزومند دیدار خدایم و پاداش نیک او را می پایم».

اصبغ بن نباته می گوید:

«پس از ضربت خوردن حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) به خدمتشان مشرف شدم. خود را روی پای مبارکش انداختم و گریستم. حضرت فرمود: ای اصبغ! برخیز. برای چه گریه می کنی؟ من راه بهشت در پیش دارم. عرض کردم: می دانم تو عاشق لقای خدا هستی و راه بهشت را در پیش داری؛ من بر فقدان و مهاجرت تو می گریم، من بر خود می نالم». (3)

این سیره و روش در دیگر ذوات مقدسه (علیهم السلام) نیز نمود دارد چنانچه در کلمات سیدالشهدا (علیه السلام) آمده است: «وَمَا أَوْلَاهَنِي إِلَّا أَسْلَافِي! إِشْتِيَاقٌ يَعْقُوبَ إِلَى يُوسُفَ (علیه السلام)؛ (4)

چقدر به گذشتگانم علاقمند و سرگشته ام! بسان علاقه حضرت یعقوب به حضرت یوسف (علیه السلام)».

همچنین به هنگام خروج از مکه و حرکت به سوی کربلا فرمود:

«مَنْ كَانَ بَاذِلًا فِينَا مُهْجَتَهُ، مُوْطِنًا عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ، فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا؛ (5)

هر کس می خواهد جان خود را درباره ما بذل کند و خود را برای ملاقات با خدا آماده کرده است با ما کوچ کند».

ص: 380

1- [1] نهج البلاغة (للصبحي صالح)، ص: 52؛ بحار الانوار، ج 28، ص 233؛ ج 71، ص 57؛ ج 74، ص 334.

2- [2] مکاتیب الأئمة (علیه السلام)، ج 1، ص: 493

3- [3] معاد شناسی، ج 1، ص 71

4- [1] كشف الغمة في معرفة الأئمة (ط - القديمة)، ج 2، ص: 29؛ اللهوف على قتلى الطفوف / ترجمه فهری، النص، ص: 61

5- [2] اللهوف على قتلى الطفوف / ترجمه فهری، النص، ص: 61

در پایان شکی نیست که هر کسی به دامن حضرت (علیه السلام) چنگ زد و به او امر ایشان گوش داد و به فرمایشات حضرت جامه عمل پوشانید و به دنبال اسلام قلابی یهودیان و غاصبین خلافت نرفت شیعه شد و به رستگاری رسید و مهر ولایت امیرالمومنین (علیه السلام) را بر جبین خود نقش بست.

ص: 381

«وَأَشْهَدُ أَنَّكَ مَا اتَّقَيْتَ ضَارِعاً، وَلَا أُمْسَدَ كُتَّ عَنْ حَقِّكَ جَازِعاً وَلَا أَحْجَمْتَ عَنْ مُجَاهَدَةِ غَاصِيِكَ نَاكِلاً، وَلَا أَظْهَرْتَ الرِّضَى بِخِلَافِ مَا يُرِضِي اللَّهَ مُدَاهِناً، وَلَا وَهَنْتَ لِمَا أَصَابَكَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا صَدَّ عَفَتْ؛ وَلَا اسْتَكْنَتَ عَنْ طَلَبِ حَقِّكَ مُرَاقِباً، مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ تَكُونَ كَذَلِكَ، بَلْ إِذْ ظَلِمْتَ احْتَسَبْتَ رَبَّكَ، وَفَوَّضْتَ إِلَيْهِ أَمْرَكَ، وَذَكَرْتَهُمْ فَمَا اذْكُرُوا وَعَظَّمْتَهُمْ فَمَا اتَّعَظُوا، وَخَوَّفْتَهُمُ اللَّهَ فَمَا تَخَوَّفُوا؛

و گواهی می دهم که از روی زبونی محافظه کاری نکردی و در اثر بی تابی و عجز از گرفتن حقت باز نایستادی و به خاطر ترس و وحشت از پیکار با غاصبان ولایت قدم به عقب نگذاشتی و به علّت سستی بر خلاف آنچه خدا را خشنود می کند اظهار خشنودی ننموده و برای آنچه در راه خدا به تو در رسیده سست نشدی و به خاطر ترس و زبونی از خواستن حقت ناتوان و درمانده نگشتی، پناه به خدا از اینکه چنین باشی بلکه زمانی که مورد ستم واقع شدی به حساب پروردگارت گذاشتی و کارت را به او واگذار کردی و ستمکاران را پند دادی ولی نپذیرفتند و اندرز دادی ولی قبول نکردند و آنان را از خدا ترساندی ولی نترسیدند».

امام هادی (علیه السلام) در این قسمت از زیارت با صراحت تمام به محضر مبارک امیرالمومنین (علیه السلام) اعلام می دارد که شما توان برخورد و از بین بردن مخالفان و جانپان و غاصبان حقتان را داشتید اما به مصالح و پیمانی که خداوند متعال مبنی بر سکوت از شما گرفت صبر کردید. این قسمت عبارت نورانی حضرت که سراسر غم و غصه و اندوه است اشاره به غربت و مظلومیت امیر عوالم علی (علیه السلام) دارد. هنگامی که حق ایشان را غصب نمودند و وحشایه به خانه وحی تاختند و حرمت بیت نبوت و رسالت را هتک نمودند و دختر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را به شهادت رساندند. نباید از این نکته مهم غافل شد که کسی که با چهار انگشت درب خیبر را که چهل مرد جنگی آن را حرکت می دادند یک تنه از جا می کند و به اعتراف روایات به بیست متر پشت سر خود پرتاب می کند و این واقعه مهم برای همیشه در دل تاریخ ثبت و ضبط گشته و خوانندگان را به حیرت می اندازد، کسی که زره اش پشت ندارد، کسی که در هیچ جنگی به دشمن پشت نکرده و تا پای جان برای اسلام شمشیر زده، کسی که در اوج نوجوانی است و بزرگان و یلان عرب و یهودی را به درک واصل کرده، قلع و قمع کردن عده ای از اراذل و اوباش برای او بسیار آسان است، چرا سکوت کرده و اجازه می دهد که دستان یدالهی او را ببندند؟ اگر کسی اهلش باشد می فهمد که این امر به دستور و اراده خداوند

متعال است چنانچه در عبارت های گذشته به آن اشاره نمودیم. باید دلیل را در آنجا جستجو کرد. پیروان غاصبین ولایت و مخالفین شیعه همواره در تلاش اند که واقعه دردناک هجوم به خانه وحی را سانسور و یا انکار کنند و شهادت حضرت زهرا(علیها السلام) و جسارت حرامیان به صاحت مقدس ناموس کبریا را افسانه جلوه دهند اما زهی خیال باطل. در منابع شیعی و سنی به صراحت به این جنایات اشاره شده و مهر تیره بختی تا قیامت بر چهره آنان نقش بسته است. ما از پیروان سقیفه سوال می کنیم که چرا تنها دختر رسول خدا(صلی الله علیه و آله) نباید مزار مطهرش معلوم باشد؟ چرا ایشان وصیت می نماید که علی جان مرا شبانه غسل، کفن و دفن کن؟ حتی اگر نعوذ بالله به مرگ طبیعی هم از دنیا رفته باشد باید که مزار ایشان مشخص باشد. تمامی افراد برجسته و سرشناس مخالفین شیعه و حتی شهدای جنگ های احد قبری دارند. از همه مهم تر رسول خدا(صلی الله علیه و آله) و غاصبین حق امیرالمومنین(علیه السلام) قبر مشخصی دارند اما وجود مقدسه زهرا(علیها السلام) قبر مشخصی ندارد. چرا؟ آری! زهرا(علیها السلام) سند حقانیت و مظلومیت امیرالمومنین(علیه السلام) و تشیع است. سند ظلم و جور غاصبین حق امیرالمومنین(علیه السلام) است. ان شاء الله در جلد دیگری از این کتاب مفصلاً به این موضوع مهم اشاره خواهیم کرد. اما در ادامه به برخی از روایات اهل تسنن در باب این جنایات اشاره می کنیم:

هجوم وحشیانه غاصبین ولایت به خانه وحی در منابع اهل تسنن

احمد شهرستانی در الملل و النحل به نقل از نظام می نویسد:

«از جمله عقائد نظام آن بود که می گفت: عمر به خانه فاطمه حمله ور شده و فریاد می زد: خانه را با اهلش به آتش بکشید در حالی که در خانه نبود مگر علی و فاطمه و حسن و حسین(علیهم السلام). او در ادامه می نویسد: همانا عمر چنان ضربه ای به شکم فاطمه در روز بیعت زد که فاطمه جنین خود (محسن) را از شکم انداخت.» (1)

امام حرملین جوینی، استاد ذهبی از رسول خدا(صلی الله علیه و آله) این گونه روایت می کند:

«زمانی که فاطمه را دیدم به یاد صحنه ای افتادم که پس از من برای او رخ خواهد داد. گویا می بینم ذلت وارد خانه او شده، حرمتش پایمال گشته، حقش غصب شده، از ارث خود ممنوع گشته، پهلوی او شکسته شده و فرزندی را که در رحم دارد سقط شده؛ در حالی که پیوسته فریاد می زند: وا محمدا! ولی کسی به او پاسخ نمی دهد. کمک می خواهد اما

ص: 384

کسی به فریادش نمی‌رسد. او اول کسی است که از خاندانم به من ملحق می‌شود و در حالی بر من وارد می‌شود که محزون، گرفتار و غمگین و شهید شده است و من در اینجا می‌گویم: خدایا لعنت کن هر که به او ظلم کرده، کیفر ده هر که حقش را غصب کرده، خوار کن هر که خوارش کرده و در دوزخ مخلد کن هر که به پهلویش زده تا فرزندش را سقط کرده و ملائکه آمین گویند». (1)

ذهبی از دیگر بزرگان اهل تسنن در شرح زندگانی ابن ابی دارم از قول ابن حماد کوفی می‌نویسد:

«هنگامی با مشعل آتش برای تسلیت دختر پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) آمدند که وی به «محسن» باردار بود و تهاجم به خانه و ... موجب قتل محسن، طفلی که هنوز پا به دنیا

ننهاده بود گردید. چنانکه ابن ابی دارم در ادامه می‌گوید: عمر لگدی بر حضرت زهرا (علیها السلام) زد تا محسن سقط گردید». (2)

در مقاتل ابن عطیه آمده:

«هنگامی که ابوبکر از مردم با تهدید و شمشیر و زور بیعت گرفت عمر، قنفذ و جماعتی را به سوی خانه علی و فاطمه (علیها السلام) فرستاد و عمر هیزم جمع کرد و در خانه را آتش زد...». (3)

ابن شحنه ابوالولید محب الدین محمد بن محمد (متوفای 815 ق) در تاریخ خود می‌نویسد:

«عمر آمد خانه ی امیرالمؤمنین (علیه السلام) را با هر که در آن است آتش زند، فاطمه (علیها السلام) او را دید (به فاطمه (علیها السلام)) گفت: آنچه را امت پذیرفته اند پذیرا شوید». (4)

صفدی یکی دیگر از علمای اهل سنت می‌گوید:

«إِنَّ عُمَرَ ضَرَبَ بَطْنَ فَاطِمَةَ يَوْمَ الْبَيْعَةِ حَتَّى أَلْقَتْ الْمُحْسِنَ مِنْ بَطْنِهَا؛ (5)

به راستی عمر آن چنان فاطمه (علیها السلام) را در روز بیعت زد که محسن را سقط نمود».

ابن حجر عسقلانی و شمس الدین ذهبی:

ص: 385

-
- 1- [2] فراند السمطین ج 2، ص 34 و 35
 - 2- [1] سیر اعلام النبلاء - ط الرسالة، ج 15 ص 578
 - 3- [2] الامامه و الخلافه، مقاتل بن عطیه، ص 160 و 161 که با مقدمه ای از دکتر حامد داود استاد دانشگاه عین الشمس قاهره به چاپ رسیده، چاپ بیروت، مؤسسه البلاغ.
 - 4- تاریخ ابن شحنه در حاشیه ی الکامل: ج 7، ص 164
 - 5- الوافی بالوفیات، صفدی، ج 5، ص 347

«أن عمر رفس فاطمة حتى أسقطت بمحسن؛ (1)

عمر به فاطمه لگد زد که سبب سقط محسن گردید».

ابن ابی الحديد در شرح نهج البلاغه نقل می کند:

«أنَّ عُمَرَ ضَرَبَ فَاطِمَةَ بِالسَّوْطِ وَقَصَدَ مَنْزِلَهُ؛ (2)

عمر به منزل فاطمه (علیها السلام) آمد و او را با تازیانه زد». نظام معتزلی می گوید:

«بدون شک عمر در روز بیعت چنان فاطمه (علیها السلام) را لگد زد که محسن را سقط نمود». (3)

هجوم های متعدد به خانه وحی

هجوم اول:

در هجوم اول، قنفذ از طرف ابوبکر، درب خانه حضرت آمد و از ایشان خواست که برای بیعت نزد ابوبکر رود. حضرت به او فرمود: چقدر سریع به رسول خدا (صلی الله علیه وآله) دروغ بستید و خلافت و جانشینی آن حضرت را ادعا کردید که حق شما نیست. (4)

هجوم دوم:

در هجوم دوم دشمنان بعد از آتش زدن درب بیت وحی و جسارت به ساحت مقدس صدیقه طاهره (علیها السلام) با برخورد شدید امیرالمومنین (علیه السلام) مواجه شدند و موفق نشدند ایشان را برای بیعت به مسجد ببرند. (5)

ص: 386

1- [5] لسان المیزان، ج 1، ص 268.

2- [6] شرح نهج البلاغه لابن ابی الحديد، ج 16، ص: 271

3- [1] الوافي بالوفيات، صلاح الدين خليل بن إيبك صفدي، بيروت، 1401ق، ص 17، حروف الف، از روایت ابراهیم بن سیّار، شماره 2444.

4- [2] کتاب سلیم بن قیس هلالی ص 148 و 149، باب قضایا السقیفة علی لسان سلمان الفارسی، باب هجوم قبائل قریش علی بیت الوحي وإحراقه؛ الإمامة والسياسة - تحقیق الزینی - ج 1، ص 19 و 20، باب کیف كانت بیعة علی بن أبی طالب کرم الله وجهه؛ انساب الاشراف، بلاذری، ج 1، ص 586؛ تفسیر الروح والمعانی، الآلوسی، ج 3 ص 124.

5- کتاب سلیم بن قیس هلالی - به تحقیق اسماعیل انصاری زنجانی - ص 149 و 150؛ باب قضایا السقیفة علی لسان سلمان الفارسی؛ تفسیر الروح والمعانی - الآلوسی - ج 3 - ص 124؛ الملل والنحل للشهرستانی المتوفی سنة 548 (ص 83 طبع مصر تحت إشراف محمد فتح الله بدران) نقلا عن النظام؛ اثبات الوصیه، مسعودی شافعی، ص 143؛ الإمامة والخلافة، مقاتل بن عطیه، ص 160 و 161 با مقدمه دکتر حامد داود؛ المصنف، ج 8، ص 572؛ انساب الاشراف، بلاذری، ج 1، ص 586 و...

در هجوم سوم، دشمنان وقتی با مقاومت حضرت زهرا و امیرالمومنین⁸ مواجه شدند و قیحانه به ساحت مقدس فاطمه زهرا(علیها السلام) جسارت نمودند و حضرت امیر(علیها السلام) را به زور به مسجد بردند و در این هجوم بود که حضرت محسن(علیه السلام) به شهادت رسید. (1)

در نتیجه هجوم وحشیانه به خانه امیرالمومنین(علیه السلام) و شکستن حرمت خاندان نبوت و ضرب و جرح صدیقه طاهره(علیها السلام) غیر قابل انکار است و با توجه به اعتراف بزرگان اهل تسنن سکوت قاطبه جماعت موسوم به سنی مذهب در برابر این جسارت فاجعه بار جای تعجب دارد. (یا هادی)

ص: 387

1- [1] کتاب سلیم بن قیس هلالی - به تحقیق اسماعیل انصاری زنجانی - ص 150 و 151 ؛ باب قضایا السقیفة علی لسان سلمان الفارسی ؛ العقد الفرید، ابن عبدربه، ج 3، ص 63 طبع مصر ؛ تاریخ ابوالفداء، ج 1، ص 156 طبع مصر بالمطبعة الحسینیة؛ أنساب الأشراف ج 1، ص 253، باب أمر السقیفة ؛ کتاب سلیم بن قیس - تحقیق اسماعیل الأنصاری زنجانی - ص 153 ؛ دلائل الإمامة ص 134، باب حدیث فدک، باب خبر وفاتها و دفنها علیها السلام وما جرى لأمرالمؤمنین علیها السلام مع القوم ؛ بحار الأنوار ج 43، ص 170، باب 7 حدیث رقم 11 ؛ مناقب آل أبي طالب، باب مناقب فاطمة الزهراء سلام الله علیها فی حلیتها و تواریخها سلام الله علیها، ج 3، ص 358 ؛ الاختصاص - الشیخ المفید - ص 183 - 185؛ میزان الاعتدال ترجمه 551 « احمد بن محمد السری بن یحیی بن أبی دارم المحدث » ج 1، ص 283 ؛ لسان المیزان: ترجمه 824، احمد بن محمد ج 1، ص 268 ؛ الوافی بالوفیات: ج 5، ص 347 ؛ فرائد السمطین ج 2، ص 34 و 35.

«متن زیارت» «وَأَشْهَدُ أَنَّكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ جَاهَدْتَ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ، حَتَّى دَعَاكَ اللَّهُ إِلَى جِوَارِهِ وَقَبَضَكَ إِلَيْهِ بِاخْتِيَارِهِ، وَالزَّمَ أَعْدَاءَكَ الْحُجَّةَ بِقَتْلِهِمْ إِيَّاكَ، لِتَكُونَ الْحُجَّةُ لَكَ عَلَيْهِمْ، مَعَ مَا لَكَ مِنَ الْحُجَجِ الْبَالِغَةِ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ؛

و گواهی می دهم که تو ای امیر مؤمنان در راه خدا آن گونه که شایسته جهاد بود جهاد کردی تا اینکه خدا تو را به جوارش فراخواند و به اختیارش تو را به جانب خود قبض روح کرد و حجت را بر دشمنانت با به قتل رساندن تو همراه کرد تا حجت به سود تو و بر زیان آنان باشد، همراه با آنچه برای تو بود از حجت های رسا بر همه آفریده های او».

در اینجا امام هادی (علیه السلام) شهادت می دهند که وجود مقدس امیرالمومنین (علیه السلام) به معنای حقیقی در راه خداوند متعال آن گونه که شایسته جهاد بود جهاد کرد. این خیلی مهم است که شخصی تا آخرین دقایق عمرش در راه خداوند متعال در حال جهاد باشد. خدا می داند اسلام چه بهره هایی از جهاد امیرالمومنین (علیه السلام) برد و اگر امیرالمومنین (علیه السلام) نبود دشمنان ریشه اسلام را زده بودند.

اما درباره عبارت «جَاهَدْتَ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ» پیش تر در عبارت «جَاهَدْتَ [فِي اللَّهِ]» مطالبی را بیان نمودیم که می توانید به آن رجوع کنید.

آری! وجود ملکوتی امیرالمومنین (علیه السلام) در عین جهاد در راه حق مشتاقانه منتظر دیدار حضرت حق جل جلاله بود، همچنین خداوند نیز مشتاقانه منتظر آمدن امیرالمومنین (علیه السلام) بود «فَانْتَظَرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظَرِينَ (1)».

در بخشی از همین زیارت به این مطلب نیز اشاره شده است «وَحُجَّتُهُ الْبَالِغَةُ عَلَى عِبَادِهِ» اما با این تفاوت که در عبارت فوق حجت بر عباد است اما در اینجا حجت بر خلق است یعنی ما خلق الله، هر آنچه خداوند متعال خلق کرده است.

ص: 388

1. قرآن کریم.

2. الکافی (ط - الإسلامية)، کلینی، محمد بن یعقوب، تاریخ وفات مؤلف: 329 ق، محقق / مصحح: غفاری علی اکبر و آخوندی، محمد، موضوع: کتب اربعه، زبان: عربی، تعداد جلد: 8، ناشر: دار الکتب الإسلامية، مکان چاپ: تهران، سال چاپ: 1407 ق.

3. أصول الکافی، ترجمه مصطفوی. نویسنده: کلینی، محمد بن یعقوب. تاریخ وفات مؤلف: 329 ق، مترجم: مصطفوی، سید جواد، محقق / مصحح: ندارد، موضوع: کلام، زبان: فارسی، تعداد جلد: 4، ناشر: کتاب فروشی علمیه اسلامی، مکان چاپ: تهران، سال چاپ: 1369 ش، نوبت چاپ: اول.

4. احقاق الحق و ازهاق الباطل، قاضی نور الله شوشتری، 32 جلد، مکتبه آیت الله المرعشی - قم، چاپ: اول، 1409 ه ق.

5. المزار الکبیر، محمد بن جعفر ابن مشهدی، تاریخ وفات مؤلف: 610 ق، محقق / مصحح: قیومی اصفهانی، جواد، موضوع: ادعیه و زیارات، زبان: عربی، تعداد جلد: 1، ناشر: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، مکان چاپ: قم، سال چاپ: 1419 ق.

6. الیقین باختصاص مولانا علی (علیه السلام) بامرة المؤمنین، ابن طاووس، علی بن موسی، تاریخ وفات مؤلف: 664 ق، محقق / مصحح: انصاری زنجانی خوئینی، اسماعیل، موضوع: مناقب، زبان: عربی، تعداد جلد: 1، ناشر: دار الکتب، مکان چاپ: ایران؛ قم، سال چاپ: 1413 ق، نوبت چاپ: اول.

7. الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، مفید، محمد بن محمد، تاریخ وفات مؤلف: 413 ق، محقق / مصحح: مؤسسة آل البيت (علیهم السلام)، موضوع: تاریخ، زبان: عربی، تعداد جلد: 2، ناشر: کنگره شیخ مفید، مکان چاپ: قم، سال چاپ: 1413 ق، نوبت چاپ: اول.

8. المناقب، الموفق بن احمد البكري المكي الحنفي الخوارزمي، المحقق: الشيخ مالك المحمودي، الناشر: مؤسسة النشر الإسلامي، الطبعة: 2، الموضوع: الحديث وعلومه، تاريخ النشر: 1411 هـ-ق، نسخة غير مصححة. 9. الخصال، ابن بابويه، محمد بن علي. تاريخ وفات مؤلف: 381 ق. محقق / مصحح: غفاري، علي اكبر. موضوع: اخلاق، زبان: عربي، تعداد جلد: 2، ناشر: جامعه مدرسين، مكان چاپ: قم، سال چاپ: 1362 ش، نوبت چاپ: اول.

10. إرشاد القلوب إلى الصواب (للديلمى)، ديلمى، حسن بن محمد، تاريخ وفات مؤلف: 841 ق، محقق / مصحح: ندارد، موضوع: اخلاق، زبان: عربي، تعداد جلد: 2، ناشر: الشريف الرضي، مكان چاپ: قم، سال چاپ: 1412 ق، نوبت چاپ: اول.

11. الغدير، الشيخ عبد الحسين الأميني النجفي.

12. الأُمالي (للطوسي)، طوسي، محمد بن الحسن، تاريخ وفات مؤلف: 460 ق، محقق / مصحح: مؤسسة البعثة، موضوع: گوناگون، زبان: عربي، تعداد جلد: 1، ناشر: دار الثقافة، مكان چاپ: قم، سال چاپ: 1414 ق، نوبت چاپ: اول.

13. إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، نويسنده:

شيخ حر عاملی، محمد بن حسن، تاريخ وفات مؤلف: 1104 ق، محقق / مصحح: ندارد، موضوع: كلام، زبان: عربي، تعداد جلد: 5، ناشر: اعلمی، مكان چاپ: بيروت، سال چاپ: 1425 ق، نوبت چاپ: اول.

14. البرهان في تفسير القرآن، بحراني، سيد هاشم بن سليمان، تاريخ وفات مؤلف: 1107 ق، محقق / مصحح: قسم الدراسات الإسلامية مؤسسة البعثة، موضوع: تفسير، زبان: عربي، تعداد جلد: 5، ناشر: مؤسسه بعثه، مكان چاپ: قم، سال چاپ: 1374 ش، نوبت چاپ: اول.

15. الإحتجاج على أهل اللجاج (للطبرسي)، طبرسي، احمد بن علي، تاريخ وفات مؤلف: 588 ق، محقق / مصحح: خراسان، محمد باقر، موضوع: كلام، زبان: عربي، تعداد جلد: 2، ناشر: نشر مرتضى، مكان چاپ: مشهد، سال چاپ: 1403 ق، نوبت چاپ: اول.

16. التوحيد (للمصدق)، ابن بابويه، محمد بن علي، تاريخ وفات مؤلف: 381 ق، محقق / مصحح: حسيني، هاشم، موضوع: كلام، زبان: عربي، تعداد جلد: 1، ناشر: جامعه مدرسين، مكان چاپ: ايران؛ قم، سال چاپ: 1398 ق، نوبت چاپ: اول.

17. الفضائل (لابن شاذان القمي)، ابن شاذان قمي، أبو الفضل شاذان بن جبرئيل، تاريخ وفات مؤلف: حدود 600 ق، محقق / مصحح: ندارد، موضوع: مناقب، زبان: عربي، تعداد جلد: 1، ناشر: رضى، مكان چاپ: قم، سال چاپ: 1363 ش، نوبت چاپ: دوم.

18. الإقبال بالأعمال الحسنة (ط - الحديثة)، ابن طاووس، علي بن موسى، تاريخ وفات مؤلف: 664 ق، محقق/مصحح: قيومي اصفهاني، جواد، موضوع: ادعيه وزيارات، زبان:عربي.تعداد

جلد: 3، ناشر: دفتر تبليغات اسلامي، مكان چاپ: قم، سال چاپ: 1376 ش، نوبت چاپ: اول.

19. الغيبة للنعماني، ابن أبي زينب، محمد بن ابراهيم، تاريخ وفات مؤلف: 360 ق، محقق/مصحح: غفاري، علي اكبر، موضوع: كلام، زبان: عربي، تعداد جلد: 1، ناشر: نشر صدوق، مكان چاپ: تهران، سال چاپ: 1397 ق، نوبت چاپ: اول.

20. الموسوعة الكبرى عن فاطمة الزهراء (عليها السلام)، إسماعيل الأنصاري الزنجاني، الموضوع: أهل البيت، الناشر

: دليلنا.

21. الأحكام السلطانية للفراء، القاضي أبو يعلى، محمد بن الحسين بن محمد بن خلف ابن الفراء (المتوفى: 458هـ-)، صححه وعلق عليه: محمد حامد الفقي، الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، لبنان، الطبعة: الثانية، 1421 هـ - 2000 م، عدد الأجزاء: 1، ترقيم الكتاب موافق للمطبوع.

22. المعجم الكبير، سليمان بن أحمد بن أيوب بن مطير اللخمي الشامي، أبو القاسم الطبراني (المتوفى: 360هـ-)، المحقق: حمدي بن عبد المجيد السلفي، دار النشر: مكتبة ابن تيمية-القاهرة، الطبعة: الثانية، عدد الأجزاء: 25، ويشمل

القطعة التي نشرها لاحقاً المحقق الشيخ، حمدي السلفي من المجلد 13 (دار الصميعي - الرياض / الطبعة الأولى، 1415 هـ - 1994 م)، ترقيم الكتاب موافق للمطبوع، وهو ضمن خدمة التخريج.

23. السنة، الشيباني، عمرو بن ابي عاصم الضحاك (متوفى 242هـ)، تحقيق: محمد ناصر الدين الالباني، ناشر: المكتب الاسلامي - بيروت، الطبعة: الاولى، 1400هـ.

24. الخرائج و الجرائح، قطب الدين راوندي، سعيد بن هبة الله، تاريخ وفات مؤلف: 573 ق، محقق/ مصحح: مؤسسة الإمام المهدي (عليه السلام)، موضوع: كلام، زبان: عربي، تعداد جلد: 3، ناشر: مؤسسه امام مهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف، مكان چاپ: قم، سال چاپ: 1409 ق، نوبت چاپ: اول.

25. الصواعق المحرقة على أهل الرفض والضلال والزندقه، أحمد بن محمد بن علي بن حجر الهيتمي السعدي الأنصاري، شهاب الدين شيخ الإسلام، أبو العباس (المتوفى: 974هـ-)، المحقق: عبد الرحمن بن عبد الله التركي - كامل محمد الخراط. الناشر:

مؤسسة الرسالة - لبنان. الطبعة: الأولى، 1417هـ - 1997م، عدد الأجزاء: 2، ترقيم الكتاب موافق للمطبوع.

26. المحيط في اللغة، صاحب بن عباد، إسماعيل بن عباد، تاريخ وفات مؤلف: 385 ق، محقق / مصحح: آل ياسين، محمد حسن، موضوع: لغتنامه، زبان: عربی، تعداد جلد: 11، ناشر: عالم الكتاب، مكان چاپ: بيروت، سال چاپ: 1414 ق، نوبت چاپ: اول.
27. المحاسن، برقي، احمد بن محمد بن خالد، تاريخ وفات مؤلف: 274 ق يا 280 ق، محقق / مصحح: محدث، جلال الدين، موضوع: گوناگون، زبان: عربی، تعداد جلد: 2، ناشر: دار الكتب الإسلامية، مكان چاپ: قم، سال چاپ: 1371 ق، نوبت چاپ: دوم.
28. الكامل في التاريخ، ابوالحسن على بن محمد بن محمد بن عبدالكريم شيباني جزري، معروف به ابن اثير (555-630ق)، ناشر: دار صادر، دار بيروت، محل نشر: بيروت، نوبت چاپ: اول، تاريخ انتشار: 1385 ق، تعداد صفحات: 15، تعداد مجلدات: 13.
29. المستدرک على الصحيحين، أبو عبد الله الحاكم محمد بن عبد الله بن محمد بن حمدويه بن نعيم بن الحكم الضبي الطهماني النيسابوري المعروف بابن البيع (المتوفى: 405هـ-)، تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا، الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة: الأولى، 1411 - 1990، عدد الأجزاء: 4.
30. المحتضر، الشيخ الجليل حسن بن سليمان الحلبي تلميذ شيخنا الشهيد الاول من علماء اوائل القرن التاسع (الطبعة الاولى) (حقوق الطبع محفوظة للناشر) منشورات المطبعة الحيدرية في النجف 1370 هـ - 1951 م.
31. البداية والنهاية، أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير القرشي البصري ثم الدمشقي (المتوفى: 774هـ-)، تحقيق: عبد الله بن عبد المحسن التركي، الناشر: دار هجر للطباعة والنشر والتوزيع والإعلان، الطبعة:
- الأولى، 1418 هـ - 1997 م، سنة النشر: 1424 هـ - / 2003 م، عدد الأجزاء: 21 (20 و مجلد فهرس)، ترقيم الكتاب موافق للمطبوع.
32. الموضوعات، جمال الدين عبد الرحمن بن علي بن محمد الجوزي (المتوفى: 597هـ-)، ضبط و تقديم وتحقيق: عبد الرحمن محمد عثمان، الناشر: محمد عبد المحسن صاحب المكتبة السلفية بالمدينة المنورة، الطبعة: الأولى. ج- 1، 2: 1386 هـ - 1966 م. ج- 3: 1388 هـ - 1968 م.
33. المجروحين من المحدثين والضعفاء والمتروكين، محمد بن حبان بن أحمد بن حبان بن معاذ بن مَعْبَد، التميمي، أبو حاتم، الدارمي، البُستي (المتوفى: 354هـ-)، المحقق: محمود إبراهيم زايد. الناشر: دار الوعي - حلب. الطبعة: الأولى، 1396هـ-، عدد الأجزاء: 3، ترقيم الكتاب موافق للمطبوع، تنبيه: ليس بالمطبوع ترقيم تراجم.

34. الطبقات الكبرى، أبو عبد الله محمد بن سعد بن منيع الهاشمي بالولاء، البصري، البغدادي المعروف بابن سعد (المتوفى: 230هـ-)، المحقق:

إحسان عباس، الناشر: دار صادر - بيروت، الطبعة: الأولى، 1968 م، عدد الأجزاء: 8.

35. أسد الغابة، أبو الحسن علي بن أبي الكرم محمد بن محمد بن عبد الكريم بن عبد الواحد الشيباني الجزري، عز الدين ابن الأثير (المتوفى: 630هـ-)، الناشر: دار الفكر - بيروت، عام النشر: 1409هـ - 1989 م.

36. المصنف في الأحاديث والآثار، أبو بكر بن أبي شيبة، عبد الله بن محمد بن إبراهيم بن عثمان بن خواستي العبسي (المتوفى: 235هـ-)، المحقق: كمال يوسف الحوت، الناشر:

مكتبة الرشد - الرياض، الطبعة: الأولى، 1409، عدد الأجزاء: 7.

37. الطرائف في معرفة مذاهب الطوائف، ابن طاووس، علي بن موسى، تاريخ وفات مؤلف: 664 ق، محقق / مصحح: عاشور، علي، موضوع: كلام، زبان:

عربي، تعداد

جلد: 2، ناشر:

خيام، مكان

چاپ: ايران؛ قم، سال

چاپ: 1400 ق، نوبت

چاپ: اول، تعداد

صفحات: 306.

38. الجامع المسند الصحيح المختصر من أمور رسول الله (صلى الله عليه وآله) و سنته و أيامه، صحيح البخاري، محمد بن إسماعيل أبو عبد الله البخاري الجعفي، المحقق: محمد زهير بن ناصر الناصر، الناشر: دار طوق النجاة (مصورة عن السلطانية بإضافة ترقيم، محمد فؤاد عبد الباقي)، الطبعة: الأولى، 1422هـ-، عدد الأجزاء: 9.

39. المسند الصحيح المختصر بنقل العدل عن العدل إلى رسول الله (صلى الله عليه وآله)، المؤلف: مسلم بن الحجاج أبو الحسن القشيري النيسابوري (المتوفى: 261هـ-)، المحقق: محمد فؤاد عبد الباقي، الناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت، عدد الأجزاء: 5.

40. السيرة النبوية (من البداية والنهاية لابن كثير). المؤلف: أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير القرشي الدمشقي (المتوفى: 774هـ-). تحقيق: مصطفى عبد الواحد. الناشر: دار المعرفة للطباعة والنشر والتوزيع بيروت - لبنان. عام النشر: 1395 هـ - 1976 م.

41. المغازي، محمد

بن عمر الواقدي، الموضوع

: أهل البيت، الناشر

: الأعلمي.

42. السيرة النبوية، ابن هشام، الموضوع

: التاريخ، الناشر

: دار المعرفة.

43. التفسير الكبير او مفاتيح الغيب، الرازي الشافعي، فخرالدين محمد بن عمر التميمي (متوفى 604هـ)، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة: الاولى، 1421هـ - 2000م.

ص: 393

44. المحلى بالآثار، أبو محمد علي بن أحمد بن سعيد بن حزم الأندلسي القرطبي الظاهري (المتوفى: 456هـ-)، الناشر: دار الفكر - بيروت. الطبعة: بدون طبعة وبدون تاريخ. عدد الأجزاء: 12.
45. الوافي بالوفيات، صفدى، خليل بن ايبك، ناشر: دار احياء التراث - بيروت - 1420هـ - 2000م .
46. المحرر الوجيز فى تفسير الكتاب العزيز، اندلسى، عبدالحق بن غالب، ناشر: دار الكتب العلمية - لبنان، الطبعة: الاولى، 1413هـ - 1993م.
47. المطالب العالية بزوائد المسانيد الثمانية، عسقلانى، احمد بن على، ناشر: دار العاصمة/ دار الغيث، الطبعة: الاولى، السعودية - 1419هـ.
48. التذكرة الحمدونية، ابن حمدون (متوفى 608هـ)، ابوالمعالى، مجمع ناشر: دار صادر، بيروت، 1996م، الطبعة: الاولى، تحقيق: احسان عباس، بكر عباس.
49. الفائق في غريب الحديث والأثر، أبو القاسم محمود بن عمرو بن أحمد، الزمخشري جار الله (المتوفى: 538هـ-)، المحقق: علي محمد البجاوي - محمد أبو الفضل إبراهيم، الناشر: دار المعرفة - لبنان، الطبعة: الثانية، عدد الأجزاء: 4.
50. النصائح الكافية لمن يتولّى معاوية، السيّد محمّد بن عقيل بن عبد الله بن عمر بن يحيى العلوي، الموضوع: العقائد والكلام، الناشر، دار الثقافة للطباعة و النشر، نسخة غير مصححة.
51. النهاية في غريب الحديث والأثر، مجد الدين أبو السعادات المبارك بن محمد بن محمد بن محمد ابن عبد الكريم الشيباني الجزري ابن الأثير (المتوفى: 606هـ-)، الناشر: المكتبة العلمية - بيروت، 1399هـ - 1979م، تحقيق: طاهر أحمد الزاوى - محمود محمد الطناحي، عدد الأجزاء: 5.
52. الاستيعاب في معرفة الأصحاب، أبو عمر يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر بن عاصم النمري القرطبي (المتوفى: 463هـ-)، المحقق: علي محمد البجاوي، الناشر: دار الجيل، بيروت، الطبعة: الأولى، 1412 هـ - 1992 م، الأجزاء: 4.
53. الدر المنثور، السيوطي، جلال الدين عبد الرحمن بن أبي بكر (متوفى 911هـ-)، ناشر: دار الفكر - بيروت - 1993.
54. السنن الصغرى للنسائي، أبو عبد الرحمن أحمد بن شعيب بن علي الخراساني، النسائي (المتوفى: 303هـ-)، تحقيق: عبد الفتاح أبو غدة، الناشر: مكتب المطبوعات الإسلامية - حلب، الطبعة: الثانية، 1406 - 1986 عدد الأجزاء: 9 (8 ومجلد للفهارس).

55. أحكام القرآن، أحمد بن علي أبو بكر الرازي الجصاص الحنفي (المتوفى: 370هـ-)، المحقق: محمد صادق القمحاوي - عضو لجنة مراجعة المصاحف بالأزهر الشريف، الناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت، تاريخ الطبع: 1405 هـ-.
56. المواقف، ابجي، عضدالدين، ناشر: دار الجيل، لبنان، بيروت، الطبعة: الأولى، 1417هـ-، 1997م.
57. بحار الأنوار (ط- بيروت)، مجلسي، محمد باقر بن محمد تقی، تاريخ وفات مؤلف: 1110 ق، محقق / مصحح: جمعی از محققان، موضوع: جوامع روایی، زبان: عربی، تعداد جلد: 111، ناشر: دار إحياء التراث العربي، مكان چاپ: بيروت، سال چاپ: 1403 ق، نوبت چاپ: دوم.
58. با پیشوایان هدایتگر، آیت الله سید علی میلانی، ناشر: الحقایق، نوبت چاپ: سوم 1392، چاپ ستاره.
59. بشارة المصطفی لشيعة المرتضى (ط- القديمة)، طبری آملی، عماد الدين أبي جعفر محمد بن أبي القاسم، تاريخ وفات مؤلف: 553 ق، محقق / مصحح: ندارد، موضوع: مناقب، زبان: عربی، تعداد جلد: 1، ناشر: المكتبة الحيدرية، مكان چاپ: نجف، سال چاپ: 1383 ق، نوبت چاپ: دوم.
60. بصائر الدرجات في فضائل آل محمد (عليهم السلام)، صفار، محمد بن حسن، تاريخ وفات مؤلف: 290 ق، محقق / مصحح: کوچه باغی، محسن بن عباسعلی، موضوع: مناقب، زبان: عربی، تعداد جلد: 1، ناشر: مكتبة آية الله المرعشي النجفي، مكان چاپ: ايران؛ قم، سال چاپ: 1404 ق، نوبت چاپ: دوم.
61. پیام قرآن، آیت الله العظمی ناصر مکارم شیرازی، ملاحظات: تهیه و تنظیم جمعی از فضلاء، موضوع: آثار قرآنی، زبان: فارسی، تعداد جلد: 10، ناشر: دار الكتب الاسلاميه، مكان چاپ: تهران، سال چاپ: 1386 هـ ش، نوبت چاپ: نهم.
62. پرتوی از قرآن، طالقانی سید محمود، موضوع: اجتماعی و عصری، قرن: چهاردهم، زبان: فارسی، مذهب: شیعی، ناشر: شرکت سهامی انتشار، مكان چاپ: تهران، سال چاپ: 1362 ش، نوبت چاپ: چهارم.
63. تفسیر فرات الكوفي، کوفی، فرات بن ابراهيم، تاريخ وفات مؤلف: 307 ق، محقق / مصحح: کاظم، محمد، موضوع: تفسیر، زبان: عربی، تعداد جلد: 1، ناشر:
- مؤسسة الطبع و النشر في وزارة الإرشاد الإسلامي، مكان چاپ: تهران، سال چاپ: 1410 ق، نوبت چاپ: اول.

64. تاريخ مدينة دمشق، الامام العالم الحافظ أبي القاسم علي بن الحسن ابن هبة الله بن عبد الله الشافعي المعروف بابن عساكر 499 - 571 هـ. الناشر 1417 هـ / 1996 م الطبعة الاولى بيروت - لبنان
65. تفسير نور الثقلين، العروسی الحویزی، عبد علی بن جمعة، تاريخ وفات مؤلف: 1112 ق، محقق/مصحح: رسولي، محلاتي، سيد هاشم، موضوع: تفسير، زبان: عربي، تعداد جلد: 5، ناشر: اسماعيليان، مكان چاپ: قم، سال چاپ: 1415 ق، نوبت چاپ: چهارم.
66. تاريخ اليعقوبي، يعقوبي، احمد بن اسحاق، مشخصات نشر: دار صادر.
67. تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، استرآبادي، علي، تاريخ وفات مؤلف: 940 ق، محقق/مصحح: استاد ولي، حسين، موضوع: تفسير، زبان: عربي، تعداد جلد: 1، ناشر: مؤسسة النشر الإسلامي، مكان چاپ: ايران؛ قم، سال چاپ: 1409 ق، نوبت چاپ: اول.
68. تفسير الصافي، فيض كاشاني، محمد محسن بن شاه مرتضى، تاريخ وفات مؤلف: 1091 ق، محقق/مصحح: اعلمى، حسين، موضوع: تفسير، زبان: عربي، تعداد جلد: 5، ناشر: مكتبة الصدر، مكان چاپ: تهران، سال چاپ: 1415 ق، نوبت چاپ: دوم.
69. تفسير ولاني قرآن كريم در اثبات ولايت اميرالمومنين (عليه السلام) از قرآن و سنت، عبدالصمد ساكي، مشخصات نشر: قم، طبوای محبت، -1392، مشخصات ظاهري : 4 ج.
70. تفسير القمي، قمي، علي بن ابراهيم، تاريخ وفات مؤلف: قرن 3 ق، محقق / مصحح: موسوی جزائری، طیب، موضوع: تفسير، زبان: عربي، تعداد جلد: 2، ناشر: دار الكتاب، مكان چاپ: قم، سال چاپ: 1404 ق، نوبت چاپ: سوم.
71. تاج العروس من جواهر القاموس، حسيني زيدي، محمد مرتضى، تاريخ وفات مؤلف: 1205 ق، محقق/مصحح: علي، هلالی و سیری، علي، موضوع: لغتنامه، زبان: عربي، تعداد جلد: 20، ناشر: دارالفکر مکان چاپ: بيروت، سال چاپ: 1414 ق، نوبت چاپ: اول.
72. تهذيب اللغة، تأليف، محمد بن أحمد الأزهری، الموضوع: اللغة و البلاغة، الناشر: دار إحياء التراث العربي، نسخة غير مصححة.
73. ترجمه و تحقيق مفردات الفاظ قرآن، راغب اصفهانی، حسين بن محمد، تاريخ وفات مؤلف: 502 ق، مترجم: خسروی، غلامرضا، محقق/مصحح: خسروی حسینی، غلامرضا، موضوع: لغتنامه، زبان: عربي - فارسی، تعداد جلد: 4، ناشر: مرتضوي، مكان چاپ: تهران، سال چاپ: 1374 ش، نوبت چاپ: دوم.

74. تفسير العياشي، عياشي، محمد بن مسعود، تاريخ وفات مؤلف: 320 ق، محقق/مصحح: رسولي محلاتي، سيد هاشم، موضوع: تفسير، زبان: عربي، تعداد جلد: 2، ناشر: المطبعة العلمية، مكان چاپ: تهران، سال چاپ: 1380 ق، نوبت چاپ: اول.

75. ترجمه مجمع البيان في تفسير القرآن، موضوع: اجتهادي، قرن: پانزدهم، زبان: فارسي، مذهب: شيعي، ناشر: انتشارات فراهاني، مكان چاپ: تهران، سال چاپ: 1360 ش، نوبت چاپ: اول، تحقيق: رضا ستوده، توضيح: كامل.

76. تاريخ الأمم والملوك، ابن جرير الطبري، الموضوع

: التاريخ، الناشر

: دار التراث.

77. تاريخ الامم والملوك، للامام أبي جعفر محمد بن جرير الطبري الجزء الثاني [قوبلت هذه الطبعة على النسخة المطبوعة] بمطبعة "بريل" بمدينة ليدن في سنة 1879 م [راجعته وصححه وضبطه نخبه من العلماء الاجلاء منشورات مؤسسة الاعلمي للمطبوعات بيروت - لبنان ص، ب 7120.

78. تاريخ الطبري، تاريخ الرسل والملوك، وصلة تاريخ الطبري، المؤلف: محمد بن جرير بن يزيد بن كثير بن غالب الآملي، أبو جعفر الطبري (المتوفى: 310هـ)، صلة تاريخ الطبري لعريب بن سعد القرطبي، المتوفى: 369هـ، الناشر: دار التراث - بيروت. الطبعة: الثانية - 1387 هـ. عدد الأجزاء: 11.

79. تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام، شمس الدين أبو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان بن قايماز الذهبي (المتوفى: 748هـ)، المحقق:

الدكتور بشار عوَّاد معروف، الناشر: دار الغرب الإسلامي، الطبعة: الأولى، 2003 م، عدد الأجزاء: 15، أعده للشاملة/ مصطفى الشقيري.

80. تهذيب الكمال، مزى، يوسف بن زكى، ناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة: الاولى، 1400 - 1980 م.

81. تقريب التهذيب، ابن حجر، وفات: 852، دراسة وتحقيق: مصطفى عبد القادر عطا، چاپ: الثانية، سال چاپ: 1415 - 1995 م، ناشر: دار الكتب العلمية، بيروت، لبنان، توضيحات: طبعة مقابلة علي نسخة بخط المؤلف وعلي تهذيب التهذيب وتهذيب الكمال.

82. تفسير فرات الكوفي، كوفي، فرات بن ابراهيم، تاريخ وفات مؤلف: 307 ق، محقق/مصحح: كاظم، محمد، موضوع: تفسير، زبان: عربي، تعداد جلد: 1، ناشر: مؤسسة الطبع و النشر في وزارة الإرشاد الإسلامي، مكان چاپ: تهران، سال چاپ: 1410 ق، نوبت چاپ: اول.

83. ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ابن بابويه، محمد بن علي، تاريخ وفات مؤلف: 381 ق، محقق / مصحح: ندارد، موضوع: اخلاق، زبان: عربی، تعداد جلد: 1. ناشر:

دار الشريف الرضي للنشر. مكان چاپ: قم. سال چاپ: 1406 ق. نوبت چاپ: دوم

84. جنه العاصمه، محمد حسن ميرجهانی طباطبائی، موضوع: در تاريخ ولادت و حالات حضرت فاطمه (عليها السلام)، مشخصات نشر : تهران كتابخانه صدر 1371.

85. جامع الأحاديث (ويشتمل على جمع الجوامع للسيوطي والجامع الأزهر وكنوز الحقائق للمناوي، والفتح الكبير للنبهاني)، عبد الرحمن بن أبي بكر، جلال الدين السيوطي (المتوفى: 911 هـ-)، ضبط نصوصه وخرج أحاديثه: فريق من الباحثين بإشراف د علي جمعة (مفتي الديار المصرية)، طبع على نفقة: د حسن عباس زكي، عدد الأجزاء: 13.

86. حياة الحيوان الكبرى، محمد بن موسى بن عيسى بن علي الدميري، أبو البقاء، كمال الدين الشافعي (المتوفى: 808 هـ-)، الناشر: دار الكتب العلمية، بيروت، الطبعة: الثانية، 1424 هـ-، عدد الأجزاء: 2.

87. حلية الاولياء وطبقات الاصفياء، ابونعيم اصبهاني، احمد بن عبدالله، ناشر: دار الكتاب العربي - بيروت، الطبعة: الرابعة، 1405 هـ.

88. حبل متين، شناخت ارکان دين (شرح زیارت جامعه ی کبیره)، سید محمد ضیاء آبادی، ناشر: موسسه بنیاد خیریه الزهراء، تهران، زبان: فارسی، سال چاپ: 1390، نوبت چاپ: 4، تیراژ: 1500 نسخه.

89. حلیۃ الأبرار فی أحوال محمد و آله الأطهار (عليهم السلام)، بحرانی، سید هاشم بن سلیمان، تاریخ وفات مؤلف: 1107 ق، موضوع:

مناقب، زبان: عربی، تعداد جلد: 5، ناشر: مؤسسة المعارف الإسلامية، مكان چاپ: قم، سال چاپ: 1411 ق، نوبت چاپ: اول.

90. دانش نامه امير المؤمنين (عليه السلام) بر پایه قرآن، حديث و تاريخ، محمد محمدی ری شهری، محل نشر: قم، ناشر: دارالحديث، نوبت چاپ: چهارم، تاريخ انتشار: 1392.

91. دلائل النبوة، البيهقي، أبي بكر أحمد بن الحسين بن علي (متوفاي 458 هـ-)، باب رجوع النبي من تبوك وأمره بهدم مسجد الضرار ومكر المنافقين به في الطريق وعصمة الله تعالى إياه وإطلاعه عليه وما ظهر في ذلك من آثار النبوة، طبق برنامہ الجامع الكبير.

92. سنن ابن ماجه، ابن ماجه أبو عبد الله محمد بن يزيد القزويني، وماجة اسم أبيه يزيد (المتوفى: 273 هـ-)، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي. الناشر: دار إحياء الكتب العربية - فيصل عيسى البابي الحلبي. عدد الأجزاء: 2.

93. سبل الهدى والرشاد في سيرة خير العباد، صالحى شامى، محمد بن يوسف، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة: الأولى، 1414هـ.

94. شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، حسانى، عبيد الله بن عبد الله، تاريخ وفات مؤلف: 490 ق، محقق / مصحح: محمودى، محمدباقر، موضوع: مناقب، زبان: عربى، تعداد جلد: 2، ناشر: التابعة لوزارة الثقافة والإرشاد الإسلامى، مجمع إحياء الثقافة الإسلامية. مكان چاپ: تهران. سال چاپ: 1411 ق. نوبت چاپ: اول.

95. شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ابن أبي الحديد، عبد الحميد بن هبة الله، تاريخ وفات مؤلف: 656 ق، محقق/مصحح: ابراهيم، محمد ابوالفضل، موضوع: گوناگون، زبان: عربى، تعداد جلد: 10، ناشر: مكتبة آية الله المرعشى النجفى، مكان چاپ: قم، سال چاپ: 1404 ق، نوبت چاپ: اول.

96. شرح المواقف، مير سيد شريف، موضوع: كلام اشاعره، تاريخ وفات مؤلف: 756 ق- 816 ق، زبان: عربى، تعداد جلد: 8، ناشر: الشريف الرضى، مكان چاپ: افست قم، سال چاپ: 1325 ق، نوبت چاپ: اول، ملاحظات: به تصحيح بدر الدين نعلانى.

97. صحيح البخارى، محمد بن إسماعيل أبو عبد الله البخارى الجعفى، المحقق: محمد زهير بن ناصر الناصر، الناشر: دار طوق النجاة (مصورة عن السلطانية بإضافة ترقيم محمد فؤاد عبد الباقي)، الطبعة: الأولى، 1422هـ-، عدد الأجزاء: 9.

98. صحيح مسلم، مسلم بن الحجاج أبو الحسن القشيري النيسابوري (المتوفى: 261هـ-)، المحقق: محمد فؤاد عبد الباقي، الناشر: دار إحياء التراث العربى - بيروت، عدد الأجزاء: 5.

99. عيون أخبار الرضا (عليه السلام)، ابن بابويه، محمد بن على، تاريخ وفات مؤلف: 381 ق، محقق/مصحح: لاجوردى، مهدى، موضوع: گوناگون، زبان: عربى، تعداد جلد: 2، ناشر: نشر جهان، مكان چاپ: تهران، سال چاپ: 1378 ق، نوبت چاپ: اول.

100. عوالم العلوم و المعارف و الأحوال من الآيات و الأخبار و الأقوال (مستدرك سيدة النساء إلى الإمام الجواد)، بحراني اصفهاني، عبد الله بن نور الله، تاريخ وفات مؤلف: قرن 12، محقق/مصحح: موحد ابطحى اصفهاني، محمد باقر، موضوع: كلام، زبان: عربى، تعداد جلد: 10، ناشر: مؤسسة الإمام المهدي (عجل الله تعالى فرجه الشريف)، مكان چاپ: ايران؛ قم، سال چاپ: 1413 ق، نوبت چاپ: اول.

101. علل الشرائع، ابن بابويه، محمد بن علي، تاريخ وفات مؤلف: 381 ق، موضوع: گوناگون، زبان: عربی، تعداد جلد: 2، ناشر: كتاب فروشى داوری، مكان چاپ: قم، سال چاپ: 1385 ش / 1966 م، نوبت چاپ: اول.
102. غريب الحديث، أبو محمد عبد الله بن مسلم بن قتيبة الدينوري (المتوفى: 276هـ-)، المحقق: عبد الله الجبوري، الناشر: مطبعة، العاني - بغداد، الطبعة: الأولى، 1397، عدد الأجزاء: 3.
103. فرائد السمطين، حموي جويني، ابراهيم بن محمد - محمودي، محمداقر، الناشر: موسسه المحمودي.
104. فضائل الصحابة، أبو عبد الله أحمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن أسد الشيباني (المتوفى: 241هـ-)، المحقق: د. وصي الله محمد عباس، الناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة: الأولى، 1403 - 1983، عدد الأجزاء: 2، ترقيم الكتاب موافق للمطبوع، وهو ضمن خدمة التخریج.
105. فيض القدير شرح الجامع الصغير، عبد الرؤوف المناوي، المكتبة التجارية الكبرى، مصر، الطبعة الأولى، 1356 ق.
106. فضائل الخمسة من الصحاح الستة، السيد مرتضى الفيروزآبادي، الناشر: منشورات فيروزآبادي، المطبعة: أمير، الطبعة: 2، الموضوع: الحديث وعلومه، تاريخ النشر: 1424 هـ - ق، ISBN (ردمك): 964-6406-18-1، نسخة غير مصححة.
107. قاموس قرآن، قرشي بنابي، علي اكبر، تاريخ وفات مؤلف: معاصر، موضوع: لغتنامه، زبان: عربی - فارسی، تعداد جلد: 7، ناشر: دار الكتب الاسلامية، مكان چاپ: تهران، سال چاپ: 1412 ق، نوبت چاپ: ششم.
108. فرائد السمطين، حموي جويني، ابراهيم بن محمد - محمودي، محمداقر، الناشر: موسسه المحمودي.
109. فتح الباري شرح صحيح البخاري، أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل العسقلاني الشافعي، الناشر: دار المعرفة - بيروت، 1379، رقم كتبه وأبوابه و أحاديثه: محمد فؤاد عبد الباقي، قام بإخراجه وصححه وأشرف على طبعه: محب الدين الخطيب، عليه تعليقات العلامة: عبد العزيز بن عبد الله بن باز، عدد الأجزاء: 13.
110. كمال الدين و تمام النعمة، ابن بابويه، محمد بن علي، تاريخ وفات مؤلف: 381 ق، محقق/مصحح: غفاري، علي اكبر، موضوع: كلام، زبان: عربی، تعداد جلد: 2، ناشر: اسلاميه، مكان چاپ: تهران، سال چاپ: 1395 ق، نوبت چاپ: دوم.

111. كشف اليقين في فضائل أمير المؤمنين (عليه السلام)، علامه حلي، حسن بن يوسف بن مطهر، تاريخ وفات مؤلف: 726 ق، محقق/ مصحح: درگاهي، حسين، موضوع: مناقب، زبان: عربي، تعداد جلد: 1، ناشر: وزارت ارشاد، مكان چاپ: تهران، سال چاپ: 1411 ق، نوبت چاپ: اول.

112. كنز العمال في سنن الاقوال والافعال، علاء الدين علي بن حسام الدين ابن قاضي خان القادري الشاذلي الهندي البرهانفوري ثم المدني فالمكي الشهير بالمتقي الهندي (المتوفى: 975هـ-)، المحقق: بكري حياني - صفوة السقا، الناشر: مؤسسة الرسالة، الطبعة: الطبعة الخامسة، 1401هـ-1981م.

113. گزیده کافی، کلینی، محمد بن یعقوب، تاریخ وفات مؤلف: 329 ق، مترجم: بهبودی، محمد باقر، موضوع: گوناگون، زبان: فارسی، تعداد جلد: 3، ناشر: مركز انتشارات علمی و فرهنگی، مكان چاپ: تهران، سال چاپ: 1363 ش، نوبت چاپ: اول.

114. لسان العرب، ابن منظور، محمد بن مكرم، تاريخ وفات پديدآور: 711 هـ. ق، موضوع: معجم لفظی، زبان: عربي، تعداد جلد: 15، ناشر: دار صادر، مكان چاپ: بيروت، سال چاپ: 1414 هـ. ق، نوبت چاپ: سوم.

115. لسان الميزان، أبو الفضل أحمد بن علي بن محمد بن أحمد بن حجر العسقلاني (المتوفى: 852هـ-)، المحقق: دائرة المعارف النظامية - الهند، الناشر: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات بيروت - لبنان، الطبعة: الثانية، 1390هـ-1971م، عدد الأجزاء: 7.

116. مشارق أنوار اليقين في أسرار أمير المؤمنين (عليه السلام)، حافظ برسي، رجب بن محمد، تاريخ وفات مؤلف: 813 ق، محقق/مصحح: عاشور، علي، موضوع: مناقب، زبان: عربي، تعداد جلد: 1، ناشر: أعلمي، مكان چاپ: بيروت، سال چاپ: 1422 ق، نوبت چاپ: اول.

117. معجم مقاييس اللغة، أحمد بن فارس، تاريخ وفات مؤلف: 395 ق، محقق/مصحح: هارون، عبدالسلام محمد، موضوع: لغتنامه، زبان: عربي، تعداد جلد: 6، ناشر: مكتب الاعلام الاسلامي، مكان چاپ: قم، سال چاپ: 1404 ق، نوبت چاپ: اول.

118. مجمع البحرين، طريحي، فخر الدين بن محمد، تاريخ وفات مؤلف: 1087 ق، محقق/مصحح: حسيني اشكوري، احمد، موضوع: لغتنامه، زبان: عربي، تعداد جلد: 6، ناشر: مرتضوى، مكان چاپ: تهران، سال چاپ: 1375 ش، نوبت چاپ: سوم.

119. مدينة معاجز الأئمة الإثني عشر، بحراني، سيد هاشم بن سليمان، تاريخ وفات مؤلف: 1107 ق، موضوع: كلام، زبان: عربي، تعداد جلد: 8، ناشر: مؤسسة المعارف الإسلامية، مكان چاپ: ايران؛ قم، سال چاپ: 1413 ق، نوبت چاپ: اول.

120. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، نوري، حسين بن محمد تقی، تاريخ وفات مؤلف: 1320 ق، محقق / مصحح: مؤسسة آل البيت (عليهم السلام)، موضوع: جوامع روايی، زبان: عربي، تعداد جلد: 28، ناشر: مؤسسة آل البيت (عليه السلام)، مكان چاپ: قم، سال چاپ: 1408 ق، نوبت چاپ: اول.

121. مناقب آل أبي طالب (عليهم السلام) (لابن شهر آشوب)، ابن شهر آشوب مازندراني، محمد بن علي، تاريخ وفات مؤلف: 588 ق، موضوع: مناقب، زبان: عربي، تعداد جلد: 4، ناشر: علامه، مكان چاپ: قم، سال چاپ: 1379 ق، نوبت چاپ: اول.

122. منهاج الكرامة في معرفة الامامة، الحلبي، الحسن بن يوسف بن المطهر (متوفى 726 هـ)، تحقيق: عبد الرحيم مبارك، ناشر: مؤسسة عاشوراء للتحقيقات والبحوث الاسلامية - مشهد: تاسوعا، 1379.

123. مجمع البيان في تفسير القرآن، الشيخ الطبرسي، الموضوع

: تفسير القرآن، الناشر

: دار المعرفة.

124. محاضرات الأدباء و محاورات الشعراء والبلغاء، أبو القاسم الحسين بن محمد بن المفضل الأصفهاني، دار النشر: دار القلم - بيروت - 1420 هـ -- 1999 م، تحقيق: عمر الطباع، احتجاج

امام علي.

125. مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، أبو الحسن نور الدين علي بن أبي بكر بن سليمان الهيثمي (المتوفى: 807 هـ-)، المحقق: حسام الدين القدسي، الناشر: مكتبة القدسي، القاهرة، عام النشر: 1414 هـ-، 1994 م، عدد الأجزاء: 10، ترقيم الكتاب موافق للمطبوع.

126. مقتضب الأثر في النصّ على الأئمة الإثني عشر، جوهرى بصرى، احمد بن عبد العزيز، تاريخ وفات مؤلف: 401 ق، محقق/مصحح: المنصوري، نزار، موضوع: كلام، زبان: عربي، تعداد جلد: 1، ناشر: انتشارات طباطبائي، مكان چاپ: قم، سال چاپ: بی تا، نوبت چاپ: اول.

127. ميزان الاعتدال في نقد الرجال. المؤلف، شمس الدين أبو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان بن قايماز الذهبي (المتوفى: 748 هـ-)، تحقيق:

علي محمد البجاوي، الناشر:

128. مسند البزار المنشور باسم البحر الزخار، أبو بكر أحمد بن عمرو بن عبد الخالق بن خلاد بن عبيد الله العتكي المعروف بالبزار (المتوفى: 292هـ-)، المحقق: محفوظ الرحمن زين الله، (حقوق الأجزاء من 1 إلى 9) وعادل بن سعد (حقوق الأجزاء من 10 إلى 17) و صبري عبد الخالق الشافعي (حقوق الجزء 18)، الناشر: مكتبة العلوم والحكم - المدينة المنورة، الطبعة: الأولى، (بدأت 1988م، وانتهت 2009م)، عدد الأجزاء: 18.

129. مقدمه ي ابن خلدون، عبد الرحمن بن محمد بن خلدون، ترجمه: محمد

پروين گنابادی، ناشر: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، سال چاپ: 1391.

130. مسند ابی داود الطيالسی، طيالسی بصری، سلیمان بن داود، ناشر: دار هجر - مصر.

131. مسند الإمام أحمد بن حنبل، أبو عبد الله أحمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن أسد الشيباني (المتوفى: 241هـ-)، المحقق: شعيب الأرناؤوط - عادل مرشد، وآخرون، إشراف: د عبد الله بن عبد المحسن التركي، الناشر: مؤسسة الرسالة، الطبعة: الأولى، 1421 هـ - 2001 م.

132. معرفة الثقات، العجلي، وفات: 261، چاپ: الأولى، سال چاپ: 1405، ناشر: مكتبة الدار، المدينة المنورة.

133. نثر الدر في المحاضرات، ابوسعاد الآبي، منصور بن الحسين (متوفى 421هـ)، ناشر: دار الكتب العلمية، بيروت، لبنان، 1424هـ، 2004م، الطبعة: الأولى، تحقيق: خالد عبد الغني محفوظ.

134. نهاية العرب في فنون الادب، شهاب الدين النويري، ابوزكريا (متوفى 733هـ-)، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، لبنان - 1424هـ - 2004م،

الطبعة: الأولى، تحقيق: مفيد قمحية وجماعة.

135. نيل الأوطار، محمد بن علي بن محمد بن عبد الله الشوكاني اليمني (المتوفى: 1250هـ-)، تحقيق: عصام الدين الصبابطي، الناشر: دار الحديث، مصر، الطبعة: الأولى، 1413هـ - 1993م، عدد الأجزاء: 8. 136. نهج الحق وكشف الصدق، علامه حلي، حسن بن يوسف بن مطهر، تاريخ وفات مؤلف: 726 ق، موضوع: كلام، زبان: عربي، تعداد جلد: 1، ناشر: دار الكتاب اللبناني، مكان چاپ: بيروت، سال چاپ: 1982 م، نوبت چاپ: اول.

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتال و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهل بیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگویم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109

مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

